

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

معارف دین

جلد اول

حضرت آیت اللہ اعظم صافی گلپایگانی رحمۃ اللہ علیہ

سرشناسه	: صافی گلپایگانی، لطف‌الله.
عنوان و نام پدیدآور	: معارف دین: لطف‌الله صافی گلپایگانی.
مشخصات نشر	: قم: دفتر تنظیم و نشر آثار حضرت آیت‌الله العظمی صافی گلپایگانی، ۱۴۰۱.
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۵۱۰۵-۳۸-۴
شابک دوره:	: ۹۷۸-۶۰۰-۵۱۰۵-۳۱-۵
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا.
موضوع	: اسلام - پرسش و پاسخ‌ها - اسلام - مسائل متفرقه - شیعه - عقاید - پرسش‌ها و پاسخ‌ها
شناسه افزوده	: دفتر تنظیم و نشر آثار حضرت آیت‌الله العظمی صافی گلپایگانی.
رده‌بندی کنگره	: ۲م۶ / ص ۱۲ BP
رده‌بندی دیویی	: ۲۹۷/۰۷۶
شماره کتابشناسی ملی	:

دفتر تنظیم و نشر آثار

حضرت آیت‌الله العظمی صافی گلپایگانی رحمته‌الله‌علیه

- | | |
|-------------------------------------------------------------|-------------------|
| ■ معارف دین (ج ۱) | ● نام کتاب: |
| ■ حضرت آیت‌الله العظمی لطف‌الله صافی گلپایگانی مدظله‌الوارف | ● مؤلف: |
| ■ ربیع‌الاول ۱۴۴۳ / پاییز ۱۴۰۱ | ● چاپ اول: |
| ■ ۳۰۰۰ | ● شمارگان: |
| ■ ۹۰۰۰۰۰ تومان | ● بهای دوره: |
| ■ ۹۷۸-۶۰۰-۵۱۰۵-۳۸-۴ | ● شابک: |
| ■ ۹۷۸-۶۰۰-۵۱۰۵-۳۱-۵ | ● شابک دوره: |
| ■ www.saafi.net | ● سایت الکترونیک: |
| ■ saafi@saafi.net | ● پست الکترونیک: |
| ■ قم / انقلاب ۶ / پلاک ۱۸۱ | ● آدرس پستی: |
| ■ ۳۷۷۵۵۵۴۳ (۰۲۵) | ● تلفن: |

فهرست مطالب

پیشگفتار.....	۲۱
فصل اول: کتاب‌های اعتقادی.....	۲۳
مهم‌ترین کتاب‌های اعتقادی.....	۲۵
بهترین راه تحقیق در مسائل اعتقادی.....	۲۶
کافی بودن کتاب‌های اعتقادی موجود برای پاسخ به شبهات.....	۲۶
اعتبار و حجیت عقل در مسائل اعتقادی.....	۲۶
خواندن فلسفه و کلام.....	۲۷
اعتبار کتاب «الاعتقادات» شیخ صدوق.....	۲۷
بهترین کتاب.....	۲۸
فصل دوم: توحید و خداشناسی.....	۳۱
هدف از آفرینش.....	۳۳
تقسیم وجود.....	۴۹
ماده و حرکت.....	۵۰
چگونگی برخورد با افراد شبهه‌کننده در بدیهیات.....	۵۲
مفهوم وحدت وجود.....	۵۳
اسم اعظم.....	۵۵
تعداد اسماء الحسنی.....	۶۳
منظور از هدایت عامه خدا.....	۶۶

۶..... معارف دین / ج ۱

نسبت دادن لفظ جلاله «الله» به معصومین ﷺ..... ۶۷

حکمت گفتن «ان شاء الله» در هنگام انجام کار..... ۶۹

اراده خدا و اراده انسان..... ۶۹

علم خدا و انبیا و ائمه ﷺ و اختیار انسان..... ۷۰

هدف از خلقت انسان و عالم تکلیف..... ۷۱

نقش اختیار در سرنوشت انسان..... ۷۲

اراده خدا در عالم هستی و زندگی انسان..... ۷۳

علل محجوب شدن فطرت..... ۸۰

هدف از آفرینش جهان و انسان..... ۸۳

علم خدا و مجازات گناهکاران..... ۸۴

فصل سوم: نبوت..... ۸۵

معجزات پیامبر اکرم ﷺ..... ۸۷

اطلاع پیامبر اکرم ﷺ از عالم غیب..... ۸۷

سیادت..... ۸۸

پیامبری اکتسابی یا انتصابی..... ۸۸

دلیل خاتمیت پیامبر اسلام ﷺ..... ۹۰

دلیل مبعوث شدن پیامبران در منطقه خاص..... ۹۱

فصل چهارم: امامت..... ۹۵

فضایل و شخصیت امام علی ﷺ..... ۹۷

علت پیروی نکردن علمای عامه از مذهب شیعه با وجود تصدیق فضایل و مناقب

فهرست مطالب.....	۷
امام علی <small>علیه السلام</small>	۱۰۲
اعتبار روایت بیعت امام علی <small>علیه السلام</small> با ابوبکر.....	۱۰۴
بخشیدن انگشتر به فقیر توسط امام علی <small>علیه السلام</small> در حال نماز.....	۱۰۴
شهادت به ولایت امام علی <small>علیه السلام</small> در اذان.....	۱۰۵
علت تصریح نشدن به لفظ «خلیفه» به جای «ولی» در حدیث غدیر.....	۱۰۸
ماجرای غدیر خم و حوادث بعد از رحلت پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small>	۱۱۲
علت تصریح نشدن نام امامان <small>علیهم السلام</small> در قرآن.....	۱۱۳
علت وصیت پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small> در حال بیماری.....	۱۱۴
علت همراهی پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small> با مخالفان ولایت.....	۱۱۶
امامت انتصابی یا انتخابی.....	۱۱۸
علت بیعت امام علی <small>علیه السلام</small> با ابوبکر.....	۱۲۸
دلیل انتساب مذهب شیعه به امام صادق <small>علیه السلام</small>	۱۳۳
دلیل به امامت نرسیدن حضرت ابوالفضل <small>علیه السلام</small>	۱۳۴
مخلد بودن قاتلان امام حسین <small>علیه السلام</small> در آتش.....	۱۳۴
انکار امامت امام علی <small>علیه السلام</small> توسط عالمان اهل سنت.....	۱۳۴
دلالت آیه تطهیر بر عصمت اهل بیت <small>علیهم السلام</small>	۱۳۵
طلب مغفرت پیامبران با توجه به برخوردار بودن آنان از عصمت.....	۱۳۸
علم امام علی <small>علیه السلام</small> به شهادتش.....	۱۴۲
گستره علم امام.....	۱۴۵
مهدویت.....	۱۵۳

۸ معارف دین / ج ۱

- قیافه امام زمان علیه السلام در آغاز غیبت کبری ۱۵۳
- مدت زمان غیبت صغری ۱۵۳
- مدت زمان غیبت کبری ۱۵۳
- طول عمر امام زمان علیه السلام ۱۵۴
- ذکر نام امام زمان علیه السلام ۱۵۴
- ایستادن موقع شنیدن نام قائم علیه السلام ۱۵۴
- حکمت صدقه دادن برای امام زمان علیه السلام ۱۵۵
- بهترین راه جلب توجه امام زمان علیه السلام ۱۵۵
- منظور از عبارت «لا ینالک منی ضجیح ولا شکوی» در دعای ندبه ۱۵۶
- تعیین وقت ظهور ۱۵۶
- مثلث برمودا ۱۵۷
- فلسفه انتظار امام زمان علیه السلام ۱۵۸
- تغییر احوال مساجد و اهل مساجد در آخرالزمان ۱۵۸
- مدت حکومت سفیانی ۱۵۹
- صحت پیش‌بینی‌ها درباره زمان ظهور امام زمان علیه السلام در عصر حاضر ۱۵۹
- وظیفه مردم در عصر غیبت ۱۵۹
- اعتبار احادیث امان ۱۶۰
- منظور از سخن محقق طوسی در استناد غیبت امام زمان علیه السلام به مردم ۱۶۳
- اعتبار حکایت‌های مربوط به مداخله امام زمان علیه السلام در برخی امور در عصر غیبت ... ۱۶۷
- ارتباط مردم با امام زمان علیه السلام و استغاثه از حضرت ۱۶۹

فهرست مطالب.....	۹
دلالت توقيع شريف بر ولايت فقيه در عصر غيبت.....	۱۷۱
وجود امام غايب موجب دلگرمي مؤمنين.....	۱۷۲
راز غيبت امام زمان <small>عليه السلام</small>	۱۷۳
استفاده امام زمان <small>عليه السلام</small> از شمشير ذوالفقار با وجود سلاح‌هاي مدرن.....	۱۷۵
اعتبار خواب‌هايي كه در مورد ائمه <small>عليهم السلام</small> ديده مي‌شود.....	۱۷۸
ديدن صورت امامان <small>عليهم السلام</small> در خواب.....	۱۷۹
ديدن امامان <small>عليهم السلام</small> در خواب و تحقق وعده‌هاي آنان.....	۱۷۹
گفتن اشعار عاميانه براي اهل بيت <small>عليهم السلام</small>	۱۸۰
استفاده از عبارات عرفاني در مدح اهل بيت <small>عليهم السلام</small>	۱۸۲
تظاهر و تفاخر در مجالس عزاي امام حسين <small>عليه السلام</small>	۱۸۲
فصل پنجم: معاد و عالم پس از مرگ.....	۱۸۵
انكار موجود بودن بهشت و دوزخ.....	۱۸۷
جاودانه بودن بهشت و جهنم.....	۱۸۸
اعتقاد به رجعت.....	۱۸۸
چگونگي رجعت.....	۱۸۸
اسم ملائكه سؤال كننده در قبر.....	۱۸۸
اولين سؤال در قبر.....	۱۸۹
چگونگي سؤال در قبر.....	۱۸۹
پاداش خدمات اجتماعي غير شيعيان.....	۱۸۹
مرگ در سن كودكي و جواني.....	۱۹۰

۱۰..... معارف دین / ج ۱

مخلوق بودن روح ۱۹۱

چگونگی تعلق روح به بدن ۱۹۱

منظور از هلاک در آیه «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» ۱۹۲

مخلوق بودن ارواح و عقول ۱۹۳

قدیم بودن خدا و حادث بودن روح ۱۹۳

اضافه تشریفی بودن نفخ روح در آیه «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوْحِي» ۱۹۴

وجود روح قبل از بدن ۱۹۵

تناسخ ارواح از نظر اسلام ۱۹۵

فصل ششم: سوالات قرآنی ۱۹۷

دلیل وجود آیات متشابه در قرآن ۱۹۹

کشف روابط ریاضی لغات و آیات قرآن ۲۰۴

تفسیر آیه ۴۵ سوره نور ۲۱۴

تفسیر آیه ۴ سوره احزاب ۲۱۵

علت کاربرد ضمیر جمع به جای ضمیر مفرد در قرآن ۲۱۵

منظور از آفرینش آسمانها و زمین در شش روز ۲۱۶

معنای عرش در آیه «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» ۲۱۸

منظور از تبدل زمین و آسمانها در قیامت ۲۱۹

حفظ و حراست خاص از قرآن ۲۲۰

تفسیر آیه «لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» ۲۲۰

منظور از انتظار در مورد خدا در قرآن ۲۲۴

فهرست مطالب.....	۱۱
منظور از ملکوت آسمان‌ها.....	۲۲۴
علت سرپیچی شیطان از امر الهی.....	۲۲۴
منافات داشتن آیه ۲ سوره فتح با عصمت پیامبر اکرم ﷺ.....	۲۲۵
امتیاز قرآن بر تورات و انجیل.....	۲۲۶
مراد از سماوات و ارضین سبع.....	۲۲۶
عالم ذر.....	۲۲۷
رعایت لهجه در تلاوت قرآن.....	۲۳۰
غلط خواندن قرآن در جلسات ختم قرآن.....	۲۳۰
خواندن ترجمه محلی قرآن به جای قرآن.....	۲۳۱
جداول و اشکال موجود در بعضی قرآن‌ها.....	۲۳۱
طریقه ختم انعام.....	۲۳۲
تقلید صدا و لحن قاریان اهل سنت.....	۲۳۲
تواشیح همراه غنا.....	۲۳۳
استخاره قرآن توسط کامپیوتر.....	۲۳۳
موارد استخاره و عمل به استخاره.....	۲۳۳
فصل هفتم: شرح احادیث.....	۲۳۵
حدیث قدسی کنز.....	۲۳۷
یکی بودن شوخی و جدی در نکاح، طلاق و رجعت.....	۲۴۱
صحت بعضی از احادیث مربوط به عقاید.....	۲۴۱
احادیث بیان‌کننده ثواب بسیار برای عمل کوچک.....	۲۵۷

۱۲.....معارف دین / ج ۱

نوشته نشدن گناه تا چهار ماه برای کسی که از سفر حج برگشته ۲۵۸

کتاب علل الشرائع..... ۲۶۱

منظور از روایت «الناس کلهم هالکون...»..... ۲۶۱

تفسیر آیه تقوا و کلام حضرت علی علیه السلام..... ۲۶۳

حدیث قدسی صیام..... ۲۶۴

احادیث ردّ شمس..... ۲۶۸

ثواب خواندن سوره‌های قرآن..... ۲۷۰

سادات گنهکار در قیامت..... ۲۷۲

حدیث «الفقر فخری»..... ۲۷۷

فصل هشتم: دعا ۲۸۷

حکمت راز و نیاز و درخواست بخشش معصومان علیهم السلام از خدا..... ۲۸۹

عوامل ایجادکننده حالت راز و نیاز و دعا در انسان..... ۲۸۹

گفتن اذکار شب قدر به فارسی..... ۲۹۰

منظور از حورالعین در روایات..... ۲۹۰

تکلیف زن در دعای ماه رجب..... ۲۹۱

دعای «ناد علی»..... ۲۹۲

تکرار بعضی فرازهای ادعیه..... ۲۹۲

لعن و نفرین غاصبان حق امام علی علیه السلام و حضرت فاطمه علیها السلام..... ۲۹۳

خواندن ادعیه و زیارات مفاتیح الجنان به قصد استحباب..... ۲۹۳

مستحب بودن دعاها و زیارات..... ۲۹۳

فهرست مطالب ۱۳

فصل نهم: فلسفه احکام ۲۹۵

پرسش از فلسفه احکام ۲۹۷

منظور از «موقوتاً» در آیه شریفه ۲۹۸

دلیل واجب بودن تقلید در احکام ۳۰۰

دلیل مرد بودن مرجع تقلید ۳۰۱

شرط ذکوریت برای تصدی مناصب مربوط به ولایت ۳۰۷

علت واجب بودن پوشش زنان در نماز در مکان خلوت ۳۱۴

پوشیدن ماتو شلوار برای خانم‌ها خارج از منزل ۳۲۲

سن تکلیف دختران ۳۲۴

منع رابطه جنسی با زن شوهردار در قانون مدنی ۳۲۶

حکمت ازدواج موقت و حکم ازدواج موقت برای زنان دارای همسر ۳۳۱

منظور از آیه «لا اکراه فی الدین...» ۳۳۴

حکمت بلند خواندن و آهسته خواندن نمازهای یومیه ۳۳۸

فلسفه باطل شدن روزه به خاطر فرو بردن سر زیر آب ۳۴۰

نیابت از اموات در امور مستحبی ۳۴۱

علت حرام بودن شطرنج و پاسور ۳۴۲

کشیدن سیگار ۳۴۷

علت حرام بودن گوشت حیوان بدون گفتن «بسمله» هنگام ذبح ۳۴۹

خواندن ترجمه نماز برای غیر عرب‌زبان‌ها ۳۵۱

حکمت تیمم ۳۵۳

۱۴..... معارف دین / ج ۱

عاقله در حقوق اسلامی ۳۵۶

علت تعدد مراجع تقلید در یک زمان ۳۶۰

پوشیدن لباس سیاه در عزای امامان علیهم السلام ۳۶۱

کنار گذاشتن پول قربانی حج و انجام قربانی پس از بازگشت ۳۶۷

سؤالاتی پیرامون موسیقی ۳۶۸

نواختن موسیقی برای کسی که حالت روحانی پیدا می کند ۳۷۳

علت حرام نشدن برده‌داری در اسلام ۳۷۴

فلسفه حجاب و پوشش ۳۷۷

دلیل حرمت ریش تراشی ۳۷۹

علت حرمت اختلاط زن و مرد نامحرم در مجالس عروسی و ۳۷۹

فلسفه حرمت استفاده مردان از طلا ۳۷۹

علت حرمت تشبیه به کفار و بیگانگان ۳۸۰

حکمت حرمت رقص و موسیقی ۳۸۰

فلسفه تفاوت دیه و ارث زن و مرد ۳۸۱

فلسفه مبعوض بودن طلاق ۳۸۱

فصل دهم: صوفیه ۳۸۳

سؤالاتی پیرامون صوفیه ۳۸۵

انتساب صوفیه به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام ۳۹۲

صوفیان عارف مسلک ۳۹۳

پرداخت عشریه به جای خمس توسط صوفیه ۳۹۴

فهرست مطالب ۱۵

مسلک درویشی ۳۹۷

اعتبار اخبار درباره مدح تصوّف ۴۰۲

دلیل مصافحه با دو دست توسط صوفیه ۴۰۶

صوفیه نوربخشیه ۴۱۰

فصل یازدهم: گناهان ۴۱۳

پذیرش توبه مرتکب کبیره ۴۱۵

فکر گناه ۴۱۵

ارتکاب گناه در صورت فراهم بودن زمینه آن ۴۱۵

حکم کسی که شرایط انجام گناه برای دیگری را فراهم می کند ۴۱۶

تعبیر خواب ۴۱۶

مفهوم غیبت ۴۱۶

گستره حرمت غیبت ۴۱۷

استماع غیبت ۴۱۷

صحبت کردن درباره مسئولان ۴۱۷

صحبت کردن درباره نامزدهای انتخاباتی ۴۱۸

غیبت در مقام مشاوره به فرد ۴۱۸

موارد جواز غیبت ۴۱۹

سلب صفات کمال و فضایل از فرد ۴۱۹

استماع سخن درباره کسی که او را نمی شناسیم ۴۱۹

تدارک غیبت ۴۲۰

۱۶.....معارف دین / ج ۱

- بخشش زبانی تهمت‌زننده..... ۴۲۰
- دروغ..... ۴۲۱
- دروغ گفتن از روی ناچاری..... ۴۲۱
- موارد جواز دروغ گفتن..... ۴۲۱
- دروغ گفتن به قصد شوخی..... ۴۲۲
- استماع دروغ..... ۴۲۲
- خواندن ادعیه و آیات و عمل نکردن به آن..... ۴۲۲
- داستان‌های غیرواقعی..... ۴۲۲
- توریه و حکم آن..... ۴۲۳
- گفتن راز دوست..... ۴۲۳
- گفتن راز پدر و مادر به دیگران..... ۴۲۳
- بی‌احترامی به نزدیکان، اساتید و عالمان دینی..... ۴۲۴
- مسخره کردن اقوام و طوایف..... ۴۲۴
- مفهوم کبر..... ۴۲۴
- تعریف ریا..... ۴۲۵
- قطع رحم..... ۴۲۵
- مفهوم رحم..... ۴۲۵
- صله رحم با کافر، فاسق و تارک الصلاة..... ۴۲۵
- تحقق صله واجب..... ۴۲۶
- عقاید خرافی..... ۴۲۶

فهرست مطالب..... ۱۷

فصل دوازدهم: توبه ۴۲۹

تدارک گناهان ۴۳۱

تدارک آثار گناهان کبیره..... ۴۳۲

توبه و اعمال بیمار پس از اطلاع از مسائل ۴۳۳

جبران بدی نسبت به والدین در صورت فوت آنان ۴۳۳

فصل سیزدهم: نصایح ۴۳۵

تزکیه نفس..... ۴۳۷

خواندن اذکار برای رسیدن به کمالات معنوی..... ۴۳۹

روش صحیح سیر و سلوک..... ۴۳۹

چگونگی کسب رضایت خداوند..... ۴۴۶

درخواست نصیحت برای سعادت دنیا و آخرت..... ۴۵۲

راهنمایی برای سیر و سلوک..... ۴۵۵

راه‌هایی از گرفتاری‌های روحی..... ۴۵۷

سفارش و نصیحت مرجع عالیقدر حضرت آیت‌الله العظمی صافی

گلپایگانی مدظله‌العالی در پاسخ به نامه یکی از برادران ایمانی ۴۶۰

سفارش و نصیحت مرجع عالیقدر حضرت آیت‌الله العظمی صافی

گلپایگانی مدظله‌العالی در پاسخ به نامه یکی از مؤمنان..... ۴۶۷

منظور از جمله «فضلاً علی ما یکفیه» در روایت ۴۷۸

وظیفه دانش‌آموزان در برابر مدیری که لفظ رکبیک به کار می‌برد..... ۴۸۲

پیام به مناسبت روز معلم..... ۴۸۳

۱۸..... معارف دین / ج ۱

پیام به نوجوانان مشرف به تکلیف..... ۴۸۷

در پاسخ به درخواست جمعی از دانش آموزان و دانشجویان به مناسبت آغاز سال

تحصیلی..... ۴۸۸

نصایح برای جوانان..... ۴۹۸

خودسازی و جهاد با نفس..... ۴۹۸

در پاسخ به یکی از جوانان..... ۵۰۲

وظیفه انسان در فراهم نبودن محیط زندگی جهت عمل به دستورات اسلامی.. ۵۰۴

راه تحصیل اراده و ایمان محکم..... ۵۰۵

معاشرت با دوست و رفیق..... ۵۰۶

چگونگی ارتباط با خدا و ائمه علیهم السلام..... ۵۰۶

در پاسخ به یکی از جوانان..... ۵۰۸

حل مشکلات خانوادگی..... ۵۱۴

معیارهای انتخاب همسر از منظر اسلام..... ۵۱۶

ناسازگاری همسر..... ۵۱۸

غربزدگی و پیروی از بیگانگان در زندگی..... ۵۱۹

خودکشی..... ۵۲۲

علل عقب ماندگی جامعه مسلمانان..... ۵۲۳

تهاجم فرهنگی..... ۵۳۴

فصل چهاردهم: سؤالات متفرقه ۵۴۵

درخواست مردم برای تغییر نظام یا تعطیلی احکام الهی..... ۵۴۷

۱۹	فهرست مطالب
۵۴۸	معنای حرج در فقه و ملاک تشخیص آن
۵۴۸	ملاک اضطرار رافع حرمت
۵۵۳	ولایت فقیه
۵۵۵	عقد اخوت
۵۵۵	عطسه کردن
۵۵۵	فرق حکومت اسلامی با جمهوری اسلامی
۵۵۵	سلام رادیو و تلویزیون و برنامه‌های عمومی
۵۵۶	جواب سلام به زبان غیرعربی
۵۵۶	جواب نامه و بازدید
۵۵۶	حکم مناطقی که اسلام به آنها نرسیده
۵۵۷	ازدواج فرزندان آدم ﷺ
۵۵۹	موارد تقیه و ملاک آن
۵۵۹	طلوع فجر

پیشگفتار

سیر کمالی انسان نیازمند، برنامه‌ای کامل، دقیق، براساس حکمت و راهنمایی خیرخواه و امین است.

تمسک به «حبل المتین قرآن» این معجزه جاوید الهی و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام امن‌ترین راه نیل به کمال انسانی و رسیدن به مقام قرب الهی است. در طول تاریخ سراسر زهد، اخلاص و مجاهدت شبانه‌روزی، فقهای نام‌آور شیعه برای رفع این نیاز مبرم جامعه بشری و ادای تکلیف خطیر و رسالت سنگین خویش، ابتدا از چشمه معارف دین سیراب گشته و سپس ره‌توشه‌های شناخت عمیق علوم و معارف الهی را خالصانه به شیفتگان کمال و پویندگان راه نجات و هدایت تقدیم کرده‌اند.

در راستای پاسخ به نیاز مبرم جامعه اسلامی و پویندگان راه رشد و هدایت، کتاب شریف معارف دین که مجموعه‌ای از استفتائات ارزشمند و ماندگار با موضوعاتی متنوع و سبکی بدیع به قلم متفکر، اسلام‌شناس و فقیه اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام، مرجع عظیم‌الشأن حضرت آیت‌الله العظمی صافی گلپایگانی است، که به صاحبان فضیلت، پویندگان طریق حقیقت و شیفتگان معارف زلال اهل بیت عصمت علیهم‌السلام تقدیم می‌گردد.

دفتر تنظیم و نشر آثار حضرت آیت‌الله العظمی صافی گلپایگانی

فصل اول

کتاب‌های اعتمادی



مهم‌ترین کتاب‌های اعتقادی

س. در زمینه مسائل اعتقادی مهم‌ترین کتاب‌هایی که شما تأیید

می‌فرمایید چه کتاب‌هایی هستند؟

ج. کتاب‌هایی که بزرگان در این رشته تألیف کرده‌اند، بسیار است و از لحاظ اختصار و تفصیل و ملاحظات دیگر با هم تفاوت دارند. اجمالاً از قدمای علما در زمینه اعتقادات کتاب‌های مورد اعتمادی در دست داریم که یا مستقلاً در زمینه اهم امور اعتقادی و یا در رشته خاص تألیف شده و یا در مقدمه تألیفات خود مسائل اعتقادی را به‌طور مشروح یا مختصر مطرح فرموده‌اند. بعد از آن بزرگواران نیز تا این زمان، تألیف در عقاید ادامه داشته و هر کدام از بزرگان، به نوبه خود به زبان عربی یا غیرعربی تألیفات مفیدی داشته‌اند.

از جمله مشهورترین این کتاب‌ها می‌توان *تجريد الاعتقاد* خواجه نصیر طوسی و شرح علامه حلی بر آن *كشف المراد* و سایر کتاب‌های علامه را که همه مفید و سودمندند، نام برد. کتاب‌های علامه مجلسی رحمته الله نیز معتبر است. کتاب‌های فارسی در اعتقادات بسیار است؛ مانند *کفایة الموحدين* و کتاب‌های «فخرالاسلام» مثل: *انيس الاعلام* و کتاب‌های بسیار دیگر که به عنوان ردّ بر یهود و نصاری و صوفیه و فرق باطله مثل بهایی‌ها نوشته شده است که می‌توانید از همه آنها استفاده نمایید. والله العالم.

بهترین راه تحقیق در مسائل اعتقادی

س. با وجود مشرب‌های مختلف، از دید حضرت‌عالی به عنوان یک فقیه، بهترین راه تحقیق در مسائل اعتقادی که قرآن کریم و سنت صحیح پیامبر ﷺ با عظمت اسلام آن را تأیید می‌کند، کدام است؟

ج. بهترین راه، همان استفاده از کتاب و سنت است که منطقی‌ترین و باوربخش‌ترین ادله را ارائه می‌دهد؛ که البته باید با مراجعه به همان کتب قدما و مشاهیری که اقوالشان در عقاید ثابت است توأم باشد.

کافی بودن کتاب‌های اعتقادی موجود برای پاسخ به شبهات

س. آیا اعتقادات مطرح‌شده و متداول برای پاسخ‌گویی به همه شبهات گروه‌های اجتماع، کافی است یا خیر؟ و اگر نقطه‌های ضعفی دارند، کدام است؟

ج. در مجموع، کتاب‌هایی که در اعتقادات نوشته شده، پاسخ‌گوی همه شبهات می‌باشد و شبهه‌ای که جواب آن از این کتاب‌ها استفاده نشود، وجود ندارد؛ البته قدرت علمی و قوت بیان مؤلفان تفاوت دارد.

اعتبار و حجیت عقل در مسائل اعتقادی

س. در مقابل ویژگی جهان غرب - که اصول ثابتی در مسائل اعتقادی ندارند - ما مسلمین از اصول ثابتی دفاع می‌کنیم. چنانچه آنان پایه و اساس این اصول را مخدوش جلوه بدهند، ما باید چه شیوه‌ای را اتخاذ کنیم؟ به عنوان مثال اگر حجیت عقل را قبول نداشته باشند، ما همه مسائل مبتنی بر آن را چگونه تثبیت کنیم؟

ج. اگر کسی مطلقاً حکم عقل و به‌علاوه اصول اولیه‌ای که هر عاقل، صحت آن را درک می‌کند (مثل قواعد بدیهی منطقی و ریاضی) را قبول نداشته باشد، چنین کسی از نظر همه عقلاً از استقامت فکر محروم است و رد یا قبول او در مسائل علمی قابل اعتنا نمی‌باشد. در مقام استدلال، هر شخص، هر حرفی دارد خود را با عقلاً طرف می‌داند؛ البته بعضی از مسائل است که عقل به آن راه ندارد و از درک آن عاجز است؛ که به وسیله وحی، معرفت به آنها باز هم به حکم عقل، امکان‌پذیر است. والله العالم.

خواندن فلسفه و کلام

س. خواندن فلسفه چه حکمی دارد؟

ج. خواندن علم کلام برای تصحیح و تکمیل عقاید حقه مستحسن، بلکه برای رفع شبهات لازم است. والله العالم.

اعتبار کتاب «الاعتقادات» شیخ صدوق

س. آیا برای تصحیح اعتقادات فرد مسلمان شیعه، استفاده از کتاب

«الاعتقادات» شیخ صدوق رحمته الله کافی است؟

ج. در اصول اعتقادات مثل توحید، عدل، نبوت، امامت و معاد تطبیق اعتقادات با کتاب «الاعتقادات» شیخ صدوق رحمته الله و «اعتقادات» علامه مجلسی رحمته الله کافی است. همچنین مطالعه کتابی مانند «حق‌الیقین» شبر در این جهت مفید است. حقیر نیز رساله‌ای مربوط به اعتقادات صدوق نوشته‌ام^۱ که مطالعه آن نیز خالی از فایده نیست. والله العالم.

۱. داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید (بین العلمین الشیخ الصدوق والشیخ المفید).

بهترین کتاب

س. با اهدای سلام و تحیات، مستدعی است نظر مبارک را درباره بهترین کتاب مرقوم فرمایید.

ج. در پاسخ به این پرسش عرض می‌شود: معلوم است که قرآن مجید و نهج البلاغه و کتب معتبر و جامع احادیث شریفه خارج از مورد سؤال سائل است؛ زیرا موضع و مقام ارفع و اجل و اقدس این کتاب‌ها بالاتر از این است که در ردیف کتاب‌های دیگر از آنها سؤال شود. همان فاصله‌ای که مخلوق با خالق و افراد جامعه با پیغمبر و امت با امام معصوم دارند، کتاب‌های دیگران و اعظام علما و بزرگان، هر که و در هر حد و الایی از علم و دانش باشند، همان نسبت و فاصله را با آن کتاب‌های اقدس دارند.

بنابراین، سؤال از کتاب‌های ردیف دوم است که از این ردیف کتاب‌ها هم چون در فنون مختلف و علوم متشعب اسلامی بسیار نوشته شده است و چون انتظار و نیازها و غرض اشخاص از مطالعه کتاب‌ها مختلف است، نمی‌توان به‌طور کلی به همه افراد کتاب خاصی را نشان داد.

اما اجمالاً از کتاب‌های تفسیر، *تفسیر التبیان*، *مجمع البیان* و *تفسیر روض الجنان* شیخ ابوالفتوح الرازی و *تفسیر شریف لاهیجی*؛ و از کتاب‌های کلامی، کتاب *تجرید* خواجه نصیر طوسی و شرح آن *کشف المراد* از علامه حلی و کتاب‌های شیخ مفید و فاضل مقداد؛ و در کتب فارسی *کفایة الموحدين*؛ و از شروح *نهج البلاغة*، شرح *نهج البلاغة* ابن‌ابی‌الحدید و *الهیات در نهج البلاغة*^۱ و

۱. تألیف نگارنده.

فصل اول / کتاب‌های اعتقادی ۲۹

از کتب فقه، کتب قدما و *جواهر الکلام*؛ و از کتب امامت، کتب *الشافعی فی الامامة* و *عقبات الانوار* و *المراجعات*؛ و خلاصه در هر فن از تاریخ و سیره و مقتل و رجال و درایه و طبقات و فنون دیگر باید به مؤلفات بزرگان این فنون رجوع کرد. علاوه بر *بحار الانوار* دیگر کتاب‌های علامه مجلسی برای مراجعه و استفاده بسیار مفید است.

در اخلاق، *معراج السعادة* و *جامع السعادات*؛ و در دعا، *مصباح المتهجد* و *اقبال الاعمال* و صدها کتاب دیگر، همه مورد استفاده است.

بحمدالله تعالی کتابخانه شیعه از هر جهت، افراد را - در هر رشته که طالب کسب علم و آگاهی باشند - بی‌نیاز می‌سازد.

فصل دوم

توحید و خداشناسی



هدف از آفرینش

س. هدف از خلقت و آفرینش چیست؟

ج. این پرسش که: «هدف از خلقت و آفرینش چیست؟» از پرسش‌های قدیمی بشر است.

بشر از آن روز که توانست خود را با دیده فهم و خرد، ببیند و به جهان و پدیده‌های آن بنگرد، این سؤال برایش پیش آمد که فایده وجود من و میلیون‌ها و میلیارد‌ها امثال من و این همه پدیده‌های بی‌شمار چیست؟ هدف از آفرینش این همه صنایع بدیع و زیبا و عوالم کوچک و بزرگ چه می‌باشد؟ هر انسانی که خود را فراموش نکرده، و از جهان و آنچه در آن است غافل نباشد، در گذشته و حال این پرسش برایش مطرح بوده است.

این سؤال را به دو بیان می‌توان طرح کرد:

نخست این که: هدف از خلق و آفرینش به معنی مصدری یعنی «آفریدن و خلق کردن» - که فعل خالق و آفریننده است - چیست؟ و آفریننده از آفرینش عالم - من حیث المجموع و از ابعاض و اجزای آن - چه هدفی داشته است؟ دوم اینکه: فایده خلق به معنی اسم مصدری یعنی «آفریده و مخلوق» چیست؟ و به عبارت دیگر: خلقت کلّ عالم چه نتیجه‌ای دارد؟ و هم‌چنین نتیجه آفرینش اجزا و ابعاض و مجموعه‌هایی که به کلّ آن، عالم می‌گوییم و خلقت واحدهای بزرگ و کوچک و کوچک‌تر از کوچک چه می‌باشد؟

بنابراین، دو سؤال داریم؛ ولی چون به یکدیگر ارتباط دارند و امکان دارد که نتیجه و هدف دو چیز نباشند، با یک پاسخ به هر دو پرسش جواب داده می‌شود. این پاسخ را بر دو اساس می‌توان بررسی کرد: یکی بر اساس داوری عقل؛ و دیگری بر اساس شرع که جامع‌تر و رساتر است و عقل هم پس از اطلاع، آن را قبول می‌نماید.

پیش از ورود، در بررسی جواب باید در نظر گرفت که خرد، به تنهایی و بدون یاری و راهنمایی انبیا علیهم‌السلام نمی‌تواند هدف و فایده خلقت مجموع عالم را تعیین نماید؛ چنان‌که در شناخت و معرفت، فایده و هدف آفرینش تمام اشیا نیز عاجز است؛ چون بشر با تمام وسعت دامنه اندیشه و اطلاعات وسیع، از خواص و فواید اشیا و با پیشرفت‌های علمی - که توانسته است اتم را بشکافد و فضا را تا حدی تسخیر کند - هنوز هم این عالم را - کما هو - نشناخته و در کلاس اول دانشگاهی است که کلاس‌هایش حدّ و حصر ندارد.

آری، بشر کجا رفته است؟ و کجا را شناخته و چه فهمیده است؟ عوالم بی‌پایان، پنهان و آشکار، غیب و حضور - هر کدامشان - وسیع‌تر از آن است که بشر عادی بتواند وسعت آنها را تصوّر نماید.

معلوم است که درباره چیز ناشناخته هرچه گفته شود، از محیط احتمال تجاوز نمی‌کند؛ مانند نابینایانی که در شب تاریک به کوهی عظیم و طولانی و مرتفع برسند که از دامنه آن درخت‌هایی سر به فلک کشیده، چشمه‌سارهایی جاری است؛ مراتع و مزارع بسیار در آنجا وجود دارد و حیوانات و انسان‌هایی در آن زندگی می‌کنند؛ این نابینایان چیزی را ندیده و بی‌خبر فقط می‌توانند چند متر از

فصل دوم / توحید و خداشناسی..... ۳۵

سنگ‌های کوه را با لامسه خود درک کنند؛ اما هریک در تعریف آن چیزی می‌گویند و آن را به چیزی تشبیه می‌نمایند که نه کوه است و نه کوهسار؛ نه مزرعه است و نه مرتع؛ نه درخت است و نه شاخسار؛ و نه سایر موجوداتی که در آن زندگی می‌کنند.

معلوم نیست عقل و درک بشر در برابر عظمت عالم، بیشتر از درک یک نفر نابینا از این کوه بزرگ باشد. هنوز هم بشر وسعت عالم را به دست نیاورده است. او نمی‌داند که جهان، از بُعد زمان و مکان از کجا شروع، و به کجا ختم می‌شود؛ او نمی‌داند مبدأ شروع و ختم و پایان مکانی و زمانی را چگونه باید تصور کند؛ یعنی بعد از زمان و مکان و قبل از آنها را نمی‌تواند تصور نماید. آنجا که فضا نیست کجاست؟ و آنجا که فضا هست، چگونه به لفضایی منتهی می‌شود؟ و آنجا که خلأ هست و هوا نیست و از هوا لطیف‌تر هم در آنجا نیست، چقدر وسعت دارد و مساحتش چه مقدار است؟ و اگر حدّ دارد، ماورای حدود آن چیست؟ و اگر ندارد، چگونه است؟ آن روز که هیچ چیز نبود، این خلأ بود یا نبود؟ مجموع عالم امکان در چه مکانی قرار داده شده است؟ اگر اشیا، با فضایی که در آن واقع هستند، یکجا خلق شده‌اند، پس اشیا و فضا را در کجا گذارده‌اند؟ و اصولاً فراغ و خلأ و فضا چیست؟ وجود است یا عدم؟ آیا درست است که بگوییم: ظرف است؟ آیا مظروف دارد یا ندارد؟

از این گونه پرسش‌ها بسیار است و بهتر این است که چندان به آن نپردازیم و مانند آن نابینایان داوری ننماییم.

قانع‌کننده‌ترین پاسخ به این سؤالات، همان منطق وحی و منطق انبیا و قرآن

مجید است که می‌فرماید: «اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ»^۱؛ خدا هر چیزی را آفریده است؛ اما چگونگی آفرینش بسیاری از چیزها بلکه هر چیزی از نظر ما مخفی و پنهان است.

اکنون برای آنکه نمونه‌ای از وسعت مکان و طول زمان را در نظر بیاورید، به ارقام ذیل توجه کنید و با شاعر این دو بیت هم‌زبان شوید:

پشه چون داند که این باغ از کی است در بهاران زاد و مرگش در دی است
کرم کاندر چوب زاید سست حال کی بداند چوب را وقت نهال

گفته شده است: خورشید یکی از دو میلیارد ستاره‌ای است که در کهکشان شیری قرار گرفته‌اند و نسبت به ستارگان دیگر که شناخته شده‌اند از ستارگان درجه چهارم یا پنجم شمرده می‌شود.

قطر خورشید در حدود ۱/۳۹۰/۰۰۰ کیلومتر و جرم آن را در حدود دو میلیارد و بیست میلیون میلیارد میلارد تن گفته‌اند:
۲/۲۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰

این ستاره که علی‌التّصال، اتم‌های «اکسیژن» را به «هلیوم» مبدل می‌کند و سرّ «ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ»^۲ را به ما نشان می‌دهد، حرارت مرکزی‌اش برابر با ۱۴۰/۰۰۰/۰۰۰ درجه سانتیگراد، گرمی سطح آن از ۶۰/۰۰۰ درجه کمتر نمی‌باشد، و ارتفاع شعله‌هایی که از سطح آن زبانه می‌کشد، به ۶۰۰/۰۰۰ کیلومتر می‌رسد. راجع به عظمت خورشید سخن‌ها گفته‌اند، برای اینکه بزرگی آن تا حدّی

۱. رعد، ۱۶؛ زمر، ۶۲.

۲. انعام، ۹۶؛ یس، ۳۸؛ فصلت، ۱۲.

فصل دوم / توحید و خداشناسی..... ۳۷

درک شود، گفته‌اند: اگر خورشید را شیء میان تهی و بی‌محتوا فرض کنیم، گنجایش آن، را دارد که یک میلیون کره زمین جوف آن گذارده شود. برای توجه به وسعت فضایی که منظومه شمسی در آن قرار دارد، گفته‌اند: پنجاه میلیارد میلیارد بزرگ‌تر از حجم زمین است؛ یعنی حدوداً عددی برابر با حاصل ضرب: $۱/۰۸۲/۸۴۱/۲۱۰/۰۰۰$ کیلومتر مکعب در عدد $۵۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰$.

البته، ستاره خورشید نسبت به ستارگان دیگر ستاره کوچکی است. «شعرای یمانی» ۲۸ برابر، «الجبار» $۱۶/۰۰۰$ و «قلب العقرب» یا «انتارس» یک میلیارد از خورشید بزرگ‌تر است.

از بیان نسبت خورشید عالم‌تاب به کهکشانی که در آن واقع است، بهتر است صرف‌نظر کنیم؛ فقط متذکر می‌شویم که نسبت خورشید به کهکشان خود، نیم‌میلیارد از یک‌میلیاردم زیادتر نیست. به عبارت دیگر: اگر رقم $۱/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰$ به یک میلیارد تقسیم شود، خورشید را باید نیمی از یک واحد حاصل شده شمرد. به قول بعضی اگر کهکشان شیری را به وسعت تمام قاره اروپا فرض کنیم، خورشید در آن مانند دانه شنی به حساب می‌آید. حال این کهکشان یکی از هزارها یا میلیون‌ها میلیون کهکشانی است که وسعتش برای انسان قابل محاسبه نیست.

پاینده و جاوید است سخن همیشه زنده قرآن کریم که می‌فرماید:

﴿قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا

بِمِثْلِهِ مَدَدًا﴾^۱

و زنده باد زبان معرفت آموز علی علیه السلام که به پاکی خدا از هر نقص و به توانایی او چنین درفشانی می نماید: «سُبْحَانَكَ مَا أَعْظَمَ شَأْنُكَ، سُبْحَانَكَ مَا أَعْظَمَ مَا نَرَى مِنْ خَلْقِكَ، وَمَا أَصْغَرَ كُلَّ عَظِيمَةٍ فِي جَنْبِ قُدْرَتِكَ، وَمَا أَهْوَلَ مَا نَرَى مِنْ مَلَكُوتِكَ وَمَا أَحْقَرَ ذَلِكَ فِيمَا غَابَ عَنَّا مِنْ سُلْطَانِكَ».^۱

این راجع به وسعت مکان؛ اما درباره طول زمان، کافی است که بگوییم: دانشمندان مدعی هستند که از تشعشعات اتمی اورانیوم و تبدیل آن به هلیوم یا سرب، درمی یابیم که عمر صخره های زمین از ۵۰۰ میلیون سال کمتر نبوده و توجه داشته باشید که این نه عمر زمین بلکه عمر صخره های زمین است.^۲ فقط خداوند می داند اگر بخواهیم خورشید و کهکشان ها را به این نسبت محاسبه کنیم، چند هزار میلیون و میلیارد سال می شود. و بی شک بشر نمی تواند آغاز این عالم را معین کند یا پایان جهان را پیش بینی نماید؛ که چند قرن، یا چند هزار یا میلیون سال دیگر است:

﴿وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾.^۳

بنابراین تعیین هدف و نتیجه مجموع عالم خلقت از توان بشر خارج است. مانند این است که شخصی ناآگاه و بی اطلاع که ساعتی بیش، برای بازدید و تماشا در کارخانه ای فرصت ندارد، بخواهد از محصول ماشینی که در حال کار است و شعب و رشته ها و دستگاه های گوناگون دارد، خبر دهد؛ این فرد یا باید -

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۹ (ص ۱۵۸-۱۵۹).

۲. در یک نظر، عمر زمین چهار هزار میلیون سال است.

۳. اسراء، ۸۵.

اگر عمرش وفا نماید - صبر کند تا کارخانه، کارش تمام شده و محصولش را بدهد یا اینکه از صاحب کارخانه توضیح بخواهد.

چنان که در عالم رَحِم نمی توان نتیجه خلقت جنین و اعضای او از دندان و گوش و چشم و دست و پا و... را معین کرد؛ و تا زمانی که جنین از آن عالم منتقل نشده، و به عالم دنیا قدم نگذارد، هدف و فایده این اعضا معلوم نخواهد شد و محصول و هدف و فایده سازندگی ها و آفرینش عالم رَحِم در دنیا معلوم می شود، هدف و فایده عالم دنیا نیز در آخرت معلوم می گردد.

پس از این مقدمه می گوئیم:

گرچه عقل بشر نمی تواند بی استعانت از انبیا و هدایت آسمانی، هدف و نتیجه خلقت مجموع این جهان و تمام اشیا را بشناسد، اما به خوبی درک می کند که خلقت، بیهوده و بازی نیست.

عقل از تشکیلات متنوع کاینات، نظامات بی شمار عالم آفرینش، هر پدیده کوچک و بزرگ و ارتباطات استوار مخلوقات با یکدیگر که مانند اعضای یک خانواده و اجزای یک درخت و یک برگ درخت، و یک حیوان و یک انسان در حرکت و کار می باشند و واحد بزرگ منحصر به فردی را که ما به آن جهان می گوئیم تشکیل داده اند، می فهمد که آفرینش، بی هدف و باطل و عبث نیست و احتمال اینکه آفرینش لغو و بیهوده باشد، مردود و خردناپسند است.

تمام قواعد و قوانینی که بر عالم حکومت دارند، اصل هدف را ثابت می نمایند؛ هر چند ماهیت و چگونگی آن را معین نسازند.

مسئله نخست و اساسی در این بحث، هدف داشتن آفرینش است؛ که نظام حکیمانه و استوار کائنات و عالم امکان بر آن گواهی می دهد.

۴۰..... معارف دین / ج ۱

اگر وارد کارخانه‌ای شوید که در آن، نظام و ترتیب دقیق ببینید، چرخ‌های آن را در گردش، دستگاه‌های مختلف آن را با هم هماهنگ و اعضا و اجزای آن را مرتبط به هم مشاهده نمایید و ببینید که اجزای این کارخانه از هم یاری گرفته و درستی کار هر یک وابسته به درستی و بی‌عیبی کار سایر اجزای کارخانه است، چه می‌فهمید و چه می‌گویید؟

می‌فهمید که این کارخانه را برای غرض و نتیجه و هدفی ساخته‌اند؛ هرچند شما آن هدف را نشناسید، زبان به تحسین سازنده آن باز می‌کنید و بر صنعت و هنر او آفرین می‌گویید.

علاوه بر این مسائل، این پرسش مطرح می‌شود که: هدف خلقت یک موجود اگر از لحاظ خودش در نظر گرفته شود، چه باید باشد؟

در پاسخ می‌توان گفت: باید این باشد که خاصیت، اثر و نتیجه وجود آن ظاهر گردد؛ مثلاً درخت سیب نمو کند، به ثمر برسد و سیب بدهد. خورشید نورافشانی نماید و از نورش انسان و حیوان و نبات استفاده نمایند، مرکز منظومه شمسی باشد و فواید دیگر داشته باشد. فایده چشم یا گوش و هدف از خلقت آنها باید چه باشد؟ غیر از اینکه وسیله دیدن و شنیدن باشند، گوش یا چشم حق ندارند پرسند که هدف و نتیجه خلقت ما چیست؟ زیرا در پاسخ، مطرح می‌شود: برای اینکه گوش، گوش و وسیله شنوایی؛ و چشم، چشم و وسیله بینایی باید باشد.

البته هدف خلقت بعضی اشیا مثل هوا، بالفعل حاصل است و هدف بعضی دیگر به تدریج حاصل می‌گردد. ولی آنچه مسلم است اینکه: عقل می‌تواند مستقلاً خواص بسیاری از موجوداتی را که خواصشان بالفعل حاصل است، بشناسد؛ چنان‌که خواص بسیاری را هم با استفاده از آزمایش‌های دیگران می‌شناسد.

بالاخره می‌گوییم: مگر انسان که کاری را انجام می‌دهد، مثلاً خانه‌ای بنا می‌کند، یا ماشینی می‌سازد، هدفش غیر از این است که خانه، آسایشگاه و محل استراحت و ماشین، وسیله انتقال او و دیگران از محلی به محل دیگر باشد؟ نتیجه و هدف خلقت انسان هم این است که علم و معرفت و خیر و نیکی از او ظاهر شود و اسرار جهان را کشف کند.

نکته و سخن دیگر این است که بسیاری از افرادی که درباره هدف و نتیجه خلقت اندیشه می‌کنند، به علت نارسایی ذهنی، دید مادی، اطلاعات محدود و یا با در نظر داشتن منافع شخصی در هدف‌دار بودن خلقت، دچار شک و تردید می‌شوند. ایشان عالم وجود و مبدأ و منتهای سیرشان را خطی فرض می‌کنند که از تولد یا پیش از آن - عالم رَحِم و منویّت - آغاز و به مرگ، پایان می‌یابد و چنان ناشکیب و کم‌حوصله بوده و خود و آسایش خود را دوست می‌دارند که کوچک‌ترین فشار و ناملازمتی - که لازم عالم ماده و طبیعت است - وجودشان را لبریز از عقده و نارضایتی می‌نماید و با کاینات، در مقام ستیزه و بدگویی برمی‌آیند؛ به همه چیز با نظر بدبینی و ناامیدی می‌نگرند، و همه را بی‌هدف می‌شمارند، غافل از اینکه «بد در جهان نبینی اگر نیک بنگری».

اگر اینان دنیا را یکی از عوالمی بدانند که باید انسان از آن بگذرد و از آن کوچ کرده و منتقل شود و آن را قسمتی از راهی بدانند که بشر باید آن را طی کند، یا لاقلاً احتمال این معنی را بدهند؛ و اگر بدانند که لازمه عالم طبیعت کشمکش و تنازع و فشار است و این از نوامیس کامل‌کننده هر موجود مادی است، نباید با توجه به یک قسمت حرکت و سیر مرحله‌دنیایی انسان‌ها، یا با

۴۲..... معارف دین / ج ۱

وقوع بعضی امور ناگوار بگویند: خلقت بی هدف است و از آنچه که محقق و محصل هدف و نتیجه است، گله و شکایت کنند.

چنان که نمی توان هدف خلقت جنین را - که عالم رحم را بین مبدأ و منتهای آن طی می کند - تعیین کرد، هدف خلقت انسان و خلقت تمام مخلوقات و کائنات زمینی و آسمانی و منظومه ها و کیهان ها را نیز که در نیمه راه هستند، بدون توجه به سیری که در پیش رو دارند، و بدون اتکای به وحی انبیا، نمی توان معلوم ساخت و نمی توان وجود هر یک از اعضا و اجزای آنها و وجود مجموع آنها را بی هدف دانست؛ چنان که نهالی را که به ثمر نرسیده باشد، اگرچه از ثمرش خبر نداشته باشیم، تا به کمال و پایان سیر خود نرسد نمی توان بی هدف و بی ثمر شمرد.

هدف نهایی خلقت از دید عقل، بعد از سیر عوالم آینده معلوم خواهد شد؛ همان گونه که مقصد ماشین یا هواپیمایی را که در حرکت می بینیم، با اینکه می دانیم مقصدی دارد، نمی توانیم معین کنیم؛ مگر آنکه خلبان و راننده به ما اطلاع بدهد.

اگر کسی بگوید: این سخنان و مطالب صحیح بوده و قابل قبول است که هدف خلقت هر چیزی به خاصیت وجودی و فایده او است و اهداف افعال و کارهای ما همان خواص و منافع اعمال ما است که بهره برداری می نماییم؛ اما هدف کار خدا و بهره ای که او از این آفرینش می برد چیست؟

جواب داده می شود: کارهای خداوند حکیم متعال به اغراض و اهداف نیازمندانه تعلیل نمی شود؛ چراکه خداوند متعال بی نیاز مطلق و غنی بالذات است.

از آنجا که در مثل، مناقشه نیست برای توضیح به این مثال توجه فرمایید:
یک معلم یا استاد و مدرس، شاگردانش را درس می دهد و زحمت می کشد تا

آنها هرچه عمیق‌تر دروس را فرا گیرند و همه عالم و دانشمند شوند. یک فرد نیکوکار، بیمارستان می‌سازد که بیماران درمان شوند.

پرسش درباره هدف تدریس و یا بنیاد کردن بیمارستان، از چنان استاد و شخص نیکوکار - که نیتشان خالص و منزّه از جلب منافع شخصی است - پرسش صحیحی نیست؛ بلکه توهین است که از او پرسند: چه فایده‌ای می‌بری و چه هدفی را دنبال می‌کنی و چه بهره‌ای می‌خواهی؛ زیرا نیکوکاری با اغراض و منافع شخصی سازگار نیست؛ آنجا که غرض، منافع شخصی است، نیکوکاری نیست و آنجا که غرض نیکوکاری است، منافع شخصی در نظر نیست.

حساب منافع شخصی و سوداگری، حساب هدف نیست؛ حساب نفع و استفاده و استثمار است که خدا و بندگان خاص و بامعرفت او از آن پاک و منزّه می‌باشند.

هدف نیکوکار و معلّم مخلص، درمان بیماران و دانا شدن نادانان است. این هدف، اگر هدف واقعی باشد، متعالی و مقدّس است و اگر برخی آن را هدف نشمارند و هدف داشتن را مانند هدف معلّمی که برای مزد درس می‌دهد، یا سازنده بیمارستانی که می‌خواهد تجارت کند و از بیماران پول بگیرد تفسیر می‌نمایند، خدا و اولیای خدا از این اهداف، مقدّس و منزّه می‌باشند.

شخص فیاض، جواد و بخشنده، مهربان، خطابخش، پوزش‌پذیر و نوازشگر، فیض می‌دهد؛ جود و بخشش می‌نماید؛ مهربانی می‌کند؛ بر جراحات مردم مرهم می‌گذارد؛ از افتادگان دستگیری می‌نماید و آنان را مورد نوازش قرار می‌دهد؛ نه برای اینکه مزد و عوضی به او بدهند، یا از او تشکر نمایند.

بررسی موضوع از دید مصادر اسلامی:

آنچه تا اینجا بررسی کردیم از نظر مستقیم عقل بود؛ اینک از نظر شرع بررسی می‌نماییم:

قبلاً باید معلوم باشد غرض از اینکه می‌گوییم موضوعی را از راه اسلام بررسی کنیم، این نیست که شرع را در برابر عقل قرار دهیم و بخواهیم با شرع، عقل را رد کنیم؛ چون این دو راهنما با هم مخالفت و معارضه ندارند. احکام عقل را اسلام تأیید می‌نماید و بنابر قاعده «الْوَجِبَاتُ الشَّرْعِيَّةُ، الْطَّافُ فِي الْوَجِبَاتِ الْعَقْلِيَّةِ» اسلام، احکام عقل را به صورت الزام (وجوب یا حرمت) یا استحباب و کراهت تشریح نموده است و در بسیاری از نواحی که عقل، شرع را راهنمای مستقل می‌داند راه کشف حقایق، شرع است؛ از این جهت در این موارد، عقل به شرع رجوع می‌نماید و از روشنایی هدایت آن استفاده کرده و قانع می‌شود.

در این موضوع، آیات قرآن مجید و احادیث نیز عقل را در آنچه درک می‌کند، تأیید می‌نمایند و نیز عقل را در آنچه مستقلاً از درک آن عاجز است، راهنمایی می‌نمایند.

راجع به اینکه خلقت، بیهوده و بی‌هدف و بازی نیست، آیات متعددی در قرآن مجید آمده است؛ از آن جمله:

﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا﴾^۱ آسمان و زمین و آنچه را در بین آنها است به باطل نیافریدیم؛ این [که جهان بر باطل آفریده شده باشد] گمان آن کسانی است که کافر گردیدند.

﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لِأَعْيُنٍ﴾^۲ آسمان‌ها و زمین و آنچه را در آنها است؛ به بازیچه نیافریدیم.

﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ﴾^۳ نیافریدم آسمان‌ها و زمین و آنچه در میان آنهاست را مگر به حق.

۱. ص، ۲۷.

۲. دخان، ۳۸.

۳. حجر، ۸۵.

﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا﴾^۱ آیا گمان کردید که ما شما را بیهوده آفریدیم؟!

از جمله آیاتی که صراحت دارد بر اینکه آفرینش بیهوده و باطل نیست و

خردمندان بر بیهوده نبودن آفرینش گواهی می دهند، این دو آیه است:

﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ *
الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾^۲

به تحقیق در آفرینش آسمان‌ها و زمین و گردش شب و روز، هر آینه نشانه‌هایی برای خردمندان است؛ آنان که خدا را یاد می‌کنند درحالی که ایستاده و نشسته و بر پهلو خوابیده‌اند و تفکر در خلق آسمان‌ها و زمین می‌نمایند، [و می‌گویند:] پروردگارا! این را باطل نیافریدی؛ منزهی تو؛ پس ما را از عذاب آتش نگاه دار.

راجع به هدف خلقت بسیاری از اشیا و اعضا، آیات متعددی در قرآن مجید است که با صراحت بیان می‌دارد که هدف خلقت و نتیجه آفرینش آنها، همان منفعی است که از آنها ظاهر می‌شود و خواصی است که دارا هستند؛ برخی از این منافع مشهود و معلوم بوده و روزبه‌روز ظاهرتر می‌گردد و برخی دیگر هنوز هم مخفی است. مانند این آیات:

﴿خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا﴾^۳ جمیع آنچه را در زمین است برای شما آفرید.

۱. مؤمنون، ۱۱۵.

۲. آل عمران، ۱۹۰-۱۹۱.

۳. بقره، ۲۹.

﴿وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ﴾^۱؛ زمین را برای مردم قرار داد.

﴿الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا﴾^۲؛ آن‌که زمین را برای شما مهد و گهواره قرار داد.

﴿الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾^۳؛ آن‌که زمین را برای شما فراش و بستر، و آسمان را بنا قرار داد، و از آسمان آبی فرستاد و به وسیله آن از میوه‌ها روزی برای شما بیرون آورد، پس برای خدا همتایان قرار ندهید؛ در صورتی که می‌دانید خدا بی‌مانند است.

از این‌گونه آیات راجع به هدف آفرینش اشیا و منافع آنها و هدف افعال الهی از وحی و نبوت، تکوینیات و تشریعیات، آفرینش ماه و خورشید و ستارگان، دریا و ابر و باران، اشجار و حیوانات و کوه‌ها بسیار است؛ که یادآوری و شرح و تفسیر مختصر آنها محتاج به نوشتن کتابی بس قطور می‌باشد.

اما اجمالاً هر کس قرآن مجید را با تدبّر و تفکر تلاوت نماید، این آیات بهترین راهنمای او به هدف آفرینش و فواید و منافع خلقت اشیا است؛ چه نعمت‌های بزرگ و چه نعمت‌های به ظاهر کوچک که در اختیار ماست و ما از آنها استفاده می‌نماییم؛ با این وجود، از نتیجه و خاصیت آن غافلیم و چه بسا که آن را بی‌فایده گمان کنیم.

قرآن کریم، راجع به فایده و هدف خلقت انسان می‌فرماید:

۱. الرحمن، ۱۰.

۲. طه، ۵۳.

۳. بقره، ۲۲.

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ * مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعَمُونِ﴾^۱؛ نیافریدم جن و انس را مگر برای اینکه مرا عبادت^۲ کنند، از ایشان روزی و اینکه مرا طعام دهند، نمی‌خواهم.

احتمالاً تفسیر آیه این باشد که: چون عبادت و پرستش، خاصیت این دو نوع است و در وجودشان مقتضی آن موجود است هرچند در بعضی موارد مانع، مقتضی را از تأثیر باز دارد و نور فطرت تجلی نماید، هدف خلقتشان عبادت و پرستش است؛ یعنی انسان برای خاصیتی که دارد (عبادت و پرستش حق) آفریده شده و هدف و نتیجه خلقتش عبادت است که از آن کمالی بالاتر نیست.

و شاید این همان هدف و نتیجه‌ای باشد که از نظر فرشتگان هم پنهان بود؛ وقتی به شرف خطاب و اعلام حق مشرف شدند که: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾^۳؛ من قراردهنده‌ام در زمین، خلیفه و جانشینی را؛ با بیان:

﴿أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ﴾^۴؛ جویای نتیجه هدف جعل خلیفه در زمین شده و گفتند: آیا قرار می‌دهی در زمین کسی را که در آن فساد نماید و خون‌ها بریزد؟ و ما تنزیه می‌کنیم تو را به سپاس تو؛ و تو را تقدیس می‌نماییم!

۱. ذاریات، ۵۶-۵۷.

۲. معنی عبادت و پرستش را نباید در اعمال عبادی که صحت آنها متوقف بر قصد قربت است، مثل نماز و روزه و حج خلاصه کرد؛ زیرا معنی وسیع و جامع آن، خالص قرار دادن اطاعت برای خداست؛ و توحید در عبادت نیز معنای صحیح و سازنده‌اش این است که فقط از خدا اطاعت نماید و فرمان‌پذیر او و مطیع امر او باشد و از هیچ مقام و هیچ برنامه‌ای غیر از خدا و احکام خدا و نظامات خدایی اطاعت ننماید؛ که این، بالاترین کمال فرد و جامعه است. خداوند در قرآن مجید می‌فرماید: ﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾ (بینه، ۵).

۳. بقره، ۳۰.

۴. بقره، ۳۰.

از جانب خداوند متعال به آنها جواب داده شد:

﴿إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾^۱؛ یعنی اگرچه بشر فساد و خونریزی می‌نماید، اما فساد و خونریزی، نتیجه خلقت و هدف آفرینش او نیست؛ چنان‌که تصادف، مظلوم‌کشی و گلوگیر شدن، هدف ماشین، شمشیر و لقمه نیست. هدف، همان تسبیح، تحمید، تقدیس و عبادت است که کامل‌ترین درجات و عالی‌ترین مراتب آن، خاصیت بشر است؛ که: «من می‌دانم آنچه را شما نمی‌دانید».

یا اینکه مراد این است: من می‌دانم آنچه را شما نمی‌دانید؛ آن کسی را که به مقام خلافت انتخاب می‌کنم، به خونریزی و فساد آلوده دامان نمی‌شود. من محمد، علی، حسن، حسین، مهدی، ابراهیم خلیل، موسی و عیسی را به خلافت برمی‌گزینم که به فرمان من مکتب توحید و فضیلت، آزادی و اخلاق، صلاح و صیانت خون و شرف را بگشایند و جوامع بشری را از فساد و پرستش اصنام و اشخاص، جابره و فراعنه، و ذلت استعباد آنان نجات دهند و در بهشت آزادی و عزت و رفاه و فضیلت اطاعت خودم درآورند.

یا اینکه مراد این است: ﴿إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾^۲؛ من می‌دانم آنچه را شما نمی‌دانید؛ که این خلیفه و بشر توانایی آن را دارد که به مقام علم و معرفت نائل شود؛ و به تعلیم اسماء، سرفراز گردد. این همه اسباب و مقدمات برای این است که این خاصیت علم و دانش از بشر ظاهر گردد که عالی‌ترین خاصیت‌ها است. و این همان هدف و نتیجه‌ای است که قرآن مجید می‌فرماید:

۱. بقره، ۳۰.

۲. بقره، ۳۰.

﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا﴾^۱

تقسیم وجود

اینجانب کتاب «به سوی آفریدگار» شما را خواندم و از آن برای درس اصول عقاید، استفاده زیادی نمودم. در ضمن، تقاضا می‌کنم که به سه سؤال ذیل پاسخ دهید:

س ۱. در کتابی نوشته‌اند که: بعضی از اروپائیان بر این قاعده عقلیه قطعیه که: «هر آنچه در ذهن انسان تصور می‌شود یا ممکن‌الوجود، یا واجب‌الوجود و یا ممتنع‌الوجود است» اشکال کرده‌اند، و علمای ما جواب داده‌اند.

بفرمایید: آیا اشکال آنها نظیر اشکال تصور کردن موجود لا اقتضاء - نه اقتضای واجب‌الوجود و نه اقتضای ممکن‌الوجود داشته باشد - است (که به دقت عقلی خلط بین واجب و ممکن و محال خواهد بود) یا چیز دیگر؟

ج ۱. گاه گفته می‌شود که آنچه در ذهن متصور شود که وجود ذهنی امر خارجی نباشد، اگر از وجود یا عدم آن در خارج محالی لازم نمی‌آید، آن شیء «ممكن‌الوجود» است؛ و اگر از عدم آن در خارج، محال لازم می‌آید، آن «واجب‌الوجود» است؛ و اگر از وجود آن محال لازم می‌آید؛ آن «ممتنع‌الوجود» است. تقسیم نسبت به موجود خارجی ثلاثی نیست، بلکه ثنایی است؛ به این گونه

۵۰..... معارف دین / ج ۱

که موجود خارجی، یا «ممکن الوجود» است؛ یعنی اگر نباشد محالی لازم نمی‌آید. و یا «واجب الوجود» است که اگر نباشد محال لازم می‌شود؛ و این همان تقسیمی است که خواجه در اشعار خود فرموده است:

موجود منقسم به دو قسم است نزد عقل

یا «واجب الوجود» و یا «ممکن الوجود»

تا پایان شعر... و نیز در *تجربید* می‌فرماید: «الْمَوْجُودُ إِنْ كَانَ وَاجِبًا وَإِلَّا اسْتَلْزَمَهُ لِاسْتِحَالَةِ الدَّوْرِ وَالتَّسْلُسِ»^۱.

اما اینکه نسبت وجوب وجود و امکان، وجود لا اقتضاء باشد که فقط اقتضای وجود داشته باشد و ممکن باشد که هم واجب باشد و هم ممکن؛ یعنی ممکن باشد که هم از عدمش در خارج محال لازم آید و هم از عدمش محال لازم نیاید، قابل تصور نیست؛ زیرا امکان اینکه هم از عدم شیء محال لازم آید و هم محال، لازم نیاید، تناقض واضح و آشکار است؛ که استحاله آن از بدیهیات اولیه می‌باشد.

ماده و حرکت

س ۲. بعضی از مادیین، مثل «هگل» و دیگران، با غرور زیاد گفته‌اند: «ماده و حرکت را به من بدهید، جهان را می‌سازم». منظور آنها چیست؟ (اگر همه جن و انس اجتماع کنند و دست به دست هم بدهند، نمی‌توانند حتی یک پشه‌ای را خلق کنند). آیا فقط نظر آنها این است که جهان، به واسطه ماده و حرکت به وجود آمده است؟ (که جوابش را در کتاب «به سوی آفریدگار» مرقوم فرموده‌اید).

۱. خواجه نصیر طوسی، *تجريد الاعتقاد*، ص ۱۹۰؛ علامه حلی، *كشف المراد فی شرح تجريد الاعتقاد*، ص ۲۸۰ (المقصد الثالث: فی إثبات الصانع تعالی).

ج ۲. اگر نظرشان این باشد که جهان از ماده و حرکت به وجود آمده، به فرض که این فرضیه را کسی قبول کند، مستلزم نفی خدا و عالم غیب نمی‌باشد؛ زیرا در این عالم همه مرکبات را خدا از دو چیز یا بیشتر آفریده و اگر به فرض اینکه ممکن باشد ماده و حرکت را به کسی بدهند تا او، از آن موجود زنده را بسازد، در مسئله ایمان به خدا و آفریننده جهان شبهه‌ای ایجاد نمی‌شود و در آن صورت هم آن که بخشنده حیات و آفریننده ماده و حرکت است، خدا است.

هم‌اکنون و هم در گذشته با برخی اعمال عملی و جراحی‌های موجبات تولید بعضی از جانوران را فراهم نموده‌اند. دست بشر در ظهور بسیاری از مظاهر مادی وارد است؛ اما همه می‌دانند که این تصرفاتی که بشر در عالم مادی دارد، مربوط به علم و آگاهی او از برخی قوانین و سنت‌های جاری در این عالم است. هیچ‌کس نمی‌تواند ماده بسازد و اگر به وسیله برخی از تصرفات، زمینه زایش یک موجود زنده را فراهم کند، نمی‌تواند حیات و زندگی او را به خودش مستند کند.

بشر نمی‌تواند چیزی را بسازد که ساختن آن را از این عالم نگرفته باشد و نمی‌تواند از بیرون از این عالم چیزی را بیاورد، یا چیزی را بسازد. هرچه انجام بدهد در این عالم خلقت است؛ مثل یک بنا که هرچه مصالح ساختمان می‌آورد و بنا می‌کند، از همین عالم گرفته است.

هرچه علم بشر هم پیشرفت کند و هر کار انجام دهد، ابزار کار، برنامه و همه چیز آن را باید از این عالم بگیرد. همان حقیقت که خدا به آن اشاره می‌فرماید، همه جا ظاهر است: ﴿أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ﴾؛^۱

فَرَأَيْتُمْ مَا كُفِّرُونَ * أَأَنْتُمْ مَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْمَخْلُقُونَ^۱ ﴿أَفَرَأَيْتُمْ مَا كُفِّرُونَ * أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ﴾^۲.

با این تفاسیر آیا کسی می‌تواند بدون استفاده از این مواد و تلفیق آنها با یکدیگر و دست‌کاری در آنها، خودش یک نبات کوچک تحت قواعد دیگر - غیر از قواعدی که خدا در این عالم برقرار فرموده - خلق کند؟! اگر ماده و حرکت را قدیم می‌گویند، جوابش همان است که در کتاب به سوی آفریدگار و الهیات در نهج البلاغه نوشته‌ام. علاوه بر این از علت ترکیب ماده و حرکت و هم‌آهنگ شدن آنها با یکدیگر - که خود یک پدیده است - باید جواب بدهند.

چگونگی برخورد با افراد شبهه‌کننده در بدیهیات

س ۳. آیا بی‌اعتنایی و یا احیاناً تندى با افرادی که در مقابل بداهت، شبهه می‌کنند، اشکال دارد یا خیر؟ مانند وقتی که گفته می‌شود: از واضحات عقول است که هر معلول و هر پدیده‌ای علتی دارد و حتّی تصادفات و معجزات هم با اراده خاصّ خدای تبارک و تعالی انجام می‌گیرد، و در نتیجه علة‌العلل و مسبب‌الاسباب، «واجب‌الوجود» است؛ آن شخص، بحث‌های بی‌نتیجه‌ای را مطرح می‌کند.

ج ۳. اگر افرادی باشند که واضحات و بدیهیات را انکار می‌کنند، بحث با آنها ثمری نمی‌بخشد: ﴿سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ * خَتَمَ اللَّهُ عَلَى

۱. واقعه، ۵۸-۵۹.

۲. واقعه، ۶۳-۶۴.

قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ^۱ ﴿ذَرُّهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ﴾^۲ با وجود این، همان‌طور که قرآن کریم دستور داده، صفح جمیل و برخورد کریمانه و بزرگوارانه با آنها - در صورتی که اثر سوء نداشته باشد - مناسب‌تر است.

مفهوم وحدت وجود

س. وحدت وجود یعنی چه و معتقد به آن، چه حکمی دارد؟ اگر شخصی وحدت وجود را به معنی وحدت مصداق وجود، قبول داشته باشد، آیا این سخن مستلزم کفر است؟ خواهشمند است توضیحات بیشتری در خصوص وحدت وجود بدهید.

ج. تفکر در ذات مقدّس خداوند متعال منهیّ عنه است، و تعیین هویت حق به این‌که وجود است - به نحوی که قائلین به اصالةالوجود می‌گویند - متحقّق حقیقی را وجود می‌دانند و متحقّقات را به وجود و بالعرض واقعیت‌دار و موجود و متحقّق می‌گویند؛ هر چند وجود را صاحب مراتب بگویند، و وجود هر چه را که غیر از خداست، غیر وجود او بگویند و یا اصلاً آنها را مصداق وجود ندانند و وجود را صاحب مصداق واحد بدانند؛ که آن وجود خداست و به این مطلب برمی‌گردد به اینکه خداوند تمام کلّ وجود است و وجود کلّ، خدا و حقیقت خداست - هر طور بگویند - با مشرب عرفان قرآنی که از کتاب و سنّت اخذ می‌شود، سازگار نیست؛ زیرا:

۱. بقره، ۶-۷.

۲. حجر، ۳.

اولاً: این قول متضمن تعیین هویت برای حقّ متعال است؛ خواه وجود مقول به تشکیک باشد که در این صورت، سایر موجودات نیز در حقیقت با خداوند متعال مشترک می‌شوند و با «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ»^۱ منافات دارد؛ یا مصداق وجود را واحد، و وجود خداوند متعال بدانند. بالأخره تعیین هویت برای حق است: «كَلِمًا مِّمَّنْ مَوْهُ بِأَوْهَامِكُمْ فِي آدَقِّ مَعَانِيهِ فَهُوَ مَخْلُوقٌ مَّصْنُوعٌ مِّثْلُكُمْ مَرْدُودٌ إِلَيْكُمْ»^۲.
ثانیاً، قول به وحدت مصداق، اگر به این معنی باشد که خداوند وجود است و حقیقت و کنه وجود هم غیر قابل درک است و سایر اشیا، اشیاى دیگرند، معنای این حرف، تعیین اسم برای خدا است؛ به ملاحظه اینکه ذاتش جائز الدرک نیست؛ این اشکال ندارد؛ جز اینکه بگوییم اسماء الحسنی توفیقی است.
و اگر معنای آن نفی واقعیت اشیاى دیگر، و تحقق خارجی آنها باشد، شرک منافی با توحید نیست؛ اما گذشته از اینکه خلاف وجدان و بدیهه است، منافی با بسیاری از اسماء الحسنی و مستلزم نفی آنها است؛ که همه بر واقعیت اشیا، مخلوقات، مرزوقات، مصنوعات و معلومات دلالت دارند و با «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ»، «عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ»، «الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ»، «الْخَالِقُ»، «الْبَارِي»، «الْبَاسِطُ»، «الْمَالِكُ» و... منافات دارد.

بنابراین معرفت صحیح آن است که خدا را به همان اوصافی که خودش و پیغمبران و حججش معرفی کرده‌اند، بشناسیم؛ و بیشتر از آنچه مکلف به معرفت آن هستیم، خود را مکلف ندانیم؛ خدا را خدا بدانیم و او را، «او» و «یا هو» و «یا مَنْ لَيْسَ هُوَ إِلَّا هُوَ» بگوییم.

۱. شوری، ۱۱.

۲. مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۲۹۳.

برحسب بعضی روایات، چون در آخرالزمان مردمانی می‌آیند که بر خلاف اینکه نباید تعمق در ذات خدا و اوصاف ذاتیه او بنمایند، متعمق می‌شوند؛ سوره مبارکه توحید نازل شد که در خداشناسی و معرفت به آن بسنده نمایند و این تعمقات را که خطر گمراهی و ضلالت دارد، کنار بگذارند.

راجع به سایر معانی وحدت وجود نیز قابل توجه است که از بعضی از آنها بوی کفر، استشمام می‌شود.

خداوند متعال همه را از زلات اعتقادی مصون و محفوظ بدارد.

اسم اعظم

س. «اسم اعظم» کدام یک از اسماء است؟ آیا از طریق رمزی منظومه مرحوم شیخ بهائی رحمته الله (از شعر ۸۷ که مصراع اول بیت نخست آن چنین است: «هشت حرف است به ترتیب و نظام» تا شعر ۹۵ به طوری که نوشته‌اند) می‌توان آن را به دست آورد؟

ج. راجع به «اسم اعظم» اقوال و آرای متعددی وجود دارد. «کفعمی» در *مصباح* فرموده: «اقوال در این موضوع نزدیک است که در کتاب مصنف و مجموع مؤلفی منحصر نشود»^۱ و از جمله شصت قول از این اقوال را ذکر کرده است.

و در *بصائر الدرجات* از حضرت صادق رحمته الله روایت کرده است که: خداوند اسم اعظم را ۷۳ حرف قرار داده، و به آدم ۲۵ حرف؛ به نوح ۱۵ حرف؛ به ابراهیم، هشت حرف؛ به موسی چهار حرف و به عیسی دو حرف عطا فرمود.

۱. کفعمی، المصباح، ص ۳۰۶-۳۱۲.

پس عیسی به آن دو حرف احیاء موتی و ابراء اکمه و أبرص می‌کرد و به محمد ﷺ ۷۲ حرف عطا فرمود و یک حرف را برای خود برگزید.

و نیز در «شرح صحیفه» - شرح دعای پنجاهم - از «ابی جعفر صفار» و در *بصائر الدرجات* به سند متصل به حضرت امام محمد باقر ﷺ از آن حضرت روایت کرده است، قریب به این مضمون: اسم اعظم خدا بر ۷۳ حرف است و نزد «آصف» یک حرف از آن بود (که با آن سریر «بلقیس» را با آن سرعتی که در قرآن مجید است، نزد «سلیمان» حاضر کرد و به محلّ خود برگرداند) و نزد ما ۷۲ حرف از آن است و یک حرف آن را خدا به خود اختصاص داد؛ ولا حول ولا قوة إلا بالله العلیّ العظیم.

و این حدیث، شرحی دارد که در بعضی کتب، مثل «شرح صحیفه» و همچنین «شرح اسماء الحسنی» همدانی مذکور است.

و از حضرت رضا ﷺ روایت است که: «بسم الله الرحمن الرحيم» نزدیک‌تر است به اسم اعظم خدا از سیاهی چشم به سفیدی آن.^۱ و در *مجمع البیان* (در تفسیر سوره حشر) روایت شده است از حضرت رسول اعظم ﷺ که: اسم اعظم در شش آیه آخر سوره حشر است.

همچنین در *الكلم الطیب* برای اسم اعظم نشانه‌هایی ذکر فرموده و می‌گوید که اسم اعظم در پنج آیه از پنج سوره قرآن: بقره، آل عمران، نساء، طه و تغابن می‌باشد.^۲ بعضی دیگر گفته‌اند: «الحيّ القيوم» اعظم اسماء حسنی است.

۱. عیاشی، تفسیر، ج ۱، ص ۲۱؛ حویزی، تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۸.

۲. طیب، *الكلم الطیب*، ص ۵۹.

و در **مصباح**، کفعمی فرموده است: دعای «جوشن کبیر»، «مشلول» و «مجیر» از دعاهایی است که وجود اسم اعظم در آنها روایت شده است.^۱

و در بعضی روایات دیگر از حضرت رضا علیه السلام روایت شده است: «**العلیّ العظیم**» اسم اعظم است؛ چون خداوند اعلی بر همه چیز، اعظم از هر چیز است.^۲

«صدوق» در **ثواب الاعمال** از حضرت صادق علیه السلام روایت فرموده است که: اسم اعظم خدا در سوره «فاتحة الكتاب» به طور پراکنده وجود دارد؛ یعنی حروف آن، همه در این سوره است.^۳

اما راجع به طریق شناختن اسم اعظم - همان طور که مرقوم داشته‌اید - اشعاری در این موضوع به شیخ بزرگ و نابغه شهیر «شیخ بهاءالدین محمد عاملی» نسبت داده شده است. این موضوع در **کلیات شیخ^۴** و **بیان الآیات در علم زیر و بینات^۵** و در **روائع النسمات^۶** با شرح و توضیح ذکر شده است.

ولی اولاً، صحت این نسبت معلوم نیست و بعضی در آن تردید کرده‌اند. ثانیاً، به نظر حقیر، ورود در این راه به قصد کسب قوه و قدرت و استفاده از آثار اسم اعظم برای مقاصد دنیوی و اینکه به واسطه آن به دست شخص، عجایبی اظهار شود، خود باعث حجابی می‌شود بین انسان و خدا و سبب کدورت باطن و منافی با اخلاص و صفای قلب است.

۱. کفعمی، المصباح، ص ۳۱۲.

۲. مجلسی، بحار الانوار، ج ۴، ص ۱۷۵.

۳. صدوق، ثواب الاعمال، ص ۱۰۴.

۴. بهائی، کلیات، ص ۹۳.

۵. نجفی جیلانی، بیان الآیات، ص ۴۱.

۶. میرجهانی طباطبائی، روائع النسمات، ص ۵۷.

ورود در این وادی موجب می‌گردد که شخص عمر خود را با حروف و حساب و نظر در زیر و بینات حروف و این مقوله مطالب تلف کند و از کمال قوه علمیّه و عملیّه - که به وسیله عبادت، اطاعت، تفکر، مطالعه و دقت در آیات آفاقیّه و انفسیّه و نظر در معانی قرآن مجید و احادیث اهل بیت علیهم‌السلام حاصل می‌شود - بازماند؛ و در این مرحله، وقوف نموده و پس از عمری صرف وقت متوجه شود که اشتباه کرده و فرصت‌ها را از دست داده است.

بلی، اگر علم به این اسم - تا حدّ و مقداری که برای غیر انبیا و ائمه علیهم‌السلام ممکن است - برای کسی حاصل شود، به نظر اینجانب از راه تعبّد و التزام به احکام شرعیّه و فعل واجبات و مستحبات، ترک محرّمات و مکروهات، تخلّق به اخلاق حمیده و تجنّب از صفات ذمیمه و التزام به ذکر خدا حاصل می‌شود؛ به شرط اینکه غرض از ادای این وظایف، اطاعت و امتثال امر الهی و تقرّب به درگاه او و کمال نفس و تهذیب اخلاق و رفع حجب باشد.

در این صورت شناختن اسم اعظم بشخصه لازم نیست؛ و اگر سالک راه خدا در همین اسامی شریفه - که در روایات به عنوان اسم اعظم معرفی شده - تفکر نماید و به معانی آنها تا حدّی که میسر است، معرفت پیدا کند و آنها را ورد زبان خود قرار دهد، مسلماً فواید و برکاتی که از این راه نصیب او می‌شود، فوق‌العاده خواهد بود.

و ثالثاً، آن اسم اعظمی که در حدیث، هفتاد و سه حرف است، و به مثل حضرت عیسی - علی نبینا وآله وعلیه السلام - دو حرف از آن داده شده، برای احدی - برحسب همان حدیث - معرفت به تمام حروف آن اسم حاصل نخواهد

فصل دوم / توحید و خداشناسی..... ۵۹

شد؛ زیرا یک حرف آن را خدا مخصوص خود قرار داده است و به پیغمبر اکرم خاتم و ائمه علیهم السلام هفتاد و دو اسم از آن اسامی اعطا شده، و به آدم بیست و پنج حرف؛ به نوح پانزده حرف؛ به ابراهیم هشت حرف و به موسی چهار حرف عطا شده است.

مگر اینکه کسی بگوید: به مقدار یک حرف که به «آصف» عطا شد، ممکن است به افراد نخبه‌ای مانند: سلمان، ابوذر، میثم تمّار و رشید هجری عطا شده باشد. خداوند به مکان و محلّ تفضّل و عنایت خود، داناتر است.

نکته‌ای که در اینجا تذکر آن لازم است این است که: معلوم نیست این حروف همه یک اثر و خاصیت داشته باشند؛ بلکه ممکن است متفاوت باشند و علم به هر یک، آثاری داشته باشد، و بسا باشد که دو حرف عیسی از پانزده حرف نوح عظیم‌تر باشد. ممکن است آن یک حرف که به کسی عطا نشده از تمام این حروف اعظم و اکبر باشد که احدی از ممکنات را لیاقت و ظرفیت فرا گرفتن آن نباشد.

رابعاً، بعضی از علما و اهل نظر برآنند که این هفتاد و سه حرف از هجائیه نیستند؛ بلکه حقایقی می‌باشند که درک و فهم آنها آثار مهمی دارد و می‌گویند: دلیل بر اینکه اسم اعظم ترکیب لفظی این هفتاد و سه حرف نیست، این است که همه این حروف به کسی اعطا نشده، و به کسانی که اعطا شده، از یک حرف تا هفتاد و دو حرف آن عطا شده است. پس اگر ترکیب لفظی این حروف مراد باشد - در صورتی که یک حرف آن معلوم نباشد - معنای آن قابل فهم نخواهد بود؛ مگر اینکه کسی بگوید: خصوص این حروف از این جهت شرافت و موضوعیت دارند که اسم اعظم از آن ترکیب شده، و در صورتی که شخص هریک از این حروف را بالخصوص بشناسد، آثاری دارد.

۶۰..... معارف دین / ج ۱

وجه دیگری که به نظر حقیر می‌رسد، این است که: اگر مراد از این حروف، حروف هجائیه باشد، از بیست و هشت حرف تجاوز نمی‌کند؛ درحالی‌که در روایت، هفتاد و سه حرف معین شده و اینکه بگوییم این هفتاد و سه حرف از تکرار بعضی حروف حاصل شده، نیز بعید است.

وجه دیگر آن به نظر حقیر این است که: راجع به «آصف» - که برحسب این روایات یک حرف از اسم اعظم را شناخته - در قرآن آمده است:
﴿قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ﴾^۱؛ و احتمال اینکه مراد از کتاب، اسم اعظم - مرکب از حروف هجائیه - باشد و علمی که «آصف» داشته، یک حرف هجائی از این اسم باشد، بعید است.

پس ممکن است در این روایات، مراد از «اسم اعظم» مجموع عالم کون و ماسوی الله باشد؛ و مراد از علم، آن علوم کونیه، جهان‌بینی، و جهان‌شناسی و اطلاع از روابط مخلوقات با یکدیگر و حجم و وزن کواکب و کرات و منظومه‌ها و خواص قاطبه موجودات جهان خلقت و ظاهر و باطن و روح و جسم و زمین و آسمان و ملائکه و مخلوقات کشف شده و کشف نشده باشد.

هرکس به اندازه‌ای که به تقدیرات الهیه در این نظام کبیر متقن آگاه شود، می‌تواند کارهایی انجام دهد که افراد جاهل، از انجام آن کارها عاجزند، و چون «آصف» به مقدار یک جزء از هفتاد و سه جزء از این روابط عالم کون و علوم مادّیه و ماورای مادّه را می‌دانست، توانست با آن سرعت، تخت «بلقیس» را حاضر سازد.

مراد از اینکه هر کدام از انبیا و ائمه علیهم السلام تعدادی از این حروف را دارا بودند، بیان سعه و ضیق دایره علوم آنها و به عبارت دیگر جهان‌شناسی آنها به تمام معنی الکلمه بوده است.

دلیل بر این مطلب، این آیه است:

﴿قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾؛^۱ که برحسب بعضی تفاسیر، مراد از «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» امیرالمؤمنین علیه السلام است که اگر «آصف» علمی از کتاب و بهره‌ای از آن داشت، حضرت امیر علیه السلام همه علم کتاب را دارا بود؛ پس عجیب نیست اگر می‌فرمود: «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَلَا نَا بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنِّي بِطُرُقِ الْأَرْضِ».^۲

این نکته هم مخفی نماند: اینکه در بعضی روایات یک اسم معین مثل «الْحَيِّ الْقَيُّومِ»، و در بعضی روایات اسم دیگر، مثل «الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ»، اسم اعظم معرفی شده، با همدیگر منافات ندارند؛ زیرا ممکن است مراد از اسم اعظم در این اطلاقات، اسمائی باشند که یا اسماء دیگر را به‌طور اصرَح شامل شوند و فوق جمله‌ای از اسماء باشد و یا دلالت آن اصرَح یا اصدَق باشد؛ که به این‌گونه ملاحظات اسم اعظم خوانده می‌شود.

به عبارت دیگر: اسماء الله الحسنى به ملاحظه اینکه دلالت بر ذات و صفات باری تعالی دارند و به قیاس به اسماء موجودات ممکنه اسم اعظم و اجل و اکبر هستند، در بین خودشان نیز به‌حسب سعه و عموم دلالت، بعضی اعظم از بعضی دیگرند و بعضی در تحت اسم مافوق واقع می‌باشند، تا به اسم الله اعظمی که

۱. رعد، ۴۳.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۹ (ص ۲۸۰).

تمام اسماء، در تحت آن هستند، برسد. پس به امثال این ملاحظات ممکن است چند اسم، اسم اعظم معرفی شود.

همچنین ممکن است به ملاحظه قرب معانی این اسامی با اسم اعظم، یا تشکل لفظ آن از بعضی حروف اسم اعظم، بر آنها نیز حقیقتاً یا مجازاً «اسم اعظم» اطلاق شود.

و چنان که گفته شد، از جمله فواید این اطلاقات این است که بندگان به حفظ این اسامی شریف و التزام به ذکر و توجه به معانی و تفسیر آنها بیشتر اهتمام نمایند؛ و هم به واسطه شناختن اسم اعظم از بین اسماء، از برکات و معرفت اسماء دیگر باز نمانند.

آخرین نکته‌ای که در اینجا توجه خواننده را به آن جلب می‌کنم این است که: اگر اسم اعظم عبارت از اصوات و حروف باشد، به‌خودی‌خود مؤثر نیست؛ بلکه مؤثر و فاعل، ذات بی‌زوال مسمی است که در نزد دعا به این اسم، دعا را مستجاب می‌سازد. از آنچه گفته شد معلوم گردید که این بحث از هر نظر از بحث‌های بسیار دقیق علمی است و به پایان رساندن آن کاری بس دشوار است؛ زیرا هرچه درباره آن نگاشته می‌شود دامنه آن وسیع‌تر می‌شود و از افق افهام عادی دورتر می‌گردد؛ چنان که گویی بحث و فحص، بر غموض و عمق آن می‌افزاید. وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.

پس بهتر است ضعیفانی چون من اذعان کنیم که نه‌تنها برای امثال من، بلکه برای محققان بزرگ نیز معرفت حقیقت این موضوع - کما هو حقّه - حاصل نشده است و استعداد علمی و عملی ما ناقص‌تر از این است که این موضوع را به‌طور مستوفی و اطمینان‌بخش به پایان برسانیم. بنابراین باید بگوییم:

کس ندانست که منزلگه مقصود کجاست

این قدر هست که بانگ جرسی می آید

* * *

این شرح بی نهایت کز وصف یار گفتند

حرفی است از هزاران کاندرا عبارت آمد

* * *

گفتم: همه ملک حُسن سرمایه تو است

خورشید فلک چو ذره در سایه تو است

گفتا: غلطی ز ما نشان نتوان یافت

از ما تو هر آنچه دیده‌ای پایه تو است

* * *

ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم

و از هر چه گفته‌اند و شنیدیم و خوانده‌ایم

مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمر

ما همچنان در اول وصف تو مانده‌ایم

تعداد اسماء الحسنی

س. تعداد «اسماء الحسنی» را بیان فرمایید؟

ج. آنچه از اسماء الله در قرآن مجید آمده است - برحسب بعضی کتب

تفاسیر - ۱۲۷ اسم است.

علامه مجلسی رحمته اللہ علیہ در کتاب *توحید* در «أبواب أسماء تعالی»، باب سوم آن را به باب «عدد أسماء الله تعالی وفضل إحصائها وشرحها»^۱ اختصاص داده است. برحسب روایاتی که در کتب معتبر مثل *مجمع البیان*^۲ و *توحید صدوق*^۳ و در کتب شرح اسماء الحسنی روایت شده، برای خداوند متعال ۹۹ اسم است؛ هر کس آنها را احصا کند، به بهشت وارد می‌شود؛ و این نود و نه اسم در خود روایات ذکر شده است. صدوق رحمته اللہ علیہ می‌فرماید: مقصود از احصای آنها شمردن آنها نیست؛ بلکه مقصود، معرفت و اطلاع بر معانی این نود و نه اسم است. در کتب شرح اسماء الحسنی این ۹۹ اسم، شرح و تفسیر شده‌اند. «صدوق» نیز در کتاب *توحید* آنها را شرح فرموده است. «کفعمی» در *مصباح*، «ابن فهد حلی» در *عدة الداعی*^۴ و بزرگان دیگر هم آن را شرح کرده‌اند؛ که مراجعه به این شرح‌ها برای مزید معرفت و توجه نافع است. از بعضی اخبار نیز استفاده می‌شود که اسماء الحسنی ۳۶۰ اسم است؛^۵ برحسب آنچه «مجلسی» و «سید علیخان» و «کفعمی» روایت فرموده‌اند،^۶ چهار هزار اسم می‌باشد.

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۴، ص ۱۸۴.

۲. طبرسی، مجمع البیان، ج ۷، ص ۶.

۳. صدوق، التوحید، ص ۱۹۴، ۲۱۹.

۴. ابن فهد حلی، عدة الداعی، ص ۲۹۸ - ۳۱۶.

۵. صدوق، التوحید، ص ۱۹۱. شرح این حدیث را در *بحار الانوار* (مجلسی، ج ۴، ص ۱۶۷-۱۷۲) ملاحظه کنید.

۶. کفعمی، المصباح، ص ۳۴۹؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴، ص ۲۱۱؛ مدنی شیرازی، ریاض السالکین شرح صحیفة سید الساجدین، ج ۷، ص ۳۲۰ (شرح دعای پنجاهم).

فصل دوم / توحید و خداشناسی..... ۶۵

ممکن است مراد از ۹۹ اسمی که در روایات اولی ذکر شده است اسم‌هایی باشند که أَشْرَفَ یا أَشْهَرَ یا أَظْهَرَ و اَوْفَقَ و أَسْبَقَ و أَصْدَقَ به مسمی باشند و ممکن است که اسماء دیگر به این ۹۹ اسم رجوع نمایند.

گاهی کثرت اسماء به ملاحظه لغات مختلف تصور می‌شود؛ که به این لحاظ اسماء الحسنی از چهار هزار هم بیشتر می‌شود. و گاه به لحاظ اضافه، این کثرت پیدا می‌شود؛ که به این ملاحظه، حدّ و حصری ندارد؛ مثل «الخالق» که یک اسم است؛ ولی اگر اضافه شود متعدد می‌شود؛ مانند «خالق الأرض»، «خالق السماوات»، «خالق الشجر»، «خالق الجبال»، «خالق الإنسان» و... و همچنین اسم «الفاطر»، «البارئ»، «الرزاق»، «الکافی»، «الرب»، «الکاشف» و اکثر اسماء الحسنی.

عِبَارَاتُنَا شَتَّى وَحُسْنُكَ وَاحِدٌ وَكُلُّ إِلَى ذَاكَ الْجَمَالِ يُشِيرُ

از نظر دیگر، موجودات و تمام مخلوقات اسماء الله هستند؛ زیرا اسم، آن چیزی است که دلالت بر مسمی و وسیله شناختن و علامت و نشانه ذات صاحب نام باشد. وجود مخلوقات آیات وجود خدا، کلمات خدا و آثار باری تعالی هستند و اکمل و اشرف این اسماء، انبیا و اولیای دین به ویژه حضرت خاتم النبیین و ائمه اثنی عشر علیهم السلام می‌باشند؛ چنان‌که در روایت از حضرت صادق علیه السلام وارد شده: «نَحْنُ وَاللَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى الَّذِي لَا يُقْبَلُ مِنْ أَحَدٍ طَاعَةٌ إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا، قَالَ: ﴿فَادْعُوهُ بِهَا﴾»^۱ برای اینکه این بزرگواران از حیث ذات و صفات و افعال و اقوال، وسایل معرفه الله و علایم و نشانه‌ها و آیات کبری و اسماء حسناى خداوند متعال می‌باشند.

۱. فیض کاشانی، تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۶۲۸.

منظور از هدایت عامه خدا

س. اگر اکثریت مردم یا بخش عظیمی از انسان‌ها گمراه باشند و فقط جمعیت هدایت‌یافته منحصر به مسلمین و از آنها نیز منحصر به «فرقه ناجیه» باشد، آیا با هدایت عامه خدا و اسم شریف «الهادی» - که همه را شامل و فراگیر است - منافات ندارد و موجب حرمان اکثریت از هدایت الهی نمی‌گردد؟

ج. مفهوم اسم «الهادی» و معنی هدایت الهی، اجبار بر هدایت و سلوک راه مستقیم نیست. هدایت به معنای عام - که شامل همگان است - عبارت است از: هدایت‌های تکوینی که در تمام عالم خلقت از جماد و نبات و حیوان و حتی انسان وجود دارد و همه با آن هدایت به طرف کمال وجودی خود می‌روند. شاید مقصود آیه شریفه «رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى»^۱؛ همین هدایت باشد. هم‌چنین هدایت‌های تشریحی و راهنمایی‌هایی که به وسیله انبیا برای مردم صورت گرفته، عمومی بوده و شامل خوب و بد و صالح و طالح است. این هدایت هم، شامل فرعون و قارون و شمر و دیگر اشقیاء، و هم شامل صلحا است؛ و هیچ‌کس از هدایت الهی محروم نیست.

بنابراین، جمعیت هدایت‌شده منحصر به مسلمین نیستند و عامه افراد بشر نیز برحسب فطرت و هدایت عقل و وحی و شرع هدایت شده‌اند؛ چنان‌که قرآن در این باره می‌فرماید: «وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى»^۲، «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا»^۳.

۱. طه، ۵۰.

۲. فصلت، ۱۷.

۳. انسان، ۳.

در این میان هدایت‌های خاص و کمک‌ها و مدد‌ها و توفیقات و عنایاتی نصیب اشخاص می‌شود که در شرایط خاص و ظروف معین است و بیشتر مستند به گرایش انسان به سوی طلب هدایت و جهاد و مجاهده و بعضی شرایط می‌باشد؛ چنان که قرآن می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ﴾؛^۱ که البته این هدایت‌ها خاص است.

نسبت دادن لفظ جلاله «الله» به معصومین علیهم‌السلام

س. در برخی هیئت‌های مذهبی اشعاری سروده و خوانده می‌شود که در ضمن آن لفظ جلاله «الله» را به ذوات عصمت علیهم‌السلام و... نسبت می‌دهند؛ مثلاً گفته می‌شود: من علی‌اللهی‌ام؛ من حسین‌اللهی‌ام؛ من زینب‌اللهی‌ام و...؛ حتی اخیراً گفته‌اند: من که هیچ، انبیا، اکبراللهی هستند (مقصود، حضرت علی اکبر علیه‌السلام است). گاهی لفظ مبارک «هو» را به طرز خاصی به‌طور دسته جمعی فریاد می‌زنند و بعد از آن «یا حسین» و «یا زینب» می‌گویند؛ مثلاً می‌گویند: «هو یا زینب» و امثال آن.

از آن حضرت تقاضا می‌شود جهت تنویر افکار، نظر مبارک خود را مرقوم فرمایید که شدیداً مورد حاجت است. خداوند به همه ما توفیق تبعیت کامل از احکام الهی را عنایت فرماید و همه را از فتن نجات دهد.

ج. واضح است که گفتن این کلمات به قصد جدّ و اراده مفهوم ظاهر این الفاظ، شرک و کفر است و با شکّ در اینکه گوینده، مفهوم ظاهر آن را اراده کرده

۱. عنکبوت، ۶۹.

یا معنای دیگری در نظر داشته، اگر قرینه صارفه‌ای - که دلالت بر عدم معنای ظاهر آن دارد - نباشد، باز هم حمل بر کفرگویی می‌شود.

اما به ملاحظه اینکه افرادی موحد و خداپرست، این کلمات را بر زبان می‌آورند و حضرات ائمه علیهم‌السلام را بنده مقرب خدا و اولیای خداوند می‌دانند؛ و با بی‌تفاتی و جهل به معنای این الفاظ، آن را بر زبان می‌آورند و یا به‌هرحال هرگز قصد ندارند که آن بزرگواران را الله و خدا بدانند، به کفر و شرک آنها حکم نمی‌شود.

با وجود این، لازم است از گفتن این الفاظ جداً خودداری شود؛ زیرا مفاسدی که بر این‌گونه شعارها مترتب می‌شود و زیان‌هایی که برای دین و مذهب و درک و معرفت جامعه دارد، بسیار است. مسلمانی که در همه نمازهایش شهادت می‌دهد که شخص نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم - که افضل همه مخلوقات و همه این بزرگواران است - پیغمبر و بنده خدا است، معنی ندارد که بگوید: «محمداللهی» یا «علی‌اللهی» یا «حسین‌اللهی» هستم.

بنابراین باید مجالس مؤمنین از این برنامه‌ها و شعارها پاک و منزّه باشد و به ذکر فضایل و مناقب آن بزرگواران - که در احادیث صحیح آمده است - مجالس خود را مزین نمایند و امر ولایت اهل بیت علیهم‌السلام را زنده نگاه دارند و حدود توحید و نبوت و امامت و حریم مقامات را رعایت نمایند.

خداوند متعال همه اعمال عبادی و کارهای ما را از تصرفات شیاطین و افراد بی‌معرفت حفظ نماید و توفیق تعظیم شعائر و تأسی کامل و صحیح به اهل بیت علیهم‌السلام را به همگان عطا فرماید.

لازم به تذکر است که: در مقام متوجه ساختن افراد مذکور به این حقایق باید

برادرانه در محیطی صمیمی و به‌طور مشفقانه عمل شود تا تذکر - ان‌شاء‌الله تعالی -
ثمربخش و مفید واقع گردد.

حکمت گفتن «ان‌شاء‌الله» در هنگام انجام کار

س. مگر خداوند خوبی بنده‌اش را نمی‌خواهد؟ او می‌خواهد که بنده‌اش
به سوی کمالات هدایت شود. پس چرا وقتی می‌خواهیم کاری را انجام دهیم،
«ان‌شاء‌الله» می‌گوییم؟ مثلاً می‌خواهیم مسجدی را بنا کنیم و این مسجد
ذخیره آخرت‌مان است؛ می‌گوییم: اگر خدا بخواهد، این کار را انجام می‌دهم.
فلسفه این گفتار چیست؟

ج. گفتن «ان‌شاء‌الله» با رسیدن به کمالات منافات ندارد؛ بلکه خود گفتن آن،
مرتبه‌ای از کمال است؛ چون اولاً: در قرآن و روایات به آن ترغیب شده و ثانیاً:
معنایش این است که تحقق امور به مشیت الهی بستگی دارد؛ یعنی اگر خداوند
نخواهد، هیچ امری در خارج صورت حصول و تحقق نمی‌گیرد.
گفتن «ان‌شاء‌الله» در امور خیر، به این برمی‌گردد که گوینده در واقع از خداوند
می‌خواهد مانعی برای انجام کار خیری که قصد دارد انجام دهد، پیش نیاید و
توفیق آن را داشته باشد؛ و این نشانه کمال توحید گوینده است. والله العالم.

اراده خدا و اراده انسان

س. آیا در انجام کارها مستغنی از اراده خدا هستیم و به اراده و اختیار
خود، کار می‌کنیم؟

ج. اراده تکوینی خدا بر این تعلق گرفته که کارها از ما به‌نحو اراده و اختیار

۷۰..... معارف دین / ج ۱

صادر شود. ما بالوجدان حس می‌کنیم که در افعال خود مجبور نیستیم؛ هرچند این اختیاری که به ما داده شده که می‌توانیم کاری را انجام دهیم و می‌توانیم آن را ترک کنیم، به اراده و خواست خدا است.

علم خدا و انبیا و ائمه علیهم‌السلام و اختیار انسان

س. آیا علم خداوند و انبیا و ائمه علیهم‌السلام، موجب سلب اختیار مردم در انجام

کارها نیست؟

ج. علم خدا و علم انبیا و ائمه علیهم‌السلام از وقایع و حوادث، مستلزم سلب اختیار اشخاص و علت وقوع آن حوادث نیست؛ زیرا در غیر این صورت نفی علم خدا به همه وقایع کلی و جزئی لازم می‌شود؛ که خلاف ضرورت وجدان است؛ و یا قول به جبر کلی لازم می‌آید؛ که آن نیز خلاف ضرورت و بداهت است و مستلزم این است که معلوم، تابع علم باشد.

حلّ اجمالی شبهه این است که: علم خدا و کسانی که علم خود را از خدا گرفته‌اند، متعلق به وقوع حوادث به همان ترتیب طبیعی است؛ که از جمله وقوع فعل از اشخاص، مرید به اراده و اختیار است و اگر به غیر اراده و اختیار واقع شود و به جبر باشد، خلاف علم خدا واقع می‌شود.

به هر حال مسئله، مسئله‌ای است وجدانی و با رجوع به وجدان، هر کسی خود را صاحب اراده و اختیار می‌یابد و اگر هزار شبهه هم در مقابل آن باشد، خلاف وجدان و بداهت است.

از سوی دیگر هم علم خدا به هر چیز و هر جریان، و اخبار انبیا به‌ویژه

حضرت رسول اعظم ﷺ و ائمه طاهرين ﷺ نیز از وقایع و حوادث ثابت و مسلم است و بسیاری از آن اخبار واقع و ظاهر شده و آنچه مربوط به آینده است نیز واقع خواهد شد. و این خبرها نیز مانند خورشید در وسط آسمان ثابت است و قابل انکار نیست و به مسئله جبر و اختیار ارتباط ندارد.

هدف از خلقت انسان و عالم تکلیف

س. با اینکه بیشتر مردم اهل جهنم هستند خلقت انسان و عالم تکلیف

برای چیست؟

ج. خلقت همه انسان‌ها برای این است که با انتخاب و اختیار خود و استفاده از هدایت‌های الهی به مقامات نایل شوند و به رضوان خدا و بهشت و نعمت‌های آن و کمال مطلوب برسند. اگر به گفته شما بیشتر مردم اهل جهنمند، یا به جای بهشت، جهنم و راه‌های آن را انتخاب می‌نمایند، به سوء اختیار خودشان است.

خلاصه این که: برنامه بسیار پیچیده امتحان و آزمایش، با این خلقت انجام می‌شود و در واقع تشخیص و تخلیص، تا گزینش زبده‌ها و صلحا برقرار می‌گردد و این وضعیت و برنامه‌ای است که می‌توان گفت به یک معنی در درجات مختلف و در کل عالم طبیعت برقرار است؛ با این تفاوت که جریان در ناحیه تشریعیات و امور تکلیفیّه در انسان به اختیار خودش وابسته است.

به علاوه، این مطلب که بیشتر مردم اهل جهنم‌اند، یا مخلّد در آتش هستند، ثابت نیست و تعبیر قرآنی ﴿كَثِيرًا مِّنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ﴾^۱ است. آنچه مسلم است

اینکه: اشخاص مقصّر و ملتفت که در حال کفر مرده باشند، مستوجب جهنم‌اند و خلود در جهنم فقط در مورد معاندین است.

نقش اختیار در سرنوشت انسان

س. روایت است حضرت علی علیه السلام در پاسخ به مردی که سؤالی به تمسخر پرسیده بود، به «عمر سعد» - که آن زمان تازه راه افتاده بوده - اشاره کرد خبر داده بودند که: فرزند تو قاتل پسر من، حسین علیه السلام است.

با توجه به این نکته و عطف به اینکه سرنوشت این فرد و امثال او از قبل تعیین شده بوده، نقش «اختیار» را تشریح فرمایید.

با فرض اینکه کسی چون «عمر سعد» یا «شمر» از راهی که در آن بودند باز می‌گشتند، با توجه به آنکه قضای الهی بر شهادت امام حسین علیه السلام قرار گرفته بود، آیا این اتفاق نمی‌افتاد؟

ج. مخاطب به این کلام، «سعد و قاص» - پدر عمر سعد - بوده است. اخبار و احادیث از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام درباره شهادت سیدالشهدا علیه السلام بسیار است. این شبهه‌ای که مطرح کرده‌اید همان شبهه جبریّه است که در شعر منسوب به خیّام نیز آمده است:

مِی خورَدن مَن حَق ز ازل می‌دانست

گر می نخورم علم خدا جهل بود

و جواب علمی آن را خواجه نصیر طوسی داده است:

علم ازلی، علّت عصیان گفتن

نزد عقل از غایت جهل بود

علم الهی به اینکه عمر سعد یا شمر قاتل سیدالشهدا علیه السلام است، سبب سلب اختیار آنها و اجبار آنها بر قتل نمی‌شود و اصلاً علم الهی تعلق گرفته است به اینکه: عمل قتل از آنها به اراده و اختیار خودشان صادر شود و قتل و فعلی که به اراده و اختیار صادر نشود، متعلق علم نیست و واقع نشده است.

به هر حال ما به بداهت می‌دانیم که «عمر سعد» و «شمر» و هر ظالم و هر شخص عادل همه به اراده و اختیار عمل می‌کنند. چنان‌که بر حسب اخبار متواتر هم می‌دانیم، شهادت آن حضرت علیه السلام و قتل آن حضرت توسط قتل آن حضرت نیز از پیش به وسیله اخبار پیغمبر و امیرالمؤمنین علیه السلام معلوم و مسلم بوده است. واللّه العالم.

اراده خدا در عالم هستی و زندگی انسان

س. مدت چهار سال است که - خواسته یا ناخواسته - در یک سری جریانات فکری، اعتقادی و دینی وارد شده‌ام و به‌تنهایی نمی‌توانم خارج شوم، به اشخاص مختلفی مراجعه کردم، اما نتوانستم نتیجه دلخواه بگیرم. دوست دارم با یک مرجع و کسی که دید جدیدی به اسلام و تشیع و ایدئولوژی دارد و یک عالم دانای آگاه بر امور زمان مشورت کنم. البته بیشتر دوست دارم دردم را حضوری بیان کنم؛ ولی به واسطه دوری راه برایم مقدور نیست.

در ابتدا بی‌تعارف بگویم که اگر مایل نیستید که جواب روشن‌فکرانه بدهید، حتماً بگویید که دیگر مزاحم شما نشوم و اگر عمری باقی بود برای اخذ پاسخ در پی دیگری بروم. آنچه را که من می‌خواهم باید عالمی آگاه پاسخ گوید. لطفاً بدون در نظر گرفتن اینکه ممکن است من با شنیدن

حقیقت، گمراه شوم حقیقت و واقعیت را بگویند؛ چون برای رهایی از هر بیراهه‌ای، بالاخره راه درستی هم پیدا می‌شود. از کسانی که با آنها حرف زده‌ام راضی نیستم؛ چون به جای گفتن جواب یا لااقل گفتن اینکه «من نمی‌دانم»، می‌گویند: «دنبال این چیزها نگرد؛ امر، امر الهی است» و مرا قانع نمی‌کند؛ چون دستورات خدا بی‌دلیل نیست و هر کدام حکمت دارد. من و چند تن از دوستانم واقعاً مشکل داریم؛ یعنی در برزخ وحشتناکی قرار داریم. امیدوارم این مقدمه حوصله‌تان را سر نبرده باشد؛ چراکه ذکر آن لازم بود.

اما بحث کلی ما درباره خداست و مهم‌ترین بخش آن بحث از اراده خداست. من درباره آن چیزهای مختلفی شنیده‌ام؛ اما می‌خواهم نظر جامع شما را هم بدانم. بدانم که اراده خدا کجای این عالم هستی است؟ کجای زندگی و آینده انسان است؟ اراده خدا با اراده انسان چه ارتباطی دارد؟ روابط طولی و عرضی در این مورد خاص، اصلاً برایم قابل قبول نیست. (لازم به توضیح است که من فردی منطقی هستم و بیشتر بر استدلال منطقی و عقلی تکیه دارم؛ البته به معنویات و نامحسوسات هم کاملاً توجه دارم و شاید این موارد دلیل بر ناآگاهی و نادانی من باشد).

در ادامه اینکه: اراده خدا چگونه زندگی انسان را تغییر می‌دهد؟ (سرنوشت انسان و اراده خدا و اراده انسان هم‌زمان وجود دارند؛ ولی در عین حال در یک زمان با هم منافات دارند؛ یعنی قبول یکی مستلزم نفی دیگری است. اگر اراده خدا باشد، کارهای ما جبری است و اگر اراده انسان باشد، اراده خدا زیر سؤال می‌رود).

قضا و قدر و تقدیر و سرنوشت همگی تحت تأثیر دعا و نیایش قرار دارند؛ ولی در این میان اراده خدا - که باید همان تقدیر باشد - تحت تأثیر درخواست انسان عوض می‌شود؛ یعنی انسان می‌تواند سرنوشت خود را تغییر دهد و با اراده خدا مقابله کند. بنابراین سرنوشت انسان دست خودش است. در این میان، دانایی خدا نسبت به سرنوشت انسان و اراده او تحت تأثیر کارهای انسان (به غیر از دعا) می‌باشد؛ یعنی انسان با کارهای خود سرنوشت خود را رقم می‌زند....

نمی‌دانم که توانستم منظور خود را آن‌چنان‌که باید، درست مطرح کنم یا خیر. به هر حال شما به اختیار خودتان یک مطلب جامع و کامل درباره این مطالب برایم بنویسید؛ که این موضوع و حل آن خیلی مهم و حتی حیاتی است. البته سؤالات من خیلی زیاد و فرصت، اندک است. امیدوارم با پاسخ گفتن به این سؤال هم گره کور اعتقادی من رفع شود و هم بر هر آنچه که تاکنون شنیده‌ام، خطّ بطلان کشیده شود. به امید خدا.

ج. نامه حاکی از روحیه کنجکاو و کاوشگر جنابعالی واصل شد. این رشته‌ای که شما درباره آن وارد کاوش شده‌اید، دارای شعب و برانگیزنده سؤالات بسیار است؛ که بشر تا بوده با آن کلنجار رفته و تا هست با آن دست و پنجه نرم خواهد نمود و چه بسا که بسیاری از آنها لاینحل باقی بماند؛ چنان‌که بسیاری از آنها هم حل شده و به سؤالات مربوط به آنها پاسخ داده شده و یا بسا در آینده به آن سؤالات پاسخ شافی و کافی داده شود.

معلومات بشر هرچه هم زیاد باشد و زیاد و زیادتر شود، در مقابل مجهولاتش

چیزی به حساب نمی‌آید و هرچه معلومات او بیشتر می‌شود سؤالاتش مضاعف می‌گردد و گمان نمی‌رود روزی برسد که بشر به اکتشاف و کسب آگاهی بیشتر و رفع جهل و نادانی خود نیازمند نباشد؛ بنابراین حسّ کنجکاوی و کاوشگری او هیچ‌گاه از فعالیت باز نمی‌ایستد. در این میان هم بسیاری از این کاوشگران که از عقول نادره و نابغه بشر هستند و در این اقیانوس پهناور، عمر خود را به تحقیق و پژوهش گذرانیده و پاسخ‌های بسیار به سؤالات کسانی چون بنده و جنابعالی داده‌اند، این‌گونه این عالم پر از استفهام را توصیف کرده‌اند که یکی می‌گوید:

دل گرچه در این بادیه بسیار شتافت یک موی ندانست و بسی موی شکافت
اندر دل من هزار خورشید بتافت لیکن به کمال ذره‌ای راه نیافت

دیگری می‌گوید:

هرگز دل من ز علم محروم نشد کم ماند ز اسرار که مفهوم نشد
هفتاد و دو سال جهد کردم شب و روز معلوم شد که هیچ معلوم نشد

نه اینکه بخواهد بگوید همه معلوماتم مجهولات است؛ بلکه غرض این است که عمر هفتاد و دو ساله، بلکه هفتاد و هزار ساله هم برای کاوش و طلب کافی نیست و این میدان، بی‌کرانه و نامتناهی است.

یکی هم به زبان عربی می‌گوید:

مَا لِلتُّرَابِ وَاللُّعُومِ وَإِنَّمَا يَسْعَى لِيَعْلَمَ أَنَّهُ لَا يَعْلَمُ

قرآن هم به انسان در هر کجا و در هر مرتبه از علم که باشد دستور می‌دهد:
﴿قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾^۱ مبادا در راه تحصیل علم بایستی و وقوف کنی.

فصل دوم / توحید و خداشناسی..... ۷۷

سؤالات انسان اگر از قسم سؤالاتی می‌باشد که در ذهن جناب‌عالی است، این سؤالات چند قسم است: یک قسمش سؤالاتی است که اصلاً انسان، توانایی و استعداد دریافت جواب آنها را ندارد؛ بلکه سؤال و پرسش او نشانه کم‌علمی او است و وقتی به مرتبه‌ای از علم و آگاهی می‌رسد، می‌فهمد که این سؤال حقّ او نیست.

قسم دوم سؤالاتی است که پاسخ دارد؛ ولی عقل پاسخ‌گوی آن نیست و فقط از وحی و دانش دریافت‌شده از عالم غیب، باید پاسخ آن را گرفت؛ که طبعاً در این مسائل باید به علمای متخصص در فنّ تفسیر و حدیث و علوم اسلامی رجوع نمود. قسم سوم سؤالاتی است که جواب دارد و عقل و تفکر سالم پاسخ‌گوی آنها است؛ که البته این قسم هم مراتب و ردیف‌هایی دارد و فقط عقلای بزرگ و دانشمندانی که در علوم عقلی و نقلی عمرشان را گذرانده باشند - امثال «خواجه طوسی»ها و «علامه حلی»ها - می‌توانند به ردیف‌های بالای آن پاسخ صحیح و قانع‌کننده بدهند.

قسم چهارم هم سؤالاتی است که علوم متداول، مانند: شیمی و فیزیک و معرفة الاعضاء و معرفة النبات و معرفة الحيوان و... به آنها پاسخ می‌دهند.

بنابراین اگر سؤالات از ردیف اول یا نزدیک به آن باشد، باید از ابتدا بدانیم که نه خود به پاسخ آن خواهیم رسید و نه از کسی پاسخ صحیح آن را دریافت می‌کنیم. معرفت و علم در اینجا این است که بفهمیم این سؤالات قابل طرح نیست؛ نظیر سؤال از حقیقت کنه ذات خدا و صفات ذاتیه او.

اگر این پرسش‌ها از ردیف دوم باشد، جواب‌گوی آن فقط مکتب انبیا است و به هر حال، عقل جواب‌گوی آن نیست؛ نظیر سؤال از کیفیت حشر و نشر و مواقف بعد از آن.

در مکتب علمی اسلام حدود و مرزهای همه این سؤالات و پاسخ‌های آنها بیان شده است و این پاسخ‌ها باید معقول و آگاهانه باشد. مقصود شما از اینکه جواب، روشن‌فکرانه باشد، معلوم نشد. عرض کردم برای بعضی سؤالات باید به نوابغ عالم عقل و علم و عقول کبیره رجوع نمود؛ به کسانی که از کل این عالم و اوضاع آن تفاسیر معقول و آرام‌بخش و تحیربرانداز دارند و عالم را با معنی می‌دانند؛ نه آنان که عمرشان در تحیر و سرگردانی و ایراد و اشکال به این عالم گذشته و سراپای وجودشان را یأس و ناامیدی و بدبینی گرفته و با هیچ پاسخ و معنایی قانع نمی‌شوند و تا جایی پیش می‌روند که اساس این عالم را عبث و وجود خود و همه را بی‌هدف و بی‌فایده می‌دانند و بالاخره عمرشان در ایراد و اشکال به تمام کاینات طی می‌شود و عاقبت مرگ را بر حیات ترجیح می‌دهند و به خودکشی و انتحار دست می‌زنند. آنها نه روشن‌فکرند و نه سعادت‌مند.

ما پیرو مکتب قرآنیم که هدایت‌های آن بهترین وسیله آرامش و نجات از سرگردانی و تحیر است و ایمان به قضا و قدر الهی نیز این آرامش روحی را ثابت و مستحکم می‌سازد.

برادر عزیز! در اینجا، مطالب بسیار است و اگر شما نوشته‌اید «سؤالات بنده خیلی زیاد و فرصت اندک است»، متأسفانه یا خوشبختانه فرصت حقیر نیز خیلی کمتر است؛ با این همه اگرچه از نامه جنابعالی نقطه نظرات و ابهاماتی که در ذهن دارید، برای اینجانب کاملاً روشن نشده است و اگر موضوع به موضوع سؤالات خود را طرح کرده بودید، بسا که جواب وافی‌تر بیان می‌شد؛ عرض می‌کنم:

اما اراده خداوند متعال شمول عام دارد و همه عالم با اراده او موجود و برپا است. به فرموده «محقق طوسی» - آن عقل بزرگ و کم‌نظیر-:

هر چیز که هست آن چنان می‌باید و آن چیز که آن چنان نمی‌باید نیست

این عالم از آنچه نامرئی است و از آنچه مرئی است - از جماد و نبات و حیوان و انسان (انسان مختار) - همه به اراده او برقرار است. اراده خدا در همه جای عالم هستی وجود دارد. در همه اوضاع زندگی، انسان، فاعل بالاختر است و انسان، فاعل بالاختر و به اراده او است. ارتباط اراده و اختیار او با اراده و اختیار انسان، این است که انسان را با اراده و اختیار آفریده است و مثل حیوانات بی‌اختیار، یا مثل جماد و نبات، بی‌اراده نیافریده است. و از همین جا معنای بلند و عرفانی ﴿مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا﴾^۱ معلوم می‌شود که این جبر نیست و عین اختیار است. و این ممکن است یکی از معانی کلام معجز نظام امام علیه السلام و هدایت تام و تمام اهل بیت وحی علیهم السلام باشد که فرمودند: «لَا جَبْرَ وَلَا تَفْوِیضَ بَلْ أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ، وَمَنْزِلَةٌ بَيْنَ مَنْزِلَتَيْنِ».^۲

بیان دیگر اراده خدا این است که: انسان در هر جریان و امری که باید یکی از دو طرف ایجاب و سلب را اختیار کند، در اختیار یکی از دو طرف مجبور یا مضطر است؛ ولی در انتخاب خصوص احد طرفین آزاد و مختار است و این هم معنای دیگری از «أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ» است.

بیان سوم: انسان در تشریعیات و آنچه در محدوده قانون‌گذاری و توییح و تشویق و تقدیر قرار می‌گیرد، مختار است و در تکوینیات و اموری که او را بر آن تقدیر یا توییح نمی‌نمایند، اختیار ندارد؛ که این هم یک معنی از «أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ» و عدم جبر می‌باشد.

۱. نساء، ۷۹.

۲. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۶۰؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴، ص ۱۹۷؛ ج ۵، ص ۵۴.

بیان چهارم: اینکه در همان محدوده‌هایی که انسان، فی‌الجمله مختار است، اختیار مطلق ندارد. انجام و تحقق و حصول هر امری شرایط بسیار دارد؛ چنان‌که موانع بسیار نیز دارد. بسیاری از این شرایط و موانع در اختیار انسان نیست؛ بلکه تا اندازه‌ای است که اختیار انسان در این محدوده، در تحقق یک امر یا جلوگیری از وقوع آن دخالت دارد و بدون اختیار او، وقوع یا لاوقوع صورت نمی‌پذیرد. پس این هم جبر است؛ یعنی بخشی از شرایط یا موانع فعلی، در اختیار انسان نیست و هم اختیار است که وقوع یا لاوقوع به اختیار انسان است و این نیز معنای دیگری از «أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ» می‌باشد.

بیانات دیگر نیز هست: قضا و قدر الهی نیز در این بین محفوظ است و نه با اختیار انسان، نه با عدل الهی و نه با قواعد عقلی دیگر ناسازگاری ندارند.

اصل اختیار بشر (نه به‌طور مطلق) بالوجدان ثابت و قابل انکار نیست. جبر و بی‌اختیاری و تأثیر قضا و قدر هم (نه به‌طور مطلق) در موارد خود، بالوجدان ثابت است و آن هم قابل انکار نیست. در این میان انسان باید با بال معرفت و بینش و عمل صالح، راه به سوی خدا را ادامه دهد و از این‌گونه افکار، تفسیرهای صحیح داشته باشد تا به سعادت دنیا و عقبی نایل شود.

البته این تذکرات ممکن است جامع‌الأطراف و شامل همه ابعاد مسائلی که ذهن شما را به خود مشغول ساخته، نباشد؛ اما امیدوارم تا حدی به مقاصد شما کمک کرده باشد. ومن الله التوفيق وعليه التكلان. والسلام عليكم ورحمة الله.

علل محجوب شدن فطرت

س. خداوند، همه انسان‌ها را با فطرتی پاک آفریده است. پس چگونه

است که گاهی انسان‌های بدی را می‌بینیم؟

ممکن است در جواب بفرمایید: روی فطرت پاک آنها را پرده‌هایی پوشانده است که در برخورد با عوالم طبیعی به وجود آمده‌اند؛ اما سؤال این است که: اصلاً چرا انسانی که خوب آفریده شده از اول بد می‌شود؟

ج. ضعف و از کار افتادن فطرت به جهات مختلف مربوط می‌شود که شاید ما به همه آنها احاطه نداشته باشیم. از آن جمله سوءتربیت و فساد محیط خانواده و جامعه و شرایط و موانع دیگر است. در حدیث است: «كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ فَأَبَوَاهُ يُهَوِّدَانِهِ وَيُنَصِّرَانِهِ وَيُمَجِّسَانِهِ»^۱.

ولی این امور - چنان‌که اشاره شد - متعدد است و ما نمی‌توانیم به کلّ مقتضیات و شرایط و موانعی که در این مسیر است نسبت به اشخاص و افراد پی ببریم. اجمال مطلب این است که برحسب آیه کریمه: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا»^۲؛ فطرت انسان بر استقامت و قبول دین حنیف و میانه (دین اسلام) است.

از آیه کریمه: «إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعاً بَصِيراً»^۳ نیز نکات دقیقی استفاده می‌شود.

به هر صورت کاوش در این مسئله به‌طوری که انسان بتواند کلّ عوامل و روابط را درک کند، ظاهراً به جایی نمی‌رسد و اظهار عجز از درک اسرار قضا و قدر الهی - در عین ایمان به عدل خداوندی - علامت بلوغ عرفانی است. انسان باید اندیشه و تفکر را در همان راه‌هایی که به او نشان داده‌اند، به کار اندازد تا

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۱، ص ۱۸۶.

۲. روم، ۳۰.

۳. انسان، ۲.

معرفتش به علم و حکمت باری تعالی زیاد شود و معلوماتش، اسرار و مجهولات را - که بی شمار است - توجیه نماید.

وقتی ما اجمالاً به خود مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم که فطرت ما علم را بر جهل، عدل را بر ظلم، و احسان و نیکی را بر اذیت و آزار ترجیح می‌دهد. دل ما می‌خواهد نام ما در ردیف علما، رادمنشان، سخاوتمندان، متواضعان، راستگویان، امانتداران و پرهیزکاران ثبت شود و این را نمی‌توانیم انکار کنیم؛ چنان‌که نمی‌توانیم انکار کنیم که نمی‌خواهیم ما را از ستمکاران، نادانان، بی‌ادبان، بی‌رحمان، خیانت‌پیشگان، متکبران، زورگویان و... بشمارند. حتی اگر خدای ناخواسته از این دسته باشیم، اگر ما را به این عناوین بخوانند ناراحت می‌شویم. اینها همه دلیل پاکی فطرت است و نشان می‌دهد که تعالیم اعتقادی و اخلاقی و احکام اجتماعی و نظامی اسلام، همه با فطرت انسان موافق است.

از سوی دیگر می‌دانیم که انسان اختیار و اراده دارد و به اختیار خود، همان‌گونه که در قرآن است: ﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾؛^۱ یا در طریق شکر و بندگی و اطاعت خدا قدم برمی‌دارد؛ یا راه کفران و ناسپاسی را اختیار می‌کند.

با این آگاهی و با ایمان به عدالت خدای عالم حکیم می‌دانیم که بر کسی از قضا و قدر الهی ظلم وارد نمی‌شود و خدا بندگان را چنان‌که باید کیفر یا پاداش می‌دهد. او به تمام شرایط و جریان‌هایی که هر بنده داشته، آگاه است. این ما نیستیم که بخواهیم به حساب بندگان خدا برسیم تا نیاز داشته باشیم که تمام علل محجوب شدن فطرت را بدانیم. آن‌که باید هر کسی را مطابق شرایطش جزا بدهد، همه را می‌داند.

بنابراین وظیفه ما تسلیم و اعتقاد به عدل خدا و اختیار بشر و قضا و قدر و عمل به تعالیم الهی است. همان تسلیمی که اسماعیل علیه السلام - وقتی پدرش ابراهیم علیه السلام به او مأموریت ذبحش را اعلام نمود - اظهار کرد و گفت: ﴿يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ﴾^۱.

از بنده، بندگی شایسته است و از خدا هم خدایی صادر می‌شود. البته اجمالاً توجه به این مطالب مفید و معرفت‌آموز است؛ اما نباید ابلیس مآبانه که گفت: ﴿خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ﴾^۲ افعال و احکام خدا را زیر سؤال برد و چون و چرا کرد؛ بلکه باید با نردبان عمل و عبادت جلو رفت. والله العالم.

هدف از آفرینش جهان و انسان

س. چرا خدا جهان را به وجود آورده است؟ انسان برای چه آفریده شده و هدف از آفرینش او چیست؟

ج. هدف از آفرینش انسان، رسیدن او به کمال و برخوردارگی او از زندگی دائمی و مخلّد است؛ که با عبادت خداوند حاصل می‌شود. والله العالم.

س. ما معتقدیم خدا انسان‌ها را برای امتحان آفریده است، آیا خدا نمی‌دانست که هر کدام از آنها چه‌کاره خواهد شد تا نیازی به خلقت باشد؟

ج. خداوند انسان را برای امتحان نیافریده و چنان‌که در جواب سؤال قبل گفته شد، او را برای رسیدن به زندگی سعادت‌مندانه جاوید و بی‌نهایت آفریده است؛ اما او را در این دنیا در معرض امتحانات گوناگون قرار می‌دهد؛ نه برای اینکه

۱. صافات، ۱۰۲.

۲. ص، ۷۶.

وضعیت بنده برای خدا روشن شود؛ چون خداوند عاقبت او را می‌داند؛ بلکه برای تربیت او و تحمّل مشقّت‌ها و ظهور و بروز عبودیت و تکمیل مقام او و نیز اتمام حجّت بر او چنین می‌کند؛ تا به عذرهای غیرموجّه متوسّل نشود و حقیقت، برای خود بنده آشکار گردد و امر بر او مشتبه نشود. والله العالم.

علم خدا و مجازات گناهکاران

س ۴. با اینکه خداوند از ازل می‌دانست که از مردم کارهای خلاف سر می‌زند، چگونه آنها را مجازات می‌کند؟

ج. مجازات خداوند منافات با علم مذکور ندارد؛ چون معاصی با اختیار خود عبد واقع شده و با اینکه می‌توانست ترک کند، انجام داده است. آنچه منافات با عذاب دارد، جبر است که بر حسب عقل و نقل، باطل است. والله العالم.

فصل سوم

نبوت



معجزات پیامبر اکرم ﷺ

س. آیا حضرت رسول ﷺ معجزه داشته است یا نه؟

ج. بلی؛ حضرت رسول ﷺ معجزات بسیار اظهار فرمودند؛ که از جمله آنها قرآن مجید است که معجزه باقیه و پایدار آن حضرت بوده و برقرار است. قرآن مجید می‌فرماید: ﴿قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً﴾^۱؛ که همین آیه اعلام اعجاز است. شرح این معجزات و تعداد آنها را می‌توانید با مراجعه به کتب تاریخ، به‌ویژه تواریخی که در موضوع حیات و زندگی نبی اکرم ﷺ نوشته شده است و همچنین در کتب تفسیر و... بخوانید.

اطلاع پیامبر اکرم ﷺ از عالم غیب

س. آیا حضرت رسول ﷺ از عالم غیب خبر داشته است یا خیر؟

ج. بلی؛ حضرت پیغمبر ﷺ مکرر خبر از غیب داده‌اند و در قرآن نیز اخبار متعددی از غیب وجود دارد که قطعاً و به‌طور متواتر این موضوع را ثابت کرده است.

س. در صورتی که حضرت رسول اکرم ﷺ علم غیب و معجزات نداشته،

پس چگونه ائمه علیهم‌السلام علم غیب و معجزه داشته‌اند؟

ج. در جواب دو سؤال قبل گفته شد که پیغمبر ﷺ هم معجزه داشته‌اند و هم

از امور آینده و پنهانی مکرر خبر داده‌اند و از ائمه علیهم‌السلام نیز معجزه و اخبار از غیب مکرر صادر شده است.

سیادت

س. نظر به اینکه حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دارای فرزند ذکور نبوده، پس سیادت از کجا به وجود آمده است؟

ج. چنان‌که همه می‌دانیم از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دختری به نام «فاطمه» و به لقب «سیده نساء العالمین» باقی مانده؛ که فرزندان بدون واسطه و با واسطه ایشان، مورد احترام عموم مردم هستند و به آنها سید و آقا می‌گوییم.

پیامبری اکتسابی یا انتصابی

س. آیا انتخاب پیامبر به پیامبری، اکتسابی بوده یا انتصابی و یا اینکه هر دو قضیه را شامل می‌شود؟

منظور از اکتسابی این است که لیاقت کامل در او بوده است و در شخص دیگری نبوده که خداوند ایشان را به عنوان پیامبر تعیین کرده و یا اینکه خواست خدا بوده است که این شخص، با این مشخصات ظاهری پیامبر باشد. سؤال این است که: چرا زید یا عمرو پیامبر نشده در حالی که آنها هم انسان بوده‌اند و می‌توانستند به کسب مقام معنوی نایل آیند؟

ج. آنچه در مسئله نبوت و امامت معتبر است، نصب و گزینش الهی است مفهوم انتخابی و انتصابی که در عرف معاصر، نوع حکومت‌ها به آن تعیین می‌شوند، در آن بی‌موضوع است؛ زیرا نه انتخاب اکثریت افراد بشر در آن دخالت دارد و نه انتصاب فرد خاصی از بشر. این دو گونه تعیین، معایب و مفاسده

دارند و غالباً یا در همه جا، به گزینش اصلح واقعی منتهی نمی شود و از اغراض خصوصی و هواهای نفسانی و امیال مختلف مصون نمی ماند.

اما گزینش الهی و برگزیدن به نبوت و رسالت یا امامت بر اساس صلاحیتها و شرایط واقعی و شایستگی بوده و چون خداوند متعال آگاه و عالم بر آن است، همیشه اصلح واقعی برگزیده می شود.

بنابراین نبوت به نصب است؛ اما به نصب خداوند عالم و حکیم نصب اصلح و الیق واقعی است؛ که در گزینش های انتخابی یا انتصابی بشری هرگز قابل تأمین و تضمین نیست و در یک کلمه: ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾^۱ است.

گزینش بشری، گزینش جاهل به حقایق و غیرمصون از خطا و اشتباه و در معرض پیروی از اغراض شخصی و هواهای نفسانی است. به هر حال، چه انتخابی و چه انتصابی باشد، این گزینش خداوند علام الغیوب و حکیم و غنی، منزّه از خطا و اشتباه و مبراً از احتیاج به جلب نفع یا دفع ضرر است.

به طور کلی تفاوت نظام های شرعی و قوانین عادی در همین است که نظامات الهی از طرف خداوندی است که بر حسب اسمائه الحسنی - مثل «الحاکم»، «المالک»، «العالم»، «الحکیم»، «القدّوس»، «الرّحمن»، «الرحیم» و «اللطف» - صالح برای این نصب، و تشریح این نظامات است. این صلاحیت، مختص به ذات اقدس او است و در آن واحد و یگانه و بی همتا است؛ و دیگران فاقد این صلاحیتها و جاهل می باشند؛ بنابراین، گزینششان - خواه انتصابی باشد یا انتخابی - هرگز مصون از خطا، یا حبّ و بغض، و یا اغراض شخصی و شهوانی و نواقص دیگر نیست.

۹۰..... معارف دین / ج ۱

بنابراین، پاسخ این سؤال که «چرا زید یا عمرو پیغمبر نشده‌اند» معلوم می‌شود؛ زیرا جواب این است که: ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾؛^۱ برای اینکه شرط لازم در آنها و برای آنها فراهم نبوده است.

در خاتمه نکته‌ای که به‌طور فشرده به آن اشاره می‌شود، این است که تنصیص نبی سابق بر نبوت پیغمبر لاحق، مثل تنصیص پیامبران گذشته بر نبوت حضرت ختمی مرتبت ﷺ، همچنین تنصیص پیغمبر بر امامت ائمه علیهم‌السلام نصب و انتصاب بشری و عادی نیست؛ بلکه اعلام و اخبار از نصب الهی است.

دلیل خاتمیت پیامبر اسلام ﷺ

س. به چه دلیل حضرت محمد ﷺ خاتم النبیین می‌باشند؛ در صورتی که تا روز قیامت فاصله زیادی است؟ و آیا ممکن است انسان کامل‌تری بیاید که شرایط آن حضرت را داشته باشد؟

ج. یکی از عقاید مسلمة و ضروریة اسلامیة، عقیده به خاتمیت دین اسلام و خاتم‌الانبیاء بودن حضرت رسول اعظم، محمد بن عبدالله ﷺ است؛ که بعد از آن حضرت و دین او، نه پیغمبری خواهد آمد و نه دینی کامل‌تر و جامع‌تر از آن خواهد بود.

دلایل آن از سمع، یعنی کتاب و سنت بسیار است؛ از جمله آیه کریمه ﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ﴾؛^۲ و آیه ابتغاء: ﴿وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾؛^۳ و آیات دیگر.

۱. انعام، ۱۲۴.

۲. احزاب، ۴۰.

۳. آل عمران، ۸۵.

از جمله احادیث، حدیث معروف و متواتر «منزلت» است که حضرت رسول اکرم ﷺ به امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: «أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي»^۱؛ و احادیث بسیار و معتبر دیگری نیز وجود دارد.

خلاصه، مسئله خاتمیت پیغمبر ﷺ به ادله قطعیه از کتاب و سنت و اجماع و اتفاق و ضرورت بین جمیع مسلمین، ثابت و مسلم است و طولانی شدن ازمنه تا انتهای این عالم موجب استبعاد آن نیست؛ چنانکه اکنون که متجاوز از چهارده قرن از هجرت می‌گذرد، تحولاتی که در وضع تمدن و مظاهر زندگی بشر پیش آمده است، به مراتب بیشتر از تحولاتی است که در همه ادوار گذشته بوده؛ همچنان تعالیم اسلام، زنده و عملی و جلوتر از هر عصر و زمان است.

دلیل مبعوث شدن پیامبران در منطقه خاص

س. چرا انبیا فقط در خاورمیانه مبعوث شده‌اند؟ و چرا فقط داستان‌های این عده معدود در قرآن کریم آمده و مخصوصاً داستان حضرت موسی - علی نبینا و آله و علیه السلام - بیشتر مطرح شده است؟ آن دسته از مردم دنیا که دعوت انبیا به آنها نرسیده، چه وضعی دارند؟

ج. این‌گونه سؤال در مورد بعثت انبیا جدید نیست و به گونه‌هایی مطرح می‌شده؛ از جمله: در قرآن مجید از قول کفار نقل شده که می‌گفتند: ﴿وَقَالُوا لَوْلَا

۱. بخاری، صحیح، ج ۴، ص ۲۰۸؛ ج ۵، ص ۱۲۹؛ مسلم نیشابوری، صحیح، ج ۷، ص ۱۲۰؛ احمد بن حنبل، مسند، ج ۱، ص ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۸۴-۱۸۵؛ ترمذی، سنن، ج ۵، ص ۳۰۲، ۳۰۴؛ متقی هندی، کنز العمال، ج ۱۱، ص ۵۹۹، ۶۰۳ و بسیاری از مصادر حدیث.

نَزَّلَ هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرَّتَيْنِ عَظِيمٍ^۱؛ در مورد رسالت حضرت رسول اکرم ﷺ می گفتند: چرا قرآن بر مردی بزرگ از یکی از دو قریه نازل نشده است. قرآن مجید در پاسخ به این قسم سؤالات می فرماید: ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾.^۲ قابل ذکر است که اولاً، اینکه فقط انبیا در خاورمیانه مبعوث شده باشند، از کجا معلوم شده است؟ ما از انبیا جز شمار اندکی که در قرآن مجید یا احادیث نام برده شده اند، کسی را نمی شناسیم. از کجا معلوم که ده ها هزار پیغمبری که مبعوث شده اند در سرزمین ها و نقاط دیگر نبوده اند؟

ثانیاً، شرایط و ملاحظات بسیار در انتخاب و گزینش پیغمبر مورد ملاحظه است که خداوند باعث الانبیاء خود از آن آگاه است. در سرزمین هایی مانند: فلسطین، جزیره العرب، مکه و مدینه، رجال دین و مردان خدا و کسانی که آمادگی قبول دعوت حق را داشته باشند، بیشتر پرورش می یافته اند؛ چنان که مثلاً در یونان، فلاسفه بیشتر پیدایش داشته اند. در هر حال این امری است الهی و خدا از همه داناتر به آن است. هر چه باشد و به هر جهتی که باشد، این پیغمبرانی که در قرآن مجید یاد شده اند، از این اراضی مبارکه برخاسته اند.

سرّ اینکه حکایت حضرت موسی علیه السلام بیشتر به میان آمده، مناسبت هایی است که برای عبرت دیگران تذکر آن لازم بوده است و روبه روی هایی است که مسلمانان با اهل کتاب داشته اند.

حق این است که طرح این سؤالات چندان مفید فایده نیست؛ و آنچه مهم است بررسی و ملاحظه دعوت انبیا و عمل به دستورات و تعلیمات آنهاست.

۱. زخرف، ۳۱.

۲. انعام، ۱۲۴.

اما در رابطه با مردمی که در گذشته و حتی حال، دعوت انبیا به آنها نرسیده باشد، باید گفت: مؤاخذ به تکالیفی که تبلیغ کرده‌اند، نیستند؛ زیرا حجت بر آنها تمام نیست. قرآن در این باره می‌فرماید: ﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا﴾^۱ از این رو با آنها به هر نحو که عدل الهی اقتضا کند، عمل می‌شود.

فصل چہارم

امامت



فضایل و شخصیت امام علی علیه السلام

هدیه ناقابل به پیشگاه مقدّس حضرت مولی الموالی، امیرالمؤمنین، امام علی بن ابی طالب علیه السلام که به درخواست بعضی از فضلاهی محترم مدرسه مبارکه نوریه اصفهان مرقوم شده است.

بسم الله الرحمن الرحيم

وَمَاذَا يَقُولُ النَّاسُ فِي مَدْحٍ مَنْ أَنْتَ مَدَائِحُهُ الْغَرَاءُ فِي مُحْكَمِ الدُّكْرِ

* * *

کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست که تر کنند سر انگشت و صفحه بشمارند

* * *

از آن شخصیت عظیم که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله، اشرف کلمات الهیه، اکبر آیات ربانیه، ادلّ دلایل جامع، اتمّ براهین ساطعه و وسایل کافی و مظهرالعجائب و معدن الغرائب است و مالک کلّ عظمت‌های انسان مافوق و برتر و خلیفه الله بر حق است؛ و دوستی او عنوان صحیفه مؤمن و علامت طهارت مولد است، اگر انسان همه زبان‌های گویا را در دهان داشته باشد و با هر کدام از آنها جاودانه مدح و ثنا بگوید، از حرف نخستین مدح او، بیشتر نخواهد گفت؛ و زبان حالش این شعر خواهد بود:

این شرح بی‌نهایت کز وصف یار گفتند حرفی است از هزاران کاندز عبارت آمد

در آن میدانی که پیامبر اعظم، عقل کل، خاتم رسل و هادی سبیل، برحسب احادیث معتبر و مشهور بین مسلمین، از آن حضرت آن همه تمجید و تعریف رسا و پر از معنی فرموده و او را با حق و با قرآن، و حق و قرآن را با او لازم الاتّصال و غیر قابل افتراق دانسته و گاه فرموده است که:

«لَوْ لَا أَنْ تَقُولَ فِيكَ طَوَائِفُ مِنْ أُمَّتِي مَا قَالَتِ النَّصَارَى فِي عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ لَقُلْتُ فِيكَ قَوْلًا لَا تَمُرُّ بِمَلَائِمِنَ النَّاسِ إِلَّا أَخَذُوا التُّرَابَ مِنْ تَحْتِ قَدَمَيْكَ يَلْتَمِسُونَ بِذَلِكَ الْبَرَكَهَ»^۱.

و گاهی با زبان معجز بیان و حقیقت ترجمان فرموده:

«لَوْ أَنَّ الْبَحْرَ مِدَادٌ وَالرِّيَاضَ أَقْلَامٌ وَالْإِنْسَ كُتَّابٌ وَالْحِجْنَ حُسَابٌ مَا أَحْصَوْا فَضَائِلَكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ»^۲.

یا ارزش یکی از میادین جهاد آن مجاهد فی سبیل الله را در راه اعتلای کلمه الله و دفاع از حق، افضل از عبادت جنّ و انس، یا همه امت معرفی کرده، دیگران در مدح و ثنای آن حضرت چه می توانند بگویند؟ همه در برابر آفتاب جهان تاب محمدی و دریای بیکران علم احمدی ﷺ چون ذره و قطره، بلکه از آن هم کمترند.

حقیقت این است که با جمله‌ها و کلماتی که حروف آنها بیست و نه حرف بیشتر نیست، نمی توان از بزرگ بنده خاص و مخلص خدا که در آیات بسیاری از قرآن، خداوند متعال، خود او را وصف و مدح فرموده است، توصیف و ستایش کرد:

وَإِنَّ قَمِيصًا خِيَطَ مِنْ نَسِجٍ تِسْعَةٍ وَعِشْرِينَ حَرْفًا عَنْ مَعَالِيهِ قَاصِرٌ

۱. کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۵۷.

۲. خوارزمی، المناقب، ص ۳۲۸؛ قندوزی، بنایع المودة، ج ۲، ص ۲۸۵؛ همچنین مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۷۵ (با اندکی اختلاف در عبارات).

آنچه از آن امام عظیم و رهبر موحدان و پیشوای مجاهدان، سرور زهاد و دادگران و امیرمؤمنان مدح و ستایش شده - هرچه رسا و شیوا بوده - تنها به ناحیه‌ای از نواحی عظمت آن حضرت، اشاره شده است.

آن که در مجلس معاویه و به درخواست و اصرار او، امام علیه السلام را به این سخنان توصیف کرد:

«كَانَ وَاللَّهِ بَعِيدَ الْمُدَى شَدِيدَ الْقُوَى تَتَفَجَّرُ الْحِكْمَةُ مِنْ جَوَانِبِهِ وَالْعِلْمُ مِنْ نَوَاحِيهِ، يَسْتَوْحِشُ مِنَ الدُّنْيَا وَزَهْرَتَهَا، وَيَأْنِسُ بِاللَّيْلِ وَوَحْشَتِهِ وَكَانَ وَاللَّهِ غَزِيرَ الدَّمْعَةِ طَوِيلَ الْفِكْرَةِ، يُحَاسِبُ نَفْسَهُ إِذَا خَلَا، وَيُقَلِّبُ كَفَيْهِ عَلَى مَا مَضَى، يُعْجِبُهُ مِنَ اللَّبَاسِ الْقَصِيرِ، وَمِنَ الْمَعَاشِ الْخَشِينِ، وَكَانَ فِينَا كَأَحَدِنَا...»^۱.

و آن که با این جمله کوتاه «اِحْتِيَاجُ الْكُلِّ إِلَيْهِ وَاسْتِغْنَاؤُهُ عَنِ الْكُلِّ دَلِيلٌ عَلَى أَنَّهُ إِمَامُ الْكُلِّ»،^۲ او را ستود.

و آن که در وصف کلام ایشان می گفت: «إِنَّهُ فَوْقَ كَلَامِ الْمَخْلُوقِ وَدُونَ كَلَامِ الْخَالِقِ».^۳
و آن که می گفت: «لَوْ لَا عَلَيٌّ لَهْلَكَ عُمَرُ»^۴ و «لَوْ لَا سَيِّئُهُ لَمَا قَامَ عَمُودُ الْإِسْلَامِ».^۵
و آن که می گفت: «فُقِلَ فِي مِحْرَابِ عِبَادَتِهِ لِشِدَّةِ عَدْلِهِ».

و آن بانوی شجاع و بامعرفتی که او را در حضور معاویه به این دو شعر،

مدح نمود:

۱. بیهقی، المحاسن و المساوی، ص ۴۶؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۲۵۰-۲۵۱.
۲. خلیل نحوی؛ ر.ک: مامقانی، تنقیح المقال، ج ۱، ص ۴۰۳؛ امین عاملی، اعیان الشیعة، ج ۶، ص ۳۴۵.
۳. علامه حلی، نهج الحق، ص ۳۲۸.
۴. در مصادر روایی و تاریخی این سخن از «عمر» به تواتر رسیده است؛ و برای رعایت اختصار فقط به چند مصدر اکتفا می گردد: متقی هندی، کنز العمال، ج ۱، ص ۱۵۴؛ طبری، ذخائر العقبی، ص ۸۲؛ مناوی، فیض القدر، ج ۳، ص ۳۵۶؛ حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۴۵۷.
۵. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۲، ص ۸۲.

صَلَّى الْإِلَهَ عَلَى جِسْمٍ تَضَمَّنَهُ قَبْرٌ فَأَصْبَحَ فِيهِ الْعَدْلُ مَدْفُونًا
قَدْ حَالَفَ الْعَدْلَ لَا يَبْغِي بِهِ بَدَلًا وَصَارَ بِالْعَدْلِ وَالْإِيمَانِ مَقْرُونًا

و آن مرد مسیحی که آن شخصیت بزرگ آفرینش و آن یگانه نمایش کمال وجود محمدی را به این جمله ستایش کرده است:

«فِي عَقِيدَتِي أَنْ عَلِيٍّ بِنِ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ أَوَّلَ عَرَبِيٍّ لَأَزَمَ الرُّوحَ الْكَلْبِيَّةَ فَجَاوَرَهَا
وَسَامَرَهَا».^۲

و آن شاعر پاک‌نهاد که سروده است:

ابردوش پیغمبر پاک رای خدا دست سود و خداوند پای

و آنکه این شرف و عزت را به این بیان شرح داد:

النَّبِيُّ الْمُصْطَفَى قَالَ لَنَا لَيْلَةَ الْمِعْرَاجِ لَمَّا صَعِدَهُ
وَضَعَ اللَّهُ عَلَى ظَهْرِي يَدًا فَأَرَانِي الْقَلْبُ أَنْ قَدَبَرَدَهُ
وَعَلِيٌّ وَاضِعٌ رِجْلَيْهِ لِي بِمَكَانٍ وَضَعَ اللَّهُ يَدَهُ

هریک به منقبتی از مناقب آن حضرت اشارتی کرده‌اند. چهارده قرن است که علما و حکما از فضایل او گفته‌اند و تا علم، فضیلت، زهد، عدل و کمالات انسانی مورد ستایش است، آیندگان نیز او را ستایش خواهند کرد.

و با وجود این قصاید و اشعار بی‌شمار و هزاران کتاب و مقاله که جهت شرح شخصیت این انسان اکمل و والا نوشته و همه داد سخن داده‌اند، باز هم همانند

۱. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۳۹۴؛ ابن طیفور، بلاغات النساء، ص ۴۸ (با اندکی اختلاف در عبارات).

۲. عبدالفتاح، عبدالمقصود، الامام علی علیه السلام، جلد اول.

روزهای نخست برای گویندگان و اندیشمندان، مجال سخن باز است و بلکه زمینه آن بیش از پیش مهیا است.

همان گونه که در احادیث شریفه بیان شده است، علی علیه السلام معجزه‌ای است که خدا به رسول گرامی‌اش خاتم‌الانبیاء صلی الله علیه و آله عطا فرمود. معجزه‌ای که از همه معجزات انبیای گذشته، بزرگ‌تر و حیرت‌انگیزتر است و شایسته است که بگوییم: این سخن حضرت صادق علیه السلام که فرمودند: «الصُّورَةُ الْإِنْسَانِيَّةُ هِيَ أَكْبَرُ حُجَجِ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ، وَهِيَ الْكِتَابُ الَّذِي كَتَبَهُ بِيَدِهِ، وَهِيَ الْهَيْكَلُ الَّذِي بَنَاهُ بِحِكْمَتِهِ، وَهِيَ مَجْمُوعُ صُورِ الْعَالَمِينَ، وَهِيَ الْمُخْتَصَرُ مِنَ الْعُلُومِ فِي اللَّوْحِ الْمَحْفُوظِ» به واسطه شخصیتی چون علی علیه السلام بیان واقع و حقیقت می‌شود.

با عالم بزرگ معتزله - ابن‌ابی‌الحدید - هم‌نوا شده و بگوییم:

هُوَ النَّبِيُّ الْمَكْنُونُ وَالْجَوْهَرُ الَّذِي	تَجَسَّدَ مِنْ نُورٍ مِنَ الْقُدْسِ زَاهِرٌ
وَدُو الْمَعْجَزَاتِ الْوَاضِحَاتِ أَقْلَهَا	الظُّهُورُ عَلَى مُسْتَوْدَعَاتِ السَّرَائِرِ
وَوَارِثُ عِلْمِ الْمُصْطَفَى وَشَقِيقُهُ	أَخًا وَنَظِيرًا فِي الْعُلَى وَالْأَوَاصِرِ
أَلَا إِنَّكَ التَّوْحِيدُ لَوْلَا عُلُومُهُ	كَعَرَضَةِ ضَلِيلٍ أَوْ كَنَهْبَةِ كَافِرٍ

پس، سزاوارست که زمین ادب ببوسیم و خداوند متعال را به نعمت ولایت آن حضرت و فرزندان بزرگوارش تا حضرت صاحب وقت و ولی عصر و مالک امر، مولانا المهدی - ارواح العالمین له الفداء - حمد و سپاس بگوییم:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْأَئِمَّةِ الْمَعْصُومِينَ سَيِّمًا خَاتَمِهِمْ وَقَائِمِهِمْ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ».

علت پیروی نکردن علمای عامه از مذهب شیعه با وجود تصدیق فضایل و مناقب امام علی علیه السلام

س. چنانچه دیده می‌شود بسیاری از علمای عامه و به اصطلاح، اهل سنت، فضایل و مناقب امیرالمؤمنین علی علیه السلام را در سطح بسیار عالی و مافوق عادی تصدیق کرده و صریحاً به فضایل آن حضرت اقرار و اعتراف می‌کنند؛ و اکثراً در اینکه هر کس در راه امیرالمؤمنین علیه السلام برود و او را در امر دین، امام خود قرار دهد به راه صواب رفته است، اختلافی ندارند؛ پس چرا و چگونه است که راه خود را ترک نمی‌کنند و خود را در زمره شیعیان وارد نمی‌سازند؟

ج. این موضوع که بسیاری از مخالفان حق و کسانی که باطل را تأیید و ترویج می‌کنند و قلم و زبان‌شان را در کار و خدمت به اهل باطل قرار می‌دهند، به حق اعتراف می‌نمایند و در ضمن گفتارشان خودآگاه یا ناخودآگاه، باطلی را که ترویج و تبلیغ می‌نمایند، محکوم می‌سازند و با اهل حق هم‌صدا می‌شوند، سابقه زیاد دارد. و در تمام اعصار و بیشتر مواقعی که حق و باطل با هم مواجه و روبه‌رو شده‌اند، دیده شده و دیده می‌شود که بسیاری از مشرکان و بت‌پرستان متفقاً عقیده توحید را می‌ستایند. بسیاری از نصاری و مسیحی‌ها و ارباب مذاهب دیگر از اسلام، ستایش‌های صریح و پرمغز نموده و آن را یگانه راه نجات می‌شناسند؛ و اعجاز قرآن و رسالت پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله را تصدیق کرده‌اند. با این وجود در همان عالم مسیحیت خود باقی مانده‌اند، تا اینکه مرده‌اند. حتی در مواجهه‌های سیاسی و خصوصی و شخصی و غیرمذهبی نیز مکرراً دیده می‌شود، که گاه آن‌که بر باطل است، به فضیلت طرف مقابل خود اعتراف می‌نماید.

این مسئله، علل و عوامل مختلف دارد؛ که همه موارد و عوامل، یا بعضی از آنها در آن مؤثر واقع می‌گردد:

۱. گاهی فضایل و مناقب در یک طرف به قدری روشن است که طرف دیگر نمی‌تواند آن فضایل را انکار نماید؛ زیرا مردم و حتی طرفدارانش از گزاف‌گویی او متنفر می‌شوند؛ بنابراین طرف او در لباس اقرار به فضیلت او با وی طرفیت می‌کند و موقعیت خود را تثبیت می‌نماید؛ مانند معاویه و عمر؛ معاویه منکر فضایل حضرت علی علیه السلام نمی‌شود؛ ولی خون عثمان را به گردن آن حضرت می‌اندازد.

۲. گاهی اقرار و اعتراف، ناخودآگاه و با عدم توجه به لوازم آن انجام می‌شود؛ مانند شخصی که در ضمن محاکمه، مطالبی می‌گوید که طرف با همان مطالب، او را محکوم می‌کند و به آن مطالب استناد می‌نماید.

۳. گاهی حبّ و دوستی، تقیّد و مانوس شدن به مطالبی، شخص را وادار به توجیه و تأویل می‌کند.

۴. گاهی ترس و بیم، مانع از تصریح در بیان حق می‌شود؛ چنان‌که بسیاری از علمای عامّه - مانند صاحب *شواهد التنزیل* - چنین هستند.

۵. از همه بالاتر حبّ جاه نیز تأثیر دارد. افراد بسیاری هستند که از بطلان یک مرام اطلاع دارند؛ اما از آن دست بر نمی‌دارند.

۶. گاه یک نوع سفاهت و نادانی وجود دارد؛ همان‌گونه که درباره «سلطان محمد خدابنده» گفته شده است که وقتی سؤالی مانند این را پرسید، یکی از علما در جواب او گفت:

أَتَعْجَبُ مِنْ أَصْحَابِ أَحْمَدَ إِذْ رَضُوا	بِتَأْخِيرِ ذِي فَضْلٍ وَتَقْدِيمِ ذِي جَهْلٍ
وَأَصْحَابِ مُوسَى فِي رَمَانَ حَيَاتِهِ	رَضُوا بَدَلًا عَنِ خَالِقِ الْكُونِ بِالْعِجْلِ

۷. در مورد خصومت و انکار حضرت علی علیه السلام خصوصیت دیگری نیز وجود دارد و آن عدم طیب ولادت و نفاق است؛ که موجب می‌شود آن حضرت را با اقرار به فضایل، دوست ندارند، یا در مرتبه‌ای که در آن قرار گرفته است، او را قبول نداشته باشند.

اعتبار روایت بیعت امام علی علیه السلام با ابوبکر

س. آیا روایتی که در آن گفته شده حضرت علی علیه السلام را با رسن پیچیده‌اند و ایشان را برای بیعت با ابوبکر به مسجد برده‌اند صحّت دارد؟

ج. این مطلب، منقول و مشهور است و از غاصبین خلافت که می‌دانستند حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مأمور به صبر است، هیچ استبعادی ندارد؛ چنان‌که ادامه‌دهندگان راه آنها، اهل بیت حضرت سیدالشهدا علیه السلام را به یک رسن بسته بودند و با این حال وارد مجلس یزید - علیه اللعنة - کردند و غل جامعه به گردن حجّت خدا حضرت امام سجاد علیه السلام انداخته بودند و همین رفتار نیز با موسی بن جعفر علیه السلام در زندان نیز انجام شد.

بخشیدن انگشتر به فقیر توسط امام علی علیه السلام در حال نماز

س. می‌دانیم حضرت علی علیه السلام در هنگام نماز به چیزی غیر از خدا توجه نداشتند. در روایت است که تیری از پای آن حضرت در هنگامی که مشغول نماز بودند، برگرفتند و ایشان متوجه نشدند؛ بنابراین چرا به هنگام رکوع متوجه فقیر داخل مسجد شدند و انگشتر خود را به او دادند؟

ج. قلوب اولیاء الله تحت تصرف و اختیار خدا است؛ چنان‌که در حدیث

قدسی منقول است: «قَلْبُ الْمُؤْمِنِ بَيْنَ إِصْبَعَيْنِ مِنْ أَصَابِعِ الرَّحْمَنِ يُقَلِّبُهُ كَيْفَ يَشَاءُ».^۱ بنابراین جایز است حضرت با همان حال توجه کامل به خدا، من جانب الله متوجه فقیر شده باشند. بر این معنی روایات بسیار دلالت دارد؛ مانند حدیث قدسی: «مَا يَتَقَرَّبُ عَبْدِي إِلَيَّ بِشَيْءٍ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُهُ عَلَيْهِ، وَإِنَّهُ لَيَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّافِلَةِ حَتَّى أُحِبَّهُ، فَإِذَا أَحْبَبْتَهُ كُنْتُ سَمِعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ، وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ، وَلِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ، وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا، إِنْ دَعَانِي أَحْبَبْتَهُ، وَإِنْ سَأَلَنِي أُعْطَيْتَهُ»^۲ و شاید معنی آیه شریفه ﴿وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى﴾^۳ همین باشد. در اینجا نکات و مطالب دقیق و رقیق بسیار است که مجال بیانش نیست.

شهادت به ولایت امام علی علیه السلام در اذان

س. با وجود اهمیتی که ولایت حضرت امیر علیه السلام در مذهب شیعه دارد، سرّ اینکه در اذان و اقامه و تشهد نماز، شهادت به امامت آن بزرگوار مقرر و تصریح نشده - مگر به عنوان تیمّن و تبرک - چیست؟

ج. مقامات کلام و موارد آن مختلف است و بلاغت تکلم و سخن گفتن، با توجه به مقتضای حال است. گاهی مقام، مقام اجمال است و گاهی مقام تفصیل. در این موارد (اذان و اقامه و تشهد) مقام، مقام تفصیل نیست؛ و غرض، شهادت دادن است به جمله‌ای که جامع و شامل جمیع عقاید حقّه باشد؛ و تمام دعوت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و رسالت ایشان را در کمال ایجاز و اختصار فرا بگیرد. تفصیل

۱. مازندرانی، شرح الکافی، ج ۱، ص ۴۰؛ مجلسی، مرآة العقول، ج ۱۱، ص ۲۵۴؛ ج ۱۲، ص ۶۱، ۲۳۱.

۲. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۴، ص ۷۲.

۳. انفال، ۱۷.

دادن در این مقام، نقض غرض و خلاف بلاغت و قواعد ادبی است و سبب می‌شود که کلام از نظم خود خارج شود.

شهادت به توحید با همین جمله، متضمن شهادت به تمام عقاید حقّه در مورد خدا و صفات او - عزّ اسمه - از وحدانیت و سایر صفات ثبوتیه و سلویه است. تفصیل آن در اینجا، نه مناسب اذان و اقامه است و نه مناسب تشهد؛ زیرا سبب اطلاع کلام در جایی می‌شود که در آنجا اختصار و اجمال، نه تنها مناسب، بلکه لازم است.

همچنین شهادت به رسالت، شهادت به تمام عقایدی است که با ارشاد و هدایت و بیان مقام رسالت از امامت، معاد و حشر و نشر، بهشت و دوزخ، فروع دین، احکام و... اثبات می‌شود و تفصیل این مطالب نیز در اذان و اقامه و تشهد، خلاف بلاغت و سبب اطلاع کلام است.

بنابراین جمله‌ای آورده شده که متضمن همه عقاید، و همچنین دعوت اسلام است. شهادت به امامت نیز مانند شهادت بر معاد و مواقف پس از مرگ و...، واجب نشده؛ چون در اینجا غرض، ایجاز و اختصار است.

اگر یکی از این مطالب - که فرع شهادت به رسالت است - مذکور می‌گردید، ایراد می‌شد: چرا موضوع دیگر ذکر نشده؛ و اگر آن موضوع هم ذکر می‌شد، ایراد می‌گردید: چرا فلان موضوع دیگر ذکر نشده؟ وَهَلُمَّ جَرًّا.

چنان‌که به عنوان مثال اگر اسم مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام ذکر می‌شد، باز گفته می‌شد: چرا با وجود اهمیتی که دارد، اسامی شریف سایر ائمه علیهم السلام ذکر نشده؟ و چرا به اسم مبارک حضرت صاحب‌الزمان - ارواحنا له الفداء - اشاره نشده؟ و اگر

آن هم ذکر می‌شد، می‌گفتند: چرا راز غیبت و طول عمر آن حضرت - با وجود اهمیتی که دارد - ذکر نشده؟ و خلاصه از این «چرا»ها زیاد گفته می‌شد. پاسخ این است که اینجا مکان و محل مناسب برای تفصیل این امور نیست؛ وگرنه تفصیل داده می‌شد. مقتضای بلاغت و ایجاز این است که به موضوعی که اساس همه موضوعات و عقاید اسلامی، و متضمن شهادت به کلیه امور مذکور است، شهادت داده شود تا همه مسائل، بر اساس آن احراز و اثبات شود. در این راستا ممکن است این نکته نیز معلوم شود که شهادت به ولایت، نه به قصد ورود، بلکه به قصد مطلق محبوبیت این شهادت، در اینجا مانع و اشکالی ندارد؛ زیرا آنچه به عنوان وظیفه و تکلیف در مقام اذان و اقامه و تشهد است، همین است و بیش از این در شهادت نیست؛ اما به عنوان مطلق محبوبیت در خصوص اذان و اقامه به این صورت که اذان و اقامه به قصد جزئیت، گفته نشود، با توجه به عدم ایراد اقرار و اعتراف به سایر عقاید حقّه، به مقداری که فصل طویل بین فصول اذان نشود، در واقع اشکالی ندارد و نه تنها جایز، بلکه راجح است؛ و هیچ‌گونه دلیلی بر عدم جواز آن نیست.

لازم به تذکر است که علاوه بر آنچه گفته شد، بعضی نکات دیگر نیز در نظر است که چون همین قدر که گفته شد برای اهل بصیرت کافی است، به آن بسنده شد.

تذکر دیگر این است که: مسئله ولایت، مسئله‌ای است که از آغاز بعثت مطرح بوده است. در تفسیر آیه شریفه ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾^۱ در کتب عامّه و خاصّه روایت شده است که پیغمبر ﷺ از همان آغاز بعثت که مأمور به دعوت و

انذار خویشاوندان و اقربای خود گردیدند، این موضوع را بر آنها عرضه داشته و به صراحت علی علیه السلام را به خلافت و ولایت امری پس از خود تعیین فرمودند و سپس در موارد متعدد دیگری نیز آن را اعلام کردند و سرانجام در غدیر خم آن را با رسمیت و تشریفات، به همگان ابلاغ فرمودند.

علت تصریح نشدن به لفظ «خلیفه» به جای «ولی» در حدیث غدیر

س. چرا در حدیث شریف غدیر، خلافت و جانشینی امیرالمؤمنین علی علیه السلام به لفظ «خلیفه» عنوان نشده است تا ایراداتی که در دلالت ولی و مولی بر ولایت و زعامت و زمامداری امور شده است - اگرچه غیر وارد باشد - مطرح نشود؟

ج. اولاً، وقتی اغراض نفسانی و سیاسی و دنیوی در بین باشد، با هر شکل و هر لفظی این مطلب یا هر مطلب دیگر ادا و بیان شود، صاحبان اغراض، ایراد می‌گیرند. اگر در موقف عظیم غدیر، به جای ولی و مولی، هر کلمه دیگر همانند همین لفظ خلیفه گفته می‌شد، مثل ولی و مولی به آن ایراد می‌گرفتند. مثلاً در اطلاق متعلق آن حرفی می‌زدند؛ یا مثلاً «أَنْتَ الْخَلِيفَةُ بَعْدِي» را به بعد از سه نفر معنی می‌کردند. و بالاخره اگر هر تأکید و تصریحی می‌شد، اصل مسئله نظام و حکومت را خارج از محدوده رسالت می‌شمردند و آن را یک رأی شخصی رسول اکرم صلی الله علیه و آله معرفی می‌نمودند و اجتهاد خود را حاکم بر آن قرار می‌دادند.

اهل نظر و تحقیق با اینکه می‌بینند وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله دوات و قلم و کاغذ می‌خواهد تا آن وصیتی را که با عمل به آن هرگز امت گمراه نگردند، بنویسد و با اینکه کلامش در نهایت صراحت بود و هیچ‌گونه توجیه و تأویل بر نمی‌داشت و رد آن ممکن نمی‌نمود، با آن‌گونه القای شبهه روبه‌رو گردید که «عَلَبَ عَلَيْهِ الْوَجَعُ» یا

«إِنَّ الرَّجُلَ لَيَهْجُرُ» گفتند؛ و با این بیان، در کمال وقاحت بدان حضرت اعلام کردند که اگر هم بنویسی و وصیت بنمایی، ما با شبهه هذیان‌گویی آن را رد می‌کنیم. پس، اگر بعد از این شبهه هم وصیت خود را می‌نوشت، آن را معتبر نمی‌شمردند. از این‌رو دیگر نباید انتظار داشت که اهل هواهای نفسانی و جاه‌طلبان مغرض با الفاظ و کلمات بازی نکنند و ظاهر و صریح آنها را مورد شبهه و ایراد قرار ندهند.

چنانچه کسی گمان کند که اگر به این لفظ یا لفظ دیگر می‌فرمود، مورد شبهه اهل هوی نمی‌شد، اشتباه است. حتی مثلاً آیات قرآن مجید که در کمال صراحت، بر توحید - که اساس دعوت قرآن کریم است - تأکید دارد، اشخاصی آنها را به معنای شرک‌آمیز، موافق با آرای باطله خود معنی می‌کنند.

اولاً، میزان و حاکم در استفاده از کلام اشخاص و قرآن و حدیث، عقل مستقیم و انصاف است که شخص باید حقایق را بر اساس آن، از نصوص موجود استخراج نماید.

ثانیاً، در روایات صحیحه متعدّد، از امیرالمؤمنین علیه السلام تعبیر به «خلیفه» شده است که از نخستین موارد آن اوایل بعثت، هنگام نزول آیه کریمه ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾^۱ می‌باشد.

در حدیث متواتر ثقلین که بر وجوب ارجاع امت به عترت پیغمبر صلی الله علیه و آله صراحت دارد و امان از ضلالت و گمراهی، منحصر به آن اعلام شده، در بعضی الفاظ آن صریحاً حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ خَلِيفَتَيْنِ»^۲.

با این‌همه شخصی که در تاریخ و حدیث و جوامع و سنن و صحاح اهل

۱. شعراء، ۲۱۴.

۲. امان الامة من الضلال والاختلاف، ص ۱۲۸.

سنت تخصص دارد، درمی یابد از موضوعاتی که به طور شایسته مورد اعتنا قرار نگرفته و از اشخاصی که کمتر از آنها کسب علم دین شده است، اهل بیت علیهم السلام هستند. حتی کسانی چون «بخاری» - در صحیح - روایات بسیاری از فسّاق و فجره و افراد فاسدالعقیده ذکر کرده است؛ و از ائمه اهل بیت علیهم السلام و شخصیتی مانند حضرت امام جعفر صادق علیه السلام حتی یک روایت نیز نقل نموده است. غرض این است که وقتی اغراض و سیاست‌ها و آرای مبدعانه جلوی چشم بصیرت و بینش انسان را گرفته باشد، انکار حق از او عجیب و بعید نیست.

ثالثاً، اگرچه این چند جمله مشهور از این خطبه متواتر، ثابت و مورد اتفاق بین فریقین است؛ اما از کلّ جریان این اعلام و ابلاغ و برنامه تاریخی آن استفاده می شود که خطبه بیشتر از این‌ها بوده و در این چند جمله، خلاصه نشده است؛ و در کتب حدیث شیعه - که مفصل این خطبه روایت شده - هم کلمه خلافت و هم تنصیب بر امامت ائمه علیهم السلام به ویژه حضرت صاحب الزمان عجل الله فرجه وجود دارد. بنابراین جملات مشهور، دلیل بر این نیست که کلّ خطبه، این چند جمله بوده است و علت اینکه روی این جملات، بحث و بررسی و استدلال شده، اتفاق شیعه و سنی بر روایت آنها است.

رابعاً، وجه دیگر، تکیه بر نقل خصوص این جمله‌های کثیرالمعنی و عنایتی است که بزرگان - خلفاً عن سلف - به آنها داشته‌اند. بیان ولایت و اولوایت با نفس و اموال، برای امیرالمؤمنین علیه السلام است؛ که برحسب خطبه غدیر - که به خطبه و حدیث ولایت معروف و مشهور شده - این ولایت حتی در زمان شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله برای امیرالمؤمنین علیه السلام ثابت است و به غیبت رسول الله صلی الله علیه و آله از مکان یا زمان، توقّف ندارد.

بدیهی است این ولایت از لحاظ اینکه باید مانند سایر مسائلی که به وحی الهی به وسیله پیغمبر اعلام می‌شود، از طرف صاحب مقام نبوت ابلاغ شود، نسبت به مقام نبوت بلکه نسبت به ولایت پیغمبر فرع است و دایره‌اش از ولایت پیغمبر - که شامل ولایت بر ولی الله نیز هست - محدودتر بوده و اطلاق و شمول ولایت پیغمبر را ندارد؛ اما نسبت به ماسوای پیغمبر، با ولایت پیغمبر بر ماسوا فرقی ندارد. و خلاصه فرقی که ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام با ولایت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله دارد، این است که رسول الله بر امیرالمؤمنین نیز مانند سایر امت ولایت دارد؛ درحالی که رسول الله تحت ولایت احدی غیر از خداوند متعال قرار ندارد.

به هر حال اثبات این ولایت در دایره و محدوده ولایت رسول الله صلی الله علیه و آله برای امیرالمؤمنین علیه السلام از تعبیر به خلافت و جانشینی، در افاده ولایت بر امور، اصرح و رساتر و گویاتر است؛ زیرا اگر مفهوم خلافت، جانشینی در امامت و الگو و اسوه بودن و رتق و فتق امور شرعی و بیان احکام و حلال و حرام و رسیدگی و سرپرستی و حکومت بر انام باشد، لفظ ولایت در دلالت بر این جهت خلافت - که همان حکومت و مدیریت جامعه باشد - افصح و اصرح است.

بنابراین چون نظر افرادی که برای غصب خلافت و حکومت حزب‌سازی کرده و با هم تبانی کرده بودند، به این علت بود؛ و با سایر مفاهیم خلافت، معارضه مستقیم نداشتند، در «خطبه یوم الغدیر» و «حدیث ولایت» این بُعد از امامت و خلافت در این جملات مورد عنایت قرار گرفت و شبهه‌های نامقبولی که در مفهوم مولی و ولی شده است، همه در زمان‌های بعد، بر خلاف تمام قراین حالی و مقالیه این موضوع ابداع شد.

به هر حال این جملات مشهور از خطبه غدیر در اثبات ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و اتمام حجّت بر همگان کافی و وافی است و ثابت می‌کند که اجتماع آن گروه در سقیفه بنی‌ساعده با وجود مَنْ ثَبَتَ لَهُ الْوَلَايَةَ عَلَى الْأَنْفُسِ وَالْأَمْوَالِ بِنَصِّ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى وَرَسُولِهِ صلی الله علیه و آله، یک معارضه آشکار با خدا و پیغمبر و انحراف ظاهر از حق بود.

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ، وَإِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ.

ماجرای غدیر خم و حوادث بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله

س. ماجرای غدیر خم را با استفاده از قرآن، اثبات نمایید. آیا علی علیه السلام کسی بود که وصیت پیغمبر صلی الله علیه و آله را زیر پا بگذارد؟

چرا حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام با معاویه صلح کرد و امام سوّم خلافت نکرد و حضرت موسی بن جعفر علیه السلام در زندان به سر برد؟

ج. در مورد غدیر خم چنان‌که در کتب اهل سنت، مانند *اسباب النزول* تألیف «واحدی» نیز روایت شده، آیه **﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾**^۱ و علاوه بر این آیه **﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾**^۲ و بعضی آیات دیگر نیز نازل گردیده است.

علی علیه السلام هرگز وصیت پیغمبر صلی الله علیه و آله را زیر پا نگذاشت. این تکلیف مردم بود که به امام رجوع کنند و اوامر او را بپذیرند. اگر مردم نعم خدا را شناسند، یا کفران کنند، نمی‌توان به نعمت خدا اعتراض کرد. اعتراض به کسانی وارد است که کفران نعمت می‌کنند.

۱. مائده، ۶۷.

۲. مائده، ۳.

صلح ظاهری امام حسن علیه السلام، و به ظاهر خلافت نداشتن امام سوم و زندانی شدن حضرت موسی بن جعفر علیه السلام مخالفتی با واقعه غدیر خم و تعیین ائمه علیهم السلام ندارد.

علت تصریح نشدن نام امامان علیهم السلام در قرآن

س. چرا در قرآن به نام حضرت علی علیه السلام و سایر امامان تصریح

نشده است؟

ج. اولاً، حکمت آن را خدا می داند.

ثانیاً، ممکن است اگر تصریح به نام آن بزرگوار و سایر ائمه می شد، مخالفین در قرآن دست می بردند و آن را تحریف می کردند.

ثالثاً، سبب نزول آیات در زمان نزول معلوم بوده و علم اسباب النزول مربوط به همین موضوع است؛ و آیاتی که در شأن حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام وارد شده، معروف بوده است. مانند آیه تبلیغ ﴿بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾؛^۱ که از مثل عبدالله بن مسعود روایت است، آن را چنین می خواندیم: «بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ أَنْ عَلِيًّا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ».^۲

این آیات همه معلوم بوده است که اگر حتی لفظ آن عام بوده، سبب نزول آن و یا مراد از آن خاص و شخص امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است و در بعضی آیات مصداق اول و اکمل و اتم و اشرف، آن حضرت است. این فضایل بر هر شخصی که اهل اطلاع و انصاف باشد - کالشمس فی راتعة النهار - روشن است. علاوه بر این دو مورد در قرآن کریم، کلمه «علی» وجود دارد؛ که برحسب

۱. مائده، ۶۷.

۲. سیوطی، الدر المنثور، ج ۲، ص ۲۹۹.

بعضی تفاسیر مراد از آن، امیرالمؤمنین علیه السلام است؛^۱ و از جهت قواعد ادبی امکان اینکه مراد، آن حضرت باشد قابل انکار نیست.

آیه اول در سوره مریم، آیه ۵۰: ﴿وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا﴾.

و آیه دیگر در سوره زحرف، آیه ۴: ﴿وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ﴾.

علت وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله در حال بیماری

س. چرا حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله برای کتابت وصیت تاریخی خودشان، مرض موت و آن حال شدت بیماری را انتخاب فرمودند و در موقعیت و فرصت دیگری این وصیت را مرقوم نفرمودند تا با آن جسارت و اهانت آن مرد، و گفتار «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَهْجُرُ» روبه‌رو نشوند؟

ج. اولاً، بررسی‌هایی که پس از چهارده قرن روی قضایا واقع شده است، به این جهت است که: چرا با پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در مرض موت آن حضرت این‌گونه روبه‌رو شدند و «غَلَبَ عَلَيْهِ الْوَجَعُ» یا «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَهْجُرُ» یا هر دو جمله را گفتند و مانع شدند که آن بزرگوار وصیت خود را بنویسد.

حرف این است که همین شخص توهین‌کننده که در اینجا با حربه هذیان‌گویی و شدت بیماری، مانع از وصیت پیغمبر خدا می‌شود، ابوبکر را در هنگام مرض موتش، با آنکه گاه از هوش می‌رفت و گاه به هوش می‌آمد، از وصیت مانع نشد و او را به هذیان‌گویی متهم نکرد؛ چون ابوبکر او را به عنوان خلیفه معین کرد. با

۱. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۶۶۲-۶۶۳؛ شریف لاهیجی، تفسیر، ج ۳، ص ۲۳؛ ج ۴، ص ۶۶؛ و تفاسیر متعدّد دیگر.

اینکه جریان حال این بود که وقتی ابوبکر وصیت می کرد، عثمان می نوشت و پیش از اینکه اسم عمر را بنویسد، ابوبکر از هوش رفت، عثمان ترسید که او دیگر به هوش نیاید و بمیرد؛ بنابراین از پیش، خود وصیت را تمام کرد و نام عمر را نوشت. می گویند: وقتی ابوبکر به هوش آمد، از عثمان پرسید: چه نوشته است؟ او اسم عمر را برد. حال این ذیل یعنی به هوش آمدن ابوبکر راست باشد یا نه، سؤال این است که چرا این مرد در اینجا حرفی نزد و وصیت ابوبکر را شرعی و معتبر و صحیح گرفت؟ غرض این است که بر اساس این جهات باید بررسی و قضاوت نمود، نه بر اساس قضایای دیگری که واقع نشده است.

مطمئناً اگر پیامبر ﷺ در هر فرصت دیگری هم این مسئله را بیان می فرمود، این افراد در برابر آن بهانه جویی کرده و ایراد می گرفتند ﴿وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا﴾^۱. علاوه بر این، موضوعی که پیامبر ﷺ قصد داشتند در این حال و بعد از داستان تاریخی غدیر خم، در حال مرض موت نیز اعلام کنند، مکرراً اعلام شده بود. در اینجا نیز پیغمبر ﷺ می خواستند آن را کتباً و به صورت رسمی، دیگر بار تکرار فرمایند که به آن شکل، توسط آن افراد بهانه جو مورد ایراد واقع شد و اعتبار اصل کتابت و کلام رسول خدا ﷺ را که خداوند متعال در شأنش می فرماید: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾^۲ به گمان آنان خدشه دار و بی اعتبار جلوه کرد.

پاسخ این مطالب این نیست که چرا در فرصت دیگر نفرمود، یا وصیت نکرد. با این مطالب، باید تصدیق کرد که حبّ جاه و ریاست، کار خود را کرد؛ و این

۱. کهف، ۵۴.

۲. نجم، ۳-۴.

گروه علناً با پیغمبر خدا و نصوص او مخالفت کردند: ﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾^۱.

علت همراهی پیامبر ﷺ با مخالفان ولایت

س. چرا حضرت رسول اکرم ﷺ برخی از کسانی را که پس از آن حضرت، خط سیر خود را عوض کردند و سفارش‌ها و توصیه‌های آن حضرت را در امر ولایت کنار گذاشته و با آن مخالفت کردند، مورد لطف خود قرار می‌داد؛ تا حدی که با دختران آنها ازدواج کرد و موجب نفوذ موقعیت اجتماعی آنان گردید؟

ج.

تورا تیشه دادم که هیزم کنی ندادم که دیوار مردم کنی!

مشهور است که درویشی نادان و بی‌معرفت پیکره‌ای از گل به اسم علی علیه السلام ساخت؛ و آن حضرت را مورد محاکمه قرار می‌داد که چرا با آن قدرت و دست «یدالهی»، کسانی را که به خانه آن حضرت هجوم برده و موجب هتک حرمت حبیب خدا صلی الله علیه و آله و سقط محسن عزیز شدند را مورد بازخواست قرار نداد و همه را به قتل نرساند. و بدین جهت، علی علیه السلام را محکوم کرد و سر آن پیکره را قطع نمود.

سپس پیکره دیگری به نام رسول خدا صلی الله علیه و آله ساخت و او را - چنان‌که در این سؤال است - مخاطب قرار داد که: چرا با اینها به مسالمت و مساهله عمل کرد و آنها را به انجام آن ظلم و ستم‌ها جری و جسور نمود؟ و اصلاً چرا آنها را به دیار عدم نفرستاد؟ و بالاخره از پیکره پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز مثل پیکره علی علیه السلام سر برداشت.

پس از این دو محاکمه و اجرای مجازات، پیکره دیگری ساخت و آن را به گمان خود، خدا شمرد؛ و او را مخاطب قرارداد که: چرا با اینکه به علم خدایی می دانستی از آن دو نفر (ابوبکر و عمر) چه مظالمی صادر می شود، آنها را آفریدی و عالم اسلام را از شر آنها و این اختلاف بزرگی که در امت پدید آورده اند، نجات ندادی؟

درویش عارف نما که نشان عرفانش این افکار مالیخولیایی بود، خواست خدا را هم مجازات کند که مرد آگاهی که از بالای درخت منظره را می دید، بر او فریاد کشید؛ به گونه ای که ناگهان درویش از نهیب آن صدا به زمین افتاد و نفسش قطع و مجلس محاکمه - به گمان خودش - بدون مجازات متهم سوم و اصلی ختم شد.

مسئله خلقت و امتحان بشر و برنامه های الهی و سیاست های حکیمانه حضرت رسول اکرم ﷺ و مواضع و مواقف مشخص آن حضرت و امیرالمؤمنین ﷺ بالاتر از این خُرده اشکالات ناآگاهانه است.

در این بخش به قدری اسرار و مطالب معرفت آموز موجود است که شرح آن محتاج به تألیف یک کتاب است.

رفتار صحیح همان بود که پیغمبر و امام انجام دادند؛ هم از منافقین به حکم «أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَشْهَدُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»^۱ قبول می فرمود و هم اتمام حجت می کرد. او مأمور بود که با آن خُلق عظیم با مردم روبه رو باشد؛ و چنان که قرآن کریم فرمود: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ»^۲ او مأمور به صفح و عفو و گذشت بود.

۱. نسائی، سنن، ج ۵، ص ۱۴؛ علامه حلی، نهج الحق، ص ۵۵۵.

۲. آل عمران، ۱۵۹.

امیرالمؤمنین علیه السلام نیز به وظایفی که داشت و همه مقرون به صلاح اسلام و حکمت بود، عمل نمود.

این خُلق عظیم پیامبر صلی الله علیه و آله بود که وقتی «حفصه» - دختر عمر - بیوه شد و عمر به واسطه تنگدستی خودش نگران معیشت او گردید، نکاح او را به ابوبکر پیشنهاد کرد و چون او نپذیرفت، از عثمان خواهش و التماس نمود و درواقع به فکر این بود که کفالت معاش او را به عهده کسی بگذارد؛ عثمان هم قبول نکرد. شاید از این جهت که مورد رغبت نبوده است. به هر حال، به عنوان شکایت از آنها و شاید تجدید درخواست، خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض کرد. آن حضرت با درخواست او موافقت کردند و در حقیقت، تکفل مخارج او را پذیرفتند.

غرض این است که در آن جوّ خشن و قساوت، که حتی عمر برحسب نقل بعضی اهل سنت، شش دختر خود را درحالی که به او التماس می کردند و گرد و غبار از سر و رویش می فشانند زنده به گور کرد، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با عالی ترین مکارم اخلاقی ظهور کرده بود. این اخلاق و این بزرگواری ها همه اتمام حجت بر آن مردم می شد که در رعایت حقوق آن حضرت و اطاعت از اوامر او و احترام از یگانه فرزند عزیزش نهایت تلاش را بنماید، لکن متأسفانه چنان که دیدیم به عکس عمل کردند و بدترین امتحانات را در تاریخ از خود به یادگار گذاردند.

امامت انتصابی یا انتخابی

س. امامت به انتصاب است یا انتخاب؟ چرا امامان بعد از حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام از اولاد آن حضرت برگزیده شدند و از فرزندان

حضرت امام حسن مجتبیٰ علیه السلام کسی به این مقام رفیع برگزیده نشد؟ و آیا اگر از حضرت زهرا علیها السلام پسری دیگر باقی می ماند به امامت نمی رسید؟

ج. متأسفانه کثرت مشاغل فرصت اینکه به طور جامع و به تفصیل پاسخ عرض شود نیست ولی به طور تقریباً مختصر و علی العجاله جواب عرض می شود، امید است که به حول و قوه الهی کافی و وافی باشد.

امامت، مثل نبوت و رسالت منصبی است الهی که خداوند متعال افرادی را که لایق و شایسته و واجد شرایط لازم باشند به آن برمی گزیند.

شرایط امامت مخصوصاً عصمت، شرایطی است که غیر از خدا و بندگان مخلص او که علمشان به منبع وحی و افاضه الهی اتصال و ارتباط دارد، کسی عالم به آن نیست؛ از این جهت امام و خلیفه و پیشوای جامعه را فقط خدا باید معرفی کند که همه را می شناسد و همه چیز را می داند و چیزی از نظر و علم او پنهان نیست. از هر طریق دیگر که منتهی به این طریق نشود، هر کسی معرفی شود اطمینان بخش نیست و بشر نمی تواند بدون دلهره و با اعتماد صددرصد، از او پیروی کند و خود را از خطر گمراهی و ضلالت و آفات دیگر مصون بداند.

خصوصیت منصبی چون پیشوایی و حجت بودن و رهبری و واجب الاطاعه و صاحب اختیار بودن نیز اقتضا دارد که صاحب این منصب از طرف خداوند - که بالذات و بالاصاله وبالاستحقاق حکومت مطلقه بر تمام کاینات دارد و حاکم و سلطان و صاحب اختیار همه است - برگزیده شود. دیگران - هر که باشند - از خود، نه حکومتی دارند و نه اختیاری، و نه حق الزام بر اطاعت فردی از فردی، و نه حق تشریح و تقنین. این حق فقط از آن خدا است که حاکم بالذات و سلطان حقیقی

است و همه محکوم او هستند. بنابراین، صلاحیت تعیین حاکم و هادی و حقّ گزینش رهبر و واجب‌الاطاعه، و حقّ واجب کردن اطاعت از او، مختصّ به خدا است و دیگران که بدون اعطای او چیزی ندارند نمی‌توانند به کسی چیزی بدهند.

ذات نیافته از هستی‌بخش کی تواند که شود هستی‌بخش

اشاره به همین حقیقت است. آیه شریفه ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾^۱ «خداوند داناتر است از همه، به کسی که صلاحیت مقام رسالت را دارد» نیز همین مطلب را بیان می‌کند؛ یعنی خدا می‌داند که چه کسی می‌تواند در این منصب عالی، با آن وظایف عظیم و خطیری که بر آن مترتب است، حامل امانت بزرگ او شود.

کسانی که از این حقیقت عالی آگاه نبودند، حتی صلاحیت بشر را برای رسالت و نبوت زیر سؤال برده و می‌گفتند: باید واسطه بین خلق و خالق مستقیماً ملائکه باشند، که قرآن مجید در جوابشان فرمود: ﴿قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا﴾^۲ و در آیه دیگر فرمود: ﴿وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكَاً لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبَسُونَ﴾^۳ آنان به حکمت‌های بسیار که در گزینش پیغمبر از خود بشر است، جاهل بودند. خدا در این آیات به بعضی از این حکمت‌ها اشاره می‌فرماید. و راجع به اینکه این حقّ خدا است که پیغمبر و رهبر جامعه را معین فرماید و به مردم نمی‌رسد که در این موضوع مداخله کنند، در سوره زخرف، نظیر همین ایراد مطرح شده؛ بدین‌گونه که کفّار

۱. انعام، ۱۲۴.

۲. اسراء، ۹۵.

۳. انعام، ۹.

گمان می کردند رسالت باید به اشخاصی که نفوذ مادی و ریاست ظاهری دارند، واگذار شود؛ و بنابراین می گفتند: ﴿وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ﴾^۱؛ چرا این قرآن به یکی از دو مرد بزرگ مکه و طائف نازل نشده است. خداوند در جوابشان می فرماید: ﴿أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾^۲؛ یعنی مگر رحمت پروردگار را که نبوت و رسالت است، ایشان قسمت می کنند؟

منظور آیه، آن است که به اینان و به هیچ کس نمی رسد که در شئون الهی مداخله کنند؛ رحمت خدا به خدا تعلق دارد و کسی غیر از خدا نه می تواند، و نه حق دارد که آن را قسمت کند و قسمت کردن رزق و روزی خودشان نیز با خداست. بنابراین امامت، رحمت خداست؛ برحسب قاعده لطف و اقتضای اسماء کریمه «الرحمن»، «الرحیم»، «المهدی»، «الحاکم» و اسماء الحسنای دیگر، خداوند متعال، هیچ عصر و زمانی را خالی از وجود امام نمی گذارد، و این امام از طرف خدا معرفی و نصب می شود.

حضرت رسول اکرم ﷺ که صرفاً به امر خداوند متعال، علی ﷺ را به ولایت و امامت و جانشینی خود معرفی و منصوب فرمود، نه بر این پایه و محور که امیرالمؤمنین ﷺ داماد و پسرعموی آن حضرت بود، بلکه برای این بود که یگانه شخصیت حائز همه شرایط زمامداری امت، و صلاحیت های رهبری بعد از رسول خدا ﷺ، علی ﷺ بود؛ حتی گزینش او به دامادی و همسری بانوی یگانه سیده نساء عالمین، براساس همان شخصیت عظیم و بی مانند او بود.

۱. زخرف، ۳۰.

۲. زخرف، ۳۱.

خدای تعالی بر مواهبی که در وجود علی علیه السلام جمع بود و بر همه امتیازاتی که او واجد بود (که همین قرابت نزدیک و کفالت کامل پیغمبر از او در دوران به اصطلاح صغر، و نیز مقام علم و عصمت و ایمان و جهاد و فداکاری و زهد او از آن جمله است)، عالم بود؛ دیگر آن که علی علیه السلام در بین همه اصحاب و دیگران بی نظیر و بی همتا، و به حق همان گونه بود که در همان هنگامه سقیفه و اعتراض بنی هاشم و شخصیت های برجسته به ابی بکر او را ستودند.

مَنْ فِيهِ مَا فِيهِمْ لَا يَمْتَرُونَ بِهِ وَلَيْسَ فِي الْقَوْمِ مَا فِيهِ مِنَ الْحَسَنِ

بعد از امیرالمؤمنین علیه السلام نیز، معیار و محور ولایت ائمه علیهم السلام تا حضرت صاحب الامر - ارواح العالمین له الفداء - همین امتیازات بوده است؛ همه آنها واجد صلاحیت های لازم بودند و نص بر آنها از طرف خدا به وسیله رسول خدا صلی الله علیه و آله بر اساس خصایص کامله و کمالات عالیه آنها بود.

این بزرگواران به جز نبوت، وارث علم و عمل و مقامات و مناصب پیغمبر بودند؛ اما محور این وراثت، وراثت جسمانی و نسبی آنها که برادرانشان در آن با آنها شریک بودند نیست. ایشان وارث پیغمبر صلی الله علیه و آله بودند از آن جهت که در فضایل و کمالات، اولی و اقرب از همه به آن حضرت بودند؛ چنان که در مورد اولویت به حضرت ابراهیم علیه السلام در قرآن مجید می فرماید: ﴿إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ﴾^۱ این ارث و اولویت از آن ارزش های ظاهری نیست؛ بلکه یک رابطه معنوی و پیوند روحی است. اینها به آن لحاظ وارث آدم و نوح و ابراهیم نیستند که از فرزندان آنها هستند؛ همان گونه

۱. آل عمران، ۶۱.

که وارث ابراهیم هستند، وارث موسی و عیسی نیز هستند؛ با اینکه از فرزندان آنها نیستند. و در فقره زیارت می‌خوانید «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ مُوسَى كَلِيمِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ عِيسَى رُوحِ اللَّهِ...» این یک اتصال دیگر است که قوی‌ترین مرتبه آن را این بزرگواران واجد بودند و زندگی آنها و حالات و علوم ایشان، همه نشان داد که نمونه همه بندگان نخبه و برجسته خدایند.

البته در حجر تربیت نبوت و در دامن عصمت و خانه وحی و رسالت پرورش یافتن، و فرزند علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و سبط پیغمبر علیه السلام بودن، همه در کنار سایر فضایل، فضیلت است و یکی از شرایط نبوت و امامت هم شرافت و طهارت خاندان است؛ ولی موجبات اهلیت امامت در این امور خلاصه نمی‌شود.

در اینجا مطلب بسیار است و بیان من در شرح و تفسیر اهلیت‌ها و شایستگی‌های امام، قاصر و کوتاه است.

چنان‌که عرض شد، خدای متعال که عالم به کلّ جهات و واقعیت‌ها است، صاحبان این مقامات را برمی‌گزیند. حساب این نیست که پس از امام حسین علیه السلام باید فرزند او، امام باشد؛ بلکه حساب این است که باید امام زین‌العابدین علیه السلام بعد از امام حسین علیه السلام امام باشد؛ بنابراین بر اساس اینکه در اولاد حضرت مجتبی علیه السلام کسی واجد این صلاحیت‌ها نبوده است، ولی در فرزندان امام حسین علیه السلام کسانی واجد آن بوده‌اند، فرزندان امام حسین علیه السلام به آن مخصوص شده‌اند. چنان‌که از فرزندان امام زین‌العابدین علیه السلام هم شخص امام محمد باقر علیه السلام به امامت برگزیده شد؛ و همان‌گونه که از روایات استفاده می‌شود، امامت، عهد و امانت الهی است و جز به کسانی که می‌توانند این امانت را حفظ کنند سپرده نمی‌شود.

به هر حال، اینکه می فرمایید: اگر پسران حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا علیها السلام بیشتر از حسنین علیهما السلام بودند به امامت برگزیده می شدند، از کجا و به چه دلیل بگوییم؟ و اکنون که بیشتر نشد و خداوند علام الغیوب همین دوازده نفر را منصوب و معین فرمود، طرح این سؤال فایده‌ای ندارد؛ چون سخن در واقعیات است، نه در فرضیات.

در اینجا لازم به بیان است که در بعضی روایات وارد است: ﴿إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى عَوَّضَ الْحُسَيْنِ علیه السلام مِنْ قَتْلِهِ أَنْ جَعَلَ الْإِمَامَةَ فِي ذُرِّيَّتِهِ﴾؛^۱ این گونه تعبیرها و توصیف‌ها ممکن است اشاره به معانی لطیف و دقیق و بلندی باشد که با عنایات عالم غیب و تربیت‌های خاصه الهیه، اراده و اختیارشان در نیل به این کمالات و صعود به درجات عالیّه مؤثر بوده است. الطاف و برکات خاصه و توفیقات و تأییدات الهی هم همواره شامل حال این بزرگواران بوده است؛ چنان‌که آنان لحظه‌ای از توجه و ربط و وابستگی و تعلق تمام وجود و هستی خود به خدا غافل نبوده و فقر و نیاز تام و تمام خود را به او، در نهایت عرفان درک می‌کردند؛ از این رو خداوند متعال هم هیچ‌گاه آنها را به خود وانگذاشته و همیشه آنان را به مزید عنایات خویش مخصوص فرموده است و از این جهت، ذریه امام حسین علیه السلام بودن نیز در جلب بعضی عنایات الهی برای این نور مقدس از حضرت زین العابدین علیه السلام تا حضرت صاحب‌الامر - ارواحنا فداء - می‌تواند مؤثر باشد.

وقتی که «يُحْفَظُ الْمَرْءُ فِي وُلْدِهِ» درباره افراد مؤمن و محسن عادی جاری باشد، چرا درباره امام حسین علیه السلام و ذریه او به لحاظ این شهادت جاری نباشد؟

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۲۱.

مسئله این است که ما نمی‌توانیم صلاحیت‌های واقعی را برای مقام امامت محصور در چند رشته و چند موضوع کنیم؛ و علم ما به این مسائل احاطه ندارد. اینکه می‌گوییم امام باید اعلم، اتقی و عدل از همه و دارای مقام عصمت باشد، معنایش این است که: در حدی که ما می‌فهمیم و عقل ما ثابت می‌کند، امام باید واجد این شرایط باشد و اگر کسی اعلم نباشد و نیاز به سؤال از دیگران داشته باشد، یا معصوم نباشد و مدتی بت‌پرستی کرده و یا ظلم‌های بزرگی از او سر زده باشد، قهراً نمی‌تواند امام باشد. اما معنای این عقیده ما این نیست که تمام آنچه موجب اختیار خدای متعال است همین امور اعلمیت، عصمت، عبادت و... است؛ بلکه مقصود این است که امام باید این صفات را دارا باشد.

بنابراین مانعی ندارد که این شخصیت‌های عزیزی که به این مقام انتخاب و برگزیده شده‌اند واجد امتیازات بسیار دیگر باشند که در گزینش آنها از طرف خدا مؤثر باشد؛ بنابراین می‌گوییم: «أَشْهَدُ أَنَّكَ كُنْتَ نُورًا فِي الْأَصْلَابِ الشَّائِحَةِ وَالْأَرْحَامِ الْمُطَهَّرَةِ» و یا «خَلَقَكُمْ اللَّهُ أَنْوَارًا فَجَعَلَكُمْ بَعْرُشِهِ مُحْدِقِينَ»؛ ما می‌گوییم به موجب حکم عقل، امام و پیغمبر باید واجد این شرایط و صلاحیت‌ها باشند؛ اما این را که جهات بیشتری هم در آن دخالت داشته باشند، عقل نمی‌تواند نفی کند؛ و آیه «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ»^۱ این حقیقت را تأیید می‌کند.

درعین حال هم سخنی از مفاضله بین امام حسن و امام حسین علیهما السلام به میان نمی‌آوریم، و هرگز امام حسین علیه السلام را افضل از امام حسن علیه السلام نمی‌شناسیم. هردو امام، و سبط پیغمبر و واجد خصوصیات و اختصاصاتی بوده‌اند که ما به آنها احاطه نداریم.

با این کلام به بیان این حقیقت پایان می‌دهیم که همه انبیا و اولیا، بشر بوده‌اند نه مافوق بشر؛ بلکه بشر مافوق بوده‌اند. در حدّ ما نیست که از همه حکمت‌ها و افعال الهی سخن بگوییم و مدّعی فهم آنها شویم. همین مقدار می‌دانیم که افعال خدا دارای حکمت‌هاست و با این وجود می‌گوییم: «لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ»^۱.

در اینجا مناسب است که به این روایت هم که متضمّن مبانی بزرگ و مؤید مطالب ما است توجه کنیم: «عَنْ زَيْدِ الشَّحَامِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى اتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ عَبْدًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ نَبِيًّا»^۲.

از آنچه عرض شد، معلوم می‌شود که می‌توانیم بگوییم امامت، انتصابی و انتخابی است؛ و نیز می‌توانیم بگوییم نه انتصابی است و نه انتخابی.

اما اینکه بگوییم انتصابی است، به این معنی می‌گوییم که امامت به نصب و جعل خداوند است؛ چنان‌که در قرآن کریم خطاب به حضرت ابراهیم عليه السلام می‌فرماید: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»^۳؛ و انتخابی است، باز هم به این معنی که به گزینش خدا و انتخاب اصلح و اکمل و اسبق تعیین می‌شود. نهایت آنکه انتخاب‌کننده فقط ذات اقدس خداوند علیم و حکیم است که عالم به همه امور و اسرار است، و هرگز در انتخاب او غلط و اشتباه یا اغراض شخصی راه پیدا نمی‌کند؛ و بالذات از اشتباه و معایب دیگری که عارض انتخاب بشر می‌شود، منزّه و مبرّأ است.

و اما اینکه می‌گوییم انتصابی نیست: چنان‌که می‌دانیم در حکومت‌های

۱. انبیاء، ۲۳.

۲. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۷۵؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۲، ص ۱۲.

۳. بقره، ۱۲۴.

سلطنتی بنا بر این جاری شده که سلطان قبل - که خود بدون هیچ حقی زمام امور دیگران را به زور و قهر به دست گرفته است - وارث خود را سلطان بعد از خود قرار می‌دهد، و این را حقّ خود می‌داند که سلطان بعد از خود را معین و منصوب کند و آنچه را که به زور متصرف شده است موروثی کند. امامت، این روش استبدادی و سلطنتی نیست و چنان‌که گفتیم مقامی است الهی که از طرف خداوند به کسی اعطا می‌شود که واجد شرایط آن است.

امام، منصوب من قبل الله و به امر و جعل خدا و به نصّ پیغمبر یا امام قبل از خود تعیین می‌شود و بزرگ‌ترین مسئولیت‌ها و سنگین‌ترین وظایف را بر عهده می‌گیرد.

این تسلسلی که در ائمه علیهم‌السلام پیدا شده، مثل تسلسلی است که در جمعی از انبیا، از اولاد ابراهیم علیه‌السلام پیدا شد؛ که پدر و پسر و نوه و نبیره بودند؛ که اگرچه فضیلت و منقبت است، اما بدون شرایط دیگر مخصوصاً عصمت و اعلمیت نمی‌تواند مؤثر باشد و موجب صلاحیت امامت شود. انتخاب و جعل خداوند متعال، گزاف نیست و براساس حکمت است.

و اما اینکه می‌گوییم امامت به انتخاب نیست، یعنی گزینش مردم، معیار و میزان نیست؛ زیرا مردم عاجز از تشخیص صلاحیت‌ها هستند و خود هم برای تعیین و جعل واجب‌الاطاعه و ولی و برای مداخله در آنچه حقّ خداوند متعال است، صالح نیستند.

بیعت مردم با ولی و امام، غیر از اعلام قبول و تأکید بر امر و تعهد بیشتر بر اطاعت نیست (مثل: نذر بر انجام واجب). مردم چه بیعت بکنند و چه نکنند، آنکه از طرف خدا منصوب است ولایت و امامت با او است و واجب‌الاطاعه

می‌باشد، و عدول از او به غیر کسی که خدا او را تعیین کرده، عدول به غیر صالح و غیر مَنْ عَيْنَهُ اللهُ تَعَالَى است.

مسئله، شورایی و به رأی مردم نیست؛ وقتی ولایت بر صغار برای پدر و جد پدری به حکم خدا ثابت شود و بدون آن نیز مثل مادر و جد مادری حق تصرف در اموال صغیر را نداشته باشد، مسئله ولایت عامه به طریق اولی باید چنین باشد. ولایت عامه فقها نیز در هر حدی که ثابت شود به عنوان تعیین از طرف حضرت ولی امر علیه السلام است و در هیچ شرایطی به رأی اکثریت مردم نیست.

خداوند متعال بر حسب حکمت و به موجب رحمانیت و رحیمیت و حاکمیت و سایر صفات جمالیه خود، جعل امام فرموده و برای قطع عذر و اتمام حجّت **﴿لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ﴾**^۱ امامان صالح و واجد شرایط را منصوب فرموده و آنان هم برای عصر غیبت و بلکه عصر حضور و عدم تمکّن امام از تصرف در امور، برای اینکه پیروان راستین آنها گرفتار مشکلات نشوند و ناچار به مراجعه به نظام‌های جائز نباشند، و برای مراجعه به حکام جور، بهانه نداشته باشند، فقها را به‌طور عموم در عصر غیبت ولایت دادند؛ که بحث از ولایت فقیه و تفصیل و حدود آن خارج از موضوع کلام است.

علت بیعت امام علی علیه السلام با ابوبکر

س. به چه حکمت و علت امیرالمؤمنین علیه السلام با ابوبکر بیعت کرد؛ با توجه به

اینکه بیعت با وی تأیید خلافت و دلیل به حق بودن او شمرده می‌شود؟

ج. درباره مسئله بیعت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام؛ بیعتی که گفته می‌شود از آن

حضرت گرفتند، خواه ثابت باشد یا ثابت نباشد، همچنین سکوت آن حضرت و خودداری از هرگونه اقدام حادّ و دست نبردن ایشان به مبارزه مسلحانه - به هر صورت که واقع شده باشد - رضای آن حضرت و مشروعیت وضع موجود را ثابت نمی‌کند.

طیب نفس و عدم اکراه بزرگان دیگر - که از بیعت امتناع داشتند و بعد بیعت کردند - و همچنین طیب نفس بسیاری از مردم که در آن شرایط خاص، با کیفیت مخصوص بیعت کردند، ثابت نیست.

عمر در کوچه‌های مدینه به پشتیبانی و اتکا به حزبش با شمشیر از غلاف بیرون کشیده می‌گشت و با تهدید مردم به قتل، به بیعت با ابی‌بکر مجبور می‌کرد.

اینک به نکات ذیل توجه فرمایید:

۱. عقیده شیعه که اصحاب نصّ هستند، بر اساس دلایل عقلی و نقلی - همان‌گونه که بیان شد - این است که امامت منصبی است الهی و باید کسی که بعد از پیغمبر، جز نبوت، وجودش آئینه تمام‌نمای اسلام و استمرار برکات وجود آن حضرت در هر جهت بوده و ولایت بر کلّ امور جامعه داشته باشد، از طرف خداوند متعال معین و منصوب شود و امیرالمؤمنین علیه السلام برحسب نصوص بسیار و دلایل دیگر، خلیفه منصوب و امام برحق است و عدول از او به دیگری - اگرچه تمام مردم هم بر او اتفاق کنند - جایز نیست و «تَقْدِيمُ مَنْ آخَرَهُ اللَّهُ وَتَأْخِيرُ مَنْ قَدَّمَهُ اللَّهُ» است؛ و همان‌گونه که پیغمبر نمی‌تواند مقام نبوت خود را به دیگری واگذار کند، امام نیز نمی‌تواند مقام امامت خود را به دیگری واگذار نماید. بنابراین، به فرض آن‌که بعد از امتناع علی علیه السلام، از آن حضرت بیعت گرفته باشند، یا آن

۱۳۰..... معارف دین / ج ۱

حضرت به واسطه اموری که بعداً اشاره می‌شود مضطرب به بیعت شده باشد، مفهوم صحیح بیعت با آن محقق نخواهد شد و صحّت عمل طرف را تضمین نخواهد کرد.

۲. اگر آن خلافت، حق بود، لازم می‌آید که امتناع علی علیه السلام و حضرت زهرا علیها السلام و جماعتی از بزرگان و پرهیزکاران صحابه، حق نباشد؛ با اینکه به موجب روایات قطعی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله علی با حق است و حق با علی است، و از هم جدا نمی‌شوند. و اگر کسی بگوید علی به حق نبوده یا به حق نگفته، یا به حق عمل نکرده، پیغمبر را تکذیب کرده است.

پس در این شبهه‌ای نیست که علی علیه السلام در همه مواضع و مقاماتش به حق بوده و امتناعش از بیعت نیز امتناع از حق نبوده؛ بلکه امتناع از ناحق بوده است.

۳. امتناع علی علیه السلام و جمعی دیگر از بیعت با خلیفه، از لحاظ تاریخی قابل انکار نیست؛ و یکی از شعرای معاصر مصر هم - که شاعر نیل لقب گرفته - در شعر خود به آن اعتراف کرده است؛ و تا آنجا این امتناع مسلم بود که معاویه در یکی از نامه‌های خود به آن حضرت آن را مطرح کرده، و حضرت در پاسخ وی امتناع اکید خود را از بیعت نفی فرموده؛ بلکه مشروعیّت و حقانیت آن امتناع، و مظلومیت خود را در ضمن این جمله تقریر می‌فرماید: «وَقُلْتُ إِنِّي كُنْتُ أَقَادُ كَمَا يُقَادُ الْجَمَلُ الْمَخْشُوشُ حَتَّىٰ أَبَايَعُ، وَلَعَمْرُ اللَّهِ لَقَدْ أَرَدْتُ أَنْ تَذُمَّ فَمَدَحْتَ»^۱.

حاصل سخن آنکه: نه تنها جای شک و شبهه نیست که حضرت علی علیه السلام و سایر بنی‌هاشم و جمعی از بزرگان صحابه از بیعت با خلیفه سر باز زدند، بلکه امتناع

۱. نهج البلاغة، نامه ۲۸ (ص ۳۸۷-۳۸۸).

آنان به اصطلاح، درایت است و معلوم. اما اینکه بعد از آن موضع گیری های خشن، علی علیه السلام و طرفدارانش بیعت کرده و بیعتشان از روی رضا و طیب خاطر بوده است، قابل اثبات نیست؛ زیرا خبر واحد است و به اصطلاح روایت است و مشکوک؛ و در آن روایات تعارض و تضاد دیده می شود که فعلاً جای بحث آن نیست. به هر حال نمی توان بیعت آنان را بیعت حقیقی و ملاک مشروعیت آن دانست.

اکنون می توان علل چندی را برای آن بیعت - اگر اتفاق افتاده باشد - ذکر کرد: اول اینکه دیدند مقاومت در برابر کار انجام یافته، جز با توسل به اسلحه، ممکن نیست و باعث بروز جنگ داخلی می شود؛ و در آن اوضاع و احوال که تازه با زحمات فراوان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و پایمردی علی علیه السلام و دیگران، بذریع ایمان و عقیده به توحید در قلوب کاشته شده بود، جنگ داخلی هرگز به مصلحت اسلام نبود؛ چراکه اساس اسلام به خطر می افتاد و قهراً مسلمانان در برابر هم صف آرای می کردند و نتیجه ای عاید نمی شد.

علی علیه السلام که با پیغمبر صلی الله علیه و آله در تأسیس این اساس، صادقانه و مخلصانه و جان برکف و با فداکاری، همه جا و همیشه و از روز نخست همکاری کرده است، دلش برای این دین می تپد و اگر ببیند دفاع از حق خودش به قیمت ویرانی آن اساس تمام می شود، حتماً بقای آن و وحدت صف مسلمانان را در قبال کفار بر احقاق حق خود ترجیح می دهد؛ تا اسلام به جهش و پیشرفت خود - هر چند کندتر و دیرتر - ادامه دهد و خدای نکرده به کلی از حرکت باز نماند و تحرکی که پیغمبر صلی الله علیه و آله در مردم به وجود آورده بود یک لحظه باز نایستد تا زمینه برای عرضه اسلام و نظام ولایت و خلافت وی در آینده فراهم شود. چنان که

همین گونه هم شد؛ و مرور زمان، حقانیت اهل بیت علیهم السلام و معایب عدول از امام منصوب را ظاهر، و مردم خودبه خود به سوی قرآن کریم و عترت پیغمبر و ایمان به امامت گرایش یافته و فرصت‌هایی پیش آمد که اهل بیت علیهم السلام توانستند مردم را به سرچشمه زلال اسلام و احکام اسلام و تفسیر قرآن هدایت کنند و اسلام را با تمام نظامات و احکام سیاسی و تعلیمات اجتماعی و اخلاقی، و مهم‌تر از همه با عقاید صحیح الهی به مردم عرضه کنند؛ درحالی که اگر جنگ داخلی در مدینه به وجود آمده بود، مفسد و گمراهی‌ها و فتنه‌هایی که از آن برمی‌خاست، همه چیز را در خطر نابودی قرار می‌داد؛ و به همین جهت علی علیه السلام پیشنهاد ابی سفیان را هم برای بیعت با خویش رد کرد و آن را فتنه‌انگیز دانست.

علت دوم برای بیعت علی علیه السلام آن است که چنان‌که از مطاوی تاریخ به دست می‌آید آن حضرت بر جان خود و خاندانش خائف بود و این خوف و وحشت را عباس، عموی ایشان، احساس کرد و او را وادار به بیعت کرد؛ زیرا در صورت از بین رفتن ایشان، اسلام و مسلمانانی که در آن شرایط به علم و دانش او سخت نیازمند بودند، مسلماً بی‌بهره می‌ماندند.

در چنین وضعیتی که امکان توسل به زور وجود نداشت و تسلیم مطلق نیز به مصلحت نبود، مواضع علی علیه السلام بسیار حسّاس و پرمعنی بود.

آن حضرت با موضعی که اتخاذ فرمود، وظایف بسیار سنگین خود را انجام داد؛ حق را ظاهر کرد؛ مصلحت اسلام را به‌طور کامل رعایت فرمود، و نفس نفیس خود را - که همواره برای فدا کردن در راه اسلام آماده کرده بود - حفظ کرد؛ تا خونس بی‌فایده و بدون اینکه موجب قوت حق شود ریخته نشود و آتش

فصل چهارم / امامت ۱۳۳

فتنه‌ای که همه‌چیز در آن می‌سوخت برافروخته نگردد و زمینه همه فرصت‌هایی که توقع حصولش در آینده بود، از بین نرود.

خلاصه کلام آنکه: علی علیه السلام طبق وصیت پیغمبر صلی الله علیه و آله عمل کرد و سر سوزنی از آن تخلف نفرمود. مناظری را که احساسات هر شخص شجاع و قهرمان و نیرومند را تهییج می‌کند، به سخت‌ترین صورت مشاهده کرد؛ ولی از او کاری که نباید صادر شود، یا سخنی که نباید گفته شود، صادر نشد؛ و با کمال خویشتن‌داری و رعایت همه جوانب، عمل فرمود.

اما جمیع این اوضاع و احوال، حقایق علی علیه السلام و اسلام‌خواهی و بی‌هوایی او را ثابت کرد و معلوم شد که آن حضرت، فانی در حق است و آنچه برایش مهم و ارزشمند می‌باشد، اسلام، بقای دین و مصالح مسلمانان است. چنان‌که آن اوضاع و احوال، و سکوت یا بیعت اضطراری ایشان، هرگز به وضع موجود آن زمان مشروعیت نمی‌دهد و بار مسئولیت را هم از دوش کسی بر نمی‌دارد و متصدیان را مبرا نمی‌سازد.

دلیل انتساب مذهب شیعه به امام صادق علیه السلام

س. چرا مذهب ما را به امام جعفر صادق علیه السلام نسبت می‌دهند؟ در این صورت، سایر ائمه علیهم السلام، چه نقشی داشتند؟ چرا فقط امام ششم را امام «صادق» می‌گویند؟

ج. حضرات ائمه علیهم السلام همه عالم به احکام و دارای مقام امامت و فضایل دیگر بوده‌اند. ولی اینکه مذهب شیعه را مذهب جعفری می‌گویند، برای این است که تا زمان حضرت امام صادق علیه السلام به واسطه تسلط سیاستمداران و زمامداران ستمگر، فرصت نشر علوم و معارف اسلام و تربیت شاگرد، آن‌طور که برای ایشان فراهم

شد برای امامان قبل از ایشان فراهم نگردید. بنابراین ایشان از موقعیت و فرصت حداکثر استفاده را فرموده، علوم و معارف اسلام را تعلیم و تدریس فرمودند؛ و شاگردان بزرگی تربیت کردند که هر یک، از علمای بزرگ اسلام به شمار می‌روند. از آن موقع شیعه و پیروان آن حضرت را جعفری گفتند و بعد هم این لقب بر شیعه باقی ماند، و امامان بعد هم آن را منع نفرمودند؛ چرا که غرض همه، ترویج دین و هدایت مردم بود؛ همه راستگو بودند و همه مردم را به یک راه - که یگانه راه راست است - هدایت فرمودند.

دلیل به امامت نرسیدن حضرت ابوالفضل علیه السلام

س. دلیل اینکه حضرت ابوالفضل العباس به امامت نرسید چیست؟

ج. دلیل آن را به جز خداوند متعال، کسی نمی‌داند. کل شرایطی را که برای تعیین شخص به امامت لازم است، و صلاحیت‌هایی را که امام باید واجد آن باشد، فقط ائمه اثنی عشر علیهم السلام دارا بودند؛ از این رو غیر از آنها احدی به این مقام نایل نشده و نخواهد شد.

مخلد بودن قاتلان امام حسین علیه السلام در آتش

س. آیا قاتلین امام حسین علیه السلام همه مخلد در آتش جهنم هستند؟

ج. بلی، قاتلین امام حسین علیه السلام مخلد در آتش هستند.

انکار امامت امام علی علیه السلام توسط عالمان اهل سنت

س. اگر علمای اهل سنت یقین داشته باشند که حضرت محمد صلی الله علیه و آله از طرف

خداوند در روز غدیر علی علیه السلام را به امامت منصوب کردند و انکار بکنند؛ آیا این ردّ خدا و پیغمبر نیست، و آیا این ارتداد نمی‌باشد؟

ج. در حکم به اسلام ظاهری اقرار به شهادتین کافی است. بلی، اگر معلوم باشد که شخص، با علم به اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است و دلالت آن فرموده را هم بر معنایی صریح بداند، با این وجود انکار کند؛ موجب کفر است.

دلالت آیه تطهیر بر عصمت اهل بیت علیهم السلام

س. بعضی در استدلال به آیه شریفه «تطهیر»، بر طهارت و عصمت اهل بیت علیهم السلام شبهه می‌نمایند که اگر اراده موجود در آیه، اراده تکوینی است؛ چون تخلف آن از مراد ممکن نیست، اثبات فضیلتی نمی‌کند؛ چراکه اراده تکوینی خدا در کار مؤثر است، و اگر اراده تشریعی است که نسبت به تمام عباد و در مورد همه است، پاسخ این شبهه چیست؟

ج. جواب این شبهه این است که هرچند اراده در آیه، اراده تکوینی است و منافی با افضلیت و اختیار آن بزرگواران نیست و سیاق آیه و جمله‌ها و کلمات آن با اینکه اراده تشریعی که متعلق آن، تمام عباد باشد سازگار نیست، با این وجود می‌گوییم: اگر فرضاً هم اراده تشریعی مفاد آیه باشد، دلالت آن بر عصمت و طهارت اهل بیت علیهم السلام محکم و ثابت است؛ با این بیان:

اراده تشریعی حقیقی عبارت است از اراده پاکی و طهارت عبد از رجس و انبعاث عبد از امر و طلب مولی، و انزجار او از نهی و زجر مولی.

این اراده تشریعی فقط در مورد کسانی است که از امر منبعث، و از نهی منتهی و منزجر می‌شوند. به عبارت دیگر نهی و امر مولی، داعی آنان به امتثال می‌گردد.

بنابراین اوامر و نواهی نسبت به آنها حقیقی است؛ به این معنی که مولی جداً اراده انبعاث و انزجار آنها را از امر و نهی دارد؛ اما نسبت به دیگران صوری و اتمام حجت است؛ یعنی از جانب مولی کار تمام است و آنچه قابلیت دارد که داعی عبد و باعث حرکت و انبعاث و انزجار او باشد، فراهم شده است؛ اما به واسطه قصور یا تقصیر وی داعی او نمی‌گردد. عقلاً نمی‌شود که مولای عالم به امور - از امر و نهی - اراده انبعاث و انزجار نسبت به چنین عبدی را داشته باشد، و این مطلب حتی در مورد اوامر و نواهی «موالی» و «عبید عرفی» نیز چنین است. در قرآن مجید هم در موارد متعدد تذکر داده شده است: ﴿لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا﴾؛^۱ ﴿إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ الْغَيْبَ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ﴾؛^۲ ﴿رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ﴾،^۳ و ﴿لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ﴾.^۴

به فرض، اگر کسی هم قبول نکند و بخواهد اراده تشریحی را در حق تمام عباد بگوید، بیش از این نمی‌تواند بگوید که اراده تشریحی نسبت به تمام مکلفین به این نحو است که: مولی آنچه را صلاحیت داعییت عبد و زاجریت او دارد جعل و انشا می‌نماید، نسبت به آن کسی که می‌داند این امر و نهی زاجر و باعث او نمی‌شود و او را هرگز تکان نمی‌دهد، به قصد انبعاث و اراده انزجار عبد، امر و نهی و جعل ما یصلح لآن یكون داعیاً له أو زجراً نمی‌نماید، و نمی‌شود جداً این

۱. یس، ۷۰.

۲. یس، ۱۱.

۳. نساء، ۱۶۵.

۴. انفال، ۴۲.

قصد و اراده را داشته باشد که مثلاً برای اینکه او قیام کند - با اینکه می‌داند قیام نمی‌کند - به او بگوید: «قُمْ»؛ ولی نسبت به آنکه می‌داند امر و نهی او را می‌پذیرد، اراده انبعاث و انزجار دارد و برای اینکه او به پا خیزد به او می‌گوید: «قُمْ».

پس اراده تشریحی که با اراده انبعاث و انزجار توأم است، اراده تشریحی حقیقی است؛ و اراده در آیه «تطهیر» از این قسم است؛ و آیه از اینکه از قسم دیگر باشد، بالصرّاحه ابا دارد.

بنابراین اگر نسبت به فردی معلوم شود و بدانیم که در مورد خاصی یا در همه موارد از اوامر و نواهی مولی - حتی اوامر و نواهی ارشادی و مستحبات و مکروهات - منبعث و منزجر می‌گردد، می‌دانیم که حتماً مولای عالم به امور هم در آن مورد یا در همه موارد، اراده جدی دارد و داعی او در امر و نهی، انبعاث عبد و انزجار اوست. پس مولی امر می‌کند و عبد هم منبعث می‌شود و مولی زجر می‌کند و عبد هم منزجر می‌گردد. و به عکس هم اگر بدانیم مولای عالم به تمام امور، نسبت به عبدی از اوامر و نواهی خود اراده انبعاث و انزجار دارد، می‌فهمیم که آن عبد حتماً منبعث و منزجر می‌گردد و تخلف نمی‌نماید.

این اراده تشریحی (اراده انبعاث و انزجار) با اراده طهارت از رجس، ملازم یا عین یکدیگرند و اخبار از هر یک، عین اخبار از دیگری است.

مولایی که اراده انزجار عبدش را از نهی «لَا تَزْنِ، وَلَا تَشْرَبِ الْخَمْرَ، وَلَا تُصَلِّ فِي الْحَمَامِ» دارد، اراده طهارت او را از این ارجاس دارد.

پس از این مقدمه می‌گوییم: از آیه «تطهیر» و اخبار خدا فهمیده می‌شود که نسبت به این ذوات مقدّسه، مولی - جلّ و عزّ - از تمام اوامر و نواهی اراده

تشریحی یعنی قصد جدی انبعاث و انزجار آنها را فرموده است. در تمام اوامر و نواهی اگرچه نسبت به کل، قصد جعل «ما یصلح للداعویة والزاجریة» دارد؛ و به این معنی همه در این اراده تشریحی علی السواء هستند، اما قصد جعل «ما یکون داعیاً بالفعل» و اراده جدی انبعاث و انزجار و طهارت از پلیدی به طور مطلق، فقط نسبت به این ذوات مقدسه دارد و «لَا نَعْنِي بِالْعِصْمَةِ إِلَّا هَذَا».

گفته نشود: نسبت به دیگران از کسانی که این حال انبعاث را دارند نیز این اراده جدی انبعاث هست و قصد مولی از امر، انبعاث آنها است؛ زیرا جواب می‌دهیم: البته همین طور است و حتی ما هم بسیاری را می‌شناسیم که فی الجمله نسبت به آنها از اوامر و نواهی خود قصد انبعاث و انزجار آنها را دارد؛ اما به طور مطلق و نسبت به تمام اوامر و نواهی الزامی و غیرالزامی غیر از این چهارده تن علیهم السلام کسی را نمی‌شناسیم؛ چون شناختن چنین شخصی بدون کمک مستقیم وحی و مبادی متصل به آن ممکن نیست. پس اگر فرضاً هم یافت شود، غیر از این ذوات مقدسه از جانب خدا دیگری به این صفت معرفی نشده است. این ذوات مقدسه‌اند که خدا طهارت آنها را از هر رجس و پلیدی اراده فرموده است، و محرک و باعث تمام افعال و حرکات و تروک آنها، اوامر و نواهی الزامی و غیرالزامی الهی است. این فضیلت و شأن و مرتبت آنها را خدا در این آیه خیر داده است؛ درحالی که نسبت به دیگران این گونه اراده تشریحی طهارت مطلق، اگر نگوییم معلوم‌العدم است، قدر مسلم غیرمعلوم است.

طلب مغفرت پیامبران با توجه به برخورداری آنان از عصمت

س. ما طایفه امامیه معتقد به عصمت انبیا - عموماً - و همچنین عصمت و

طهارت حضرات معصومین علیهم السلام هستیم؛ اما در قرآن عظیم آیاتی مشاهده می‌شود که از ظاهر مفهوم و مدلول آیه شریفه برمی‌آید که بعضی از انبیا از پروردگار طلب مغفرت نموده‌اند؛ مانند حضرت آدم و حضرت یونس و به‌ویژه در مورد موسی بن عمران در سوره «قصص» آیاتی به چشم می‌خورد که صراحتاً دلالت دارند که حضرت موسی یک نفر را کشته و سپس اقرار می‌کند که این عمل، عمل شیطان بوده؛ آنگاه تقاضای عفو و بخشش می‌کند، و خداوند متعال هم او را عفو می‌نماید.

آیات دیگری نیز هست که برای پرهیز از اطاله کلام از ذکر آن خودداری شد. مستدعی است نظر جامع و مستدلّ خود را مرقوم فرمایید.

ج. طلب مغفرت از خداوند متعال، منافی با مقام عصمت نیست و در آیات و ادعیه بسیار دیده می‌شود.

قرائن حالیه قطعیه دلالت دارند بر اینکه: انبیا و ائمه علیهم السلام در این ادعیه به مناسبت حال، درک عجز و ناتوانی و فقر و حاجت ذاتی خود در برابر عظمت مقام ربوبیت و کثرت نعمت‌های او و اینکه از عهده بشر ادای حقّ شکر این نعم خارج است، از خداوند آمرزش می‌خواسته‌اند؛ و از قصور امکانی خود در برابر غنا و کمال حضرت باری تعالی شرمنده و حتی از اظهار شرمندگی نیز عذرخواهی نموده و مجازاً و استعظماً اعمال مباحه را گناه ظلم و گناه خطا می‌شمرده‌اند و با این بیانات لطیف - که حاکی از درک حقایق عالی و بسیار متعالی است - وجدان خود را که در مقام شکر نعم با پوزش از عجز، از شکر عاجز و قاصر می‌دیدند، تا حدی آرام می‌ساخته‌اند.

اینجا مقام «حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُقَرَّبِينَ» است. اینجا در مباح و حلال هم عذرخواهی می‌شود و آن را ظلم می‌نامند.

آنها می‌دانند که در هر کار مباح و حلالی که انجام داده می‌شود، چقدر بنده از مخلوقات الهی را باید وارد کار نماید، تا یک عمل مباح انجام دهد. آنجا باید از خدای این همه مخلوقات عذرخواهی کرد که آنها را در میدان اطاعت و انجام کارهای غیرواجب و غیرمستحب وارد کرده، و در کارهای مباحی که کمالی از آنها حاصل نمی‌شود و تقریبی نمی‌آورد، استخدام کرد، هرچند این کار نیز لازم وجود بشری باشد، ولی بسا چون کار، کار حیوانی یا مشترک بین انسان و حیوان است، آنان که چشم بینا و متوجه دارند عذر می‌خواهند و از خدای آفریننده این همه میلیاردها مخلوقاتی که در این کار مباح آنها را وارد کرده و بسیاری از آنها کار را انجام داده‌اند، عذر می‌خواهند.

در اینجا مطلب، خیلی باریک و دقیق است؛ و هرچه ما بگوییم چون از افق آنان که این دعاها را انشا کرده‌اند و در مقام حمد و شکر و ستایش و سپاس، نیایش و دعا، تضرع و زاری و فقر و اظهار حاجت دنیا این جمله‌ها را عرض می‌کرده‌اند بسیار فاصله داریم، باز هم حقیقت مطلب بیان نشده است.

اجمالاً قراین حالیه و شواهد قطعیه، این معنی را روشن و مسلم می‌سازد که مفاد و مدلول این جمله‌ها وقتی از پاکان و انبیا و اولیا و کسانی که دون آنان در رتبه هستند صادر شود، غیر از مفاد و مدلولی است که در مقامات دیگر از گناهکاران و آلودگان و پشیمانان صادر می‌شود. بنابراین، طلب مغفرت و اظهار عجز از عبودیت با مقام عصمت منافات ندارد؛ بلکه مؤید رسوخ آن مقام شامخ و شاهد بر آن قوه قدسیه و کمال نفس آنها است.

اما در خصوص این آیه شریفه؛ از جمله وجوهی که محتمل است معنی و مراد باشد یکی این است که در «هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ»^۱ مشارالیه، ترک اولایی باشد که در نظر خود موسی علیه السلام از او صادر شده؛ یعنی در موقعی که ظاهراً تقیّه، اولی بوده، ترک تقیّه کرده است.

یا با اینکه دفع قبطنی به نحوی که موجب قتل او نشود امکان داشت - هر چند قتل او نیز جایز بود - او را به نحوی که سبب قتل او شد، از اسرائیلی دفع کرد. یا اینکه بنی اسرائیل برابر فرعون مقاومت نمی کردند و از قتل فرعونیان و مخالفت علنی پرهیز می کردند، و منتظر فرمان خدا و ظهور پیغمبر جدید بودند، که در تحت ریاست و رهبری او قیام کنند، موسی علیه السلام در اینجا پیش از وقت مخالفت خود را آشکار ساخت. هر چند این کار نیز از مقدمات قیام موسی علیه السلام بود و فی حد نفسه هم هیچ اشکالی نداشت، بلکه پسندیده بود؛ به احتمال اینکه شاید آینده برای این گونه مقاومت ها مناسب تر باشد، این گونه اظهار کرد؛ و جمله «هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ» به جهت استعظام این ترک اولی است.

وجه دیگر که معتبر و بر حسب بعضی تفاسیر روایت شده است؛ این است که مشارالیه هذا، اقتتال آن دو نفر باشد، نه آنچه از موسی علیه السلام صادر شد.^۲

بنابر احتمال اول، عذرخواهی از همان ترک اولی است، و بنابر آنچه روایت شده مراد این است که: خود را در ورود به مدینه در غیر موضع و معرض خطر

۱. قصص، ۱۵.

۲. ر.ک: فیض کاشانی، تفسیر الصافی، ج ۴، ص ۸۴؛ حویزی، تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۱۱۹؛ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۹۸-۱۹۹، باب ۵ (ذکر مجلس آخر للرضا علیه السلام عند المأمون فی عصمة الأنبياء علیهم السلام)؛ و آیه «قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي» (قصص، ۱۶).

قرار داد؛ و «فَأَعْرِضْ لِي» یعنی «اُسْتُرْنِي»؛ یعنی مرا از نظر اعدا مستور فرما که مرا نبینند و خدا هم او را مستور کرد و حفظ نمود.

بعضی احتمالات دیگر نیز متصور است؛ مثل اینکه مرجع ضمیر «قال» شخص اسرائیلی باشد و «هذا»، اشاره به «اقتتال» یا «جهل موسی» باشد.

مؤید اینکه: مراد از این جمله «هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ» و امثال آن، چیزی که منافی با مقام عصمت و عدم تسلط شیطان بر نفوس زکیه قدسیه انبیا باشد، نیست، بعض آیات صریحه قرآن است؛ مثل ﴿إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ﴾^۱ و ﴿إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ﴾^۲.

علم امام علی علیه السلام به شهادتش

س. از خطیبی شنیده‌ام که حضرت علی علیه السلام از شهادت خود در روز بیست و یکم رمضان به وسیله «ابن ملجم» - علیه اللعنة - آگاهی داشته است. چرا علاج واقعه را قبل از وقوع نکردند با وجود آنکه قرآن فرموده: ﴿لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ﴾^۳.

ج. در موضوعیت بعض موضوعات احکام، معتبر است که از راه‌های متعارف - که مورد عمل همگان است و بناگذاری عرف بر عمل به آنها است - علم به آن موضوع حاصل شود.

بلی، اگر معلوم باشد که ملاک و جهت موضوعیت چیزی برای حکمی از احکام ذات آن موضوع است؛ از هر راهی که علم یا ظن معتبر به آن حاصل شود،

۱. اسراء، ۶۵.

۲. حجر، ۴۰؛ ص، ۸۳.

۳. بقره، ۱۹۵.

حکم آن نیز ثابت می‌شود؛ مثلاً در قضا و حکم بین مردم که قاضی به علم خود حکم می‌کند، معتبر است که این علم او به واقع از امارات عرفیه‌ای که سبب علم می‌شود، حاصل شده باشد؛ و اگر از طرق غیرعادی، مثل جفر و رمل یا خواب، علم پیدا کرده باشد، حکم طبق آن جایز نیست؛ و از این رو در فصل خصومات و مرافعات، حضرت رسول اکرم ﷺ می‌فرماید: «إِنَّمَا أَقْضِي بَيْنَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَالْأَيَّانِ»^۱ که بدانند بر حسب علم غیب، له یا علیه کسی حکم نمی‌فرمایند. نظام قضا بر همین موازینی است که همیشه و برای همه قضات حکم و فصل خصومات به آن ممکن است.

بنابراین برای پیغمبر ﷺ یا امام علیه السلام در موردی که هیچ راه و اماره‌ای بر علم به اینکه فلان شخص قاتل است، یا در ادعایش محقق است، نباشد، عمل به علم غیبی که مستقیماً افاضه الهی است، لازم نمی‌باشد؛ و حکم به قصاص چنین قاتلی که راهی برای اثبات جرم یا علم قاضی بر اثبات قتل نیست، نمی‌شود. مثل آن که قاضی از طریق خواب یا جفر و رمل علم پیدا کند حکم او بر قصاص نسبت به چنین قاتلی جایز نبوده و مطابق موازین قضا نمی‌باشد.

در مورد حرمت القای نفس در تهلکه نیز، همین کلام جاری است که: القای نفس در تهلکه‌ای که از راه‌های معتبر و عادی عرفی مظنون یا معلوم باشد؛ جایز نیست و موضوع نهی «وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ»^۲ است. ولی اگر از طرق غیرعادی، مخصوصاً علم غیبی که پیغمبر و امام من جانب الله و باذن و الهامه دارند باشد، حرمتی ندارد؛ بلکه خلاف تسلیم و با حبّ به لقاء الله منافات دارد.

۱. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۲۳۲.

۲. بقره، ۱۹۵.

پیغمبر و امام در این مسیر با سنت‌های الهیه، که خود عالم به آن هستند، هرگز معارضه نمی‌کنند. آنها خودشان مثل ملائکه‌ای که عمّال ارادة الله تعالی هستند، در جریان اجرای سنن الهیه قرار دارند، اگرچه در مورد خودشان باشد. در اینجا اسرار و حقایق عالی بسیاری نهفته است که چون احاطه بر آنها برای ما مقدور نیست، به این مقدار به آن اشاره شد.

وقتی مسائل از حدود عرفیات و اعمال عادیّه ما خارج شد، و به مثل علم غیب آن بزرگواران هم مربوط شد، بُعد دیگری پیدا می‌کند که نمی‌توان آن را فقط با معیارها و قواعد حاکم بر عرف و نوعی که فاقد این علم هستند بررسی کرد.

ثانیاً، افعال پیغمبر و امام را نمی‌توان بر معیار عموم، یا اطلاق ادله احکام بررسی کرد، به این صورت که اگر مخالف عموم یا اطلاقی بود به آن فعل، ایراد کرد؛ زیرا فعل ایشان هم مثل قولشان از ادله احکام و مخصّص و مقید عموم و اطلاقات است و دلیل بر حکم است، که البته در فعل، دلالت آن بر جواز فی‌الجمله است و در قول، تابع ظهور کلام است.

بنابراین ممکن است در جواب گفته شود: آن بزرگواران مأموریت‌های خاصی داشته‌اند که در زمینه وقوع در تهلکه بوده است؛ بلکه اشکال ندارد که نفس ایقاع نفس در تهلکه مأمور به باشد.

البته در مثل قیام حضرت سیدالشهدا علیه السلام که با علم به اینکه امتناع از بیعت با یزید و رفتن به عراق و منتهی شدن به شهادت، استقبال از کل آن مصایب است صورت گرفت، مسئله تراحم اهمّ و مهم نیز در بین بود، که امام علیه السلام مسائل اهم را در نظر گرفت، و دانسته و آگاهانه شهادت را پذیرفت؛ چنان‌که در میادین جهاد و

غزوات نیز گاهی چنین حالی روی می‌دهد که باید با علم به شهادت به میدان جهاد رفت.

پیغمبر ﷺ با اینکه می‌دانست «جعفر طیار» و «زید بن حارثه» و «عبدالله بن رواحه» یکی پس از دیگری به شهادت می‌رسند، آنها را فرمانده لشکر فرمود.

گستره علم امام

س. آیا روایاتی که علم ما کان و ما یکون را برای امام ثابت می‌کند، صحیح است؟ در صورت صحّت، چرا اقدام به هلاکت خود می‌نمودند؟

ج. روایات وارده راجع به علم امام به ما کان و ما یکون و ما هو کائن، معتبر و مورد اعتماد؛ بلکه متواتر است. خصوصاً به ضمیمه اخبار و احادیث دیگر، که در ابواب مختلفه حدیث و تواریخ دیده می‌شود، یقین به این معنی حاصل می‌گردد. این ایراد که با این علم چگونه امیرالمؤمنین علیه السلام اقدام به هلاکت خود فرموده و با اراده و اختیار به مسجد تشریف بردند؛ یا بعضی دیگر از ائمه علیهم السلام دانسته و با عدم اجبار به تناول، سمّ و زهر را میل فرمودند، فقط در این مورد جاری نیست و نظیر آن در موارد دیگر نیز قابل طرح است.

مثل اینکه گفته شود: چرا حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله یا ائمه علیهم السلام در هنگام بیماری‌های خود یا کسانشان، با علم به دارو از آن استفاده نکردند تا بیماری آنها مرتفع شود؟ یا با علم به اینکه فلان مجاهد و غازی شهید می‌شود، او را به جنگ می‌فرستادند؟

یا اینکه گفته شود: چرا با قدرتی که خدا به آنها داده بود که می‌توانستند با اعجاز رفع نیازمندی‌های خود را بنمایند، به وسایل عادی متوسل می‌شدند؟ مثلاً

امیرالمؤمنین علیه السلام نخلستان احداث می کرد، و یا حفر قنات کرده و آبیاری می نمود،
یا غذا طبخ می کرد؟

یا چرا جبرئیل با اینکه با حضرت رسول صلی الله علیه و آله در ارتباط بود و می دانست که
دوای بیماری آن حضرت چه گیاهی است، دارو را به آن حضرت معرفی نکرد؟
بلکه بالاتر گفته شود: چرا خداوند که علم و قدرتش ذاتی و مطلق است، و
در عمومیت قدرت و علمش شک و شبهه ای نیست، انبیا و پیغمبران را در همه
مواقع نصرت نفرمود؛ بلکه مکرر دوستان و اولیای خود را در تهلکه و اگذارند؟
چرا قدرتش را اعمال نفرمود؟ و چرا به آنها به وسیله وحی اعلام نکرد؟
به اینکه علم امام به وقت شهادت انکار شود، این پرسش ها قطع نمی شود؛
زیرا می پرسند: چرا پیغمبر به امام این وقت را اعلام نکرد؟

اگر علم پیغمبر هم انکار شود سؤال می شود که چرا جبرئیل، و بالاخره چرا
خدا به وسیله پیغمبر، امام را آگاه نکرد تا به مسجد نرود، یا زهر تناول ننماید؟
جواب تمام این پرسش ها این است:

اولاً، این عالم و نظام آن بر این اساس است که حوادث و امور مادی، جز در
مواردی که اعجاز و مصالحی اقتضا کند، بر مجرای علوم عادی و مادی نوع بشر
جریان می یابد. مثلاً با زحمت و کوشش، داروهای انواع بیماری ها را کشف و بر
قوای طبیعی مسلط می شوند، یا با قدرت و نیروی بدنی و اسلحه و استقامت و
شجاعت جهاد می نمایند، و دشمن را مغلوب می سازند.

بنابراین خداوند و کسانی که مجریان مشیت الهیه هستند، و از حوادث آینده و
امور نهانی و پنهانی به اذن و اعلام خدا اطلاع دارند، این علوم را در اختیار عامه

فصل چهارم / امامت ۱۴۷

نمی‌گذارند، و نوعاً و اکثراً از آن استفاده نمی‌نمایند؛ زیرا نظام این عالم، اختلال پیدا می‌کند. هرچند افرادی از برگزیدگان، استعداد تلقی علوم غیبیه، و قدرت تصرف در عالم تکوین را دارند، اما این قدرت و علم را در زمینه تغییر و تبدیل جریان عالم ماده وارد نساخته و احیاناً و به‌ندرت از آن استفاده فرموده‌اند. چنان‌که در مورد حضرت موسی علیه السلام مشاهده می‌شود و در جنگ بدر و نزول ملائکه و در مثل ولادت حضرت عیسی علیه السلام و اسحاق علیه السلام و موارد دیگر، این معنی مشهود شده است؛ اما این موارد به قدری نیست که نظام این عالم را بر هم بزند؛ بلکه این موارد هم برای مصالح دیگر، - مثل اینکه دانسته شود دست غیب و قدرت الهی در کار است و آنچه می‌شود مجرد تأثیر و تأثر علل و معلولات طبیعی نیست - لازم شده است.

حاصل بحث اینکه: جریان امور عادی و اختیاری مردم به‌طور نوع و غالب باید بر اساس علوم عادی باشد. بنابراین انبیا و ائمه علیهم السلام هم این علوم را وارد میدان نمی‌کنند؛ زیرا وضع دگرگون می‌شود.

شاید یکی از علل آنکه علم نجوم و بعضی تشبّات برای آگاهی از آینده در شرع ممنوع شده، همین باشد که در مواردی که این وسایل اصابه‌کنند، مخالف نظام عادی حیات است و تعادل موجود را بر هم می‌زند.

ثانیاً، انبیا و ائمه علیهم السلام در روش زندگی و سلوک، معاشرات و معاملات و مجالست با اصحاب و مؤمنین و اغیار و اخیار و فجّار، به‌طور عادی و متعارف رفتار می‌فرمودند، و به علم و قدرتی که به آنها اعطا شده، جز در موارد استثنایی، عمل نمی‌کردند؛ و از راه علم امامت از خود دفع خطر و فقر و امراض و ابتلائات

را نمی‌فرمودند؛ چون غیر این روش، نقض غرض و منافی با حکمت و هدف بعثت انبیا و نصب ائمه هدی علیهم‌السلام است.

روش و رفتار آنها در زندگی دنیا از معاملات و معاشرات، زناشویی، پوشیدن، نوشیدن و خوردن و خوابیدن و حال تندرستی و بیماری، صلح و جنگ، فقر و توانگری و حکومت و سیاست باید سرمشق دیگران باشد. به مردم درس زهد و قناعت، صبر و صداقت و پرهیزکاری، پارسایی و رضا و تسلیم و توکل بدهند و اگر از علوم غیرعادی خود در امور زندگی استفاده کنند، این مقاصد و مصالح تأمین نمی‌شود؛ و عمل و زندگی آنها نمونه و سرمشق و قابل پیروی و تأسی نمی‌گردد.

ثالثاً، تکالیف آن بزرگواران هم مثل دیگران اغلب در حدود علوم عادی و متعارف بوده است، و مأمور به ترتیب اثر به علوم خاصی که دارند، نبوده‌اند. در مثل نهی «وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ»^۱، مثل دیگران مأمور بوده‌اند که به علم عادی رفتار نمایند.

تهلکه منهی عنه در آیه، همان تهلکه‌ای است که به علم عادی و علمی که برای غیر امام حاصل می‌شود، معلوم می‌گردد.

آنان در انجام تکالیف، شرایط عامه را ملاحظه می‌فرمودند، مثلاً اگر اطلاع از آب به نحو غیرعادی داشتند، تکلیفشان مثل دیگران تیمم بوده؛ چنان‌که در قضا و حکومت و تدبیر امور نیز به همین نحو عمل می‌کردند و به بینه و یمین حکم می‌دادند.

رابعاً، شهادت از بهترین وسایل فوز و رستگاری و تقرّب به خداوند متعال است و با علم، به استقبال آن رفتن ممدوح و پسندیده است.

چنان‌که از تواریخ و احادیث استفاده می‌شود، در عصر حضرت رسول ﷺ بعضی از اصحاب برای درک فضیلت شهادت در غزوات شرکت می‌کردند و با علم به اینکه کشته می‌شوند، فقط به قصد نیل به این درجه مرضیه، دانسته به جهاد می‌رفتند.

بنابراین ممکن است این مواردی که ائمه علیهم‌السلام عمل فرمودند از این قسم باشد، و لزومی نمی‌دیدند با اینکه شهادت موجب ارتقای درجه است و برایشان فراهم شده و موظف به عمل بر طبق علم امامت خود نبوده‌اند، خود را از مسیر و معرض آن خارج کنند.

خامساً، اتمام حجّت و انجام امتحاناتی که خدا از بندگان خود می‌نماید، به غیر این نحو که آن بزرگواران به ظواهر عمل کنند، امکان‌پذیر نیست و آنها هم که عمال اجرای اراده‌الله و مشیت خدا هستند، و از تقادیر الهی به اعلام او آگاه می‌باشند، طبق همین ظواهر عمل می‌فرمودند و از مسیر تقادیر خارج نمی‌شدند؛ بنابراین غیر از آنچه وظیفه‌دار بودند عمل نمی‌کردند.

این وظیفه، درست در برابر وظایفی است که مثل خضر (در داستان موسی و خضر) عهده‌دار بود؛ که او مأمور به باطن و عمل به علم غیرعادی بود و اینان مأمور به ظاهر، و عمل به علم عادی با علم به باطن هستند؛ چنان‌که گاهی هم به‌ندرت به مثل همان روش خضر مأمور بوده‌اند.

اینجا مسئله انتحار و خودکشی و القای در تهلکه در بین نیست؛ مسئله رضا و تسلیم به تقادیر الهی است. حتی اگر خداوند آن بزرگواران را برای مصالحی امر به خودکشی می‌فرمود، مطیع و فرمانبر بوده و به چون و چرا زبان نمی‌گشودند.

در داستان مأمور شدن حضرت ابراهیم علیه السلام به ذبح فرزندش اسماعیل می بینیم که چگونه هر دو تسلیم امر شدند. وقتی ابراهیم گفت: ﴿إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى﴾^۱ اسماعیل گفت: ﴿قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ؛ و خدا می فرماید: ﴿فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ﴾^۲.

در داستان پسران آدم علیه السلام هم ملاحظه می کنید که گفت: ﴿لَسِنُ بَسَطْتُ إِلَى يَدِكَ لَتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطِ يَدِي إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ﴾^۳.

اینها وظایفی است که این بزرگواران داشتند و انجام داده‌اند و ما فعلاً در اسرار آن بحثی نداریم.

بنابراین آنچه از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام صادر شد نیز نظیر همین وقایع بوده و با اینکه می دانست ابن ملجم، همان اشقی‌الآخرین و شقیق عاقر ناقه ثمود و قاتل او است، به سوی وی دست دراز نفرمود و او را آزاد گذارد؛ و بلکه مشمول مرحام و احسان خود قرار داد.

این گونه اعمال انبیا و اولیا را نمی توان با معیارهای عادی، که اعمال افرادی عادی با آن سنجیده می شود، سنجید؛ بلکه باید در افق عالی تر و محیط وسیع تری که در خور شأن و مقام آنها است، با توجه به فلسفه بعثت انبیا و نصب ائمه و نظامات حاکم بر عالم، کارهای آنها را مطالعه کرد.

هرچند احاطه به این مطالب از عهده خارج است؛ اما اجمالاً این قدر می فهمیم که نمی شود علمی را که آنان به طور مسلم با الطاف خاصه الهی داشته‌اند و خدا

۱. صافات، ۱۰۲.

۲. صافات، ۱۰۳.

۳. مائده، ۲۸.

آنها را به آن گرامی داشته و اخبار اهل سنت و شیعه آگاهی آنها را از علم غیب ثابت و مسلم کرده است، از آنها سلب کنیم؛ یا نسبت ترک وظیفه و القای نفس در تهلکه به آنها بدهیم.

حتی فردی مثل «ابن ابی الحدید معتزلی» نیز مطلب اخبار حضرت امیر علیه السلام را در شب ضربت خوردن، و حتی داستان مرغابی و فرمایش آن حضرت: «دَعُوهُنَّ فَإِنَّهُنَّ نَوَائِحُ» را به طور ارسال مسلم نقل می کند.^۱ هر چند در مقام جواب کوتاه آمده و علم به خصوصیت زمان شهادت را نفی کرده است؛ که با وجود این همه احادیث و اخبار غیبی، آن حضرت از خصوصیات وقایع، قابل قبول نیست.

کسی که در مقام بیان و اعلام علم و آگاهی خود، از تفصیل وقایع آینده چنین می گوید، چگونه از تفصیل شهادت خود اطلاع ندارد؟

آن حضرت در ضمن یکی از خطب نهج البلاغه می فرماید:

«فَأَسْأَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي، فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا تَسْأَلُونِي عَنْ شَيْءٍ فِيمَا بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ السَّاعَةِ وَلَا عَنْ فِتْنَةٍ تَهْدِي مِائَةً وَتُضِلُّ مِائَةً إِلَّا أَنْبَأْتُكُمْ بِنَائِعِهَا وَقَائِدِهَا وَسَائِقِهَا، وَمُنَاحِ رِكَابِهَا، وَمَحْطِّ رِحَالِهَا، وَمَنْ يُقْتَلُ مِنْ أَهْلِهَا قَتْلًا، وَمَنْ يَمُوتُ مِنْهُمْ مَوْتًا».^۲

کسی که به نقل «ابن ابی الحدید» در مورد تقسیم بیت المال آن گونه خبر از واقع می دهد و از مبلغ موجود در آن آگاه است، کسی که در ذی قار، به «ابن عباس» از عدد نفراتی که به او از کوفه پیوسته می شوند خبر می دهد که شش هزار و شصت و پنج نفر خواهند بود (نه یک نفر بیش، و نه یک نفر کمتر)، کسی که در جنگ نهروان به اصحاب خود خبر می دهد که به خدا سوگند از شما ده نفر کشته

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۱۱۸.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۹۳ (ص ۱۳۷).

نمی‌شود، و از خوارج، ده نفر سالم نمی‌ماند، کسی که از قتل «جویره» و «میثم» و «رشید هجری» خبر می‌دهد، و مکان شهادت سیدالشهدا علیه السلام را می‌شناسد و اخبار بی‌شمار دیگر از آینده داده است، چگونه از تفصیل شهادت خود ناآگاه است؟ پس جایی برای مثل توجیه «ابن ابی‌الحدید» و نفی علم به خصوصیت زمان شهادت نیست.

باید براساس آنچه گفته شد، و برحسب اخباری که دلالت دارد بر علم امام به «ما کان» و «ما یكون» و «ما هو کائن»، به موجب اخبار غیبی بسیار دیگر که از آن حضرت صادر شده، در موارد متعدّد با خصوصیات و تفصیلات، بگوییم: آن حضرت به مسجد رفت و بر طبق علمی که داشت مأمور به ترتیب اثر نبود. چنان‌که از حالات آن حضرت در شب ضربت خوردن هم به دست می‌آید، «ابن‌ملجم» را با علم به اینکه قاتل او است از کوفه بیرون نراند و تحت نظر قرار نداد.

به تعبیر دیگر می‌توان گفت: عمل معصوم با علم او به «ما کان» و «ما یكون» و «ما هو کائن»، مثل رفتن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به مسجد و زهر خوردن امام حسن علیه السلام، دلیل بر این است که در موضوع تکالیف علم و آنچه دخالت دارد و معتبر است، علم عادی است، و علم امامت دخالت ندارد، و از این رو آن را معیار نمی‌گرفتند که با قضا و قدر الهی هم معارض نشود و اگر هم علم امامت دخالت داشت، به مسجد نمی‌رفتند و زهر را نمی‌نوشیدند.

پس با این اعمال امام نمی‌توان ادّله مطلقه علم امام را تقیید کرد، و عمل ایشان را مخالفت با نهی **﴿لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ﴾**^۱ گرفت؛ که در موضوع آن تهلکه معلوم به علم عادی و غیر امامت ملاحظه شده است.

به عبارت دیگر: این افعال (رفتن به مسجد و زهر خوردن) خودبه‌خود در اینجا مورد استدلال نیست؛ چون وجه فعل معلوم نیست. باید به ادله دیگر مراجعه کرد. اگر آن ادله دلالت بر عمومیت علم امام کرد، از این عمل استفاده می‌شود که علمی که در توجه تکالیف به امام دخالت دارد، علم امامت نبوده و علم عادی است؛ و ادله - چنان‌که با مراجعه به کتب حدیث و تواریخ معلوم می‌شود - به همین نحو، یعنی عمومیت علم امام دلالت دارد.

مهدویت

قیافه امام زمان عجل الله فرجه در آغاز غیبت کبری

س. آیا امام عصر عجل الله فرجه در سن هفتادوپنج‌سالگی به شکل و هیئت یک فرد هفتادوپنج‌ساله، غیبت کبری خویش را آغاز نموده‌اند؟
ج. در روایات اشاره‌ای به این مطلب نشده، و تنها گفته شده است که آن حضرت در قیافه شخص سی‌ساله یا چهل‌ساله ظهور می‌کنند.
بلی، ثبوتاً ممکن است در موقع غیبت در قیافه شخص هفتادوپنج‌ساله غایب شده باشند، و نیز ممکن است در غیر این قیافه غایب شده باشند. والله العالم.

مدت زمان غیبت صغری

س. مدت غیبت صغری چند سال می‌باشد؟
ج. در حدود ۷۴ سال.

مدت زمان غیبت کبری

س. غیبت دوم امام زمان (غیبت کبری) چند سال می‌باشد؟

۱۵۴..... معارف دین / ج ۱

ج. مدت آن معلوم نیست؛ چون وقت ظهور آن حضرت را جز خداوند متعال کسی نمی‌داند. در روایاتی ائمه علیهم‌السلام فرموده‌اند: هرکس برای ظهور وقتی معین کند، کذاب است.

طول عمر امام زمان علیه‌السلام

س. دلیل زنده بودن امام زمان علیه‌السلام و طول عمر ایشان چیست؟

ج. دلیل زنده بودن آن حضرت، روایات متواتره صحیحه فریقین است. در این خصوص به کتب مفصله‌ای که در این موضوع تألیف شده - از جمله: *نوید امن و امان*، *نجم الثاقب* و کتاب‌های فارسی و عربی بسیار دیگر - مراجعه فرمایید. والله العالم.

ذکر نام امام زمان علیه‌السلام

س. در کتب مذهبی دیده می‌شود که نام حضرت ولی عصر علیه‌السلام را به صورت «م ح م د» می‌نویسند. ضمناً در ادعیه، مثلاً صلوات مخصوصه حضرت نام ایشان را با نام حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ذکر می‌کنند. نظر خود را در مورد نام بردن ایشان با نام پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بیان فرمایید.

ج. احتیاط این است که از بردن نام مبارک اصلی آن حضرت در مجالس و حضور اشخاص خودداری شود و در بعض دعاها که اسم آن حضرت آمده آن دعا در خلوت خوانده شود، یا اسم مبارک، آهسته گفته شود. والله العالم.

ایستادن موقع شنیدن نام قائم علیه‌السلام

س. آیا ایستادن موقع شنیدن نام قائم علیه‌السلام واجب است؟

ج. وجوب آن معلوم نیست؛ ولی قیام به ملاحظه احترام آن حضرت بسیار مستحسن است. والله العالم.

حکمت صدقه دادن برای امام زمان عجل الله فرجه

س. در این زمان که حضرت بقیة الله - روحی له الفداء - غایب هستند، آیا کسی می تواند خدمت حضرت برسد؟ معنای صدقه دادن برای سلامتی آن حضرت چیست؟ آیا حضرت مثل دیگران دچار تصادف با ماشین و یا زمین خوردن و امثال اینها می شوند که صدقه ما جلو آن بلاها را بگیرد، یا مطلب دیگری است؟

ج. تشرف به حضور مبارک حضرت بقیة الله - ارواح العالمین له الفداء - در زمان غیبت، امری است ممکن؛ و در طول زمان غیبت برای اشخاصی اتفاق افتاده است. رزقنا الله زیارته مع المعرفة بحقه.

اما صدقه دادن برای آن حضرت، اولاً دستوری است که از بزرگان دین رسیده و در آن تردیدی نیست. ثانیاً فواید صدقه منحصر به سلامتی از تصادف و امثال آن - که نسبت به آن وجود مبارک، مقطوع العدم می باشد - نیست. ممکن است صدقه دافع بعض آفات و بلیات دیگر از وجود مبارکش باشد. علاوه بر اینکه صدقه دادن برای شکرانه سلامت آن حضرت نیز صحیح است.

بهترین راه جلب توجه امام زمان عجل الله فرجه

س. چه کنم که مورد توجه امام زمان عجل الله فرجه قرار گیرم؟

ج. بهترین راه جلب توجه آن حضرت - ارواحنا فداه - پرهیز از محرّمات و

انجام واجبات، سعی در قضای حوائج مؤمنین، احیای مذهب و اعلای امر اهل بیت علیهم السلام، تعظیم شعائر اسلام، دوری از اهل بدع، اهتمام بر ثبات و استقامت بر سیره ائمه طاهرین علیهم السلام و امر به معروف و نهی از منکر است.

یاد خدا را در همه احوال فراموش نکنید؛ که در حدیث است: «أَفْضَلُ إِيْمَانٍ الْمَرْءُ أَنْ يَعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ مَعَهُ حَيْثُمَا كَانَ»؛^۱ خود را رعیت حضرت بقیة الله - ارواح العالمین له الفداء - بدانید و آن حضرت را ولی نعمت و آقا و سرور خود بشناسید. امید است موفق باشید.

منظور از عبارت «لا ینالک منی ضجیح ولا شکوی» در دعای ندبه

س. در دعای مبارکه ندبه این جمله وجود دارد: «وَلَا ینَالکَ مِنِّی ضَجِیحٌ وَلَا شَکْوٰی». ^۲ با توجه به روایات عدیده، و مشاهدات عینی و توسّلات، شکوی و ضجیح به حضرت بقیة الله - ارواحنا فداء - رسیده است. پس این جمله را چگونه باید معنی کرد؟

ج. جمله مذکور، اشاره به غیبت آن حضرت از مردم و قطع ارتباط عادی و متعارف با ایشان است؛ که به طور عادی صدای ضجه و شکایت را جز در ضمن شرفیابی هایی که برای بعضی به طور اتفاق فراهم می شود، نمی توان به آن حضرت رساند و عموم - به جز افراد قلیلی - از فیض دیدار و سخن گفتن حضوری با ایشان محرومند.

تعیین وقت ظهور

س. آیا برای ظهور موفورالسرور حضرت بقیة الله الاعظم امام زمان - ارواحنا

۱. شعیری، جامع الاخبار، ص ۳۶.

۲. ابن مشهدی، المزار الکبیر، ص ۵۸۱.

فداه - زمان خاصی معین شده است؛ یا خیر (چون اشخاصی هستند که زمان معینی را برای ظهور تعیین نموده‌اند)؟

ج. برای ظهور حضرت مولی، بقیة الله - ارواح العالمین له الفداء - زمان خاص، یعنی روز فلان از فلان ماه معین از فلان سال معین، تعیین نشده است. هر کس تعیین وقت نماید برحسب اخبار دروغ گو است، و همه علمای اعلام - اعلی الله کلماتهم - بر این اتفاق دارند.

حقیر نیز در **منتخب الاثر** بابی با عنوان «فی عدم جواز التوقیت و تعیین وقت لظهوره» ذکر کرده‌ام.

جَعَلْنَا اللهُ وَإِيَّاكُمْ مِنَ الْمُتَنْظِرِينَ لظُهُورِهِ وَالثَّابِتِينَ عَلَى إِمَامَتِهِ وَالْفَائِزِينَ بِعِنَايَتِهِ
صَلَوَاتُ اللهُ عَلَيْهِ وَعَلَى آبَائِهِ الطَّاهِرِينَ.

مثلث برمودا

س. می‌گویند در «مثلث برمودا» فرزندان آن حضرت یا نوه‌های پیامبران و امامان هستند؛ آیا درست است یا نه؟

ج. این دعوی ثابت نیست و احتمال اینکه برای آن حضرت فرزندان باشند نیز منتفی نیست.

به هر حال آنچه اصل است، عقیده به وجود و حیات و غیبت شخص آن حضرت است، که برحسب روایات بسیار، ظهور می‌نمایند و عالم را پر از عدل و داد می‌کنند، بعد از اینکه پر از جور و ظلم شده باشد. امید است خداوند متعال چشم ما را به جمالش منور فرماید.

فلسفه انتظار امام زمان عجل الله فرجه

س. فلسفه انتظار امام زمان عجل الله فرجه در چیست؟

ج. می‌توانید اجمال فلسفه انتظار را در کتاب حقیر: *انتظار، عامل مقاومت و حرکت مطالعه کنید.*

تغییر احوال مساجد و اهل مساجد در آخر الزمان

س. در کتاب شریف نهج البلاغه آمده است: «يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يَبْقَى مِنْ الْإِسْلَامِ إِلَّا اسْمُهُ» تا آنجا که فرمود: «مَسَاجِدُهُمْ عَامِرَةٌ مِنَ الْبِنَاءِ خَرَابٌ مِنَ الْهُدَى عَمَّارٌهَا وَسَكَانُهَا شَرُّ أَهْلِ الْأَرْضِ»؛ معنای «عمارها» و «سکانها» چیست؟ و آیا «عمار» و «سکان» شر اهل ارض‌اند؟

ج. این حدیث از اخبار ملاحم و پیش‌گویی از آینده است، که اوضاع دگرگون می‌شود؛ مساجد از بنا آباد، و از هدایت، ویران، و آبادکنندگان مساجد و اهل مساجد و ساکنان آنها بدترین اهل زمین خواهند بود؛ و پیش‌آمدن این اوضاع مستبعد نیست؛ یا اشاره به آینده‌هایی است که هنوز پیش نیامده است؛ یا خبر از زمان‌هایی مثل زمان «بنی‌امیه» و «بنی‌عباس» است که مساجد چنین صورتی را داشت. پیش‌نمازها از فاسق‌ترین و متجاهرترین افراد به معاصی بودند و در منابر حتی ولیّ خدا، امیرالمؤمنین علیه السلام را سب می‌کردند.

اکنون هم اگرچه در آن حد نیست؛ اما در بعضی مساجد در مملکتی مانند عربستان، ضدّ اهل بیت علیهم السلام و ضدّ شیعیان آنها تبلیغ می‌شود، و مساجد مرکز اضلال مردم است؛ از مساجد سوءاستفاده می‌شود، و برنامه‌هایی خلاف وضع مساجد انجام می‌گیرد. حاصل بحث این است که: تغییر احوال در آخر الزمان - که

در احادیث بسیار است - مورد استبعاد نیست و نمونه‌هایی از آن همواره دیده شده و می‌شود.

مدت حکومت سفیانی

س. روایتی وجود دارد که مدت حکومت سفیانی برابر با انگشتان دست و پاهای او بود (۲۰ سال). آیا این روایت معتبر است؟ نظر جنابعالی چیست؟
ج. اعتبار روایت مذکوره ثابت نیست؛ مضافاً به اینکه مضمون آن مجمل است و روشن نیست؛ ولی دلیلی هم بر نفی آن نداریم. والله العالم.

صحت پیش‌بینی‌ها درباره زمان ظهور امام عجل الله فرجه در عصر حاضر

س. کسانی که درباره امام زمان عجل الله فرجه تحقیق کرده‌اند، به این نتیجه رسیده‌اند که: اواخر قرن بیستم و اوایل قرن بیست و یکم عصر ظهور امام عجل الله فرجه است. جنابعالی تفصیلاً نظر خود را در این باره مرقوم فرمایید.
طبق روایات مدت حکومت آخرین عبدالله (در حجاز) چقدر است؟
روایتی وجود دارد که بین نهضت سید موسوی و شروع نهضت امام زمان عجل الله فرجه مدت یک عمر متوسط انسان است؛ نظر جنابعالی چیست؟
آیا عصر حاضر، عصر ظهور امام عجل الله فرجه است؟
ج. مطالب مورد سؤال برای اینجانب نیز معلوم نیست. العلم عند الله؛ والله العالم.

وظیفه مردم در عصر غیبت

س. در زمان غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه مخصوصاً در عصر حاضر، وظیفه ما چیست؟

ج. وظیفه مردم در زمان غیبت و حضور، اطاعت از دستورات دینی و تقوا را سرلوحه زندگی قرار دادن است.

در زمان غیبت دعا برای تعجیل ظهور آن حضرت و صدقه دادن برای سلامتی آن بزرگوار و انتظار مقدم مبارکش و به وجود آوردن دولت کریمه و شب و روز به یاد آن حضرت بودن، از وظایف مهمه عصر غیبت است.

اعتبار احادیث امان

س. آیا احادیث «امان» عقلاً صحیح است؟ چرا با وجود امام، شاهد بلائی

ارضی و سماوی هستیم؟

ج. موضوع اینکه وجود امام، امان از فنا و پایان دنیا است و زمین به وجود امام، باذن الله و تقدیره برقرار و پایدار است، برحسب اخبار متواتره از طرق عامه و خاصه، از جمله اخبار «امان» ثابت و مسلم است. و اخبار از این امور، مانند اخبار از ملاحم و اوضاع مستقبل دنیا، تکویر شمس، انکدار نجوم، انشقاق سماء، امتداد و انبساط زمین، سیر جبال، تسجیر بحار و...، فقط از طریق وحی و اخبار پیغمبر صادق مصدق، قابل قبول و باورآور است؛ و از اموری که مستقیماً با برهان عقلی قابل اثبات باشد، نیست؛ و اگر صاحبان بعضی از مسالک و علوم عقلیه یا مدعیان کشف و شهود، برحسب نگرش‌های خود، خصوص دخیل وجود امام را در بقای عالم ثابت بدانند و بر آن استدلال عقلی هم بنمایند، خارج از فهم عامه و بلکه اکثر خواص است و نیاز به اثبات مقدمات دیگر دارد. بنابراین راه صواب، همان اتکای به وحی و اخبار منبر عن الله است که وساطت و سفارت

او بین الخلق و الخالق به دلیل معجزه ثابت شده باشد.

بنابراین همین که در عالم ثبوت و واقع این موضوع امکان داشته باشد، با اخبار نبی، ثابت النبوه و با اخبار وصی، ثابت الوصایه ثابت می شود و نفس انسان مستقیم الذهن آن را می پذیرد و باور می کند.

خلاصه اینکه مسائلی مثل: «يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ»^۱ و «وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمْرٌ مَرَّ السَّحَابِ»^۲ اموری نیستند که عقل بتواند از آنها خبر دهد.

آیا عقل توانسته و می تواند از واقعه ای مثل قتل عمّار به دست «فئه باغیه» ده ها سال قبل از آن خبر بدهد؟ آیا بشر با دلیل عقلی می توانست مثل انبیای سلف، بشارت از ظهور پیغمبر آخر الزمان، محمد بن عبدالله ﷺ بدهد؟

آیا عقل می تواند مثل وحی، خبر از جنگ جمل، خروج عایشه و سگان حوثب بدهد؟ یا از معارضه زبیر با امیرالمؤمنین، یا از شهادت امیرالمؤمنین و حضرت سیدالشهدا ﷺ و صدها وقایع غیبیه دیگر، خبر دهد؟

هیچ دلیلی نمی تواند از این امور غیبیه خبر بدهد؛ ولی با خبر نبی، ثابت النبوه و با خبر وصی، ثابت الوصایه پذیرفته می شود، و رد آن به عنوان اینکه دلیل عقلی ندارد، جایز نیست. بلی، اگر در جایی دلیل قاطع عقلی بر عدم وقوع باشد، مسئله دیگری است.

بنابراین برحسب این روایات معتبر و متواتر، که از آن جمله در نهج البلاغه نیز از حضرت امیرالمؤمنین ﷺ است که فرمود: «اللَّهُمَّ بَلَى لَا تَخْلُو الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ لَكَ

۱. ابراهیم، ۴۸.

۲. نمل، ۸۸.

بِحُجَّةٍ إِمَّا ظَاهِرًا مَشْهُورًا وَإِمَّا خَائِفًا مَغْمُورًا؛^۱ و محدثان بزرگ اهل سنت نیز آن را روایت کرده‌اند، این فایده وجود امام غایب که وجودش «امان» اهل ارض است و بقای آن وابسته به بقای اوست، قابل انکار و تردید نیست.

اما پاسخ نقض و ردّ این دلیل نقلی به جهت نوع جنگ‌ها، ویرانی‌ها، زلزله‌ها، آتش‌فشان‌ها، سیل‌ها، طاعون‌ها، وباها و امور دیگر در طول دوازده قرن، بلکه چهارده قرن و بلکه در تمام ادوار و اعصار، این است که:

از این اخبار و احادیث نفی کلی این حوادث - که طبیعت عالم و زمین مقتضی آن است و علاوه بر آن سنت الله بر آن جاری شده است - استفاده نمی‌شود. اینها اموری است که حتی برحسب نظام مقرر در این عالم طبیعت، حدوث آنها طبیعی است.

غرض از اینکه امام، «امان» است این نیست که با وجود امام کسی بیمار نمی‌شود، یا جنگی واقع نمی‌گردد، یا زلزله و حوادث دیگر اتفاق نمی‌افتد. همه این امور در اعصار حضور انبیا و ائمه علیهم‌السلام اتفاق افتاده و بعد از این هم اتفاق خواهد افتاد.

غرض این است که وجود امام وجود در بقای ارض مؤثر است و آن‌گاه که زمین خالی از حجت باشد، زمین و نظامات آن به هم می‌خورد، یا عوض می‌شود: «لَوْ بَقِيَتِ الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ سَاعَةً لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا».^۲

با این وجود، چون اسرار قضا و قدر بر ما معلوم نیست، تأثیر وجود امام در

۱. نهج البلاغة، حکمت ۱۴۷ (ص ۴۹۷).

۲. مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۲۱.

منع از بروز همین حوادث طبیعی در مواردی مسلم است؛ چنان‌که اعمال مردم و خوب و بد در بروز و عدم بروز این حوادث مؤثر می‌باشد. دعا، دافع بلیات عمومی و خصوصی است. حتی استغفار سبب نزول باران و برکات می‌شود و وجود سالمندان و کودکان و چرندگان نیز موجب دفع بلا است.

چنان‌که در خبر است: «إِنَّ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ مُنَادِيًا يُنَادِي مَهْلًا مَهْلًا عِبَادَ اللَّهِ عَنْ مَعَاصِي اللَّهِ، فَلَوْ لَا بَهَائِمُ رُتِعَ، وَصَيِّبَةٌ رُضِعَ، وَشُيُوخٌ رُكِعَ لَصَبَّ عَلَيْكُمْ الْعَذَابُ صَبًّا تَرْضُونَ بِهِ رَضًا»^۱.

مسئله فایده وجود امام را با این دید ایمانی باید بررسی کرد و در بیان این فایده هم با کسانی که به عالم غیب و قضا و قدر الهی معتقدند، سخن می‌گوییم. با توجه به نص صریح قرآن وجود پیغمبر امان از عذاب است؛ وجود قائم مقام او نیز امان است؛ و استغفار نیز امان می‌باشد: ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ﴾^۲.

به‌طور خلاصه، فایده‌ای که برای وجود امام - چه غایب و چه حاضر - بیان کرده‌ایم، با توجه به این معانی - که بیشتر از این در اطراف آن مجال اطاله کلام نداریم - روشن و منطقی است؛ و کلام حکیمانه «محقق طوسی» بسیار محکم است: «وَجُودُهُ لُطْفٌ وَنَصْرُهُ لُطْفٌ آخَرٌ، وَعَيْبَتُهُ مِنَّا»^۳.

منظور از سخن محقق طوسی در استناد غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه به

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۳۴۴.

۲. انفال، ۳۳.

۳. خواجه نصیر طوسی، تجرید الاعتقاد، ص ۲۲۱ (المقصد الخامس في الإمامة).

مردم

س. نصب امام در صورتی که غایب از انظار باشد و متصرف در امور و رتق و فتق و اصلاح احوال جامعه نباشد، چه فایده‌ای دارد؟
عدم دخالت امام در امور چگونه مستند به مردم است؟ چراکه مردم به واسطه عدم وجود و حضور او در میان جامعه در معرض امتثال و اطاعت از فرامین و اوامر او قرار نگرفته و مخالفتی اظهار ننموده‌اند، تا بتوان غیبت، و قیام نکردن آن حضرت به اصلاح و انتظام شئون عموم و اعمال ولایت را به مردم نسبت داد. بنابراین کلام «محقق طوسی»، که عدم تصرف امام را از ما و مستند به ما (مردم) می‌فرماید، چگونه قابل توجیه و تحقیق است؟

ج. این ایراد که: «فایده تعیین امامی که برکنار از مداخله در اداره جامعه و حفظ مصالح عالیّه اسلامی باشد چیست، و چرا نصب و تعیین او لازم است؟» به فرض ورود، اختصاص به امام غایب ندارد؛ بلکه در مورد امام حاضری که مبسوط‌الید نیست، و از تصرف در امور ممنوع یا محبوس است نیز قابل طرح است و بلکه در مورد نبی و پیغمبری که مردم به‌طور موقت یا دائم مانع از تبلیغ رسالت او باشند نیز این سؤال وجود دارد.

جواب «حلی» این است که با وجود عدم حضور مردم برای انفاذ اوامر امام یا استماع تبلیغ نبی و بلکه ممانعت از آن، چنان‌که در عصر ائمه قبل از حضرت صاحب‌الامر علیه‌السلام واقع شد، تصرف نکردن آن بزرگواران در امور، مستند به مردم است. آنچه بر خدا لازم است، اتمام حجت و ارسال رسول و نصب امام و فرستادن

شرایع و احکام است. اگر مردم استقبال نکنند و همکاری ننمایند، این فواید حاصل نمی‌شود. ولی خداوند متعال به مقتضای حکیمیت، رحیمیت و رحمانیت، ربانیت، فیاضیت، هدایت، و سایر صفات جمالیّه و برای آنکه حجّتی از عباد بر او نباشد: ﴿لَيْلًا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ﴾^۱ و مصالحی که خود عالم به آن است، زمین و زمان را خالی از حجّت و صاحب‌الامر نخواهد گذارد.

همان‌گونه که در بعضی از روایات است: «مَثَلُ الْإِمَامِ مَثَلُ الْكَعْبَةِ إِذْ تُتَوْتَى وَلَا تَأْتِي»^۲؛ وقتی قیام به این وظایف عامّه ولایی بر امام واجب است که مردم به‌طور جدی اظهار حضور برای فرمانبری و امتثال از اوامر او بنمایند؛ چنان‌که از فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام در ذیل خطبه «ششقیه» استفاده می‌شود: «أَمَّا وَالَّذِي فَلقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسْمَةَ لَوْ لَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَقِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَمَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ إِلَّا يُقَارُوا عَلَى كِطَّةٍ ظَالِمٍ وَلَا سَعَبٍ مَظْلُومٍ لِأَلْفَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا وَلَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوْلِيهَا وَلَا لَفَيْتُمْ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَهْوَنُ (أَزْهَدُ) عِنْدِي مِنْ عَقْطَةِ عَنَزٍ»^۳.

بنابراین مبسوط‌الید نشدن و قدرت نیافتن ائمه طاهرين علیهم السلام بر اداره امور، همان‌گونه که خواجه فرمود، مستند به مردم است. در مورد حضرت صاحب‌الامر - عجل الله تعالی فرجه - نیز همین جهت معلوم بوده که اگر ایشان هم در این اعصار مثل آبای کرامشان در بین مردم بودند، و مأمور به آن برنامه خاص نبودند، حکومت‌ها و مردم دنیاپرست با اطلاع از بشاراتی که

۱. نساء، ۱۶۵.

۲. مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۳۵۳.

۳. نهج البلاغة، خطبه ۳ (ص ۵۰)؛ طبرسی؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۹۴.

درباره آن ظهور پیروز و جهان‌گیر شنیده بودند، در فشار و اذیت و آزار به آن حضرت تا سرحدّ شهادت در آن عصرهایی که مقتضیات و شرایط ظهور موجود نبود، اقدام می‌کردند.

بنابراین عدم حضور مردم در اطاعت از امام، با توجه به آنکه در آغاز و مقارن با ولادت آن حضرت و به‌خصوص بعد از شهادت پدر بزرگوارش در مقام دستگیری وی برآمدند، احتیاج به آزمایش و امتحان جدید نداشت.

در کل، مسئله پیاده نشدن نظم امامت و رتق و فتق امور و به دست گرفتن زمام کارها برحسب تاریخ به متعهد بودن مردم به نظام الهی امامت ائمه علیهم‌السلام مستند بوده است.

البته قضا و تقدیرات خداوند علیم قدیر حکیم نیز در کنار وضع مردم برحسب بشارات و احادیث راجع به غیبت طولانی آن حضرت و پیشامدها و حوادث و مسائل بسیار، بالأخره سیر جهان را به ظهور آن حضرت و تشکیل حکومت عدل اسلامی جهانی منتهی خواهد کرد، و این یک وعده الهی است؛

﴿وَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ﴾^۱

بنابراین ظهور ولایت آن حضرت بدون حصول شرایط خاص و آماده شدن جهان و تحقق تقدیرات الهیه امکان‌پذیر نخواهد بود. در غیر آن شرایط موقعیت، همان موقعیت‌های گذشته یا دشوارتر خواهد بود. مردم جهان باید در این اعصار امتحانات بسیار ببینند، و مراحل متعددی را پشت سر بگذارند تا شرایط - چنان‌که خداوند فرموده - فراهم شود. حتی در روایات است که تمام اصناف و صاحبان

دعاوی به حکومت می‌رسند، تا کسی نتواند بعد از ظهور آن حضرت ادعا کند که اگر من یا ما بودیم، می‌توانستیم این برنامه را پیاده کنیم.

به هر حال «هَذَا أَمْرٌ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ وَسِرٌّ مِنْ سِرِّ اللَّهِ، لَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهَا وَأَسْرَارَهَا إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ، وَمَا نَقُولُ أَوْ نَعْلَمُ مِنْهُ ظَاهِرٌ مِنَ الْبَاطِنِ، وَمَجَازٌ مِنَ الْحَقِيقَةِ، وَيُظْهِرُ مَا فِي هَذَا الْأَمْرِ أَوْ بَعْضِهِ مِنَ الْأَسْرَارِ الْإِلَهِيَّةِ بَعْدَ ظُهُورِهِ، وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، وَبِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ، يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَلَا يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ غَيْرُهُ، وَلَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ، وَلَا يُخْلَفُ الْمِيعَادُ».

اعتبار حکایت‌های مربوط به مداخله امام زمان عجل الله فرجه در برخی امور در عصر غیبت

س. اگر حکایت‌هایی در مورد مداخله حضرت در عصر غیبت، در امور برای شخصی یقین‌آور نباشد، چگونه می‌توان برای امام غایب فایده‌ای تصور نمود؟ (در کتاب «امامت و مهدویت» در پاسخ به این سؤال که فایده امام در عصر غیبت چیست، به حکایت‌هایی درباره دخالت امام عجل الله فرجه تمسک نموده‌اید).

ج. نظر بر این است که این سالبه کلیه را که آن حضرت از جمیع امور کناره‌گیری دارند، و مطلقاً (مستقیماً یا به وسیله خواص خودشان و دیگران) تصرف و مداخله در امور نداشته باشند را رد کنیم. به این بیان که نه ما به این سلب کلی معتقدیم، و نه کسی می‌تواند نسبت به آن ادعای قطع و یقین بنماید. زیرا ممکن است چنان‌که بیان کرده‌ایم، آن حضرت توسط اولیا و خواص خودشان، یا به هر شکلی که مقتضی باشد، دخالت نمایند.

خلاصه می‌توان گفت: به ظاهر آن حضرت مداخله کلی و فراگیر در امور ندارند، و این سلب غیر کلی با ایجاب جزئی که کسی نمی‌تواند آن را نفی نماید، منافات و مناقضه ندارد.

با اینکه ما امارات و نشانه‌های بسیار در طول تاریخ تشیع از این مداخله غایبانه آن حضرت در امور بسیار داریم؛ حال اگر کسی هم شکاک یا مغرض باشد و بگوید: من باور نمی‌کنم؛ در جواب می‌گوییم: غرض ما بیان امکان این مداخله و ردّ سلب کلی است.

به عبارت دیگر می‌خواهم این شبهه را که امام در امور مطلقاً مداخله ندارند، رد کنم؛ زیرا این شبهه در صورتی وارد است که عدم مداخله مطلق آن حضرت، ثابت و معلوم باشد و چون این موضوع (عدم مداخله مطلق) قابل اثبات نیست، با وجود بشارت انبیای گذشته و پیغمبر اکرم ﷺ و ائمه طاهرين علیهم‌السلام اگر هم مداخله آن حضرت در امور ثابت نشود، خللی در مسئله امامت و غیبت و شئون آن حضرت وارد نمی‌شود.

همان مقدار که تصرف و مداخله ایشان در حدودی که مصلحت باشد امکان‌پذیر باشد، برای ردّ شبهه کافی است. چنان‌که در سایر افعال و صنایع و مخلوقات خداوند متعال، اگر در موردی فایده پدیده و مخلوقی را کشف نکردیم، و نتوانستیم برای آن فایده‌ای اثبات کنیم، دلیل بر عدم فایده نمی‌شود؛ که از زمان‌های کهن گفته‌اند: «عَدَمُ الْوَجْدَانِ لَا يَدُلُّ عَلَى عَدَمِ الْوُجُودِ».

این ظهور و این غیبت و آنچه در اخبار و احادیث از امور خارق‌العاده رسیده است، همه جزو سنن الهیه و به اراده خداوند حکیم و علیم انجام می‌شود. همان‌گونه

که معتقدیم در عالم تکوین و خلقت، کار عبث و بیهوده واقع نشده و نمی‌شود، در این‌گونه امور نیز همین نظام و برنامه جاری است؛ ﴿ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ﴾^۱

ارتباط مردم با امام زمان علیه السلام و استغاثه از حضرت

س. چگونه غیبت امام با تماس مردم و استغاثه از آن حضرت مفهوم پیدا می‌کند؟ (نمونه‌هایی که در کتاب «امامت و مهدویت» از استغاثه و فریادرسی‌های حضرت بیان شده، ممکن است برای کسی یقین‌آور نباشد).

ج. مقصود این است که مفهوم غیبت، ناشناخته بودن شخص آن حضرت بر مردم است و مقصود ناشناخته بودن مردم، از آن حضرت نیست و به عبارت دیگر مقصود این است که امام علیه السلام از مردم غایب است؛ نه اینکه مردم از امام علیه السلام غایب باشند تا کسی بگوید: بنابراین چون نمی‌توانند با مردم تماس بگیرند، نمی‌توانند بعض فریادرسی‌ها و استغاثه‌ها را شخصاً یا به وسیله خواصی که دارند، پاسخ بدهند.

همان‌گونه که تذکر داده‌ایم ایشان در موسم حج شرکت می‌فرمایند؛ به زیارت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سایر اجداد بزرگوارشان علیهم السلام می‌روند؛ قبور مؤمنین را زیارت و در تشییع جنازه هر کجا مقتضی باشد - شرکت می‌کنند.

خلاصه، آن حضرت اعمال و برنامه‌های خیر و عبادی و احسان به ضعفا را در حدودی که در حال غیبت قابل انجام است، انجام می‌دهند. حکایات بسیار هم از این مقوله نقل شده است که اگر هر یک از آنها باوربخش و یقین‌آور نباشد، کل آنها موجب قطع و یقین است. ولی در این جواب، ما نمی‌خواهیم این موضوع را

۱. انعام، ۹۶؛ یس، ۳۸؛ فصلت، ۱۲.

اثبات کنیم؛ بلکه می‌خواهیم نفی آن را و اینکه اعتقاد به امام غایب مفهومی عقیده به خارج بودن آن حضرت از بین مردم و مجامع است، رد کنیم که برای رد آن، و رفع اشکال، امکان انجام این‌گونه تصرفات از ایشان کافی است.

ما حدود عقیده خود را به آن حضرت و غیبت اعلام می‌کنیم، که کسی نتواند بگوید امام غایبی که شما به او عقیده دارید، کسی او را نمی‌بیند، و با امام میّت تفاوت نمی‌کند.

در اینجا فقط ما می‌خواهیم با عرض عقیده، روشن کنیم بر این عقیده که دلیلی بر اثبات آن اقامه می‌شود، فی حدّ نفسه ایراد و اشکالی وارد نیست؛ چون عقاید از دو جهت مورد بررسی قرار می‌گیرد: گاه نفس عقیده مورد ایراد عقلی یا نقلی است، که نخست باید آن را بررسی کرد؛ مثلاً عقیده به شرک یا تجسم خدا یا حلول و اتحاد و امثال این عقاید، عقلاً مورد ایراد و ابطال قرار می‌گیرد، یا عقیده به امامت ظالم و نظر به خود این عقیده عقلاً و نقلاً باطل است و با وجود این، اثبات آن برای شخص فلان ظالم، قابل بررسی نیست.

در این جواب نیز می‌گوییم: در عقیده به امامت امام غایب، این ایرادات وارد نیست؛ چون مفهوم این عقیده، عقیده به امامت شخصی که در غیبت مطلق و مثل خارج از عالم ما باشد، نیست. او در هر کجا بخواهد حاضر می‌شود و مردم را می‌بیند، مردم نیز او را بدون معرفت به شخصش می‌بینند. حکایاتی که هم نقل می‌کنیم - اگرچه چنان‌که گفته شد فی‌الجمله و به‌نحو تواتر اجمالی ثابت است - این عقیده ما را که آن حضرت را در غیبت مطلق نمی‌دانیم، تأیید می‌نماید. به‌هرحال جهتی که مورد ایراد است، عقیده شیعه نیست؛ و آنچه عقیده شیعه است، این ایراد به آن وارد نمی‌باشد.

دلالت توقیع شریف بر ولایت فقیه در عصر غیبت

س. چگونه در بحث ولایت فقیه به توقیع شریف که سنداً و دلالتاً مخدوش است تمسک می‌شود؟

ج. راجع به ولایت فقها در عصر غیبت در رساله «ضرورة وجود الحكومة» و «ولایة الفقهاء فی عصر الغیبة» به طور مختصر بحث کرده‌ایم.

راجع به توقیع شریف، اعتبار و حجیت آن ثابت است؛ زیرا شیخ صدوق رضی الله عنه در کتاب *کمال الدین* از شیخ خود «محمد بن محمد بن عصام کلینی» - که از طبقه دهم است - روایت کرده است. در اینجا با جمله «رحمة الله» و در موارد دیگر با جمله «رضی الله عنه» از او تجلیل و تعظیم کرده است.

در اینجا توقیع شریف را از «ثقة الاسلام کلینی» و او از «اسحاق بن یعقوب» روایت کرده؛ که او به وسیله جناب «محمد بن عثمان» - رضوان الله تعالی علیه - نایب دوم از نواب اربعه، کتابی را که متضمن سؤالاتی بوده، تقدیم کرده و به خط اشرف حضرت صاحب الامر علیه السلام، توقیعی در جواب دریافت نمود.

همچنین «شیخ طوسی» در کتاب *غیبت* این توقیع رفیع را از جماعتی از «جعفر بن محمد بن قولویه» که از ثقات و اجلاء در حدیث و فقه و صاحب تصنیفات بسیار و از طبقه دهم است، و از «ابی غالب زراری احمد بن محمد بن سلیمان»، از طبقه دهم، که او نیز از مشایخ و اجلاء است و به جلالت قدر، و کثرت روایت، و «شیخ عصابه»، و القابی غیر از آن، تعظیم و توصیف شده، و از غیر این دو بزرگوار، روایت فرموده و آن بزرگواران از جناب کلینی، و او از «اسحاق بن یعقوب» - که به احتمال قوی برادر کلینی بوده - روایت کرده است؛

و از اعتماد «کلینی» به او، و احتجاج «صدوق» و «شیخ طوسی» (محمّدون ثلاثه) جلالت قدر و وثاقت او نیز معلوم می‌شود. بنابراین نه تنها سند ضعیف نیست، بلکه به نظر می‌رسد که در کمال قوّت و اعتبار است.

علاوه بر آن که متن آن - که متضمّن جواب از مسائل مهم است - نیز بر قوّت و اعتبار آن افزوده است، و اباحه خمس در آن، دلیل بر ضعف آن نمی‌شود، نهایت امر یکی از اخبار، تحلیل و اباحه است که با آن در فقه، مثل سایر روایات، معامله می‌شود.

مضافاً بر اینکه معلوم نیست سؤال از مطلق خمس بوده یا از خمس مبتلابه در مورد اماء، و جمله قبل از این جمله که می‌فرماید: «أَمَّا الْمُتَلَبِّسُونَ بِأَمْوَالِنَا فَمَنْ اسْتَحَلَّ مِنْهَا شَيْئاً فَأَكَلَهُ فَإِنَّهَا يَأْكُلُ النَّيْرَانَ»^۱ نیز قرینه است بر اینکه سؤال از مطلق خمس نبوده است. بنابراین تعرّض توقیع به صورت اجمال به حکم خمس، شاهدی بر ضعف آن نیست و توقیع رفیع در کمال اعتبار است.

وجود امام غایب موجب دلگرمی مؤمنین

س. وجود امام غایب چگونه موجب دلگرمی مؤمنین می‌گردد؟

ج. جواب این سؤال واضح است. وجود امام از دو جهت باعث دلگرمی مؤمنین و حفظ تعهد و موجب مزید شوق با اعمال صالح و انجام وظایف است: نخست، از جهت اطمینان و امیدواری و خوشبینی به آینده جهان و پیروزی نهایی حق بر باطل و پر شدن زمین از عدل و داد. این فایده روانی مهمی است

۱. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۹، ص ۵۵۰.

که بر اصل عقیده به مصلح آخرالزمان و ظهور منجی، که همه پیروان ادیان مخصوصاً مسلمانان به آن اعتقاد دارند، مرتّب است و همه به آینده دنیا نظر دارند، و منتظر آن عصر درخشان و دوران خلاصی هستند.

دوم، از جهت حال حاضر و بقای التزامات اخلاقی و دینی و تعهدات مذهبی، این عقیده مفید و شوق‌انگیز و رغبت‌افزا است. نفس این عقیده که ما فی‌الحال امام و ملجئی الهی داریم که از اعمال صالح و خیر مسرور می‌شود و از کارهای زشت ما مغموم و رنجیده‌خاطر می‌گردد، انگیزه و باعث میل به پرهیزکاری و پارسایی و حسن عمل می‌شود و خلاصه مقرب به طاعت، و مبعّد از معصیت است.

راز غیبت امام زمان علیه السلام

س. آیا صحیح است که راز غیبت امام را منحصر به حکمتی نماییم که

پس از غیبت معلوم می‌گردد؟

ج. در مورد سرّ غیبت نگفته‌ایم که سرّ و فلسفه و حکمت آن منحصر است به آنکه بعد از ظهور معلوم می‌شود و این به معنای نفی اسرار و حکمت‌های متعدّد دیگر نیست. فرضاً هم اگر حکمت را منحصر به آنچه بعد از ظهور ظاهر می‌شود، بدانیم اشکالی پیش نمی‌آید. چون ما برحسب احادیث معتبر، ثابت می‌کنیم که غیبت و ظهور آن حضرت با امر خدا واقع خواهد شد. بنابراین اگر بگوییم حکمت غیبت، بعد از ظهور ظاهر خواهد شد، علامت تسلیم و ایراد نگرفتن به کار و تقدیر خداوند است.

به‌علاوه، ظهور علمی حکمت، غیر از ظهور عینی آن است که بعد از ظهور

حاصل می‌شود. مثل آنکه فایده و حکمت بعثت و رسالت حضرت خاتم‌الانبیاء ﷺ قبل از ولادت آن حضرت و در اعصاری که پیغمبران گذشته از آن خبر می‌دادند، به‌طور اجمال معلوم بود و معلوم بود که فواید بزرگ و مهمی دارد؛ اما این فواید و برکات بعد از بعثت آن حضرت ظاهر شد، و در هر عصر و هر زمان و هر روز تا زمان ما ظاهرتر خواهد شد.

امم گذشته - که از پیغمبرانشان بشارت رسالت محمد ﷺ را دریافت می‌کردند - می‌دانستند که فایده این رسالت، بزرگ و با عظمت است؛ ولی تا آن حضرت ظهور نفرموده و قرآن را برای بشریت نیاورده بود، این فایده چنانکه باید معلوم نبود، و بعد از عصر رسالت شناخته و معروف شد.

از این جهت «ابن تیمیه» و دیگری نمی‌تواند شبهه بنماید، و اخبار معتبری را که دلالت بر وقوع غیبت دارند، انکار نماید. امثال او که اخبار «ابن صائد» و «دجال» و حتی خبر از مرکب او را با آن تفصیلات عجیب و غریب و غیر قابل قبول نقل می‌کنند، و از حکمت این تفصیلات غیرمنطقی نمی‌پرسند، حق ندارند که از حکمت ظهور امام زمان علیه السلام که محققاً واقع خواهد شد سؤال نمایند.

باز هم توضیح: روح و اساس این اشکال، اصل عقیده به امامت آن حضرت را با این مبعدات و ملازماتی که طرح شده مورد ایراد قرار می‌دهد؛ یعنی فکر و عقیده را از حیث محتوا و به اصطلاح در عالم ثبوت غیر مقبول می‌شمارد، و نظر ما در این جواب‌ها بیشتر متوجه دفع این اشکال و ابطال آن می‌باشد.

به عبارت دیگر: گاه نبوت پیغمبر یا امامت امام با ایراد به اصل فکر و عقیده به نبوت عامه یا امامت عامه مورد اشکال یا انکار واقع می‌شود، و گاه اثبات نبوت

یا امامت که در اصل حصول و تحقق آن ممکن یا لازم و واجب است برای شخص معینی مورد ایراد قرار می‌گیرد.

در این پرسش مسئله معقول بودن امامت ظالم و غیرمعصوم و غیراعلم، کبرای مسئله مورد ابطال است؛ که در نتیجه صغریات و جزئیات مسئله - که امامت ظلمه و جهال و غیراعلم است - نفی می‌شود.

بنابراین در این جواب‌ها نظر بر این است که بگوییم امامت شخص غایبی که بالمره از مردم جدا باشد و مردم از او غایب، و او از مردم غایب باشد عقیده شیعه نیست؛ و مقصود از غیبت، غیبتی است که غایب و مغیّب‌عنه در آن از هم منفصل و جدا نیستند.

ربط غایب با کسانی که از آنها غایب شده، مثل ربط آفتاب مستور به ابر، با کاینات ارضی است و اجتماع آنها با یکدیگر غیرممکن نیست.

غیبتی که شیعه به آن معتقد است قطع ارتباط کلی نیست و معنایش پنهان بودن مغیّب‌عنه از غایب نیست. بنابراین غیبت با آن فوایدی که گفته شد بر وجود امام مترتب است، منافی نیست و آن فواید و منافع، همه قابل حصول و بلکه بالفعل بر وجود اقدس آن حضرت مترتب می‌باشد.

استفاده امام زمان علیه السلام از شمشیر ذوالفقار با وجود سلاح‌های مدرن

س. با عرض سلام و ارادت، لطفاً بیان فرمایید که آیا شمشیر حضرت امیرالمؤمنین، علی بن ابی‌طالب علیه السلام نزد مبارک حضرت بقیةالله الاعظم - ارواحنا له الفداء - موجود می‌باشد؟ آیا موقع ظهور موفورالسرور از آن به عنوان و به صورت سنبل استفاده می‌نمایند؟ با وجود این سلاح‌های مخرب پیشرفته

ساخت دست بشر، آن بزرگوار به چه نحو به مصاف این سلاح‌ها می‌روند؟

ج. برحسب روایات متعدد که در کتاب‌های معتبر، مثل: *الغیبة نعمانی*، *الخصال*، *عیون اخبار الرضا*، *معانی الاخبار*، *مناقب*، *کفایة الاثر*، *الاحتجاج* و *مهج الدعوات* روایت شده، شمشیر موسوم به «ذوالفقار» که از ذخایر نبوت و امامت است؛ مانند سایر ذخایر و موارث انبیا علیهم‌السلام در نزد ولی عصر مولانا بقیة الله - ارواح العالمین له الفداء - موجود و محفوظ است.

می‌توانید این احادیث را در جامع شریف *بحار الانوار* در مجلداتی که ذیلاً ذکر می‌شود، ملاحظه فرمایید: (ج ۲۵، ص ۱۱۶، سطر ۱۳ تا ص ۱۱۷، سطر ۱۰) و (ج ۳۶، ص ۳۳۳، سطر ۱۹ تا ص ۳۳۵، سطر ۱۳) و (ج ۴۲، ص ۵۸، سطر ۴ تا ۵) و (ج ۴۵، ص ۵۸، سطر ۷ تا ۹) و (ج ۵۲، ص ۱۷۱، سطر ۱؛ و ص ۳۰۷، سطر ۲۰؛ و ص ۴۶۰، سطر ۸ تا ص ۳۰۷ سطر ۲۰؛ و صفحه ۳۶۰، سطر ۸ تا ۳۶۱ سطر ۱۱؛ و ص ۳۷۹، سطر ۲۱ تا ص ۳۸۰، سطر ۹) و (ج ۹۲، ص ۳۸۱، سطر ۱۱ تا ص ۳۸۶ سطر ۱) در ضمن دعای «عبرات».

مذخور بودن این شمشیر و سایر موارث مذخوره نزد ائمه علیهم‌السلام از خصایص امام و تشریفات و امتیازات امامت است. این موارث از آیات الهیه و از مظاهر

۱. صدوق، *الخصال*، ص ۵۲۸.

۲. صدوق، *عیون اخبار الرضا*، ج ۱، ص ۲۱۳.

۳. صدوق، *معانی الاخبار*، ص ۱۰۲.

۴. ابن شهر آشوب، *مناقب آل ابی طالب*، ج ۱، ص ۲۵۳.

۵. خزاز قمی، *کفایة الاثر*، ص ۱۵۰.

۶. طبرسی، *الاحتجاج*، ج ۲، ص ۴۳۷.

۷. ابن طاووس، *مهج الدعوات*، ص ۳۴۶.

عنایت ربّانیّه به انبیا است؛ بالخصوص درع (زره) و لواء (پرچم) رسول خدا ﷺ و سیف ذوالفقار، هر یک مبارک و دارای قداست هستند؛ هرچند برای بیشتر ائمه اطهار علیهم السلام فرصت اینکه در جهاد با کفار آنها را به کار گیرند، فراهم نگردید و رسماً متقلّد این شمشیر نشدند. ولی برحسب بعض این روایات حضرت صاحب الزمان - روحی لتراب مقدم شیعه الفداء - بر این سیف متقلّد می‌شوند و نفس تقلّد ایشان به این شمشیر، دلیل بر مأموریت و قیام ایشان به جهاد است. چنان‌که ظاهر این روایات این است که آن حضرت در قتل اعداء الله از آن استفاده خواهند نمود، و این منافات با اینکه آن پیشوای عادل جهان از هر سلاحی که در زمان ظهور متعارف باشد استفاده نمایند، ندارد.

مضافاً به اینکه آن حضرت مؤید به جنود غیبیه و نصرت ملائکه می‌باشند و غلبه و پیروزی ایشان بر اعدا و فتح شرق و غرب عالم به دست ایشان اعجاز‌آمیز و به تأیید مستقیم الهی و مشتمل بر معجزات بسیار است.

چنان‌که این احتمال نیز هست که تا موقع ظهور، در اثر حوادث و اتفاقات بزرگ و جنگ‌های جهانی، سلاح‌های به اصطلاح پیشرفته منهدم شوند و سلاح‌های ساده متداول گردد.

در هر حال قدر مسلم این است که به هر صورت و به هر نحوی که گذشت زمان جریان یابد، حضرت مهدی - ارواحنا له الفداء - ظهور به سیف و جهاد می‌نمایند و با تقلّد به سیف ذوالفقار نیز عملاً این برنامه را اعلام می‌فرمایند، و منصور به رعب و مؤید به نصرت و تأیید خداوند قادر متعال می‌باشند، و از هر سلاحی لازم باشد در تشکیل حکومت حقّه جهانی اسلامی استفاده می‌نمایند؛

﴿وَمَا ذَلِك عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ﴾^۱.

در پایان تذکراً عرض می‌شود که در رساله پاسخ به ده پرسش، دو پرسش و پاسخ در ارتباط با این مطلب نوشته‌ام؛ می‌توانید به آن رساله و یا کتاب امامت و مهدویت^۲ مراجعه نمایید.

«اللَّهُمَّ إِنَّا نَرْغَبُ إِلَيْكَ فِي دَوْلَةٍ كَرِيمَةٍ تُعِزُّ بِهَا الْإِسْلَامَ وَأَهْلَهُ، وَتُذِلُّ بِهَا النَّفَاقَ وَأَهْلَهُ، وَآخِرُ دَعْوَانَا أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ».

اعتبار خواب‌هایی که در مورد ائمه علیهم‌السلام دیده می‌شود

س. آیا خواب‌هایی که در مورد ائمه اطهار علیهم‌السلام دیده می‌شود، مورد اعتماد است؟
 ج. مسئله مهم در خواب تعبیر و تأویل آن است، و برحسب ظاهر بر خواب انبیا و ائمه علیهم‌السلام به‌طور کلی در صورتی که قراین یقینی بر ظاهر آن نباشد نمی‌توان اثری را بر آن مترتب کرد و بسا می‌شود که تعبیر آن غیر از ظاهر آن است.
 در مواردی تعبیر خواب خود انبیا، غیر از ظاهر آن بوده است؛ چنان‌که در مورد خواب حضرت یوسف علیه‌السلام قرآن دلالت دارد، و همچنین در مورد خواب حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که خواب دیدند بوزینگان از منبر آن حضرت بالا می‌روند و به غاصبین خلافت و بنی‌امیه تعبیر شد.

اما ما نمی‌توانیم اگر آن بزرگواران را در خواب زیارت کردیم و فرمایشی از آنها شنیدیم، آن را حجت بدانیم؛ مگر آنکه مؤید حقایق و اعتقادات ثابت باشد که

۱. ابراهیم، ۲۰.

۲. نگارنده، امامت و مهدویت، ج ۲، ص ۴۴۴-۴۵۰.

در آن صورت شاهد و مؤید می‌شود. واللّٰه العالم.

دیدن صورت امامان علیهم‌السلام در خواب

س. آیا شیطان می‌تواند به شکل ائمه اطهار علیهم‌السلام درآید یا خیر؟ اگر نمی‌تواند در موردی که امام علیه‌السلام در خوابی با چهره نازیبا دیده می‌شود، چه می‌فرمایید؟

ج. شیطان نمی‌تواند به صورت انبیا و ائمه هدی علیهم‌السلام درآید؛ بلکه در اینکه بتواند به صورت صلحا و اخیار درآید نیز معلوم نیست.

خواب صلحا و نیکان هم به چهره‌های نازیبا و غیرمناسب، خواب‌های شیطانی و بسا مستند به برخی عوارض جسمانی و غذاها باشد و در واقعیت حتی تعبیر هم ندارد. واللّٰه العالم.

س. در چنین خواب‌هایی از کجا معلوم می‌شود که شخص دیده‌شده امام علیه‌السلام است؟ آیا همین که شخص خواب‌بیننده در خواب او را به عنوان امام علیه‌السلام می‌شناسد، کافی است؟

ج. اگر خواب رحمانی و مشتمل بر روشن‌گری و هدایت و وعظ و بیان حقایق و شواهد بود و در خواب به انسان القا شد که آن شخص، پیغمبر یا امام است، اطمینان حاصل می‌شود، به‌خصوص اگر از خارج، شاهد قطعی مثل صدور معجزه و کرامتی با آن همراه باشد.

دیدن امامان علیهم‌السلام در خواب و تحقق وعده‌های آنان

س. آیا وعده‌ای که امام علیه السلام در خواب به شخصی می‌دهد، محقق می‌شود؛ حتی اگر شخص مورد نظر بعد از آن خواب مرتکب گناهان کبیره شود؟ (مثلاً امام علیه السلام به شخصی بگوید: شما به شهادت خواهید رسید و شخص بعد از آن خواب مرتکب گناه کبیره شود).

ج. ممکن است آن وعده محقق شود و ممکن است خواب چنان‌که گفته شد، تعبیر دیگر داشته باشد. والله العالم.

س. اگر امام علیه السلام به شخصی وعده‌ای در آینده بدهد، ولی شخص به آن وعده‌ها شک کند و نپذیرد، آیا شک در آیات خداوند مهربان است و کفر به آیات محسوب می‌شود؟ (البته خواب واحد نباشد و در دفعات باشد).

ج. اگر آن خواب‌ها مشتمل بر بشارت باشد مناسب است شخص آن را به فال نیک گرفته و در مقام آن برآید که خود را در مسیر آن بشارت قرار دهد.

گفتن اشعار عامیانه برای اهل بیت علیهم السلام

س. آیا اشعار خودمانی که با الفاظ و عبارات خودمانی و زبان عامیانه برای اهل بیت علیهم السلام می‌گویند، صحیح است یا نه؟

ج. چنانچه توهین‌آمیز و دون شأن مقامات رفیع آن بزرگواران نباشد، اشکال ندارد. هرچه در سرودن شعر، ادب و حفظ حریم مقام آن بزرگواران رعایت شود، سزاوار است و باید اشعار در مدایح و مصایب اهل بیت علیهم السلام شیوا و رسا بوده و مضامین آن موجب رشد فکری و اعتلای معارف دینی و اخلاقی باشد و شاعر، خواننده شعر و مدّاح، همه متعهد باشند و غرض آنان بسط و نشر معارف اسلامی و بیداری فطرت پاک انسانی

باشد، و از روش‌های اهل بدع و صوفیانه و مجالس وجد و سماع آنها منزّه باشد. البته مراتب اشعار و درجات مضامین آنها برحسب اختلاف سلیقه‌ها و ذوق‌ها و معرفت اشخاص و محدوده اطلاعات آنها تفاوت بسیار دارد. در ارتباط با این موضوع، مناظره «سید حمیری»، آن شاعر بسیار مشهور و توانای اهل بیت علیهم‌السلام، با «جعفر بن عمان طائی» بسیار جالب است.

«سید حمیری» به «جعفر» می‌گوید: وای بر تو! آیا درباره آل محمد علیهم‌السلام می‌گویی:

مَا بَالُ بَيْتِكُمْ يَخْرَبُ سَقْفُهُ
وَيَابُكُم مِّنْ أَرْدَلِ الْأَنْوَابِ

جعفر پرسید: چه عیبی در این شعر است؟!

سید گفت: وقتی نمی‌توانی نیکو مدح بگویی، ساکت باش! آیا آل محمد علیهم‌السلام به اینک: «سقف خانه‌هایشان خراب، و لباسشان از پست‌ترین لباس‌هاست» وصف می‌شوند؟ ولی من تو را معذور می‌دارم؛ که این متقاضی علم و طبع محدود توست. من در مدح آنها قصیده‌ای گفته‌ام که این نقص شعر تو را به آن محو کرده‌ام:

أَقْسِمُ بِاللَّهِ وَاللَّائِنِ
وَأَلْمَرَّةِ عَمَّا قَالَهُ مَسْؤُولُ
إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ
عَلَى التَّقَى وَالْبِرِّ مَجْبُولُ

این‌گونه در مدح آل محمد علیهم‌السلام گفته می‌شود، و شعر تو برای صاحبان اندیشه پایین و ضعیف، مناسب است.

«جعفر طائی»، «سید حمیری» را بوسید، و گفت: «أَنْتَ وَاللَّهِ الرَّأْسُ يَا أَبَا هَاشِمٍ،

وَنَحْنُ الْأَذْنَابُ»^۱.

۱. طوسی، الامالی، ص ۱۹۸-۱۹۹.

اجمالاً آنچه لازم‌الرعیه است، این است که باید مدح، با شئون آن بزرگواران - که کتاب و سنت بر آن دلالت دارد - مناسب باشد، و همچنان‌که «سید حمیری» گفته است، دون شأن، شرف، کمالات روحی و مقامات معنوی آنها نباشد؛ و از طرف دیگر از غلو - که گاه شاعر و خواننده را تا مرز کفر پرت می‌نماید - پاک و مبرا باشد.

استفاده از عبارات عرفانی در مدح اهل بیت علیهم‌السلام

س. آیا استفاده کردن از اشعاری که با الفاظ و عبارات عرفانی مانند: میخانه، می، ساقی (ساغر)، می‌پرستی و الفاظ دیگر معمول در اشعار عرفانی، برای شعر مدح و مرثیه اهل بیت علیهم‌السلام صحیح است؟

ج. اگر متبادر به ذهن از این اشعار معانی صحیحه باشد اشکال ندارد، و اگر از آنها برداشت‌های غلوآمیز و باطل می‌شود، و یا موجب ترویج مسلک‌های صوفیانه و به اصطلاح عارفانه می‌شود، استفاده از آنها جایز نیست. به‌طور کلی، شخص باید خودش ناقد و بصیر و آگاه از مذهب اهل بیت علیهم‌السلام و ذوق صحیح شیعه باشد؛ یا اینکه قصاید و مدایح را قبلاً به نظر علما و اشخاص دین‌شناس برساند. غرض اینکه باید مواظب باشند مبدا عقیده اسلامی حتی یک نفر مخدوش گردد. والله العالم.

تظاهر و تفاخر در مجالس عزای امام حسین علیه‌السلام

س. در بعضی از مجالس، مسئولین هیئت‌ها از روی رقابت و چشم‌وهم‌چشمی کارهایی مثل دعوت از معروفین و خرج‌های آن‌چنانی انجام می‌دهند، و توجیه می‌کنند که ریا و رقابت در مجلس‌داری امام

حسین علیه السلام اشکال ندارد؛ آیا این کار صحیح است؟

ج. پیروی و تأسی به کسانی که مجالس اهل بیت علیهم السلام را به طور شایسته و باشکوه برگزار می‌کنند و سبب جلب و جذب اشخاص به دین و حضور و شرکت در مجالس تبلیغ دین می‌شوند، بسیار پسندیده است.

باید سعی در کارهای نیک و سنت‌های خیر را از دیگران فراگرفت، و با نیکان و اخیار هم‌گام و همراه و هم‌صدا شد؛ ولی تعصب فامیلی، زبانی و قومی در برابر دیگران و به‌منظور تظاهر و تفاخر و برتری‌جویی، مذموم و محکوم است، و موجب از بین رفتن اجر و ثواب، و ورود در زمره **﴿الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يُحْسِبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾**^۱ می‌شود.

و مانند همان برنامه زشت معاقره و مسابقه در نحر شتر و ضیافت و اطعام است که در عصر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بین دو نفر از سران قبایل صورت گرفت، و منتهی به آن شد که یکی از آن دو نفر برای مفاخره بر قبیله دیگر، سیصد شتر نحر نمود، و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برحسب روایت، خوردن گوشت آن شترها را تحریم فرمود و همه آنها طعمه و خوراک سگ‌ها گردید.

باید افرادی که در این کارهای خیر و تعظیم شعایر و احیا و بزرگداشت روزهای دینی و «ایام الله» موفق هستند، در کمال خلوص و به قصد اعلائی کلمه اسلام و صرفاً بزرگداشت دین و اولیای دین و مقاصد عالیه، این مراسم عزیز و پربرکت و فیض را برگزار نمایند و همان‌گونه که برای خود و هیئت خود آرزومند توفیق هستند، برای سایر هیئت‌ها و افراد نیز طلب توفیق نمایند، و اشتراک همه را در

مقاصد مشروعه فراموش نکنند. و همه با هم متحد و همگام و همراه و هم‌آهنگ و پشتیبان یکدیگر، عظمت و اعتلای برنامه‌های مقدّسه، مخصوصاً عزاداری و اقامه مراسم سوگواری حضرت سیدالشهدا علیه السلام را مقدّس و منزّه نگه‌دارند.

روح کلّ این برنامه‌ها، صدق نیت و اخلاص و تواضع و کم دیدن عمل خود و بزرگ شمردن خدمات دیگران است.

از سوی دیگر هم نباید نسبت به عزیزانی که در این راه خدمت شایسته انجام می‌دهند، و زحمات طاقت‌فرسا متحمّل می‌شوند، و اموال بسیار و کلان صرف می‌نمایند، و در عرض ارادت به پیشگاه ائمه طاهرین علیهم السلام مشتاقانه و بی حساب، وقت و مال و عمر خود را اهدا می‌کنند، بدگمان بود و انفاقات آنها را حمل بر مقاصد دیگر نمود و آنها را به عدم خلوص نیت متّهم کرد؛ بلکه باید افعال مسلمانان را حمل بر صحّت نمود. وظیفه خود آنها مواظبت و مراقبت است و وظیفه دیگران هم تقدیر از آنها است.

امید است در این برنامه‌ها و وظایف که انجام آن، نیازمند به آگاهی‌ها و توجهات هشیارانه است، همه موفق و مؤید باشند، و روزبه‌روز با همّت و تلاش و فداکاری همه، این شعائر، خالص‌تر و سالم‌تر و بیشتر و بهتر برگزار شود. والله العالم.

فصل پنجم

معاد و

عالم پس از مرگ



انکار موجود بودن بهشت و دوزخ

س. در کتاب عین الحیات علامه مجلسی رحمته الله علیه (ج ۲، ص ۵۵) می‌خوانیم که: «بدان که از جمله عقایدی که انکار آنها کفر است و اقرار به آنها واجب و از ضروریات مذهب است، اقرار کردن به بهشت و دوزخ است؛ و باید اعتقاد داشت که بهشت و دوزخ، الحال موجودند». اگر یک شیعه بگوید: «الآن بهشت و دوزخ موجود نیست»، حکم این شخص چیست؟

ج. عقیده به موجود بودن بهشت و دوزخ عقیده‌ای است که برحسب تصریح، جمعی از بزرگان، شیعه بر آن اتفاق دارند، و از شیعه جز دو نفر نقل خلاف نشده و این نسبت به آن دو نفر نیز ثابت نیست؛ و آیات قرآن کریم و احادیث بسیار به صراحت بر موجود بودن آنها دلالت دارد و در بعضی روایات تأکید بر وجوب اعتقاد به آن شده است؛ تا حدی که هرکس آن را انکار نماید، از شیعه شمرده‌اند؛ و کسی را که به آن و عقاید حقّه دیگر ایمان داشته باشد، شیعه اهل بیت علیهم السلام و مؤمن حقیقی دانسته‌اند.

با این وجود اگر کسی با عدم توجه به اینکه انکار آن، انکار قرآن کریم و اخبار معصومین علیهم السلام است و یا به گمان عدم دلالت قرآن کریم و احادیث، موجود بودن آنها را انکار نماید، به کفر او یا خروج او از تشیع و ولایت اهل بیت علیهم السلام حکم نمی‌شود. کلام علامه مجلسی رحمته الله علیه مربوط به کفر کسی است که اصل بهشت و دوزخ را حتی در عالم آخرت منکر شود که در کفر چنین کسی شبهه و شکّی نیست. والله العالم.

جاودانه بودن بهشت و جهنم

س. بعد از بهشت و جهنم چه خواهد شد؟ ماجرای رجعت چیست؟

ج. برحسب قرآن مجید، بهشت و جهنم جاودان است و بعد ندارند.

مسئله رجعت نیز برحسب آیات قرآن و احادیث معتبر به طور اجمال ثابت

است. برای اطلاع بیشتر به کتاب *اعتقادات صدوق* علیه السلام یا مجلسی علیه السلام مراجعه نمایید.

اعتقاد به رجعت

س. حکم کسی که اعتقاد به رجعت ندارد را بفرمایید؟

ج. اگر واقعاً جاهل باشد و نزد او ثابت نباشد، حکم خاصی ندارد. والله العالم.

چگونگی رجعت

س. کیفیت رجعت، یا کتابی را که در این باره مورد تأیید حضرتعالی

است ذکر کنید.

ج. در مورد رجعت بسیاری از بزرگان، علما و محدثین، کتاب نوشته‌اند؛ از

جمله *ایقاظ الهجعة*^۱ والله العالم.

اسم ملائکه سؤال کننده در قبر

س. اسم ملائکه‌ای که در قبر از انسان سؤال می‌کنند، چیست؟

ج. در بعضی از روایات اسم آن دو ملک، «نکیر» و «منکر» ذکر شده است.

والله العالم.

۱. نوشته شیخ حر عاملی علیه السلام.

اولین سؤال در قبر

س. آیا واقعیت دارد که اولین چیزی که از انسان در قبر سؤال می‌شود نماز است؟ آیا حتی قبل از اصول دین یا بعد از سؤال از اصول دین در فروع، اول از نماز است که سؤال می‌شود؟

ج. اول از اصول دین سؤال می‌شود. ممکن است بعضی از کسانی که صحّت اصول دینشان مسلم است، اول از نماز آنها سؤال شود.

چگونگی سؤال در قبر

س. اگر شخصی عقیده‌اش این باشد که در عالم قبر تنها از روح سؤال می‌نمایند نه از روح و جسم، آیا انحرافی در عقیده این شخص به نظر می‌رسد، یا خیر؟ (با توجه به اینکه اعتقاد دارد در روز محشر روح و جسم با هم محشور می‌شوند).

ج. آنچه از کلمات بزرگان و کتب اعتقادات علمای بزرگ استفاده می‌شود، در سؤال قبر، روح و بدن هر دو موضوعند؛ هرچند کیفیت این سؤال و چگونگی ربط بدن با روح، بر امثال ما معلوم نباشد.

پاداش خدمات اجتماعی غیر شیعیان

س. آیا کسانی که مذهب تشیع و رهبران آن را قبول ندارند، اگر کار مفیدی انجام دهند و خادم اجتماع باشند، مثلاً وسایل حمل و نقل و دارو بسازند و هدفی جز خدمت نداشته باشند، خدمتشان بی‌فایده است و خداوند آنها را از بهشت محروم می‌کند؟

ج. چنین کسانی اگر برای اسم و آوازه و شهرت و باقی ماندن نام، اقدامات و کارهای خیر و اختراعات مفیدی بنمایند، جزا و پاداششان همان است که می‌خواهند و آن را خواهند گرفت. نام آنان بر زبان‌ها می‌آید و به اسم آنها این اختراع، ثبت می‌شود؛ یا در روز ولادتشان به عنوان تجلیل از خدمت آنها کارهایی انجام می‌گیرد. اینها خودشان همین را خواسته‌اند و این پاداش به آنها می‌رسد.

ولی اگر کسی به قصد رضای خدا و برای آسایش و راحتی خلق خدا و خدمت به عبادالله کاری انجام دهد و در مسائل اعتقادی هم - اگرچه معتقد نباشد - عدم اعتقادش مستند به تقصیر نباشد، بلکه ناشی از قصور باشد، خداوند عمل او را به نحوی که با عدل خودش مناسب است، پاداش می‌دهد و زحمت او را ضایع نخواهد کرد.

ضمناً این را هم بدانید که در مثل این موضوع، پرسش از اشخاص و خصوصیات سزاوار نیست.

آنچه بر ما لازم است اعتقاد به عدالت خداست و بر طبق آن عدالت می‌گوییم: خدا با عدالت خودش با هر کس عمل می‌کند.

مرگ در سن کودکی و جوانی

س. آیا کسانی که در سن جوانی و یا در کودکی در حادثه‌های مختلفی جان خود را از دست می‌دهند، این همان تقدیرات الهی است؟ (بعضی مردم می‌گویند: هر کس در کودکی و یا جوانی می‌میرد، پدر، مادرش و یا خودش گنهکار می‌باشند).

ج. هر فرد یک اجل حتمی دارد و یک اجل تعلیقی، و تعیین اینکه مرگ

فصل پنجم / معاد و عالم پس از مرگ..... ۱۹۱

شخص اگرچه در کودکی یا جوانی بوده به کدام اجل بوده از ما پنهان است. نسبت دادن مرگ و حوادث به علت خاص نامرئی صحیح نیست؛ هرچند در بعضی موارد نیز این علل موجب باشد.

ما باید اجمالاً در مقام انجام اعمال صالح و اجتناب از کارهای بد - که اول آثار نیک، و دوم اثرات وضعی سوء دارد - باشیم. والله العالم.

مخلوق بودن روح

س. از کجا بفهمیم روحی که در بدن بشر دمیده شده مخلوق و یکی از ماسوی الله است؟

ج. چون روح ممکن است و واجب‌الوجود نیست و هیچ ممکنی بدون علت، وجود پیدا نمی‌کند، پس مخلوق و یکی از ماسوی الله است.

چگونگی تعلق روح به بدن

س. می‌گویند: خدا قدیم است و مکان ندارد، در صورتی که روح هم مکان ندارد؛ آیا این مطلب صحیح است؟

ج. اولاً، نحوه تعلق روح به بدن معلوم نیست که بتوان گفت به نحوی از انحاء مکان برای او تصور نمی‌شود. ممکن است روح به نحوی در بدن مستقر باشد؛ هرچند بعد از موت نیز به بدن برزخی و قالب مثالی شخص تعلق داشته باشد.

ثانیاً، روح و مجردات دیگر مثل ملائکه - بنابر قول به تجرد آنها - اگر مثل اشیای مادی مکان نداشته باشند، حلولشان در جسم مادی ممکن است؛

درحالی که خدا ممتنع است که در شیء مادی حلول کند؛ به این معنی که شیء مادی، محل آن واقع شود.

ثالثاً، اینکه می‌گوییم: خدا قدیم است و مکان ندارد، از این رو است که اگر مکان داشته باشد، تعدّد قدما لازم می‌شود و مخالفت در توحید در قدم است و احتیاج به مکان پیدا خواهد کرد و محتاج به غیر، واجب‌الوجود نخواهد بود؛ ولی روح اگر مکان داشته باشد، تعدّد قدما لازم نمی‌شود؛ و اگر هم نداشته باشد قدم آن لازم نمی‌آید.

منظور از هلاک در آیه «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ»

س. خدا فرموده: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» و حدیث می‌گوید: «خُلِقْتُمْ لِلْبَقَاءِ لَا لِلْفَنَاءِ»؛ در صورتی که می‌گویند: روح قبل از این بدن بوده و فناپذیر هم نیست؛ شما چه می‌فرمایید؟

ج. هلاک در «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ»^۱ ممکن است موت باشد که عبارت از زوال تصرف روح در بدن است و به قرینه «هالک» معلوم می‌شود که مراد از شیء، هر چیزی نیست تا آنکه روح را هم شامل شود و مراد از «وجه»، ذات حق است و بنابراین استثنای غیر متصل می‌باشد.

ممکن است ضمیر «وجه» راجع به شیء باشد؛ یعنی هر ذی روحی یا هر انسانی هلاک می‌شود، مگر وجدان و حقیقت و روح آن، که بنابر این دلالت بر بقای روح می‌کند.

ممکن است مراد این باشد که: هر چیزی هالک و باطل است، مگر توجه به خدا و آنچه به آن شخص، قصد رضای خدا کرده باشد.

به هر حال از آیه نمی توان استفاده عدم بقای روح را کرد، تا با حدیث «مَا خُلِقْتُمْ لِلْفَنَاءِ بَلْ خُلِقْتُمْ لِلْبَقَاءِ»^۱ منافات داشته باشد.

مضافاً بر اینکه در آن حدیث هم ممکن است مراد این باشد که فنا، نهایت و غایت این خلقت نیست؛ بلکه خلقت شما مقدمه بقای جاودانی است.

مخلوق بودن ارواح و عقول

س. آیا ارواح و عقول و امثال ذلک همه مخلوق و محدود هستند؟

ج. بلی، وجود نامحدود و غیرمخلوق منحصر است به ذات یکتای بی همتای نامحدود خالق متعال - جلّت عظمتّه - و ارواح و عقول، و همه مخلوقات محدود و غیرازلی هستند.

قدیم بودن خدا و حادث بودن روح

س. قدیم بودن خدا و حادث بودن روح را از کجا می فهمیم؟

ج. حادث بودن روح که از پاسخ سؤالات قبل معلوم شد؛ چون روح ممکن است ناچار، حادث و محتاج به علت است.

اما قدیم بودن خدا و واجب الوجود بودن او برای این است که خلاف فرض لازم می آید؛ چون خدا واجب الوجود است و اگر قدیم نباشد، پس وجوب وجود لازم ندارد و غیر واجب الوجود، ممکن است؛ پس محتاج به موجد خواهد بود و خدا نخواهد بود. بنابراین خدا قدیم، ازلی، ابدی و سرمدی است.

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۴۹.

اضافه تشریفی بودن نفخ روح در آیه «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي»

س. در مورد آیه تشریفه «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي»،^۱ می‌گویند: اضافه تشریفی است؛ یعنی هرچه عزت شرافت دارد خدا به خود نسبت می‌دهد؛ با اینکه گاهی ظاهراً نسبت عذاب را هم به خود داده: «إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ»، شما در این باره چه می‌فرمایید؟

ج. بلی، اضافه تشریفی است و دلیلش این است: در مورد حضرت مریم علیها السلام یکی در سوره «کهف» می‌فرماید: «فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا»؛^۲ و در سوره انبیاء: «فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا»؛^۳ در این موارد به مناسبت عزت و شرافت اضافه شده است. اما در مورد «إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ»؛^۴ یا «وَلَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ»؛^۵ اضافه حقیقی است؛ یعنی اضافه فعل به فاعل است؛ مثل: خلق الله، و در عین حال دلالت بر سختی و بزرگی عذاب نیز دارد.

به هر حال این دو اضافه با هم تفاوت دارند.

س. ما قائلیم که خدا واحد است؛ اما عده‌ای گویند: «در هر کس، البته جزئی از روح خدا دمیده شده است و همراه روی هم که جمع شود باز می‌شود یکی»؛ شما در این باره چه می‌فرمایید؟

ج. این حرف بعضی از فرق باطله بوده و عقیده به آن کفر است و ادله نقلی و عقلی بر خلاف آن قائم است.

۱. حجر، ۲۹.

۲. مریم، ۱۷.

۳. انبیاء، ۹۱.

۴. ابراهیم، ۷.

۵. حج، ۲.

بلی، اگر بعضی حرف‌هایی می‌زنند که احتمال دارد مرادشان از آن سخنان، این عقیده فاسده باشد، ولی صراحت ندارد، یا خودشان توجیه می‌کنند و این عقیده را رد می‌نمایند، تا هنگامی که صریحاً این اعتقاد را اظهار نکرده‌اند و شهادتین بر زبان جاری می‌کنند، نمی‌توان حکم به کفر آنها کرد.

وجود روح قبل از بدن

س. از تولد حضرت آدم علیه السلام تا هنگام به دنیا آمدن، آیا روح شخص وجود داشته، یا از وقتی که بدن در رحم مادر چهارماهه شده، این روح به وجود آمده است؟

ج. بعضی قائل به وجود روح، قبل از بدن هستند. بعضی از اخبار وارده از ائمه علیهم السلام هم مؤید این قول است و بعضی قائل به وجود آن بعد از کامل شدن خلقت جنین شده‌اند. والعلم عند الله.

تفصیل را باید در کتاب‌های «علامه مجلسی» یا در کتاب *کفایة الموحدين* و کتب معتبر دیگر ملاحظه نمایید. والله العالم.

تناسخ ارواح از نظر اسلام

س. آیا موضوع تناسخ روح مورد قبول اسلام است؟

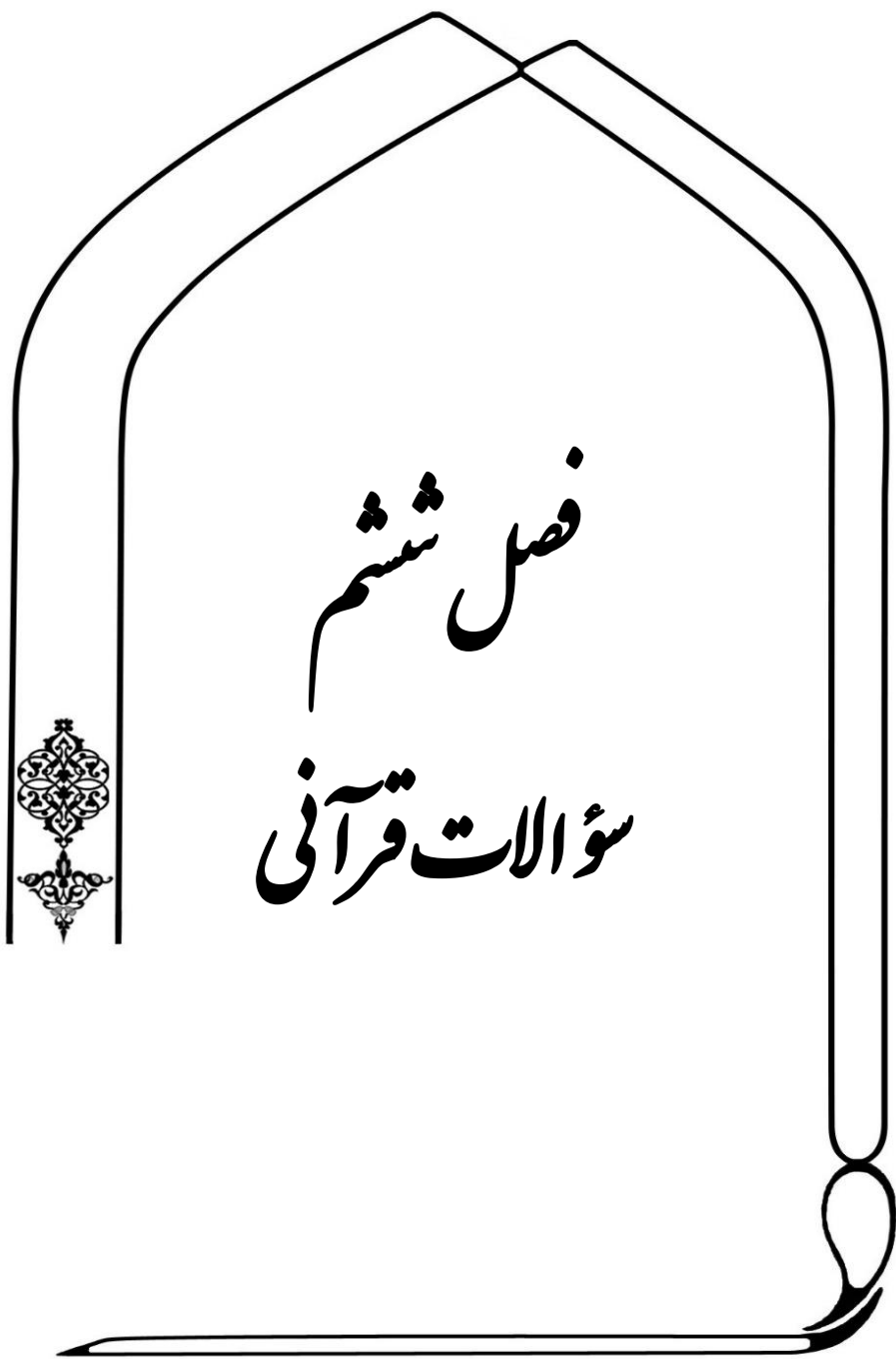
ج. تناسخ، مورد قبول هیچ‌یک از ادیان آسمانی و الهی نیست و از وحی و اخبار انبیا علیهم السلام استفاده نشده و از تفکراتی که اقتباس از مشکات نبوت شده، نیست.

این‌گونه امور غیبیه فقط با اخبار من جانب الله مرتبطین با عالم غیب و غیب عالم، یعنی سلسله جلیله انبیا و اوصیا علیهم السلام قابل کشف و دریافت است و بدون

هدایت انبیا و اوصیا، اظهار نظر در این امور خارج از صلاحیت فهم و درک بشر بوده و از حدّ توهم و احتمال فراتر نمی‌رود و توهمات متعدّد و مختلف به اختلاف اشخاص و سلیقه‌ها راجع می‌شود و برای کسی باوربخش نیست.

نه فکر نسخ که عبارت است از انتقال نفس و روح از بدن عنصری و طبیعی که با آن بوده به بدن دیگر، و نه توهم مسخ که عبارت است از انتقال آن از بدن عنصری انسان به بدن عنصری حیوان، و نه خرافه فسخ که عبارت است از انتقال آن به نباتات - از اشجار و... و بالاخره نه خرافه چهارم، یعنی رسخ که عبارت باشد از انتقال روح انسان از بدن عنصری به جمادات و تعلق به یکی از آنها، بر پایه صحیحی قرار ندارد و بر اساس استفاده از هدایت انبیا - که یگانه راه مطمئن استکشاف این مسائل و امور غیبیه است - اظهار نشده و اقامه برهان عقلی و منطقی بر آن ممکن نیست. اگر بشر از مکتب انبیا جدا باشد، در این گونه مسائل همه‌گونه توهم و احتمالی - نفیاً و اثباتاً - برایش پیش می‌آید و به هر تفکر و توهمی که به علّتی دل‌بستگی پیدا کند - هرچند امکان آن معقول باشد - از اقامه دلیل و برهان بر آن عاجز است. مضافاً بر اینکه علمای اسلام محال بودن این نظرات را مدلل نموده‌اند.

در مقابل این توهمات بی‌معنی، عقیده به معاد و حشر اجساد و عود ارواح به ابدان است که قرآن مجید در آیات بسیار بر آن صراحت و تأکید دارد و غیر از آنچه قرآن از عالم برزخ و عالم آخرت و معاد بر آن ناطق است و ائمه طاهرین علیهم‌السلام شرح و تفسیر فرموده و توضیح داده‌اند، هرکس در این مقوله هرچه بگوید، صرف اوهام و تصوّر و خیال و احتمال است.



فصل ششم

سوالات قرآنی



دلیل وجود آیات متشابه در قرآن

س. چرا آیات متشابهات در قرآن آمده است و چرا همه مطالب در قالب

آیات محکمت بیان نشده‌اند؟

ج. اگر متشابهات صرفاً وصف الفاظ باشد که با امکان بیان معانی با الفاظ محکمه عدول به الفاظ متشابهه شده باشد، این سؤال قابل طرح است که وجه عدول چه بوده است؟

و اگر متشابهات وصف معانی باشد که معنی بالذات متشابه باشد و تشابه معنی به لفظ سرایت کرده باشد و به لفظ هم به اعتبار معنی متشابه گفته شود، در این صورت، صرف نظر از معانی متشابهه در مثل قرآن مجید - که حاوی علوم و معارف حقیقیه بسیار است و بسیاری از آنها محتاج به شرح و تأویل می‌باشد - جایز نیست؛ و موجب حرمان مردم - به‌ویژه صاحبان مدارک عالیه - می‌شود. این تشابه به هر معنی که باشد، معنایی است که محتاج به شرح و بسط و تفصیل بسیار است؛ که بیان آنها در قرآن مجید از جهات متعدده مناسب نبوده است. بنابراین این معانی متشابهه که بیشتر مربوط به امور غیبیه است در قرآن بیان شده و شرح و تأویل نشده است و غموضت و ابهام یک سلسله معانی نباید موجب شود که اجمال آن هم ناگفته و مجهول بماند و در حدّ لفظ دال بر آن معنای محتاج به تفسیر و تأویل، مطرح نگردد.

این یک حقیقت و واقعیت است که معانی بر دو قسم‌اند: بعضی محکم و

بعضی متشابه هستند؛ و در ابهام یک سلسله به هم متشابه‌اند. و اگر می‌گویند: چرا معانی محکمه گاه با الفاظ متشابه یا موجب اشتباه، بیان شده که در واقع، معنی مشتبه شود؟ مثل: «يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ»^۱، یا «وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى»^۲، «وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى»^۳ یا «لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ»^۴، و یا «إِنَّ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ»^۵ و امثال اینها؛ پاسخ این است: این‌گونه کلمات از متشابهات نیستند و معانی بسیار لطیف و دقیق آنها بر اهل زبان و ذوق معلوم و آشکار است و از علایم فصاحت و بلاغت است.

لغات و آسنه - خصوصاً لغت عرب - بیشتر یا بخش مهم آن، مشتمل بر استعارات و مجازات و هنرهای ذوق‌پسند، شیوا و زیبای ادبی است که بدون آنها کلام، خطبه، شعر و قصیده، خشک و نامطبوع می‌شود؛ و در مستمع و شنونده نه رغبت شنیدن و استماع ایجاد می‌نماید، و نه تأثیر به‌سزایی در روح او می‌گذارد. آنها که اهل هنر سخنوری و ایراد کلام می‌باشند و از محاسن و لطافت‌های معجزه‌آمیز قرآن مجید عاجزند، درعین حال که درک می‌کنند کلام، در اوج فصاحت و بلاغت و اعجاز قرار دارد، نمی‌توانند تمام دقایق لطایفی را که در آن به کار برده شده بیان کنند.

قرائن حالیه، عقلیه و مقالیه همه در فهم قرآن کریم و لسان عرب و بلکه همه آسنه دخالت دارد و میزان در فهم مراد و معنی، همان ذوق‌های سلیم و طبع مستقیم است.

۱. فتح، ۱۰.

۲. انفال، ۱۷.

۳. طه، ۱۲۱.

۴. فتح، ۲.

۵. اعراف، ۱۵۵.

فصل ششم / سوالات قرآنی ۲۰۱

مثلاً در همین آیه کریمه: ﴿يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ﴾^۱، اگر کسی بر کلمات، جمود داشته باشد، باید یدالله را ید خارجی خدا بگوید که خارجاً و حقیقتاً فوق همین دست‌های خارجی اشخاص است. معنایی که هرگز خارجیت ندارد و اما اگر فرد، کلام‌شناس و اهل زبان و ذوق باشد، عالی‌ترین معنی را - که برتری قدرت حق بر قدرت همگان است - از آن می‌فهمد، و متوجه می‌شود که «ید» در مثل این کلام، به معنای قدرت است و در مثل «يَا ذَا الْأَيْدِي الْحِسَامِ» به معنی نعمت می‌باشد.

آیاتی که به آن اشاره شده، همه معانی دقیق و لطیف و معرفت‌بخش خود را دارند که همه را در موارد خود بیان کرده‌اند و ما هم در مناسبت‌هایی به بعضی از آنها اشاره نموده‌ایم.

غرض این است که این آیات متشابه نیستند و قریحه‌ها و ذوق‌های اهل لسان آنها را درک می‌کنند.

چنان‌که نقل شده: حضرت رسول اکرم ﷺ در مورد شخصی که با رعایت ادب، با آن حضرت سخن نمی‌گفت و جسارت می‌نمود، فرمود: «إِقْطَعْ لِسَانَهُ»^۲. یکی از حاضرین که با وجود قراین و شواهد، متوجه معنی نشد، در مقام قطع زبان او بر آمد؛ ولی امیرالمؤمنین علیه السلام او را مورد احسان و انعام قرار داد که در نتیجه نه فقط زبان جسارت او قطع شد، که زبانش به مدح و ثنای رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز باز شد.

بدیهی است اگر از جمله «إِقْطَعْ لِسَانَهُ»، جمود بر کلمات شود، قطع خارجی زبان فهمیده می‌شود؛ اما با توجه به حال و مقام و سوابق اخلاق حسنه و حلم و عفو صاحب آن خلق عظیم، مقصود آن حضرت معلوم بوده و مثل این کلام از آن

۱. فتح، ۱۰.

۲. مغربی، دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۳۲۳؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۱۶۰.

حضرت در آن موقف و مقام متشابه نیست. از این رو اگر کسی از آن سخن، به قطع زبان استفاده کند، علامت کج فهمی و سخن شناسی است.

مثلاً آیه کریمه ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ﴾^۱ ظاهر الدلالة است و متشابه نیست. و اگر مجسمه بگویند: مقصود یهود این بوده که: دست خدا خارجاً مغلول است، و مقصود قرآن این است که دست‌های خدا خارجاً باز است، یعنی خدا دست دارد که به قول آنها مغلول و به فرموده قرآن مبسوط است، این یک برداشت خلاف ظاهر است که احدی از اهل ذوق و زبان آن را نمی‌پذیرد و آیه را، نه از حیث لفظ و نه از حیث معنی متشابه نمی‌سازد.

همچنین در آیه ﴿وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ﴾^۲ هر کس می‌فهمد که «ید» در آیه اولی، قدرت بر تصرف، خلق، ایجاد، اماتة، احیاء، رزق و... می‌باشد و در دوم، ید بذل، جود، احسان و اعطا است.

خلاصه، این آیات از متشابهات نیستند و مشحون از نکات ادب، اعجاز، فصاحت و بلاغت‌اند.

س. چرا در قرآن کریم که بعضی مطالب جزئی و مشخص همراه با اسم بیان شده، مطالب اساسی به صورت مبهم و کلی بیان گردیده است؟

ج. مطالب کلی و اساسی در امور اعتقادی، مثل: توحید، نبوت، معاد، امامت و ولایت، همه بیان شده است؛ و در امور عملی و عبادی نیز مثل: نماز، روزه، حج، و در مسائل اقتصادی و مالی مثل: زکات، خمس و معاملات، و در امور سیاسی و ولایی و قضایی و جزایی و انتظامی و اصول تربیتی و اخلاقی، روابط و مسائل

۱. مائده، ۶۴.

۲. اسراء، ۲۹.

فصل ششم / سوالات قرآنی ۲۰۳

اجتماعی، در عالی‌ترین سطح در این کتاب عزیز بیان شده است. و اگر در بعضی موارد به برخی حوادث جزئی اشاره شده، یا شأن نزول آیه امر جزئی بوده است، از همان‌ها هم مطالب مهم کلی استفاده می‌شود.

قرآن کریم در ظرف بیست و سه سال به تدریج نازل شده و شمار زیادی از آیات آن به مناسبت‌هایی که پیش آمده، یا در مقام احتجاج بر کفار نازل شده و سبک و سیاق خود را که مختص به خود آن است، و هیچ کتاب دیگر، حائز آن نیست را دارد، که همان هم اعجاب‌انگیز، جالب و جذاب است و زبان از بیان فصاحت و بلاغت آن عاجز می‌باشد.

در کنار قرآن مجید، سیره پیغمبر ﷺ و نحوه ابلاغ آیات و به کار گرفتن مضامین آن نیز مطالب را مشخص می‌نموده است. چنان‌که مناسبات و شأن نزول آیات نیز مؤثر بوده، که اگر آیه برای مثلاً تعظیم امری از آن به صراحت نام نبرده، یا به ظاهر، مفهومی کلی بوده، شخصی بودن آن معلوم می‌شده است.

مثلاً در مثل آیه ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾^۱، اگرچه «مَا أُنزِلَ» مبهم است و تعظیماً له، به آن تصریح نشده است، اما در مقام تبلیغ و بیان، حتی پیامبر ﷺ را برگرفت و بلند کرد و «أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ» فرمود و «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ» گفت، تا آن ابهام که مخاطب منتظر رفع آن بود، برطرف شد و همه دانستند که «مَا أُنزِلَ»، ابلاغ ولایت علی ﷺ بوده است.

یا در مورد ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾^۲؛ مفاد آیه و طبع امر ولایت، نشان می‌دهد که مراد آیه،

۱. مائده، ۶۷.

۲. مائده، ۵۵.

شخص خاص و مؤمن معین است و اوصاف مذکوره اشاره به آن شخص است، نه بیان ولایت هر کس که در حال رکوع انفاق و ادای زکات نماید. علاوه بر این، نزول آیه به هنگام آن برنامه خاتم‌بخشی امیرالمؤمنین علیه السلام از اسم بردن گویاتر است و یا کمتر از آن نیست. به هر حال با وجود سیره و سنت عملیه و قولیه حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در شرح و بیان آیاتی مثل آیات ولایت، مراد و مقصود معلوم است و بر غیر امیرالمؤمنین علیه السلام قابل انطباق نیست.

کشف روابط ریاضی لغات و آیات قرآن

س. گروهی با چاپ ترجمه قرآن مجید به انگلیسی و اعلام کشفیات روابط ریاضی لغات و آیات قرآن، فعالیت وسیعی را شروع کرده‌اند. تفسیرهای متعدد این گروه در مورد دستورات قرآن، باعث سؤال‌های فراوانی شده است که نیاز به جواب دارد. ما امیدواریم که با هدایت و راهنمایی شما در تماس با مراکز علمی در ایران بتوانیم پاسخ‌های مناسبی در مورد بعضی از ادعاهای این گروه تهیه و در جلسات مطرح نماییم.

در ذیل، نمونه مختصری از بعضی ادعاهای این گروه ارائه می‌شود:

۱. حدیث و سنت از کارهای شیطانی است: (۱۱۲:۶ و ۳۱:۲۵)؛ و عدم نیاز به حدیث: (۶:۴۵ و ۱۱۱:۱۲ و ۶:۳۱ و ۱۱۴:۶ و ۶۲:۳۳ و ۲۳:۴۸ و ۷۷:۱۷ و آیات دیگر).
۲. تنها رل حضرت رسول صلی الله علیه و آله ارائه قرآن مجید بوده و نه هیچ چیز دیگر: (۲۰:۳ و ۴۰:۳ و ۹۹:۵ و ۱۹:۶ و...). حضرت رسول اجازه نداشتند هیچ

فصل ششم / سوالات قرآنی ۲۰۵

دستور مذهبی به جز قرآن را صادر نمایند: (۴۷/۳۸ - ۶۹)، و یا توضیح بدهند: (۱۵ / ۱۹ - ۷۵)؛ و خداوند تنها تعلیم‌دهنده قرآن است: (۱:۵۵.۲)؛ و قرآن بهترین حدیث است: (۶:۴۵).

۳. قرآن مجید به دست خود حضرت نوشته شده است: (۴ - ۱:۹۶ و ۶۸/۱ و ۷۵/۱۷).

ج. این‌گونه محاسبات در نظم و نثر و اعلام و نام‌های اشخاص و اماکن، از دیرباز به صورت‌هایی مطرح بوده و یک عمل تفریحی و سرگرم‌کننده به شمار می‌آمده و گاهی با این استخراجات و به قول شما «روابط ریاضی لغات و جمله‌ها»، اذهان بعضی عوام و ساده‌لوحان به عقاید مذهبی و وقایع تاریخی، جلب می‌شده است.

گاه برای یک اسم یا مطلب مورد نظر، کلمه‌ای که دارای مفهومی زیباست و به حساب ابجد، زبر یا بینات آن معادل آن باشد، استخراج می‌کنند و آن را به عنوان شاهد بر خوبی و صحت مفهوم آن اسم می‌گیرند؛ درحالی‌که شخص دیگر، برای همان اسم، کلمه دیگر، با مفهومی زشت و قبیح، استخراج می‌نماید و آن اسم و مسمای آن را مورد توهین قرار می‌دهد. مثلاً برای کلمه محبوب و زیبای «عدل»، در هر لغتی می‌توان کلمات زشتی، معادل آن را استخراج کرد یا برای کلمه زشت «ظلم» و «ستم» به‌عکس، کلماتی زیبا استخراج نمود.

غرض اینکه: این استخراجات، مبنای معقول، منطقی و باوربخش ندارد و با نتایج متضاد و متناقضی که از آنها به دست می‌آید، نمی‌توان در اثبات یا رد مطلبی بر آن اعتماد نمود. یک کلمه در یک لغت، ممکن است از حیث رابطه

۲۰۶..... معارف دین / ج ۱

ریاضی با چندین کلمه دیگر - که هر کدام، یک مفهوم زشت و زیبا داشته باشند - معادل باشد؛ بلکه برحسب لغات و زبان‌های مختلف، می‌توان برای آن، ده‌ها و صدها معادل استخراج نمود.

حاصل این است که: این رابطه به اصطلاح ریاضی، دلیل بر صحّت یا بطلان هیچ نظر و هیچ رأی و فرضیه‌ای نمی‌شود؛ چه در مسائل عقیدتی و مذهبی و چه در مسائل علمی مثل شیمی، فیزیک و... باشد. و هیچ محقق و دانشمندی با این محاسبات، مسئله‌ای را حل نکرده و قابل حل ندانسته است؛ فقط همان‌طور که گفته شد، برای سرگرمی و مسابقه، می‌توان این بازی را هم مثل سایر بازی‌ها، در صحنه‌های بین‌المللی به مسابقه گذاشت، و به هر کس که بیشترین کلمه زشت و یا زیبا را برای یک کلمه مورد نظر استخراج کرده باشد، جایزه قرار داد.

با این وجود این عمل، زشت و بازی آن هم زشت است؛ مگر به استخراج لغات زیبا برای کلمات زیبا مثل عدل، احسان، مهر، محبت، تعاون و اتحاد، بسنده شود. در هر حال، این برنامه برای دریافت حقّ و باطل هیچ امری - بر اساس پایه هر عدد و رقمی که باشد - مورد اعتماد نیست. همان‌طور که نمی‌توان با این برنامه و استخراج در محاکمات حقوقی یا جزایی، حکم کرد و طرفی را حاکم و دیگری را محکوم نمود. در مسائل مذهبی و اعتقادی نیز این برنامه‌ها، پایه و اساس ندارد.

اما اینکه از قرآن مجید برای نکوهش حدیث شریف و بی‌نیازی از آن و مطالب دیگر از جمله اینکه: حضرت رسول اکرم ﷺ قرآن کریم را با دست مبارک خود نوشته‌اند، استفاده می‌شود، با تأکید تمام اعلام می‌گردد که این گفته‌ها و حرف‌ها برخلاف بدیهیات و واضحات تاریخ، و اتفاق جمیع مسلمین است و در

فصل ششم / سوالات قرآنی ۲۰۷

آیاتی که به آنها اشاره کرده‌اند چیزی که بر این معانی، دلالت داشته باشد وجود ندارد و این برداشت‌های انحرافی، حتماً مغرضانه و یا جاهلانه است. توجه داشته باشید که ممکن است بعضی از این برداشت‌ها از ترجمه قرآن مجید به انگلیسی - که به غلط ترجمه شده باشد - توهم گردیده است؛ و الا این مطالب، چیزهایی نیست که قابل استناد به قرآن کریم و آیات محکمه آن باشد. در خاتمه، باز هم تأکید می‌شود که اعتماد بر این استخراجات و روابط ریاضی و همچنین ترجمه‌های تأیید نشده قرآن کریم در ارتباط با دستورات دینی و عقاید مذهبی منطقی نیست. اضافه می‌شود: در صورت نیاز به توضیحات بیشتر، با شرح و تفضیل مرقوم دارید تا پاسخ داده شود.

س. با سلام و آرزوی سلامت و بقای وجود شریف در ظلّ توجهات پروردگار، دریافت پاسخ از شما باعث خوشحالی و دلگرمی فراوان گردید. در ذیل، اهمّ مطالب، دو ادعای این گروه، و پاسخ ما جهت بررسی ارائه می‌گردد: س ۱. قرآن مجید کامل و مفصل بوده و یادگیری آن به هر زبانی آسان است و در نتیجه نیازی به احادیث و سنت نیست؛ با استناد به آیات: (۴۴: ۴۱) و (۱۷: ۵۴، ۲۲، ۳۲، ۴۰).

جواب ما: فهم و درک کلیه دستورات و احکام قرآن مجید، نیاز به خلوص نیت و تمرکز فکری و آمادگی لازم به فهم حکمت الهی دارد. در مورد افرادی که به زبان عربی آشنایی ندارند، وجود ترجمه صحیح و کامل قرآن مجید، به علاوه شرایط ذکر شده، لازم می‌باشد؛ آیه: (۷: ۳).

ج ۱. فهم قرآن مجید به گواهی تمام متخصصین فن و مفسرینی که غور کامل در قرآن و تفسیر آن داشته‌اند، بدون اطلاع لازم از علوم قرآن - مثل اسباب نزول آیات و اماکن نزول و جوّ فکری محیط بر عرف زمان نزول - کامل نمی‌شود. از سیره و سنت قولی و عملی پیغمبر ﷺ در کلّ برنامه‌هایی که اجرا فرمود و در پیاده کردن اوامر و نواهی قرآن و تفهیم کامل مقاصد آن و تفصیل برنامه‌ها، حتماً باید از حدیث کمک گرفت؛ و الا در بیشتر موارد استفاده ما، تفسیر آیات، مستقیم و موافق مدلول حقیقی قرآن مجید نخواهد بود. هر جا اقتضای کلام قرآن تصریح مطلب بوده تصریح شده، و هر کجا بیان مطلبی با اشاره لازم بوده، اشاره گردیده است. هر کجا بیان امری به نحو عموم یا مطلق لازم بوده، مطلبی که به‌طور عام یا مطلق بیان شده؛ گاه لفظ عام است و از آن معنی خاص اراده شده؛ و گاه خاص است و معنای عام دارد و... اما این نکات و تفصیل را هم باید از حدیث و سنت استفاده کرد؛ که البته در این مورد، استقامت اذهان و قوّت تعقل و درک اشخاص نیز کمک‌کار شایانی بوده و هست.

اصلاً این موضوع در محیط علمی، مثل آفتاب روشن است و کسی از اهل فن نبوده که به‌طور قطعی در فهم قرآن نیاز به علم حدیث و سیره و تاریخ را منکر شده و ربط حدیث با قرآن، و قرآن با حدیث را مورد تردید قرار داده باشد.

اگر یک نفر غیرمسلمان هم بخواهد اسلام‌شناس شود، تنها به استناد قرآن، اسلام‌شناسی او تکمیل نمی‌شود، و او هم در خلال تحصیل به این نکته می‌رسد. این مطلب با آیات «وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ»^۱ منافات ندارد. این آیات،

فصل ششم / سوالات قرآنی ۲۰۹

این حقیقت را بیان می‌نماید که قرآن برای شرح اهداف کلی و مقاصد اصولی رسا و گویا است، و همه به‌حق بودن دعوت قرآن را به‌آسانی از آن می‌فهمند. هرکس به‌آسانی دعوت اسلام را به توحید و یکتاپرستی از قرآن می‌فهمد. همه اهتمام قرآن را به ترغیب به عدل، احسان، مکارم اخلاق و احترام به حقوق دیگران از آن می‌فهمند. همه می‌فهمند که قرآن به‌شدت از ظلم، فحشا، فساد، فتنه‌انگیزی، دروغ و انواع کارهای زشت، نکوهش کرده است. این را که دعوت قرآن، الغای تبعیضات نژادی و برابری همه انسان‌ها است، همه به‌آسانی از آن می‌فهمند. همه می‌فهمند که قرآن رسالت انبیای گذشته را تصدیق کرده و همه را در عقیده به معاد و جزا و ثواب دعوت نموده است.

اینها و صدها حقایق دیگر، همه به‌آسانی، هم از قرآن و هم از ترجمه‌های صحیح آن - به هر زبان که باشد - استفاده می‌شود. اما مفهوم آیات ﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ﴾ منع سؤال از پیغمبر و خواستن شرح و تفسیر آیات نیست. مثلاً تفصیل این مسائل در روابط مردم با خدا و یا خودشان، همه باید به وسیله پیغمبر بیان شود.

با این وجود، کلّ اسلام، این مطالب نیست و حقایق قرآن، منحصر به امور و اصولی که بیان شد نبوده و اسرار و مطالب قرآن تمام‌شدنی نمی‌باشد. حدیث و بیان و شرح شخص پیغمبر و عترت آن حضرت - صلوات الله علیهم - و پیشرفت علم، - همه - قرآن را تفسیر و شرح می‌دهند. کسانی که بگویند: کل دعوت و پیام‌های قرآن - بدون شرح و تفسیر حدیث و سنت، و تحقیقات علما و بیان علوم مختلف - حتی از ترجمه‌های آن استفاده

می‌شود و حاجت به حدیث و سنت نیست، قرآن را کم شمرده و این آیات را نخوانده‌اند که: ﴿مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ﴾^۱، ﴿وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ﴾^۲ و کتاب خدا را - در آن اوجی که دارد - نشناخته‌اند.

خداوند، فهم قرآن را برای همه افراد، آسان قرار داده است؛ اما مراتب مضامین قرآن و استفاده‌ای که اشخاص از آن می‌نمایند، یکسان نیست.

آن‌گونه که شخص پیغمبر اکرم ﷺ یا امیرالمؤمنین علی ﷺ از قرآن درک داشته‌اند، یک فرد عادی و عرب‌زبان نمی‌تواند داشته باشد.

آنکه در شنیدن آیات ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾^۳ صدایش بلند می‌شود که: «حَسْبِيَ حَسْبِي»، یا آنکه سوره اخلاص را می‌شنود، یا می‌خواند و از آن مطالبی توحیدی را می‌فهمد و درمی‌یابد که به همه محتوای این سوره دست نیافته است، با هم فرق دارند.

خلاصه، افرادی که نیاز فهم قرآن را به‌طور مطلق و یکجا با استفاده از حدیث منکر شوند، نه قرآن را شناخته‌اند، و نه حدیث و سنت را و نه نقش انبیا را در هدایت بشر.

هیچ گفتاری مثل گفتار «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» در طول قرون و به مرور ایام محکوم نشده است. بنابراین دین و اسلام یعنی مطالب و هدایت‌های کتاب (قرآن) و سنت (حدیث)، و اکتفا به هریک از این دو مساوی با ترک بخش مهمی از اصول و فروع و تعلیمات دین است.

۱. انعام، ۳۸.

۲. یس، ۱۲.

۳. زلزله، ۷-۸.

س ۲. تنها رل حضرت رسول ﷺ ارایه قرآن مجید بوده و نه هیچ چیز دیگر: (۲۰:۳ و ۹۹:۵ و ..): حضرت رسول اجازه نداشتند هیچ دستور مذهبی به جز قرآن را صادر نمایند و یا توضیح بدهند: (۱۹ - ۱۵:۷۵): قرآن بهترین حدیث است: (۲۳:۳۹ و ۶:۴۵ و ۲:۵۵): و خداوند تنها تعلیم‌دهنده قرآن است: (۲ - ۵۵:۱).
جواب ما: مأموریت حضرت رسول ﷺ بیش از قرائت قرآن مجید بوده و تعلیم آیات و مفاهیم و حکمت قرآن مجید و تزکیه مردم (۲:۱۲۹، ۱۵۱، ۱۶۴:۳ و ۲:۶۲) و قضاوت در امور مسلمانان (۴:۵۹، ۶۵ و ۵۱:۲۴) و نیز اطاعت و پیروی از حضرت رسول اکرم ﷺ از دستورات صریح الهی است (۳:۳۱ و ۴:۵۹، ۸۰ و ۵:۹۲ و ۲۴:۵۴). حضرت رسول ﷺ بهترین نمونه برای کلیه مسلمانان می‌باشند: (۴:۶۸).

اغلب پیروان این گروه برای اولین بار با اسلام آشنا شده و یا مسلمانانی هستند که به دلایل مختلف به این گروه جلب شده‌اند.

ما امیدوار هستیم با ارسال و بررسی قرآن انگلیسی مورد استفاده این گروه و شرح کامل ادعاهای آنها، در آینده آمادگی بهتر و بیشتری جهت رفع اشتباهات پیروان این گروه و سایر علاقه‌مندان به اسلام را داشته باشیم.

ج ۲. برحسب آنچه از آیات قرآن استفاده می‌شود پیغمبران علاوه بر اینکه وحی الهی را به مردم می‌رساندند و مبلغ رسالت خدا بوده‌اند، گفتار و رفتارشان نیز در کنار همان وحی برای مردم راهنما بوده و حدیث و سنت و سیره آنها مکمل برنامه‌های هدایتی آنها بوده است.

اسلام با این عقاید استوار و احکام نجات‌بخش، با تمسک به دو اصل «قرآن»

و «سیره و سنت» شکل گرفت. مسلمانان برنامه‌های عملی و عقیدتی خود را به تفصیل و تنظیمی که در دوره بیست‌وسه ساله رسالت پیغمبر ﷺ تفهیم و تعلیم شد، از آن حضرت گرفتند؛ و نقش، وظیفه و رسالت پیغمبر ﷺ در هدایت بشر، منحصر به خواندن آیات قرآن برای مردم نبود.

قرآن مجید، اعتبار، سندیت و حجیت تعالیم قولی و عملی پیغمبر ﷺ را اعلام فرمود: از جمله در آیه: ﴿مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾^۱؛ یا در آیاتی مثل آیه: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾^۲؛ که مراد از استجابت خدا، استجابت وحی و کلام خدا - قرآن کریم - است؛ و مراد از استجابت رسول، استجابت حدیث و گفتار و امر و نهی اوست. چنان‌که آیاتی مثل: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾^۳ مدلولش همان اعتبار کتاب و ارشادات غیر قرآنی پیغمبر است.

اصولاً از بزرگ‌ترین فواید فرستادن پیغمبر این است که پیغمبر، نمونه و الگو و اسوه و مقتدا باشد تا مردم به قول و عمل او اقتدا و تأسی کنند و از او پیروی نمایند. آیاتی مثل: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾^۴؛ همین معنی را بیان می‌فرماید. بیشتر از این آیاتی که دلالت دارد بر اینکه پیغمبران، امام هستند همه دلالت دارد بر اینکه حدیث و عمل آنها باید دستورالعمل و سرمشق و برنامه باشد. امام یعنی کسی که به او اقتدا می‌شود. حضرت ابراهیم علیه السلام که بعد از ابتلا به آن

۱. حشر، ۷.

۲. انفال، ۲۴.

۳. انفال، ۲۰.

۴. احزاب، ۲۱.

کلمات و اتمام آن به مقام امامت رسید، معنایش همین پیشوا شدن و مقتدا بودن است. این آیه که درباره انبیا می‌فرماید: ﴿جَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا﴾^۱ اگر انبیا فقط مبلغ کتاب باشند، امامت آنها معنی و تفسیر پیدا نمی‌کند.

بنابراین رل و نقش انبیا به همین ابلاغ خشک و خالی منحصر نمی‌شود و اصلاً رل و نقش آنها به این مقدار کفایت‌کننده نمی‌گردد.

آیه ۲۰ سوره ۳ (آل عمران) نیز دلالت بر این ندارد و بلاغی که در آن است مراد، بیان کلّ تعالیم دین می‌باشد که با قرآن و توضیحات و تبیینات پیغمبر ﷺ صورت می‌پذیرد و بلاغ در آیه ۹۹ از سوره ۵ (مائده) نیز همین مفاد را دارد؛ و آیه ۱۷ و ۱۹ سوره قیامت نیز اصلاً دلالتی بر این معانی ندارد.

احسن‌الحديث بودن قرآن - که صددرصد مسلم است - با بی‌نیازی از سنت پیغمبر ﷺ چه ارتباطی دارد که به آیه ﴿اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ﴾^۲ در سوره «زمر» استشهاد شود؟

واقعاً این استفاده‌ها از قرآن عجیب و غریب است. همچنین آیه ﴿فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَآيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ﴾^۳ از سوره «جاثیه» چگونه نفی اعتبار حدیث را می‌نماید؟ البته کسی که به آیات خدا ایمان نمی‌آورد، به گفتار پیغمبر و حدیث او هم ایمان نمی‌آورد؛ اما ایمان به آیات قرآن و آیات خدا به‌طور اعم از آیات تکوین و تشریح، مانع از ایمان به حدیث پیغمبر نیست؛ همان‌گونه که ایمان به خدا مانع از ایمان به رسالت نمی‌باشد.

۱. انبیاء، ۷۳.

۲. زمر، ۲۳.

۳. جاثیه، ۶.

همچنین از آیه «عَلَّمَ الْقُرْآنَ»^۱ در سوره «الرحمن» کدام شخص مستقیم الفکر - که اندک بهره از علم و درک داشته باشد - بی‌نیازی از حدیث را می‌فهمد؟
 من تعجب می‌کنم که گروهی با این‌گونه مطالب واهی خود و دیگران را سرگرم کرده و موجب اتلاف وقت مردم می‌شوند.

همچنین در مورد آیه «الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ»^۲؛ هرچند بر اینکه خدای تعالی تنها تعلیم‌دهنده قرآن است دلالت دارد، اما در مراتب نازل، پیغمبر ﷺ هم تعلیم‌دهنده قرآن است؛ آموزگاران هم تعلیم‌دهنده قرآن‌اند؛ مفسرین هم تعلیم‌دهنده قرآن‌اند؛ حدیث و تفسیر و تاریخ و علم هم قرآن را تعلیم می‌دهند؛ و شما هم می‌توانید معلّم قرآن باشید. اینها با اینکه معلّم اصلی و حقیقی قرآن خدا است، منافات ندارد.

همه مطالب این گروه واقعاً حاکی از بینش کم، و قلت درک است. این گروه اگر می‌خواهند درباره قرآن، فهم و بصیرتی پیدا کنند بهتر این است که به علمای علوم قرآن مراجعه و مطالب و سؤالات خود را مطرح نمایند؛ تا به سرمنزل معرفت به خدا و پیامبر و قرآن و اولیای دین برسند. وَاللَّهُ هُوَ الْهَادِي إِلَى الصَّوَابِ.

تفسیر آیه ۴۵ سوره نور

س. تفسیر آیه ۴۵ سوره نور در مورد هزارپایان چگونه است؟

ج. آیه ۴۵ سوره نور ظاهراً در مقام بیان وضع مشی و راه رفتن همه جنبندگان نیست و این چهار صنف که به آنها اشاره شده از باب مثال است و غرض، توجه دادن مردم به انواع جنبندگان است، نه شمارش تمام انواع آنها.

۱. الرحمن، ۲.

۲. الرحمن، ۱-۲.

تفسیر آیه ۴ سوره احزاب

س. در آیه ۴ سوره احزاب است که: ﴿مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ﴾؛ یعنی خداوند برای کسی دو دل در سینه قرار نداده است. منظور این آیه چیست؟ و آیا این آیه ارتباطی به داشتن مهر و محبت دو زن در دل یک مرد دارد یا خیر؟

ج. برای روشن شدن معنی آیه شریفه، به تفاسیر مراجعه نمایید. اما اجمالاً اینکه: معانی متعدده‌ای برای آن ذکر شده و ما به یکی از آنها اکتفا می‌کنیم: در تفسیر مجمع البیان از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: خداوند برای هیچ‌کس در باطن او دو قلب قرار نداده که به یکی از دو قلب، قومی مثل دوستان خدا را، و با قلب دیگر دشمنان آن قوم را دوست بدارد. نتیجه اینکه چون انسان دارای یک قلب است در آن یک قلب، دو محبت متضاد قرار نمی‌گیرد و محبت به دو همسر، دو فرزند، دو استاد و بیشتر، از این قبیل نیست. والله العالم.

علت کاربرد ضمیر جمع به جای ضمیر مفرد در قرآن

س. چرا خداوند در قرآن کریم به هنگام بیان مطلبی به جای ضمیر مفرد ضمیر جمع آورده است؟

ج. یک نکته آن اقتضای اشاره به عظمت متکلم در مقام بیان بعضی مطالب است که به ضمیر جمع مناسب با بلاغت و تکلم به مقتضای حال است، تا مخاطب، با توجه به عظمت متکلم، مطلب را - چنان‌که باید و شاید و به‌طور

جدی - دریافت نماید و اهمیت آن را درک کند؛ مثل: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾^۱ که به این تعبیر مشحون از اعجاز و متضمن پنج ضمیر جمع، محفوظ درون قرآن مجید را به حفظ الهی، به طور بسیار اکید و بلیغ بیان فرموده است؛ که با تعبیری مثل: ﴿إِنِّي نَزَّلْتُ الذِّكْرَ وَإِنِّي لَهُ لَحَافِظٌ﴾ بیان نمی شود.

نکته دیگر این است که گاهی بعضی کارهای الهی به واسطه ملائکه - که جنود و عدد آنها را هم غیر از او کسی نمی داند: ﴿وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ﴾^۲ - انجام می گیرد و ملائکه مدبران یا مقسمات و دیگران که مأموریت هایی دارند، به عنوان واسطه عمل می کنند. برای اینکه اشاره به این باشد که این عمل بدون واسطه انجام نشده، به لفظ جمع متکلم مع الغیر بیان می شود؛ مثل اینکه: بلا تشبیه مدیر یک کارخانه و مؤسسه - که همه امور و جریان آن کارخانه به واسطه یا بی واسطه، کار اوست - می گوید: این کار را کردیم، و گاه ضمیر متکلم وحده بیان می شود که عنایت خاص به چیزی و به خلق بلاواسطه چیزی معلوم شود و احتمال مداخله غیر و وسایط دفع شود؛ مثل: ﴿يَا مُوسَىٰ إِنِّي أَنَا اللَّهُ﴾^۳، که در مثل این مورد، استعمال ضمیر متکلم مع الغیر منافی با مقصود است. والله العالم.

منظور از آفرینش آسمانها و زمین در شش روز

س. در آیه ۳ سوره مبارکه حدید آمده است که: خداوند آسمانها و زمین را در ۶ روز آفرید؛ در حالی که پیش از پیدا شدن آسمان و زمین، هنوز واحد

۱. حجر، ۹.

۲. مدثر، ۳۱.

۳. قصص، ۳۰.

زمانی به نام روز وجود نداشته، و اصلاً روز با وجود خورشید و زمین معنا پیدا کرده؛ لطفاً این معنی را توضیح دهید.

ج. کلمه «یوم» و مرادف آن روز اگرچه بیشتر به معنای زمان تابش آفتاب و ضدّ شب به کار برده می‌شود، ولی مفهوم آن وسیع‌تر از این است. در قرآن کریم، احادیث شریفه و کلمات ادبا و سخنوران و شاعران عرب و عجم، در معانی دیگر - که قدر مشترک همه آنها زمان است - نیز گفته می‌شود. گاه گفته می‌شود: «روز» و «یوم» و مقصود از آن، زمان بین طلوع آفتاب و غروب آن است. گاهی این کلمات گفته می‌شود و از آن، مدت یک جریان یا زمان و دوران یک حکومت، یا یک عصر، یا عمر یک شخص، یا دوران جوانی یا پیری، یا دوران سیادت و عزّت و خوشی یک امت و ملت قصد می‌شود. مثلاً گفته می‌شود: امروز و فردا و از روز، دنیا و از فردا، آخرت قصد می‌شود. یا شاعر می‌گوید:

روز بزرگ گرچه جهان کم ندیده است روزی چو روز حضرت خاتم ندیده است

که مقصود او از «روز حضرت خاتم»، تمام عصر حضرت رسول اکرم ﷺ می‌باشد. و مثلاً «اعشی» در این شعر:

شَتَّانَ مَا يَوْمِي عَلَى كُورِهَا وَيَوْمُ حَيَّانَ أَخِي جَابِرٍ

از دو دوران عمر خودش به «روز» تعبیر کرده است؛ و امیرالمؤمنین علیه السلام نیز در «خطبه شقشقیّه» به این شعر، تمثّل جسته، و دو عصر و دو دوره را در ارتباط با خودشان، دو «روز» شمرده‌اند.

با توجه به این توضیح مختصر، معلوم می‌شود که سِتَّةَ أَيَّامٍ (شش روز) در سوره مبارکه «حدید» و همچنین در سوره «اعراف»، آیه ۵۴ اشاره به شش دورانی

است که در آنها آسمان‌ها و زمین شکل گرفته و این نظامات و تشکیلات وجود یافته است. اشاره به این است که خلقت آسمان‌ها و زمین دفعی نبوده، بلکه به اراده الله و حکمت باری تعالی تدریجی انجام شده است؛ چنان‌که در اجزای عالم خلقت و طبیعت، بیشتر یا همه چیزها به تدریج آفریده می‌شوند. مثلاً سنگ‌ها و معادن و کانی‌های دیگر، بعضی در طی هزاران سال و بعضی بیشتر و بعضی کمتر از یکسال، و برخی کمتر از این زمان وجود پیدا می‌کنند.

آسمان‌ها و زمین نیز بنا بر این دو آیه کریمه در طی شش روز، شش دوران و شش تحول و جریان شکل گرفته و خلق شده‌اند. این دو آیه از عجایب آیات و معجزات قرآن کریم است که شکل‌گیری و خلقت کل نظام آسمان‌ها و زمین را تدریجی اعلام می‌نماید؛ و تدبّر در معانی این آیات موجب قوّت ایمان به خدا و وحی و رسالت حضرت خاتم‌الانبیاء ﷺ می‌شود. والله العالم.

معنای عرش در آیه «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى»

س. در آیه: ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾^۱ معنای عرش چیست؟ «استواء بر عرش» یعنی چه؟ و با اینکه قرآن از خداوند است، چرا در بعضی از آیات لفظ «ما» (صیغه متکلم مع‌الغیر) به کار رفته است؟

ج. این تعبیر کنایه از قدرت کامله خداوند، و تسلّط او بر همه موجودات به نسبت مساوی است. اما اینکه لفظ «ما» به کار رفته، این به عنوان تعظیم است؛ مانند اینکه گاهی در بین مردم به طرف مقابل که یک نفر است گفته می‌شود: «شما»؛ و یا یک نفر می‌گوید: «ما» گفتیم.

منظور از تبدل زمین و آسمان‌ها در قیامت

س. با توجه به آیه مبارکه: ﴿يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ﴾^۱، لطفاً بفرمایید اگر زمین در روز قیامت غیر از این زمین باشد، پس اعمال خیر و شرّی که مردم در روی زمین اولی انجام داده‌اند و برحسب آیه شریفه در سوره «زلزال» باید همان را حاضر کند و به آن شهادت بدهد، آن زمین چه خواهد بود و چه خواهد شد؟ آیا مردم از آن زمین اول محشور می‌شوند، یا غیر آن (زیرا در آیات متعدّد قرآن مجید آمده است که زمین، کوه‌ها، آسمان و ستارگان و دریاها هم از بین خواهند رفت)؟

ج. این آیات ممکن است از آیات متشابه باشد که تأویل آن در موقع خود، آشکار می‌شود. آنچه فعلاً به‌طور جزم می‌گوییم و مسلّم و معلوم می‌باشد این است که بین این آیات تنافی و تعارض وجود ندارد.

اولاً، ممکن است مراد از تبدیل و تبدل ارض و سماوات این باشد که وضع و شکل و قیافه کنونی زمین و آسمان عوض می‌شود؛ مثل اینکه کوه‌ها برداشته می‌شود، حرکات ستارگان تغییر می‌کند و...

ثانیاً، ممکن است در آغاز قیام قیامت مردگان از همین زمین، برانگیخته شوند و در آن حشر واقع شود، و سپس تحولات دیگر در آن پیدا شود که در روز قیامت، این تحولات واقع می‌شود؛ اما در آن روزی که مقدار آن پنجاه هزار سال است ممکن است این تحولات به‌تدریج و یکی پس از دیگری واقع شود. به‌رحال در مثل این آیات اجمالاً مسلّم و معلوم است که با یکدیگر تنافی ندارد

و اگر کسی تصور تنافی نماید، رفع آن تنافی با دقت در خود آیات کاملاً ممکن است؛ ولی در تفسیر و تأویل آن چیزی که حجت است؛ فقط خبر معتبر از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام است: ﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾^۱.

حفظ و حراست خاص از قرآن

س. در سوره مبارکه حجر، این آیه مبارکه وجود دارد که: «همانا ما قرآن را فرستادیم و ما خود، نگهبان و حافظ قرآن می‌باشیم». بفرمایید که سایر کتب آسمانی - مانند تورات و انجیل که آنها هم کلام الله هست - چگونه مورد حفاظت پروردگار قرار نگرفت تا یهودی‌ها و نصرانی‌ها نتوانند آن دو کتاب مقدس را از بین ببرند و تحریفاتی در آن بنمایند؟

ج. ممکن است این عنایت خاص به حفظ و حراست، از جنبه این باشد که چون اسلام، خاتم ادیان است و پس از آن نبوت و رسالتی نیست، قرآن را خدا از گزند حوادث دوران و دستبرد اهل طغیان حفظ می‌فرماید که رشته هدایت الهی منقطع نشود. و قرآن - که معجزه باقیه و دلیل صحت نبوت و پیغمبری همه انبیا است - باید تا انقراض عالم باقی باشد.

تفسیر آیه «لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ»

س. در آیه «لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ»، چه ارتباطی بین ولایت علی علیه السلام با مدت حکومت بنی‌امیه است؟ (بهتر بودن شب قدر از هزار ماه و حکومت جابرانه اموی از لحاظ خوبی و بدی قابل مقایسه نیستند).

۱. آل‌عمران، ۷.

ج. آیه «لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ»^۱، دلالتی بر ارتباط بین ولایت امیرالمؤمنین علی علیه السلام و حکومت بنی‌امیه ندارد. فقط چیزی که برحسب بعضی تفاسیر، از این آیه استفاده می‌شود این است که: شب قدر بهتر است از هزار ماه حکومت بنی‌امیه که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به واسطه رؤیایی که دیدند، از تسلط آنها بر بلاد اسلام غمناک شدند.

این به آن معنی نیست که در حکومت بنی‌امیه خیری فرض می‌شود، یا آن‌که هزار ماه حکومت بنی‌امیه از جنبه خیر و خوبی با شب قدر، طرف قیاس باشد؛ نه این‌طور نیست. این مثل آن است که می‌گوییم عدل بهتر از ظلم، علم بهتر از جهل، راست بهتر از دروغ، و عاقبت نیکوکاران بهتر از بدکاران است. در این قضایا غرض، بیان خوبی عدل، علم، صدق و حسن عاقبت نیکوکاران و تشویق و ترغیب به این امور است. این‌گونه عبارت‌ها دلالتی بر خوبی دروغ، جهل و ظلم ندارد و در محاورات عرفی زیاد است.

نظیر این آیه در خود قرآن مجید، این آیه است در سوره فرقان: «قُلْ أَذَلِكَ خَيْرٌ أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ»^۲؛ یعنی: «آیا این آتش جهنم بهتر است یا بهشت خلد؟» که البته از آن استفاده نمی‌شود که جهنم نیز جایگاه خوبی است و طرف قیاس با بهشت است؛ و در اشعار و آثار ادبی شعرا و ادبای عرب و عجم این نحو بیان بسیار است. به‌علاوه چون مقام، مقام تسلیت به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و رفع غم و اندوه آن

۱. قدر، ۳.

۲. فرقان، ۱۵. البته بنابر اینکه خیر در اینجا معنی تفضیلی داشته باشد و الا اگر معنی خیر و خوبی باشد شاهد مطلب نمی‌شود و چنان‌که در حدیث «نَبِيُّ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ» (کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۸۴) هر دو احتمال هست؛ ولی آیات دیگر برای استشهاد وجود دارد؛ مثل «نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا» (بقره، ۱۰۶) و «وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ» (بقره، ۱۸۴) و «بِخَيْرٍ مِنْ ذَلِكَ» (آل عمران، ۱۵).

حضرت است، معلوم است که آنچه پیغمبر ﷺ را از غم و افسردگی بیرون می آورد، جنبه های خیر و برکات معنوی است؛ بنابراین ممکن است در توصیف و تعظیم «شب قدر» گفته شود که شب قدر، شبی است که عبادت در آن شب از عبادت هزار ماه - که مدت برخورداری بنی امیه از حکومت و استیلای بر جهان اسلام است - بهتر است. یعنی در مقابل آن برخورداری مادی و موقت، این افتخار جاوید و همه ساله برخورداری معنوی و روحی را به تو عطا کردیم.

بنابراین دو شیء را به مناسبت تضادی که با هم دارند، در برابر هم قرار می دهند. چون پیغمبر و اهل بیتش ﷺ افتخار جاوید را می خواهند و بنی امیه آن حکومت و تسلط و استثمار و استعمار را.

به عبارت دیگر، شک نیست که مهم ترین چیزی که مطلوب اهل دنیا و محبوب قلوب آنها است، حکومت و سلطنت است؛ که در تمام مظاهر قویّه و ضعیفه و صور مختلفه اش مورد آرزو و منتهی الآمال اهل جاه و طالبان جیفه دنیا است. از نظر این طایفه چیزی بهتر از یک تسلط مطلق و دیکتاتوری و استبداد یکصدساله بر دنیای وسیع اسلام نیست. حکومتی که اتباع و اعضایش - مثل «زیاد» و «حجاج» - آن گونه مطلق العنانی داشته باشند که تاریخ نظیر آن را کم نشان داده است.

اگر بخواهیم یک خیر واقعی و حقیقی، و نعمتی از نعم اخروی و معنوی را تا حدودی که ممکن است و با تشبیه معقول به محسوس، عظمتش را جلو چشم شنونده بگذاریم، و ضمناً آن همه زور و قدرت و برخورداری و لذت ناز و تجملات و سلطنت را بی قدر جلوه بدهیم، این جمله که: ﴿لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ

شَهْرٍ^۱، بسیار رسا و مؤثر و نافذ است؛ زیرا هم عظمت شب قدر اثبات شده، و هم کم‌ارزشی یا بی‌ارزشی ملک بنی‌امیه در مقابل دارایی‌ها و ذخایر معنوی اهل حق آشکار گردیده؛ که یک شب و فقط یک شب آنها بهتر از تمام آن مدت طولانی و برخورداری مادی یک‌صدساله است.

اگر بگویید: پس چرا حضرت رسول ﷺ اندوهناک شدند؟ می‌گوییم: برای امت و برای اینکه بنی‌امیه تسلط می‌یابند و منبر هدایت و مقام خلافت را غصب کرده و به ضلالت و سلطنت تبدیل می‌کنند؛ و بندگان خدا و مسلمانان را از اینکه در مسیر ترقی جلو بروند، مانع می‌شوند.

خدا برای تسلیت پیغمبر ﷺ می‌فرماید: اگر چنین وضعی روی می‌دهد، اما برای پیشرفت و سرعت سیر و اینکه بندگان خدا بتوانند گام‌های بلند به سوی کمال و کسب فضایل و اصلاح احوال خود بردارند، راه‌ها بسته نمی‌شود؛ مثل این فرصت (شب قدر) به آنها داده شده است که بتوانند در ظرف یک شب فضیلت عبادت و اطاعت هزار ماه را (که شب قدر نداشته باشد) کسب کنند.

اما ارتباط این سوره، با ولایت از جهت این آیه است: ﴿تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ﴾^۲؛ زیرا نزول ملائکه در شب قدر، در عصر رسول اکرم ﷺ بر آن حضرت بوده، و بعد از آن حضرت - چون این نزول قطع نمی‌شود - بر اوصیای آن حضرت - یکی پس از دیگری - می‌باشد، و بعضی روایات هم بر آن دلالت دارد. علاوه‌بر این، در حدیث است که روح، غیر جبرئیل است و از جبرئیل و میکائیل اعظم است.

۱. قدر، ۳

۲. قدر، ۴

منظور از انتظار در مورد خدا در قرآن

س. در قرآن که می‌فرماید: ﴿إِنَّا مُتَّظِرُونَ﴾^۱، «انتظار» در مورد خدا یعنی چه؟ و نام سوره‌های قرآن چگونه تعیین شده است؟

ج. معنی انتظار همان معنایی است که همه ما به کار می‌بریم؛ اما نسبت به خداوند متعال ظاهراً مراد این است که: ما صبر می‌کنیم تا نتیجه کار بر خود شما آشکار شود؛ چون خداوند - خودش - از ابتدا عاقبت کار را می‌داند.

نام سوره‌ها در صدر اسلام، از طرف رسول خدا ﷺ تعیین شده است.

منظور از ملکوت آسمان‌ها

س. منظور از «ملکوت در آسمان‌ها» و «ملکوت اعلی» چیست؟

ج. برای «ملکوت» معانی مختلفی گفته شده؛ از جمله اینکه به معنی «ملک» و «عزت» و «سلطنت» است و مراد از ملکوت آسمان‌ها و زمین ممکن است سلطنت و مالکیت آسمان‌ها و زمین و یا آیات عظیمه خدا در آسمان‌ها و زمین، جنود غیبیه الهیه در آنها باشد. دیگر اینکه ملکوت آسمان‌ها و زمین، یعنی آیات قدرت خداوند در آسمان‌ها و زمین و ملکوت اعلی کنایه از جوار رحمت حق است.

علت سرپیچی شیطان از امر الهی

س. با توجه به اینکه گفته می‌شود: فرشتگان بنابر سرشت خود زمینه و توان معصیت ندارند، چرا شیطان دچار گناه شد و مطیع امر الهی نگشت؟

ج. مسئله اینکه ملائکه اراده و اختیار نداشته باشند، خلاف ظواهر آیات قرآن

۱. انعام، ۱۵۸؛ هود، ۱۲۲.

مجید است؛ و امر و نهی به آنها دلیل اراده و اختیار آنهاست؛ و ظاهر ﴿لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾^۱؛ نیز همین است و چنان نیست که شئون و وظایفی را که دارند بی اختیار انجام دهند. و اما شیطان، برحسب قرآن مجید از ملائکه نبود: ﴿كَانَ مِنَ الْجِنَّ﴾^۲؛ والله العالم.

منافات داشتن آیه ۲ سوره فتح با عصمت پیامبر اکرم ﷺ

س. آیا آیه شریفه ﴿لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ﴾ با عصمت نبی

اکرم ﷺ منافات ندارد؟

ج. در شرح و تفسیر مثل این آیه، علما بیاناتی فرموده‌اند؛ و در خصوص این آیه، این بیان به نظر حقیر می‌رسد: از «لام» تعلیل ﴿لِيُغْفِرَ لَكَ﴾^۳ استفاده می‌شود که خداوند متعال به آن، حضرت رسول اکرم ﷺ را گرامی داشته است. پرواضح است که فتح مبین، علت و سبب مغفرت گناه و عصیان نیست و اعطای نعمت و فتح و پیروزی زایل‌کننده اثر گناه و کفران نعمت نمی‌شود. اعطای نعمت و فتح و پیروزی برای تقدیر و تشکر و پاداش است، نه برای محو گناه و عصیان.

بنابراین با توجه به این معنی باید گفت: مراد از «ذنوب» - که در این آیه است - سختی‌ها و مشکلاتی است که برای پیشرفت و دعوت پیغمبر ﷺ و اعلای آن حضرت در گذشته و آینده جلو آمده، یا جلو خواهد آمد.

۱. تحریم، ۶.

۲. کهف، ۵۰.

۳. فتح، ۲.

با این فتح مبین، همه آثار و مشکلات مرتفع شده و پیغمبر ﷺ و دین و دعوتش از آن مصون خواهد ماند.

شاهد این معنی آن است که از کلمات لغویین استفاده می‌شود که «ذنب» به دنبال شیء و چیزی گفته می‌شود که دنبال و پیامد سوء و بد داشته باشد؛ و به عبارت دیگر هر چیز و هر کاری است که وخامت عاقبت داشته باشد؛ که در اینجا مناسب همان توطئه‌ها و معارضه‌هایی است که در گذشته و حال و در عصر حضرت رسول ﷺ و بعد از آن، کفار با اسلام و شخص آن حضرت داشته و دارند.

غفران و مغفرت که مصون گردیدن از سوء عاقبت کار است، مصونیت آن حضرت و دین و دعوت آن بزرگوار از توطئه‌ها و معارضات اعدا و مخالفان است. این معنی است که با فتح مبین مناسب است و پیغمبر و امتش را به آینده امیدوار و دلگرم می‌سازد. والله العالم.

امتیاز قرآن بر تورات و انجیل

س. قرآن چه امتیازی بر تورات و انجیل دارد؟

ج. امتیاز قرآن مجید بر تورات و انجیل زیاد است؛ از جمله این است که قرآن، ناسخ تورات و انجیل می‌باشد.

مراد از سماوات و ارضین سبع

س. مراد از «سماوات» و «ارضین سبع» چیست؟

ج. شاید مراد، طبقات کرات و طبقات زمین به حسب قرب و بعد و یا

اعتبارات دیگر باشد؛ اگرچه دانستن این امور ضرورت ندارد و آنچه دانستن آن لازم است، معارف دین و فروع دین است. والله العالم.

عالم ذر

س. راجع به عالم ذر، نظر شما چیست؟

ج. برحسب بعضی تفاسیر، آیاتی از قرآن مجید به این عالم تفسیر شده و ظاهر برخی از این آیات بر یک سابقه و پیشینه خاص انسان قبل از این عالم دلالت دارند. از این آیات، آیه‌ای که مشهور و معروف در این جهت شده است، آیه کریمه ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ﴾^۱ می‌باشد. در تفسیر این آیه، نظرها متفاوت شده است و حتی بعضی بزرگان آن را به شهادت خلقت انسان بر وجود خالق، مثل شهادت هر صنعت و بنا بر وجود صانع و بانی، یا به شهادت فطرت و اقرار فطری انسان بر وجود خدا تفسیر نموده‌اند، که رفع ید از ظاهر آیه است و صاحبان این رأی، این رفع ید از ظاهر را از روی قرینه، به قول خودشان عقلیه می‌دانند.

برخی دیگر از بزرگان هم ظاهر آیه را حفظ کرده و وجود چنین عالم و پیشینه‌ای را برای انسان برحسب این آیه، تصدیق می‌کنند؛ هرچند در بیان مطلب با توجه به جمله‌های آیه و موقعیت اعرابی آنها بیان واحد ندارند؛ و هرچند در معرفت تفصیل این عالم و حقیقت آن نیز از اظهار نظر قطعی خودداری می‌کنند که از حدی که روایات معتبر دلالت دارند، بیشتر سخن بگویند.

۱. اعراف، ۱۷۲.

به هر حال، رأی معروف بین محدثین و جمعی از علمای اهل تفسیر، همین است که بالاجمال، «عالم ذر» را قبول دارند.

از جمله آیاتی که ممکن است بر همین معانی «عالم ذر» و پیشینه معنوی و حقیقت انسان تفسیر شود، آیاتی از سوره بقره است که می‌فرماید: ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ * قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ﴾^۱.

این آیات دلالت بر وجود مسمیاتی دارد که اسماء آنها را خداوند متعال به آدم علیه السلام تعلیم فرمود و مسمیات آن بر حسب ظاهر در مرآی ملائکه و دید آنها بوده و به آنها اشاره شده است.

البته چنان‌که از آیات استفاده می‌شود، این برنامه غیبی و غیب آسمان‌ها، و زمین و این عالم بوده است. این مسمیات در روایات به اشباح رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام و بلکه بسیاری از خواص عبادالله و صاحبان درجات رفیعه و سران اعداءالله بوده است و تفاسیر دیگر و بیشتر نیز شده است.

از جمله آیات، این آیه شریفه است: ﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ﴾^۲.

از این آیه نیز استفاده می‌شود که مسئله اخذ میثاق بر نبوت حضرت

۱. بقره، ۳۱-۳۳.

۲. آل عمران، ۸۱.

رسالت پناهی ﷺ نیز در صقع خاص و جوّ ویژه‌ای بوده است که این اخذ و استیثاق در آنجا انجام گرفته است؛ هرچند تصور آن برای ما دشوار یا محال باشد.

آیه دیگر این است: ﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا﴾^۱، این آیه نیز به ظاهر دلالت دارد بر اخذ میثاق از انبیاء علیهم السلام و خلاصه اینکه این آیات به عالم ذر و اخذ میثاق، تفسیر شده است.

علاوه بر این، روایاتی که در حدّ تواتر است، بر این عالم و این اشهاد و حضور و شهادت و اخذ میثاق دلالت دارند که اگر بخواهید به این روایات و بعضی آرا و نظرات علما مطلع گردید، از جمله می‌توانید به کتاب شریف بحار الانوار مراجعه نمایید:

جلد ۳، باب ۱۱ (الدِّينُ الْحَنِيفُ وَالْفِطْرَةُ وَصِبْغَةُ اللَّهِ وَالتَّعْرِيفُ فِي الْمِيثَاقِ) که مشتمل بر ۲۲ حدیث است.^۲

جلد ۵، باب ۱۰ (الطَّيْنَةُ وَالْمِيثَاقُ) مشتمل بر ۶۷ حدیث.^۳

جلد ۵۸، باب ۴۳ (فِي خَلْقِ الْأَرْوَاحِ قَبْلَ الْأَجْسَادِ) مشتمل بر ۳۰ حدیث.^۴

لازم به تذکر است اینکه گفتیم این روایات در حدّ تواتر است، مقصود تواتر لفظی تفصیلی نیست؛ بلکه مقصود، تواتر لفظی اجمالی است که به واسطه کثرت روایات علم به صدور یکی از آنها حاصل است و معنوی است که از مجموع این روایات علم به عالم ذر و پیشینه ویژه‌ای برای همه بنی آدم یا افراد مخصوصی

۱. احزاب، ۷.

۲. مجلسی، بحار الانوار، ج ۳، ص ۲۷۶-۲۸۲.

۳. مجلسی، بحار الانوار، ج ۳، ص ۲۲۵-۲۷۶.

۴. مجلسی، بحار الانوار، ج ۳، ص ۱۳۱-۱۵۰.

۲۳۰..... معارف دین / ج ۱

پیدا می‌شود. مثل نقل‌هایی که از سخاوت حاتم شده که اگرچه به تفصیل آن علم پیدا نمی‌شود و تفصیل آن متواتر نیست، اما قدر جامع آنها که سخاوت وجود حاتم باشد، به تواتر معنوی ثابت است.

از این جهت ما هم در مقام اظهار رأی و عقیده، بیشتر از این، نظر قطعی نمی‌دهیم و قدم به جلو نمی‌گذاریم که مبادا به رأی خود سخنی بگویم؛ زیرا در این امور، فقط باید بر اساس نقل ثابت و محکم متصل به مبدأ و مقام عصمت اظهار نظر کرد.

بنابراین به این مقدار و اعتقاد اجمالی بسنده می‌کنیم. در این حد بر این عقیده ردّ و ایراداتی کرده‌اند که به آنها نیز پاسخ داده شده و آن ایرادات وارد نخواهد بود.

رعایت لهجه در تلاوت قرآن

س. آیا در تلاوت قرآن مع القواعد فتحه، کسره و ضمه، رعایت لهجه هم واجب است؟ آیا بدون لهجه اشکال دارد؟

ج. باید کلمات به عربی صحیح تلفظ شود و ضمه و فتحه و کسره آخر هر کلمه - در صورتی که وقف بر آن نشود - ظاهر شود. والله العالم.

غلط خواندن قرآن در جلسات ختم قرآن

س. آیا در جلسات ختم قرآن غلط خواندن قرآن اشکال دارد؟ و اگر سهواً عمل شود و صرفاً به خاطر یادگیری باشد، چه حکمی دارد؟
ج. غلط خواندن سهوی اشکال ندارد.

خواندن ترجمه محلی قرآن به جای قرآن

س. قرآن را به زبان یا لهجه محلی ترجمه کرده‌اند. از آنجاکه نمی‌توانم آن را به عربی بخوانم، آیا به همان زبان و لهجه می‌شود خواند، یا باید حتماً عربی خوانده شود؟

ج. خواندن ترجمه صحیح قرآن کریم نیز بسیار خوب است و فضیلت و ثواب دارد و تا حدودی شخص را با قرآن مجید آشنا و مربوط می‌سازد. اما ثواب‌های خاص و مهمی که برای قرائت قرآن است، به خواندن خود قرآن با همان الفاظ عربی اختصاص دارد. مضافاً بر اینکه ترجمه‌های قرآن هرچه هم با دقت و آگاهی انجام شده باشد برای رساندن حقایق عالی این کتاب مقدس وافی نیست؛ و آن نورانیت و تأثیری را که خود قرآن در نفوس دارد، دارا نمی‌باشند. ترجمه هرچه هم دقیق و رسا باشد بالأخره کلام بنده و مخلوق است و قرآن کلام خدا و خالق. هرگز ترجمه قرآن را نمی‌توان مثل ترجمه کتاب‌های دیگر در کنار هم و مانند هم دانست. این واقعیتی است که همه علمای سخن‌شناس و محققان قرآن‌شناس - حتی غیرمسلمانان - هم تصدیق دارند. باید ترجمه قرآن را پله اول صعود به معارف الهی و حقایق غیرمتناهی دانست و صعود را تا حد امکان ادامه داد.

جداول و اشکال موجود در بعضی قرآن‌ها

س. در بعضی از قرآن‌ها، جداول و اشکالی کشیده شده که در آنها اعداد و یا صفات خداوند متعال و... نوشته شده و در هر کدام روایت‌هایی شده؛ مثلاً در یک جدول، اعداد و... کشیده شده و روایت شده

۲۳۲..... معارف دین / ج ۱

که هرکس به این جدول و اعداد و... نگاه کند خداوند او را در حمایت خود حفظ کرده گناهان او را می‌بخشد و از این قبیل ادعاها؛ آیا محکوم به صحت می‌باشد؟

ج. به‌طور کلی نمی‌توان این روایات را تأیید کرد.

طریقه ختم انعام

س. آیا ختم برخی از سوره‌های قرآن همانند سوره «انعام» به طریقه خاصی که در جزوه‌های مخصوص ختم این سوره‌ها بیان شده است، صحت دارد یا نه؟

ج. به کتاب‌هایی که در باب ختومات نوشته شده مراجعه نمایید.

تقلید صدا و لحن قاریان اهل سنت

س. تقلید صدا و لحن از قاریان قرآن کریم که اکثر آنها از اهل سنت هستند و ولایت و امامت به‌حق حضرت امام علی علیه السلام را نمی‌پذیرند و در پایان قرائت، «صدق الله العظیم» می‌گویند، چه حکمی از نظر فقه اهل بیت علیهم السلام دارد؟

ج. اگر کیفیت قرائت مشتمل بر غنا نباشد اشکالی ندارد؛ ولی اینکه «صَدَقَ اللهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ» را به همین نحو بخوانند و اصرار دیگران بر ترک اسم «العلی» با توجه به اینکه در قرآن مجید است: «وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ»^۱، صورت اعراض از قرآن مجید دارد و هم «علی» و هم «عظیم» از اسماء حسناى خداوند است.

۱. بقره، ۲۵۵.

تواشیح همراه غنا

- س. تواشیح چه حکمی دارد؟ در تواشیح بعضی از آیات قرآنی را با حالت ترانه و سرود و حتی غنا می‌خوانند؟
- ج. اگر به کیفیت غنا خوانده شود، حرام است و الا اشکالی ندارد.

استخاره قرآن توسط کامپیوتر

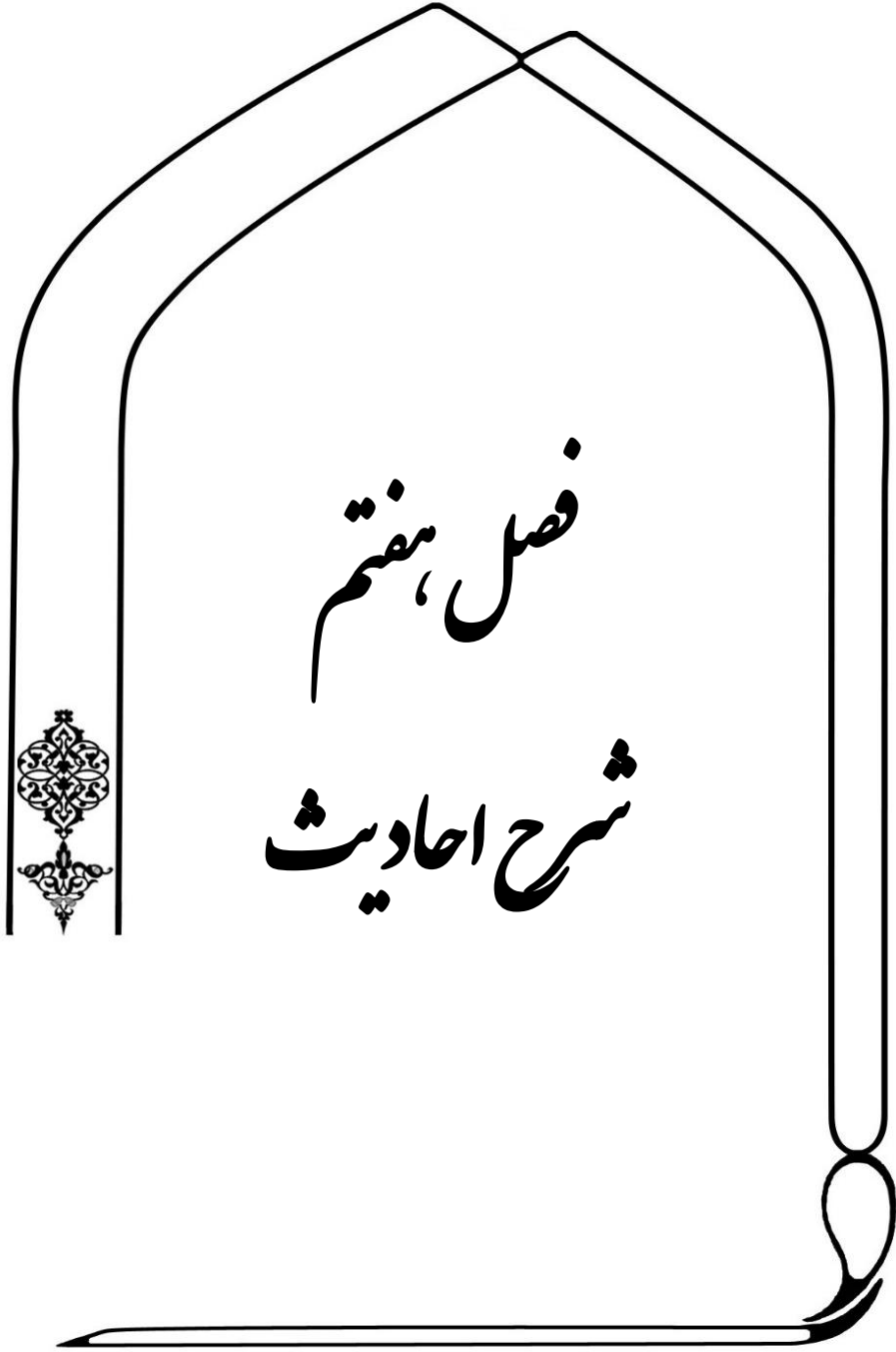
- س. لطفاً نظر مبارکتان را در مورد استخاره قرآنی توسط کامپیوتر بیان فرمایید. (روش کار بدین صورت است که برنامه‌ای به کامپیوتر داده می‌شود و فردی که قصد استخاره دارد پس از نیت، کلید انتخاب را فشار می‌دهد و برحسب تصادف انتخاب کامپیوتر، نام سوره، شماره آیه، ترجمه آیه و خوب یا بد بودن آن که قبلاً توسط فرد عالمی مشخص شده و به کامپیوتر داده شده، روی صفحه کامپیوتر ظاهر می‌شود).
- ج. حقیر هیچ‌وقت به نحو مذکور در سؤال، استخاره نمی‌کنم.

موارد استخاره و عمل به استخاره

- س. آیا در همه موارد می‌توان به قرآن استخاره کرد یا موارد خاصی دارد فی‌المثل در مورد طلاق گرفتن یا نگرفتن می‌شود استخاره کرد یا نه؟ و دیگر اینکه اگر شخصی استخاره کند و به آن عمل نکند چگونه است؟
- ج. مورد استخاره در کاری است که شرعاً در آن، شخص تکلیف به وجوب یا حرمت بلکه استحباب یا کراهت نداشته باشد و الا در انجام دادن عمل واجب یا حرام استخاره معنی ندارد و در عمل مستحب یا مکروه هم استخاره بی‌مورد است.

بلی، اگر عمل مستحب چند مصداق داشته باشد مثل ازدواج که با این شخص و آن شخص و شخص دیگر هر کدام مصداق مستحب است ولی برای تعیین اولی از بین آنها بعد از بررسی مرجحات و مساوی بودن موارد استخاره نماید. همچنین در امور مباح از کارهای دنیوی که شخص خوب و بد و منفعت و ضرر آن را نمی‌داند استخاره مورد دارد. بلکه اگر در ترک امر مکروه یا فعل مستحب احتمال ضرر می‌دهد استخاره جایز است. مع‌ذلک با شور و مشورت اقدام کردن نیز شرعاً راجح و مستحب است و چنان‌که با توکل و اعتماد به خدا نیز وارد عمل شدن مستحب است ﴿فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ﴾^۱.

در جاهایی که استخاره مورد داشته باشد، پس از استخاره اگر عمل به آن نشود ممکن است موجب پشیمانی و احیاناً ضرر شود و به‌هرحال عمل به آن شرعاً واجب نیست.



فصل، مضمون

شرح احادیث

حدیث قدسی کنز

س. در حدیث قدسی آمده است: «گنج پنهانی بودم، دوست داشتم شناخته شوم؛ پس مردم را آفریدم برای اینکه شناخته شوم».

پس چرا انسان‌ها از تفکر در خدا منع می‌شوند؟ و راه شناخت خداوند چیست؟
ج. این حدیث سند معتبری ندارد. مراد از معرفت خدا که کمال اشرف و اعلائی هر انسان است، معرفت حقیقت ذات خدا نیست؛ زیرا آن معرفت عقلاً و نقلاً محال و غیر قابل حصول و به اصطلاح محاط محیط نشود و بنابراین در احادیث شریفه از تفکر در ذات خدا نهی شده است.^۱

جایی که حقیقت بسیاری یا همه مخلوقات بر بشر مجهول است و جز به خواص و آثار آنها پی نبرده است، حقیقت ذات اقدس ربوبی چگونه امکان درک دارد؟ هرچه بشر در ذات او فکر کند به جایی نمی‌رسد؛ و باید با پیغمبر اکرم ﷺ هم زبان شده و بگوید: «لَا أُحْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ، أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَيَّ نَفْسِكَ»^۲ و «مَا عَبْدُ نَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ، وَمَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ»^۳.

خدا را باید به صفات و اسماء الحسنی و آثار قدرت او - که در کاینات ظاهر است - شناخت؛ چنان‌که در قرآن می‌فرماید: ﴿وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ * وَفِي

۱. ابن اثیر، النهاية، ج ۱، ص ۱۶۳؛ طریحی، مجمع البحرین، ج ۱، ص ۲۹؛ نهج الفصاحة، ص ۳۸۹.

۲. مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۲۳.

۳. مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۲۳.

أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ»^۱ در وجود خودمان و این انسانی که یکی از مخلوقات به ظاهر بسیار کوچک این عالم است باید تفکر نمود.

با این همه بررسی‌هایی که در طول قرون، در عجایب باطن و ظاهر و نظامات حاکم بر آن انجام شده، هنوز هم بشر خودش بر خودش مجهول است. این است یکی از معانی متعدّد و معرفت‌آموز حدیث شریف «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»^۲؛ خدا را باید به آیاتش شناخت و در آیاتش، در خلق آسمان‌ها و زمین، کرات و کهکشان‌ها، فضا و مخلوقات زنده برّی و بحری و هوایی تفکر کرد، که به فرموده قرآن هم، اینها برای خردمندان آیات و نشانه‌های حق‌اند.

آفرینش همه تنبیه خداوند دل است	دل ندارد که ندارد به خداوند اقرار
کوه و صحرا و درختان همه در تسمیحند	نه همه مستمعی فهم کند این اسرار
این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود	هر که فکرت نکند، نقش بود بر دیوار

* * *

برگ درختان سبز در نظر هوشیار	هر ورقش دفتری است معرفت کردگار
کدام برگ درخت است اگر نظر داری	که سر پاک الهی در آن نه محجوب است

همه آیات و نشانه‌های جمال و جلال و کمال، حق و قدرت و علم بی‌متهای او هستند.

نگه‌دارنده بالا و پستی	گواه هستی او جمله هستی
وجودش بر همه موجود قاهر	نشانش در همه اشیا است ظاهر
بری از ضدّ و ندّ خویش و از کس	صفاتش «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» بس

* * *

۱. ذاریات، ۲۰-۲۱.

۲. مجلسی، بحار الانوار، ج ۲، ص ۳۲.

تو که در علم خود زبون باشی عارف کردگار چون باشی؟

قرآن کریم می‌فرماید: ﴿أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ﴾،^۱ ﴿أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ * أَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ﴾،^۲ ﴿أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ * أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ﴾.^۳

کتاب تکوین را که اسرار و عجایب نظامات هر بخش کوچک و هر ذره‌اش با تألیف کتاب‌های تدوین نمی‌توان شرح داد، مطالعه کنید تا به حقیقت بزرگی که در این آیه کریمه معجز نشان نهفته است کمی آشنا شوید: ﴿وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ﴾^۴ و این آیه: ﴿قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا﴾.^۵

این شکل تفکر و اندیشه انسان را به مبدأ نزدیک می‌کند و روحش را به عوالم بالا پرواز می‌دهد و وجودش را پر از امید و عشق و شور و شوق و حبّ صاحب این عالم می‌نماید.

خداوند متعال ما و شما را به این سیر و سلوکی که قرآن کریم و احادیث شریف، ما را به آن راهنمایی کرده‌اند توفیق عطا فرماید؛ نظر ما را در عالم نظر، مورد قبول و نگاه ما را به کمال و جمال خلقت قرار دهد تا همیشه خود را در حضور حق بدانیم و علم و حکمت او را در این کتاب قطورتر از فواصل همه

۱. طور، ۳۵.

۲. واقعه، ۵۸-۵۹.

۳. واقعه، ۶۳-۶۴.

۴. لقمان، ۲۷.

۵. کهف، ۱۰۹.

کهکشانشانها و اجرام بخوانیم. با امیرالمؤمنین علیه السلام در تمام مناسبات با خدا و اقرار به عظمت قدرت و آفرینش او هم‌زبان شده، بگوییم: «سُبْحَانَكَ مَا أَعْظَمَ مَا نَرَى مِنْ خَلْقِكَ وَمَا أَصْغَرَ كُلَّ عَظِيمَةٍ فِي جَنْبِ قُدْرَتِكَ، وَمَا أَهْوَلَ مَا نَرَى مِنْ مَلَكُوتِكَ، وَمَا أَحْقَرَ ذَلِكَ فِيمَا غَابَ عَنَّا مِنْ سُلْطَانِكَ»^۱.

قلم در میدانی وارد شده است که هرچه جلو می‌رود - اگرچه سال‌ها و قرن‌ها بنویسد - به پایانی نزدیک نمی‌شود؛ و بنابراین در همین‌جا عاجزانه به این دو بیت مترنم شده و به حقارت و کوچکی خود اعتراف می‌کنیم:

ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم وز هر چه گفته‌اند و شنیدیم و خوانده‌ایم
مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمر ما همچنان در اول وصف تو مانده‌ایم

این دو بیت را هم برای کسانی که در اثر عجز و ناتوانی از درک بعضی اسرار عالم تکوین و تشریح از خط‌رضا و تسلیم خارج شده و بسا زبان به اعتراض و چرا بگشایند، می‌خوانیم:

زمین در جنب این نه طاق خضرا چو خشخاشی بود بر روی دریا
تو خود بنگر از این خشخاش چندی سزد گر بر بروت خود بخندی

کلام معجز نظام کشف حقایق، امام جعفر صادق علیه السلام را تبرکاً پایان‌بخش کلام می‌کنیم: «يَا ابْنَ آدَمَ لَوْ أَكَلَ قَلْبِكَ طَائِرٌ لَمْ يُشْبِعْهُ، وَبَصْرُكَ لَوْ وُضِعَ عَلَيْهِ خَرْقٌ إِبْرَةٍ لَغَطَّاهُ، تُرِيدُ أَنْ تَعْرِفَ بِهِمَا مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»^۲.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۹ (ص ۱۵۸-۱۵۹).

۲. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۹۳؛ صدوق، التوحید، ص ۴۵۵.

یکی بودن شوخی و جدی در نکاح، طلاق و رجعت

س. در کتاب نهج الفصاحة (صفحه ۲۶۰، روایت شماره ۱۲۵۴) که فتوکپی آن به انضمام این استفتاء، به خدمت حضرتعالی ارائه می‌گردد - چگونه می‌شود که شوخی و جدی آن یکی باشد در رجوع یحتمل مصداق داشته باشد؛ ولی در نکاح و طلاق که قصد انشاء و حضور عدلین لازم است چطور؟ لطفاً مشروحاً بیان فرمایید.

ج. کتاب نهج الفصاحة از مصادر مختلف معتبر و غیرمعتبر اخذ شده و در نقل روایات اعتماد به آن صحیح نیست؛ باید مصدر هر روایت را بالخصوص به دست آورد و چنانچه معتبر شناخته شد، اعتماد به آن جایز است. همین روایت «ثَلَاثٌ جِدُّهُنَّ جِدٌّ وَهَزْلُهُنَّ جِدٌّ» را در فحصى که علی‌العجالة در کتب شیعه انجام شد آن را نیافتم، بلی در بعض کتب اهل سنت، مثل: سنن ابی‌داود و سنن ترمذی و سنن ابن‌ماجه از «ابی هریره» نقل شده است. در عدم اعتبار آن به انتهای سند به «ابی هریره» کافی است. اگر بنخواهید او را بشناسید به کتاب شیخ المصیرة ابوهریره الدوسی تألیف «محمود ابوریّه» و کتاب ابو هریره تألیف «علامه بزرگ سیدشرف‌الدین» مراجعه فرمایید.

همان‌طور که مرقوم داشته‌اید لفظ و مضمون آن غرابت، بلکه فاقد استقامت است و قابل اعتماد و استناد نیست. والله العالم.

صحت بعضی از احادیث مربوط به عقاید

س. پس از سلام و عرض ارادت، مطالبی جهت اینجانب و بعضی از گویندگان مذهبی مجهول بوده؛ استدعا دارم آن حضرت ما را راهنمایی فرمایند.

آیا مطالب ذیل که به عنوان حدیث در میان عامه منتشر گردیده، واقعاً حدیث است یا نه؟ در صورت صحیح‌السند بودن، نشانی دقیق آن را معین، و معنی صحیح آن را مرقوم فرمایید.

۱. «عَلِيٌّ مَمْسُوسٌ فِي ذَاتِ اللَّهِ».

۲. «خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ».

۳. «الطَّرُقُ إِلَى اللَّهِ بِعَدَدِ أَنْفَاسِ الْخَلَائِقِ».

۴. «الشَّرِيعَةُ أَقْوَالِي وَالطَّرِيقَةُ أَحْوَالِي وَالْحَقِيقَةُ حَالِي...».

۵. جریان متعفن شدن بدن ایوب علیه السلام که فقط در تفسیر قمی آمده است.

۶. آیا نظر حضرت‌تعالی درباره «حدیث عشق» که مرحوم «محدث نوری» در کتاب نفس الرحمان (ص ۷۹) آورده است، موافق نظر مرحوم محدث است یا نه؟
۷. آیا مرحوم مجلسی کتابی به نام تشویق السالکین داشته است، یا این

کتاب را به آن بزرگوار نسبت داده‌اند؟

ج ۱. جواب از اعتبار حدیث «عَلِيٌّ مَمْسُوسٌ فِي ذَاتِ اللَّهِ»:

این حدیث را «حافظ ابونعیم اصفهانی» در *حلیة الاولیاء* از «کعب بن عجره»، از پدرش از رسول خدا صلی الله علیه و آله و «هیثمی» در *مجمع الزوائد*^۱ از «طبرانی» در *المعجم الکبیر و الاوسط* از «کعب بن عجره»، از پدرش روایت کرده است به این لفظ:
قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: لَا تَسُبُّوا عَلِيًّا فَإِنَّهُ مَمْسُوسٌ فِي ذَاتِ اللَّهِ».

همچنین «مناوی» - از علمای اهل سنت - آن را در کتاب *کنوز الحقائق فی*

حدیث *خیر الخلائق* از ابونعیم اصفهانی روایت کرده است. «علامه مجلسی» نیز

۱. هیثمی، مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۰.

در بحار الانوار در باب «كُفِرَ مَنْ سَبَّهُ أَوْ تَبَرَّأَ مِنْهُ ﷺ» از «ابونعیم» روایت فرموده و با بیانی آن را شرح کرده است.^۱

«احمد» در مسند،^۲ از رسول خدا ﷺ روایت کرده است که فرمود: «فَوَاللَّهِ إِنَّهُ لَأَخْسَنُ فِي ذَاتِ اللَّهِ أَوْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»؛ و به این لفظ نیز روایت کرده: «إِنَّ عَلِيًّا لَأَخْسَنُ فِي ذَاتِ اللَّهِ». بدیهی است این حدیث غیر از حدیث اول است.

اما از طریق شیعه، برحسب کتاب اجازات بحار، مولی نظام‌الدین سیداحمد بن سیدمحمد معصوم حسینی - که از علمای بزرگ و پدر عالم جلیل «سیدعلی‌خان» مؤلف ریاض السالکین و سلافة العصر است - در اجازه‌ای که برای سیدجمال‌الدین محمد بن سید عبدالحسین حسینی بحرانی - که او نیز از مفاخر عالم علم است - مرقوم فرموده، مسنداً این حدیث را از حضرت رسول ﷺ به این لفظ روایت کرده است: «إِنَّ عَلِيًّا مُمْسُوسٌ فِي ذَاتِ اللَّهِ».

در خاتمه با بیان سند حدیث، مناسب است مختصری را نیز به عنوان شرح آن اضافه نماییم:

این جمله، اشاره به مقام کمال ایمان، و تسلیم مطلق و توجه تام حضرت امیرالمؤمنین ﷺ به خداوند متعال، و از خودبی‌خودی و خودبینی و اطاعت محض آن حضرت از احکام خدا دارد. مقامی که متصرف در وجود و مالک قلب و اراده و نیت صاحب آن در اجرای اوامر الهی و جهاد فی سبیل الله و اقامه حق و عدل هیچ چیز و هیچ کس جز خدا نیست.

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۳۱۳.

۲. احمد بن حنبل، مسند، ج ۳، ص ۸۶.

برخلاف مردم متعارف و اکثریت ملاحظات و تزلزل یا تثبیت مواضع شخصی، جاهت اجتماعی، مقاصد سیاسی، خشم و یا خشنودی و تشویق یا ملامت و حُبّ و بغض این و آن او را از انجام وظایف باز نمی‌دارد.

آری، آن حضرت ظهور اکمل ﴿كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ﴾^۱؛ ﴿يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ﴾^۲ و ﴿لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ﴾^۳ بود. بی‌باکانه در هر موضوع و هر پیشامد فرمان و حکم خدا و رسول را اجرا می‌کرد و در غزوات و میادین جهاد بی‌خوف و بیم و بی‌هیچ اندیشه جلب نفع یا ترس از وقوع در ضرر، از خطرات استقبال داشت؛ و مانند کسی که نیروی اندیشه در این امور و تأمل در عواقب خطرناک آن نداشته باشد عمل می‌فرمود.

از جنگ «موتّه» که حضرت «جعفر طیّار»، «زید بن حارثه» و «عبدالله بن رواحه» به درجه رفیعۀ شهادت رسیدند، راجع به منزلت و درجه این سه شهید عالی‌مقام، رؤیایی از رسول اکرم ﷺ نقل شده که از آن علو درجه جعفر و زید بر عبدالله استفاده می‌شود؛ چون آن دو بی‌درنگ و بی‌اندیشه و خیال به میدان شهادت شتافتند. ولی عبدالله با اندک اندیشه‌ای - که شاید از یک لحظه درنگ هم تجاوز نکرد - به میدان رفت.

این سه نفر همه به شهادت رسیدند و هر سه عالی‌قدر و شهید فی سبیل الله هستند؛ اما چون در این موقف و مهلکه آن دو بی‌باکانه‌تر بودند، رتبه بالاتری را حائز شدند. حال ممسوسیت فی ذات الله چنین حالی است. حالی است که اگرچه مرتبه

۱. نساء، ۱۳۵.

۲. مائده، ۵۴.

۳. نور، ۳۷.

کمال قوه عقلانی است، در انظار مردم متعارف که در کار دین و آخرت حساب‌های دنیایی را کم و بیش ملاحظه می‌نمایند، بی‌فکری محسوب می‌شود؛ در صورتی که بلوغ و رشد حقیقی انسان نیل به این مرتبه و مقام است.

امیرالمؤمنین علیه السلام در این خصیصه عالیه - که مرتبه کمال تفوق و علو منزلت انسان و فرشته است و «ممسوس فی ذات الله» تعبیری از آن است - مرتبه اکمل و اعلی را دارا بود. در تمام عمر و در تمام مواضع سیاسی و اجتماعی و در همه غزوات و در هر کجا و هر شرایطی فقط به وجه الله می‌نگریست و به پیامدها و عکس‌العمل‌های منفی یا مثبت این مواقف برای شخص خود و یا کسان و وابستگانش نمی‌اندیشید.

پیامدهای فداکاری‌ها و جهاد آن حضرت در غزوات و قتل سران کفر و شرک از جمله همان کینه‌ها و عقده‌هایی بود که خاندان و قبایل آنها، خصوصاً بنی‌امیه از آن حضرت و اهل بیتش در دل گرفتند، که آن احقاد بدریه و حنینیه و احدیه و... - که همه در واقع احقادشان از پیروزی اسلام و دین توحید و موفقیت رسول اعظم صلی الله علیه و آله بود - پس از رحلت پیغمبر ظاهر شد؛ و از اسباب مهم ورود آن‌همه مصائب و نوائب بر اهل بیت علیهم السلام شد. ولی علی علیه السلام کسی نبود که خوش‌نشینی، راحت‌طلبی و آسایش خود و کسانش را بر نصرت اسلام و اطاعت از فرمان خدا و رسول برگزیند و در این موقف به مثل این حساب‌ها بیندیشد. و از طرف شدن با تمام خلق جهان، در راه انجام وظایف الهی هراس داشته باشد. آن حسابی که او داشت از این حساب‌های به اصطلاح زیرکانه و عاقلانه دیگران خارج بود. او ممسوس فی ذات الله بود و مانند شخص غیرملتفت و غافل از این حساب‌ها، عمل می‌کرد. اگر او در اقدامات و کارهایش چنین حساب‌هایی کرده بود -

همان‌طور که حتی دشمنانش معترف بودند - «لَمَّا قَامَ عَمُودُ الْإِسْلَامِ»؛^۱ اسلام برپا نمی‌شد و پرچم توحید به اهتزاز در نمی‌آمد.

سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يَا إِمَامَ الْمُؤَحِّدِينَ وَيَا يَعْسُوبَ الدِّينِ وَعَلَى ابْنِ عَمِّكَ وَأَخِيكَ رَسُولِ اللَّهِ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِكَ الطَّاهِرِينَ.

ج ۲. جواب از حدیث «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ»:

صدوق علیه السلام در کتاب *توحید* به سند از «حسین بن خالد» روایت فرموده است: «قَالَ: قُلْتُ لِلرَّضَا علیه السلام يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّ النَّاسَ يَرُؤُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ»، فَقَالَ: «قَاتَلَهُمُ اللَّهُ، لَقَدْ حَدَفُوا أَوَّلَ الْحَدِيثِ، إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَرَّ بِرَجُلَيْنِ يَتَسَابَانِ فَسَمِعَ أَحَدَهُمَا يَقُولُ لِصَاحِبِهِ: قَبِّحَ اللَّهُ وَجْهَكَ وَوَجْهَ مَنْ يُشَبِّهُكَ، فَقَالَ صلی الله علیه و آله يَا عَبْدَ اللَّهِ لَا تَقُلْ هَذَا لِأَخِيكَ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ».^۲

همچنین از «ابی الورد بن ثمامه» از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است: «قَالَ: سَمِعَ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله رَجُلًا يَقُولُ لِرَجُلٍ قَبِّحَ اللَّهُ وَجْهَكَ وَوَجْهَ مَنْ يُشَبِّهُكَ، فَقَالَ: مَهْ، لَا تَقُلْ هَذَا فَإِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ».^۳

قَالَ الصَّدُوقُ علیه السلام: «تَرَكَتِ الْمَشَبِّهَةُ مِنْ هَذَا الْحَدِيثِ أَوَّلَهُ وَقَالُوا: إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ، فَضَلُّوا فِي مَعْنَاهُ وَأَضَلُّوا».^۴

صدوق علیه السلام حدیث دیگری نیز در تفسیر این جمله روایت کرده است که به فرمایش علامه مجلسی علیه السلام مانند تأویل بر تقدیر عدم ذکر اول حدیث و تصحیح معنی است.

۱. ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۲، ص ۸۲.

۲. صدوق، التوحید، ص ۱۵۲-۱۵۳، ب ۱۲، ح ۱۱.

۳. صدوق، التوحید، ص ۱۵۲، ب ۱۲، ح ۱۰.

۴. صدوق، التوحید، ص ۱۵۲.

سید مرتضیٰ رحمته الله علیه نیز در *تنزیه الانبیاء*، فصل مشبعی در این موضوع بیان فرموده است که می‌توانید مراجعه فرمایید.

ج ۳. پاسخ از سؤال درباره جمله «الطُّرُقُ إِلَى اللَّهِ بِعَدَدِ أَنْفَاسِ الْخَلَائِقِ»:

فعالاً در نظر ندارم که این جمله را در کتب احادیث معتبر دیده باشم؛ ولی مضمون آن اشاره به کثرت دلایل بر وجود خدا و طرق الی الله بعدد انفس خلایق است. فی الجمله اشاره به کثرت این طرق و دلایل آفایه و آنفسیه، و به اصطلاح برهان ائی بر وجود خداوند متعال است، که در قرآن کریم مکرر تذکر داده شده است؛ مثل: «وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ * وَفِي أَنْفُسِكُمْ»^۱، «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ...»^۲، «قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفَذَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا»^۳، و «وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ...»^۴، مطلب قابل توجه این است که در این جمله هم حق مطلب ادا نشده است. زیرا بنا بر اینکه «انفاس» جمع «نفس» به فتح «فاء» (دم) باشد، نه جمع «نفس» به سکون «فاء» که جمع آن «نفوس» است به هر دو معنی یا هر دو لفظ هم اگر این جمله گفته شده باشد (انفاس یا نفوس)، طرق الی الله محصور در این عدد نمی‌شود؛ زیرا به هر دو کلمه «نفوس» یا «انفاس»، طرق الی الله محصور در مخلوقات جاندار ذی نفس و ذی نفس نیست؛ و به این همه آیات بی‌شمار الهی در زمین و آسمان اشاره نشده است.

۱. ذاریات، ۲۰-۲۱.

۲. بقره، ۱۶۴؛ آل عمران، ۱۹۰.

۳. کهف، ۱۰۹.

۴. لقمان، ۲۷.

علاوه بر این اگر مقصود از «انفاس» و «نفوس» خود آنها باشند، غیر آنها به حساب نیامده، و اگر غیر آنها باشد، خود آنها منظور نشده‌اند؛ و این دلیل بر این است که کلام بشر در بیان این معانی - هرچه هم رسا باشد - کوتاه و قاصر است و حقیقت همان است که گفته‌اند:

وَإِنَّ قَمِيصًا خِيَطَ مِنْ نَسِجٍ تِسْعَةٍ وَعِشْرِينَ حَرْفًا عَنْ مَعَالِيهِ قَاصِرٌ

و اگر گفته شده بود: «عَدَدُ الطَّرِيقِ إِلَى اللَّهِ بَعْدَ كُلِّ مَا سِوَاهُ مِنَ الْآيَاتِ وَالْعَجَائِبِ»، شاید کامل تر بود.

به هر حال باید اعتراف کنیم که الفاظ ما در بیان این معانی - به هر گونه ادا کنیم - کامل نیست. بیان کامل، همان آیات قرآن کریم و بعد هم عباراتی است که در احادیث معتبره و ادعیه شریفه بیان شده است.

ج ۴. پاسخ سؤال در مورد صحّت خبر «الشَّرِيعَةُ أَقْوَالِي، وَالطَّرِيقَةُ أَحْوَالِي، وَالْحَقِيقَةُ حَالِي»:

این خبر را - چنان که از متن و الفاظ آن معلوم است - نمی‌توان به حضرت رسول اکرم ﷺ نسبت داد. بر حسب آنچه از آیات و احادیث استفاده می‌شود، شریعت کلّ دین و هدایت‌های دین و مَا أُوحِيَ بِهِ إِلَيَّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ است که از اقوال و افعال و احوال پیغمبر ﷺ استفاده شده است. و اقوال پیغمبر ﷺ و احوال او مثل افعال او طریقت است؛ و اقوال و افعال آن حضرت، مثل احوال او حقیقت است.

به حدس قوی، این خبر از مجعولات صوفیه است. علاوه بر آنکه در هیچ‌یک از جوامع و کتاب‌های معتبر حدیث شیعه یا سنی، مثل «کتب اربعه»، و «صحاح ست» این خبر روایت نشده است؛ بلکه در کتاب مستطاب بحار الانوار نیز - که

بیش از یکصد جلد کتاب حدیث است و اهتمام فراوانی در جهت جمع‌آوری احادیث در آن شده - این حدیث وجود ندارد.

فقط در *عوالی اللئالی* ابن‌ابی‌جمهور احسائی^۱ مرسل و بدون سند و ذکر مأخذ و مصدر نقل شده است. صاحب *مستدرک* نیز آن را از آن کتاب نقل نموده است و به «سیدحیدر آملی» نیز نقل آن را نسبت داده است.^۲

بدیهی است این نقل‌های بی‌مأخذ - اگر بیش از اینها هم باشد - موجب اعتبار خبر و جواز اعتماد بر آن نمی‌شود.

نظر به نقل مثل این خبر و اخبار دیگر در این کتاب، بزرگانی مثل: «علامه مجلسی» و «محدث بحرانی» به نقل از بعضی مشایخ خود، آن را به جمع بین غث و سمین و صحیح و سقیم توصیف کرده‌اند.

جالب این است که محقق کتاب *عوالی اللئالی* با اهتمام بسیار که در ارائه مصادر اخبار آن مبذول داشته، چون برای بسیاری از اخبار آن مصدر و مأخذی نیافته، آنها را به کتاب «مستدرک» مستند کرده است؛ درحالی‌که *مستدرک* نیز آن اخبار را از *عوالی اللئالی* نقل نموده است.

به این صورت می‌بینیم برای این دسته از اخبار *عوالی اللئالی* مدرک و مأخذ معتبری نیست و از جمله محقق محترم، این خبر را نیز به *مستدرک* حواله داده است. *فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ*.

ج ۵. پاسخ سؤال در مورد صحّت خبر تعفّن بدن حضرت ایوب عليه السلام:

سید مرتضی رحمته الله در کتاب *تنزیه الانبياء*، این موضوع را با تأکید رد فرموده

۱. ابن‌ابی‌جمهور احسائی، *عوالی اللئالی*، ج ۴، ص ۱۲۴، ح ۲۱۲.

۲. محدث نوری، *مستدرک الوسائل*، ج ۱۱، ص ۱۷۳.

است. بعضی اخباری که بر آن دلالت دارد اخبار آحاد است، که اولاً در مسائل اعتقادی مورد تمسک نیست و ثانیاً اگر با ضرورت حکم عقل منافی باشد، معتبر همان حکم عقل است.

با این وجود می توان گفت: وقوع چنین استثنایی در مسئله نبوات منافی با ضرورت حکم عقل به تنزه انبیا از امراضی که موجب تنفر طباع و نقض غرض از رسالت آنها می شود، نیست؛ زیرا این جریان مشتمل بر اسرار و حکمت‌هایی است که عالم به تمام آن، خداوند متعال است. اجمالاً یک سلسله امتحانات و ابراز استعداد انسان برای صبر و مقاومت در برابر مصایب و شداید و تسلیم و رضا به قضای الهی در خود این امتحان بزرگ مشهود است که از آن تفسیری از ﴿إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾^۱ فهمیده می شود.

در پاسخ لزوم نقض غرض، ممکن است بگوییم: این ابتلای شدید یک پیغمبر خدا - که عظمت صلاحیت‌هایی را که انبیا واجد آن بوده‌اند را نشان می دهد - بعد از اثبات نبوت به معجزات، نقض غرض نیست؛ و در آن مثل شخص نبی که در معرض آزمایش و امتحان قرار می گیرد، امت و مردم نیز امتحان می شوند و مرتبه قوت عقیده و ایمان آنها به نبوت او معلوم می گردد. خصوصاً که با رفع آن ابتلا و ظهور آن معجزات ظاهره، امر نبوت او مؤکد و محکم تر می شود.

بلی، در ابتدای ثبوت و تبلیغ امر رسالت و قبل از اثبات آن به معجزه، این امتحان، نقض غرض و مغایر با حکمت و مصلحت نبوات و بعث انبیا است. عدم امکان تبلیغ رسالت در این حال و به طور موقت که غرض اهم مقصود باشد، نقض غرض مطلق نیست؛ و در واقع در ارتباط با تحقق کامل همان غرض

اصلی است. به خصوص که چنان که گفته شده در بازگشت او به حال اول و ظهور آن معجزات کبیره، اظهار حق و اتمام حجّت بر خلق بیشتر می‌گردد. نتیجه کلام این می‌شود که اگرچه تفصیل سرگذشت این پیغمبر عالی‌قدر خدا بر ما معلوم نشود و تفصیلی را که در بعضی اخبار است نه نفی و نه اثبات کنیم، اجمالاً از آیات قرآن مجید، اهمیت موضوع و شدت ابتلا و عظمت صبر این پیغمبر خدا معلوم می‌شود که مثل این تفصیل به گونه‌ای سختی ابتلائات او را ارائه می‌دهند؛ و چنان که بیان شده نقض غرض و خلاف حکمتی پیش نمی‌آید. **وَهُوَ الْعَلِيُّ الْحَكِيمُ.**

حقیر، فی‌الجمله به شدت این ابتلا و بی‌نظیر بودن آن در نوع خود و به حکمت و مصلحت آن معتقدم، و آن را از اعظم دلایل بر قابلیت انسان، و اشرفیت او از همه مخلوقات می‌دانم.

ج ۶. پاسخ سؤال درباره «حدیث عشق»، که مرحوم «محدث نوری» در **نفس الرحمان** آورده‌اند:

بلی؛ اخبار مورد اشاره علاوه بر آنکه مرسل و بی‌سند است و منتهی به ائمه **علیهم‌السلام** نیست، از جهت متن، غرابت دارد؛ و برشمردن آنها از احادیث قدسیّه جزاف و خلاف اعتبار است.

مطالبی که «محدث نوری» در اینجا افاده کرده، در نهایت استحکام است و حقیر نیز در جواب بعضی سؤالات، درباره این موضوع توضیحاتی داده‌ام. عجیب این است که با اینکه در اهل سنت گرایش به تصوف به واسطه بی‌ارتباطی آنها با مکتب و مدرسه اهل بیت **علیهم‌السلام** زیاد بوده و هست، در جوامع و مسانید آنها، مثل: **صحیح بخاری، صحیح مسلم، سنن ترمذی، سنن ابن‌ماجه،**

سنن ابی داود و سنن نسائی (صحاح ست) و سنن دارمی و موطأ مالک ظاهراً کلمه عشق و مشتقات آن دیده نمی‌شود. فقط در «مسند احمد» در روایتی راجع به ازدواج و مذمت بر ترک آن از ابوذر، کلمه عشق در داستان مرد عابدی که عاشق زنی شده و به واسطه عشق به کفر گرایید، آمده است؛ و در جوامع شریفه ما نیز در نهایت ندرت این کلمه یا بعضی مشتقات آن دیده می‌شود.

در من لا یحضره الفقیه و تهذیب فقط در یک حدیث، در حکایت آن دو قاضی که عاشق زن دوست خود شدند آمده است. در استبصار اصلاً این لفظ دیده نمی‌شود. در کافی شریف نیز در سه مورد این ماده آمده است که در دو مورد آن دلالت بر مذمت صاحب آن دارد؛ و فقط در یک مورد در روایتی که آن هم بنابر قول صاحب مرآة العقول سندش ضعیف است، در مورد عشق به عبادت این ماده در هیئت «عَشَقَ» (فعل ماضی) دیده می‌شود.

و در مثل موسوعه بحار الانوار نیز این لفظ به ندرت دیده می‌شود و بیشتر در معانی مذمومه، مثل عشق به زنان بدکاره، نظیر عشق «ابن ملجم» به «قطام» و قدار عاقر ناقه صالح یا عشق به زنان بیگانه، یا عشق به دواب و اموال استعمال شده و مواردی که در معنای ممدوح استعمال شده باشد، از سه چهار مورد تجاوز نمی‌کند.

مهم‌تر از همه اینها آنکه در قرآن مجید اصلاً این کلمه وجود ندارد؛ در حالی که مثل کلمات: حب، محبوب، حبیب و محب و مشتقات دیگر آن در کتاب و سنت بسیار زیاد استعمال شده است.

خلاصه غرض از این توضیحات بحث لفظی نیست. مقصود این است که در کتاب خدا و این جوامع بزرگ شیعه و سنی و مثل جامع بحار الانوار حتی در یک

مورد، لفظ عشق به خدا نسبت داده نشده؛ چنان‌که عاشق یا معشوق نیز بر خدا اطلاق نشده است و بر دوستان خدا نیز عاشق گفته نشده است. و در دعایی از مجموع ادعیه، خدا به اسم «یا عاشق» و «یا معشوق» خوانده نشده است؛ درحالی‌که «حبّ الله» و «حبيب الله» و «محبوب» و «محب» مکرر و بسیار اطلاق شده است.

بنابراین می‌توان چنین استفاده کرد که این لفظ برای بیان ربط معنوی و قرب و حبّ بنده به خدا مفهومی وافی و کافی نیست؛ و چون در به کار بردن الفاظ در معانی مربوط به قدس مقام ربوبیت و الوهیت، مثل اسماء‌الحسنی، شرط ادب این است که بر الفاظی که در شرع و لسان شارع مقدّس و کتاب و سنت آمده است اقتصار شود، از این جهت تعبیر از حبّ به خدا به «عشق»، و از خدا به «معشوق» و از بنده به «عاشق» خلاف این ادب است.

همان‌طور که «خواجه طوسی» در اطلاق اسمائی غیر از اسماء‌الحسنی بر ذات اقدس حق - جلّ اسمه - اظهار نظر فرموده و آن را منع کرده است.

سرّ مقبولیت این کلمه «عشق» در بعضی نفوس و تداول آن در آلسنه، نکته دیگری است که از بیان آن - چون موجب اطاله کلام است - خودداری شد.

ج ۷. پاسخ سؤال راجع به استناد رساله «تشویق السالکین» به مجلسی رحمته الله:

صحّت نسبت به مثل عالم جلیل، آخوند «ملا محمدتقی (مجلسی اول)»، بسیار بعید، بلکه قطعی البطلان است.

این رساله، مشتمل بر مطالبی است که به اجماع اعظام علما و محدّثین شیعه و اسلام‌شناسان و متخصصان اصول و مبانی مذهب تشیّع، مانند فرزند عالی‌قدر ایشان، نابغه بزرگ و مفخر عالم علم و اسلام، علامه مجلسی رحمته الله آن مطالب، مردود و باطل است؛ از جمله:

۱. تفسیر به رأی «إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»^۱ به «أَي لِيَعْرِفُون» است.
 ۲. تصدیق صحّت سلاسل و طرق صوفیه و تجلیل از مثل «ملای رومی»، «علاءالدوله سمنانی»، «بایزید بسطامی»، «محبی الدین»، «عطّار»، «صوفیه نوربخشیه» و... است که هرکس بخواهد در حدودی از حال آنها آگاه شود می تواند به کتبی مثل *حَدِيقَةُ الشَّيْخَةِ* مرحوم مقدس اردبیلی رحمته الله و *خَيْرَاتِيَه* و *فَضَائِح الصُّوفِيَّة* و کتاب جدیدالتألیف *عرفان و تصوف* و کتب دیگر رجوع نماید.
 ۳. تصویب خانقاه و بدعت خرّقه پوشی است که پسر بزرگوار آن پدر، در رأس بزرگانی است که با صراحت آن افراد را اهل باطل و گمراه، و این اعمال را بدعت و ضلالت می داند.
- ما که در شمار اصحاب ائمه عليهم السلام امثال «محمد بن مسلم»، «ابان بن تغلب»، «زرارة بن اعین» و صدها شخصیت دیگر که بلاواسطه در مکتب آن بزرگواران پرورش یافته و به مقامات بلند علمی و عملی نایل شده اند، و در شاگردان بلندپایه آنها از عصر غیبت و کلینی و عصر صدوق و شیخ مفید و سیدین و شیخ طوسی تا عصر مجلسی و عصر صاحب جواهر و شیخ انصاری و آیت الله بروجردی و عصر حاضر، احدی از علما و حاملان علوم و معارف اهل بیت عليهم السلام را در این سلاسل و طریقه ها نمی بینیم، چگونه می توان باور کرد که شخصی مثل «مجلسی اول» - شارح *من لا یحضره الفقیه* به فارسی و به عربی - از افرادی که در این رساله نامبرده شده اند، تجلیل کند.
- علامه مجلسی که از هر کس اعرف به حال پدر است، جدّاً پدر خود را از

گرایش به صوفیه تبرئه می‌کند؛ بنابراین، این رساله همان‌طور که شیخ ما - علامه و کتاب‌شناس بی‌بدیل معاصر صاحب *الندریعه* - به آن تصریح کرده، به ایشان نسبت داده شده است. چنان‌که کتاب دیگری هم که در این رساله به اسم «مستند السالکین» نام برده نیز به گفته ایشان منسوب به مجلسی اول است؛ نه از مجلسی اول.

چهارمین چیزی که صحّت انتساب این رساله را به مجلسی اول نفی می‌کند، اشتغال آن بر بعضی احادیث ضعیفه و مجعوله است. از آن جمله این خبر است که: از امیرالمؤمنین علیه السلام از معنای تصوّف سؤال شد؛ فرمود: تصوّف مشتق از صوف است و آن سه حرف است (ص، و، ف)؛ پس «صاد» صبر و صدق و صفا، و «واو» ودّ و ورد و وفا، و «فاء» فقر و فرد و فنا است.

اولاً این خبر بی‌سند و بی‌مأخذ و مرسل است؛ و محقق *عوالی اللئالی* که این خبر از آن نقل شده می‌گوید: با کاوش بسیار (شدید) آن را در جایی نیافته است، و یقیناً هم در مأخذ معتبری نبوده و نیست.

ثانیاً، متن و مضمون خبر به وضوح بر جعل و کذب بودن آن دلالت دارد. انصافاً چنین معنای عامیانه و سست را به مثل امیرالمؤمنین علیه السلام - صاحب آن خطبه‌های محکمه توحیدیّه و معارف حقیقیّه یقینیّه - نسبت دادن، اهانت به مقام مقدّس و رفیع آن حضرت است.

بدیهی است هر کس می‌داند که هر اسم و هر کلمه بد یا خوب را می‌شود حروفش را به این شکل به میل خود تفسیر کرد و برای اسم‌ها و کلمات خوب معانی بد، و برای کلمات زشت و قبیح، معانی خوب و بلکه متعدّد و متضاد بیان کرد.

همین لفظ تصوّف را می‌توان گفت: «صاد» ش، صنم (بت)، صم (کری) و

صب و صرع و صداع و صیحه و... است؛ و «واو» آن، ویل و وباء، و وثن (بت) و وجع و ورم و وزغ و... است؛ و «فاء» آن، فساد و فتنه و فحش و فجیع و فرعون و... است.

و از جمله این احادیث ضعیفه - که نقل آن دلالت بر عدم صحّت انتساب این رساله به مجلسی اول دارد - خبر خرقه است که در جلد چهار *عوالی اللئالی* حدیث ۲۲۴، آن را نقل نموده است؛ و در ضعف آن همین کافی است که محقق کتاب *عوالی اللئالی* در مورد آن گفته است: با فحص شدید و جهد جهید و سیر کتب و دفاتر در روزها و شبها، و تحمّل مشقتهایی که عادتاً تحمّل نمی شود، به این حدیث و مشابه آن در کتابهای مورد اعتماد اصحاب برنخوردیم و شاید از مخترعات و دروغهای بعض متصوّفه باشد.

وی سپس کلام بسیار متینی از علامه مجلسی رحمته الله علیه در عذر نقل بعضی اخبار و مرویات دیگران نقل نموده است که ما به واسطه اینکه سخن بیشتر از این طولانی نشود از نقل آن خودداری کردیم. هر کس بخواهد می تواند به کتاب مستطاب *بحار الانوار*^۱ از ابواب تاریخ امیرالمؤمنین علیه السلام رجوع نماید.

غرض اینکه چگونه می شود مثل مجلسی اول، با آن تبخّری که در علم حدیث و وجوه ردّ یا قبول اسناد روایات داشته، به این گونه احادیث - که بی اعتبار بودن آنها کالشمس فی وسط السماء بر هرکس که مختصر اطلاع از علم درایه و حدیث داشته باشد واضح و روشن است - استناد جسته باشد؟

و بعد از این، به فرض اینکه حدیث خرقه معتبر باشد، چنان که ما نیز امکان

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۱۷۳، باب ۹۳.

وقوع آن را - اگرچه به این خبر قابل اثبات نیست - نفی نمی‌کنیم، زیرا عدم امکان اثبات، اعمّ از عدم امکان وقوع است، این خبر چه ارتباطی با خرّقه این گروه به اصطلاح درویش دارد؟ و چگونه با آن، مشروعیت و رجحان این بدعت متداول خرّقه بین آنها ثابت می‌شود؟

همه اینها شواهد و قراین است بر اینکه این رساله و مشابه آن به مثل مجلسی اول قابل استناد نیست؛ و شخصیتی مثل او شأنش اجلّ از این است که این همه نکات علمی را تمیز و تشخیص ندهد.

به هر حال، این رساله از هر کس که باشد به واسطه اینکه متضمّن تأیید صوفیه و افرادی است که فساد عقیده آنها مسلم است، از طریقه حقّه اثنا عشریه و علمای اعلام شیعه خارج و منحرف است.

عَصَمْنَا اللَّهُ تَعَالَى مِنْ زَلَّاتِ الْأَقْوَالِ وَالْأَفْئَالِ وَمَا يُوجِبُ الْإِضْلالَ وَالْإِنْجِرَافَ
وَبَيَّتْنَا عَلَى التَّمَسُّكِ بِالثَّقَلَيْنِ: كِتَابِ اللَّهِ وَالْعِتْرَةِ الْأَيْمَةِ الطَّاهِرِينَ الْمُتَّجِبِينَ صَلَوَاتِ
اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ.

احادیث بیان کننده ثواب بسیار برای عمل کوچک

س. در احادیث است که ثواب عمل بسیار کوچک گاهی به اندازه عمل بزرگ تعیین شده است. مثلاً کسی که صد مرتبه «سبحان الله» بگوید افضل است از بردن صد قربانی در حج؛ یا اینکه اگر کسی سه مرتبه صلوات بفرستد، ثوابش را به جز خدا کسی نمی‌تواند بنویسد. آیا این احادیث صحیح است؟

ج. ظاهراً این بیانات در این گونه موارد، کنایه از کثرت ثواب است و هیچ

بیانی در مقام تشویق به گفتن «سبحان الله» که تزکیه خدای تعالی از عیب و نقص و نشانه کمال توحید انسان است، و تشویق بر صلوات بر محمد و آل محمد که بزرگترین حق را بر انسانها دارند و واسطه هدایت و سعادت دنیا و آخرت آنها هستند و نباید هیچ‌گاه از این اولیای نعم، غفلت شود، بالاتر و رساتر از این تعبیرات نیست؛ و نظیر اینها در قرآن هم وجود دارد.

خدای متعال، در آیه‌ای می‌فرماید: ای پیامبر اگر هفتاد مرتبه برای کفّار استغفار کنی، خداوند آنها را نمی‌آمرزد. مسلماً «هفتاد»، خصوصیت ندارد به این معنی که اگر رسول اکرم ﷺ مثلاً هفتاد و یک مرتبه استغفار می‌کرد، ممکن بود خداوند آنها را بیامرزد؛ و معلوم می‌باشد مراد این است که خداوند آنها را به هیچ‌وجه نمی‌آمرزد. والله العالم.

نوشته نشدن گناه تا چهار ماه برای کسی که از سفر حج برگشته

س. از بعضی از علما شنیده شده که روایت داریم اگر کسی به حج مشرف شود، بعد از برگشتن از مکه، خداوند متعال برای آن حاج، تا چهار ماه، گناه - هر چه باشد - نمی‌نویسد.

اولاً بفرمایید که آیا چنین روایتی داریم یا نه؟ و بر فرض بودن روایت، سندش

صحیح است یا نه؟ و در صورت صحّت، آن روایت را چطور معنی نماییم؟

ج. بلی، این مضمون روایت در احادیث شریفه وارد شده است؛ ولی در بعضی احادیث به عدم اتیان کبیره و در بعضی دیگر به عدم اتیان موجهه مقید شده است.

شیخ الطائفه رحمته الله در باب «ثواب الحج» به سند صحیح از «معاویة بن عمّار»، از

حضرت صادق علیه السلام حدیثی روایت فرموده که در ذیل آن می‌فرماید: «أَنْتَى لَكَ أَنْ تَبْلُغَ مَا يَبْلُغُ الْحَاجُّ؟ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: وَلَا تُكْتَبُ عَلَيْهِ الذُّنُوبُ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ، وَتُكْتَبُ لَهُ الْحَسَنَاتُ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَ بِكَبِيرَةٍ»^۱. بنابراین گناہانی که در این چهار ماه نوشته نمی‌شود، صغیره است و این مطابق است با مفاد آیه کریمه ﴿إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نَكَفَّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ﴾^۲.

«ثقة الاسلام کلینی» - رضوان الله علیه - در «جامع کافی»، باب «فضل الحج والعمرة وثوابها»، به سند خود از «سعد اسکاف»، از حضرت ابی جعفر علیه السلام روایتی در فضل حاج روایت کرده است که در ذیل آن، امام علیه السلام می‌فرماید: «فَإِذَا قَضَى نُسُكَهُ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ ذُنُوبَهُ وَكَانَ ذُو الْحِجَّةِ وَالْمُحَرَّمِ وَصَفْرٍ وَشَهْرٍ رَيْبِغِ الْأَوَّلِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ تُكْتَبُ لَهُ الْحَسَنَاتُ وَلَا تُكْتَبُ عَلَيْهِ السَّيِّئَاتُ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَ بِمُوجِبَةٍ فَإِذَا مَضَتْ الْأَرْبَعَةُ الْأَشْهُرُ خَلَطَ بِالنَّاسِ»^۳.

هر چند «علامه مجلسی» علیه السلام در *مرآة العقول* دو احتمال در موجه داده‌اند: یکی آنکه مراد کبیره است که موجب آتش است. دیگر اینکه گناهی است که موجب کفر شود و فرموده است: اول اظهر است.^۴ با توجه به روایت «معاویة بن عمار» اطمینان حاصل می‌شود که مراد از موجه، کبیره است و بنابراین گناهی که نوشته نمی‌شود، گناهی است که در کتاب و سنت موجب دخول در آتش معرفی نشده باشد.

«شیخ الطائفه»، این حدیث را از «سعد اسکاف» روایت فرموده، به عبارتی که با

۱. طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۱۹-۲۰.

۲. نساء، ۳۱.

۳. کلینی، کافی، ج ۴، ص ۲۵۴-۲۵۵.

۴. مجلسی، مرآة العقول، ج ۱۷، ص ۱۲۵.

این عبارت، اختلاف و جمله «إِلَّا أَنْ يَأْتِيَ بِمُوجِبَةٍ» را ندارد. ایشان ذیل حدیث را این نحو روایت فرموده‌اند: «فَإِذَا قَضَىٰ نُسُكَهُ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ بَقِيَّةَ ذِي الْحِجَّةِ وَالْمُحَرَّمَ وَصَفَرَ وَشَهْرَ رَبِيعِ الْأَوَّلِ، فَإِذَا مَضَتْ أَرْبَعَةُ أَشْهُرٍ خَلَطَ بِالنَّاسِ»^۱.

ولی معتمد همان روایت کافی است؛ زیرا معلوم است که در نقل تهذیب روایت مختصر شده است و مثل نقل به مضمون است و علاوه بر این، جمله «إِلَّا أَنْ يَأْتِيَ بِمُوجِبَةٍ» از آن اسقاط شده است و در دوران امر بین زیاده و نقیصه، اصالت عدم زیاده بر اصل عدم نقیصه مقدم است. فرضاً هم اگر این دو اصل را حجت ندانیم، در خصوص مورد، با توجه به روایت «معاویة بن عمارة» ظاهر این است که این جمله اسقاط شده و نسخه «کافی» صحیح است؛ و احتمال اینکه جمله «إِلَّا أَنْ يَأْتِيَ بِكَبِيرَةٍ» یا «إِلَّا أَنْ يَأْتِيَ بِمُوجِبَةٍ» در این دو روایت از بعضی روایات اضافه شده باشد به عنوان شرح و تفسیر حدیث، بسیار بعید می‌باشد. فرضاً هم اگر این نحو باشد از رحمت و مغفرت و کرم و فضل خداوند متعال بعید نیست که مقرر فرماید تا چهار ماه مؤمنی که حج به جا آورده مطلق گناهانی که تحت فشار تسویلات نفس و غلبه هوا از او صادر شده - نه به نحو بی‌اعتنایی و استخفاف به امر خدا - مورد آمرزش خداوند واقع شود و کسی نمی‌تواند رحمت واسعة و تفضل خدا را محدود کند.

بلی این حدیث، کسی را که از روی بی‌اعتنایی و استخفاف به امر و نهی خدا معصیت نماید، و یا اینکه بخواهد با تشبث به این حدیث در این چهار ماه هر گناه و معصیتی را مرتکب شود شامل نمی‌شود. از ابتدا تا حال هم از این گونه اخبار هیچ کس

۱. طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۱۹.

استفاده نکرده است که حاج تا چهار ماه مرخص و آزاد است و با اتکای به این حدیث مرتکب هر معصیت بخواهد بشود؛ که این برداشت و تلقی البته صحیح نیست.

کتاب علل الشرائع

س. نظر شما درباره کتاب شریف «علل الشرائع» چیست؟

ج. کتاب *علل الشرائع* یکی از کتب حدیث شیخ اجل، صدوق علیه السلام و در موضوع خود بسیار مهم و ارزشمند است؛ ولی در اسناد احادیث و مدالیل روایات آن از اهل فن و علمای علم رجال و حدیث شناس باید نظرخواهی کرد. بسیاری از احادیث آن محتاج به بیان و شرح و تفسیر است. والله العالم.

منظور از روایت «الناس کلهم هالکون...»

س. با توجه به «الناس کلهم هالکون إِلَّا الْعَالِمُونَ... إلخ» که بالأخره مخلصین را نیز در خطر عظیم می داند، عاقبت کار همه طبقات خیلی مشکل و ناراحت کننده به نظر می رسد؛ بنابراین تکلیف چه می شود؟

ج. این جمله را با این لفظ در کتب احادیث معتبره ندیده ام؛ و اگر دیده باشم فعلاً در نظر ندارم.

بلی در مثل کتاب *اسنی المطالب* که از کتب اهل سنت است به این لفظ روایت شده است: «الناس هالکي إِلَّا الْعَالِمُونَ، وَالْعَالِمُونَ هالکي إِلَّا الْعَامِلُونَ، وَالْعَامِلُونَ هالکي إِلَّا الْمُخْلِصُونَ، وَالْمُخْلِصُونَ عَلَى خَطَرٍ عَظِيمٍ» و صاحب *اسنی المطالب* می گوید: این خبر موضوع است.^۱

۱. اسنی المطالب، ص ۲۴۶.

در کتاب مصباح الشریعة نیز به این عبارت آمده است: «هَلَكَ الْعَامِلُونَ إِلَّا الْعَابِدُونَ، وَهَلَكَ الْعَابِدُونَ إِلَّا الْعَالِمُونَ، وَهَلَكَ الْعَالِمُونَ إِلَّا الصَّادِقُونَ، وَهَلَكَ الصَّادِقُونَ إِلَّا الْمُخْلِصُونَ، وَهَلَكَ الْمُخْلِصُونَ إِلَّا الْمُتَّقُونَ، وَهَلَكَ الْمُتَّقُونَ إِلَّا الْمُؤَقِّنُونَ، وَإِنَّ الْمُؤَقِّنِينَ لَعَلَىٰ خَطَرٍ عَظِيمٍ»^۱ این لفظ نیز ثابت نیست که از معصوم علیه السلام صادر شده باشد.

صدوق علیه السلام روایت کرده است از حضرت رضا علیه السلام از آبای کرامش، از امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمود: «الْذُنُوبُ كُلُّهَا جَهْلٌ إِلَّا مَوَاضِعَ الْعِلْمِ، وَالْعِلْمُ كُلُّهُ حُجَّةٌ إِلَّا مَا عُمِلَ بِهِ، وَالْعَمَلُ كُلُّهُ رِيَاءٌ إِلَّا مَا كَانَ مُخْلِصًا، وَالْإِخْلَاصُ عَلَىٰ خَطَرٍ حَتَّىٰ يَنْظُرَ الْعَبْدُ بِمَا يُحْتَمُّ لَهُ»^۲ (فِيمَا يُحْتَمُّ بِهِ، خ ل).

این گونه احادیث بندگان را از عالم و عامل و مخلص - در هر درجه‌ای که باشند - از غرور به علم و عمل و خلوص می‌ترسانند و از همه می‌خواهند که تا پایان کار، کمال مراقبت را از خود و احوال خود داشته باشند و از شر شیطان و نفس اماره و شهوت و غضب هیچ‌گاه خود را در امان نینند، و آنی غفلت نوزند، و کوتاهی نکنند و آگاهانه و هوشیارانه قدم بردارند تا مبدا لغزشی آنها را از درجه‌ای که دارند ساقط سازد و اطمینان به اینکه نفس سرکش را مهار کرده و بر آن مسلط شده، پیدا نکنند که:

دوزخ است این نفس و دوزخ اژدهاست	کو به دریاها نگردهد کم و کاست
نفس را هفتصد سر است و هر سری	از سری بگذشته تا تحت الثری
نفس اژدهاست او کی مرده است	از غم بی‌آلتی افسرده است

۱. مصباح الشریعة، ص ۳۷؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۲۴۵

۲. صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۸۰؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۹.

پس این معنی که یک سر بزرگ تربیتی در آن است، راجع به این نیست که عاقبت کار همه طبقات در جهان دیگر مواجه با مشکلات حل‌نشده‌ی خواهند شد و از رحمت و اسعه خدا محروم می‌شوند. نه، این دو موضوع اصلاً با هم ارتباط ندارند و رجا به رحمت خدا و امید به پروردگار، لازم ایمان به خدا و صفات جمالیّه او است.

مضمون بعضی روایات است که هیچ مؤمنی نیست مگر اینکه در قلب او دو نور است: نور رجا و امید، و نور خوف و بیم؛ نه این بر آن فزونی دارد و نه آن بر این. «خَفِيَ اللَّهُ خِيفَةً لَوْ جِئْتَهُ بِرِّ الثَّقَلَيْنِ لَعَذَّبَكَ، وَارْجُ اللَّهُ رَجَاءً لَوْ جِئْتَهُ بِذُنُوبِ الثَّقَلَيْنِ لَرَحِمَكَ».^۱
گرچه در طاعتی از حضرت او لا تأمن و رچه در معصیتی از در او لا تیأس

این روایات و تنبیهاات اسرار و حکمی دارد که همه حاکی از کمال برنامه‌های تربیتی اسلام و توجه به تمام زوایا و نقاط و نواحی روحی و پرورش فکر و اراده است و راهنمایی‌های جامع به سوی راه نیکبختی و ترقی و تکامل می‌باشد.

تفسیر آیه تقوا و کلام حضرت علی علیه السلام

س. با اینکه خدای تعالی می‌فرماید: «وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى»^۲ و به همین آیه هم در نهج البلاغه استناد شده است، چگونه به حضرت امیر علیه السلام نسبت داده شده که فرمود:

وَحَمْلُ الزَّادِ أَفْبَحُ كُلِّ شَيْءٍ إِذَا كَانَ الْوُفُودُ عَلَى الْكَرِيمِ

ج. هیچ منافاتی بین این دو کلام نیست؛ زیرا مربوط به دو مقام است. در مقام

۱. ابن‌شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۳۷۵.

۲. بقره، ۱۹۷.

تکلیف و خطاب، انسان وظیفه دارد رعایت تقوای الهی را بنماید و اعمال صالحه، توشه آخرت اوست؛ اما در مقام اظهار عجز در برابر خدای تعالی، نظر به عظمت او، اعمال صالح هم قابل ارائه به پیشگاه او نیست و این کلام کنایه است از نداشتن توشه‌ای که قابل ارائه باشد.

حدیث قدسی صیام

س. فی حدیث عن رسول الله ﷺ: قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى كُلُّ عَمَلٍ ابْنِ آدَمَ هُوَ لَهُ غَيْرَ الصَّيَامِ هُوَ لِي، وَأَنَا أَجْزِي بِهِ» (خصال). مراد از فرمایش خدای تعالی چیست؟
ج. این کلام و مانند آن را در اصطلاح، «حدیث قدسی» می‌گویند؛ که البته مثل احادیثی که از حضرات معصومین علیهم‌السلام وارد است انحا و انواع مختلف دارد و در تصدیق به صحّت هر حدیث قدسی، همان ضوابط و معیارهایی را که در احادیث دیگر ملاحظه می‌شوند، باید ملاحظه نمود.

این حدیث قدسی که جنابعالی از آن سؤال نموده‌اید، همان‌طور که اشاره کرده‌اید در *خصال*، به این سند روایت شده است: عبدوس بن علی بن العباس عن عبد الله بن يعقوب، عن محمد بن يونس، عن أبي عامر، عن زَمْعَةَ، عَنْ سَلَمَةَ، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «قَالَ: قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: كُلُّ عَمَلٍ ابْنِ آدَمَ هُوَ لَهُ غَيْرَ الصَّيَامِ هُوَ لِي، وَأَنَا أَجْزِي بِهِ، وَالصَّيَامُ جُنَّةُ الْعَبْدِ الْمُؤْمِنِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَمَا يَقِي أَحَدَكُمْ سِلَاحَهُ فِي الدُّنْيَا، وَلِخُلُوفٍ فَمِ الصَّائِمِ أَطْيَبُ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ رِيحِ الْمَسْكِ، وَالصَّائِمُ يَفْرَحُ بِفَرْحَتَيْنِ: حِينَ يُفْطِرُ فَيَطْعَمُ وَيَشْرَبُ، وَحِينَ يَلْقَانِي فَأَدْخِلُهُ الْجَنَّةَ»^۱.

از جهت سند، «عبدوس بن علی بن عباس جرجانی» از مشایخ صدوق رحمته‌الله است که حقیق، مدح و قدحی در کتب رجال از او ندیده‌ام. «محمد بن یونس» هم

۱. صدوق، الخصال، ص ۴۵.

مجهول است و ظاهراً مثل رجال قبل از خودش تا «ابن عباس» همه عامی هستند. «ابوعامر عبدالملک بن عمرو قیسی» عقدی است^۱ و «زمعة بن صالح» و «سلمة بن وهرام» و «عکرمه»، همان «عکرمه بربری»، خارجی معروف است.

خلاصه، حدیث، عامی و به اصطلاح نبوی است؛ یعنی از طریق شیعه منتهی به اعدال کتاب حضرات ائمه معصومین علیهم السلام روایت نشده است.

در بسیاری از جوامع و سنن و مسانید عامه به طرق متعدده از «ابوهریره» و «ابن مسعود» و «ابی سعید» و «جابر» روایت شده است.

در مسند از هر یک «جابر» و «ابن مسعود» به یک طریق و از «ابی سعید» به دو طریق نقل شده است. بقیه این طرق کثیره، همه منتهی به «ابی هریره» می شود. اجمالاً - با کثرت طرق اسانید - مورد اعتبار و اعتماد نیست.

لفظ خبر نیز در این طرق، مختلف نقل شده است: در اخبار منتهیه به «جابر» و «ابن مسعود» و «ابی سعید» هیچ کدام این تقسیم («له» و «لی») نیست و بیشتر اخبار «ابی هریره» نیز مثل اخبار آن سه نفر فاقد این تقسیم است.

اخبار «ابن مسعود» و «ابی سعید» به لفظ «الصَّوْمُ لِي وَأَنَا أَجْزِي بِهِ» است و خبر «جابر» «هُوَ لِي وَأَنَا أَجْزِي بِهِ» می باشد.

فقط در چند طریق - مثل این طریق - که به «ابن عباس» منتهی می شود، لفظ حدیث، «كُلُّ عَمَلٍ ابْنِ آدَمَ هُوَ لَهُ غَيْرَ الصَّيَامِ فَهُوَ لِي، وَأَنَا أَجْزِي بِهِ» است.

بنابراین بیان تفسیر و شرح برای خبری که سند آن مورد اعتماد نیست و لفظ آن هم مختلف نقل شده است، لزوم چندانی ندارد که بتوان آن را به مقامات

۱. ابوعامر عبدالملک بن عمرو عقدی بصری.

معصومه نسبت داد و این نسبت حاصلی نخواهد داشت؛ ولی برای اینکه سؤال جنابعالی بی جواب نماند و تأسی به بعضی بزرگانی که درباره مضمون این خبر اظهار نظر فرموده‌اند، توضیحاتی عرض می‌شود:

آنچه که محتاج به شرح در این احادیث است، اول: بخش «كُلُّ عَمَلٍ ابْنِ آدَمَ لَهُ» است و بیان وجه اینکه اعمال، همه برای خود ابن آدم است، غیر از روزه که برای خداست و دوم: بخش «فَهُوَ لِي أَوْ الصَّوْمُ لِي وَأَنَا أَجْزِي بِهِ» است.

در ارتباط با جهت اولی، علمای فریقین احتمالات متعدده‌ای بیان کرده‌اند که هیچ‌یک کامل و بی‌نقص و اشکال نیست؛ مثل اینکه: جمیع حسنات و اعمال عبادی انسان مناسب با حال خود اوست. مثلاً نماز مشتمل بر قیام و جلوس و رکوع و سجود و غیر اینهاست که همه، افعال آدمی است و از برای او و از صنف کارهای خود اوست و اگرچه عبادت است، اما بالذات تخلّق به اخلاق الله نیست؛ اما روزه که حقیقت آن منزّه نگاه داشتن و کارهای دیگر است، همه اموری هستند که خداوند متعال از آنها منزّه است. از این جهت، تشبّه به صفات الله و تخلّق به اخلاق الله است و از این جهت، آن کارهای قسم اول برای ابن آدم است؛ یعنی کار بشری است و این کارها ذات و اصل و حقیقتش، برای اوست و از اموری است که الله - عزّ اسمه - از آنها بالذات منزّه است.

وجه دیگر که نزدیک به وجه اول است این است که: همه عبادات - غیر از روزه - مشتمل بر افعالی است که خداوند از آنها منزّه است؛ مثل: نماز و حج؛ از این جهت به خود انسان، تعلق دارد و از این جهت، جنبه وجه‌اللّهی ندارد. بنابراین برای خود ابن آدم و به خودش مربوط است؛ اما روزه که امساک از ما

یتنزه منه ذات الباری - یعنی اکل و شرب و غیرهما - است به او مربوط و به خود او وابستگی دارد و مؤید این احتمال هم، بعضی الفاظ دیگر خبر است به این لفظ: «كُلُّ عَمَلٍ ابْنِ آدَمَ لَهُ الْجَنَّةُ بِهِ عَشْرُ أَمْثَالِهَا إِلَى سَبْعِمِائَةٍ ضِعْفٍ إِلَّا الصِّيَامَ وَهُوَ لِي، وَأَنَا أَجْزِي بِهِ». و از این جهت وجهه و اعتبار وجه‌اللّهی دارد؛ بنابراین به او ارتباط دارد و از برای اوست.

وجه سوم این است که: مراد از «لَهُ» این است که چون برای هر عمل و حسنه‌ای جزایی مقرر است، از ده برابر تا مقادیر معلومه دیگر، و عامل، با علم به این ثواب‌ها و مقادیر، آن عمل را انجام می‌دهد، آن عمل برای اوست؛ اما روزه برحسب روایات «الصوم الصبر» صبر است و ثواب آن برحسب ﴿إِنَّمَا يُؤَوِّقُ الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾^۱ بی حساب و غیرمقدر می‌باشد و برای خداست. احتمالات دیگر نیز گفته شده که «فاضل مقداد» در کتاب *نضد القواعد* و دیگران از اهل نظر شیعه و سنی بیان کرده‌اند؛ ولی هیچ‌یک شافی و وافی نیست. این احتمال هم به نظر می‌رسد که به قرینه لفظ بعضی این روایات ممکن است با عبارت «كُلُّ الْعَمَلِ كَفَّارَةٌ إِلَّا الصَّوْمَ وَالصَّوْمُ لِي وَأَنَا أَجْزِي بِهِ» گفته شود. مقصود این است که سایر اعمال - غیر از روزه - همه کفّاره و جبران و تدارک است و موجب ستر و پوشش بر ابن آدم می‌شود، نه اینکه کل هویت آنها کفّاره باشد؛ بلکه به این معنی که این جهت در آنها هست؛ مگر «صوم» که همه‌اش برای خداست و خدا جزای آن را می‌دهد.

راجع به کلمه «له» و فرقی که بین «لی» در این خبر - به فرض صحّت آن - است، بیشتر از این کلام را دنبال نمی‌کنم.

اما در بخش «الصَّوْمُ لِي وَأَنَا أُجْزِي بِهِ» که الفاظ خبر بر آن اتفاق دارند، تفسیر خیر مستقیم است؛ زیرا ظاهر این است که خداوند متعال روزه را به جهت تعظیم و اظهار اهمیت و نقشی که در عبودیت نسبت به او دارد، برای خودش فرموده و جزا و پاداش آن را نیز با خود قرار داده و «وَأَنَا أُجْزِي بِهِ» با فعل معلوم است؛ یعنی من به آن جزا می‌دهم. و خواندن این جمله با فعل مجهول، غلط است؛ و معنایی که با تکلف برای آن می‌کنند با آن مطابقت ندارد.

احادیث ردّ شمس

س. ظاهراً روزی حضرت رسول الله ﷺ بیمار بودند و امیرالمؤمنین علیه السلام موظف بودند که بدن حضرت یا سر حضرت را روی پای خود نگه دارند. در این حال پیامبر اکرم ﷺ به خواب رفتند و نزدیک مغرب شد و برای اینکه نماز حضرت امیر علیه السلام قضا نشود، ردّ الشمس شد. تفصیل این جریان چیست؟ و روایت آن در کجا مذکور است؟

ج. احادیث ردّ الشمس از احادیث مشهور بین شیعه و اهل سنت است و در اعتبار و صحّت آنها و وقوع ردّ الشمس برای امیرالمؤمنین علیه السلام جای شک و شبهه نیست.

اما از طریق شیعه روایات آن بسیار است؛ از جمله در بحار الانوار در طی مجلّدات متعدد روایت شده است؛ و از طریق اهل سنت نیز بزرگانی از محدّثین نامدار و مشاهیر آنها مثل «طبرانی»، «حافظ نورالدین هیثمی»، «ابن منده»، «ابن شاهین»، «بیهقی»، «سبط ابن جوزی»، «سیوطی»، «قاضی عیاض»، و «ابن مردویه» و جمعی دیگر که بیش از چهل نفر از ارباب جوامع حدیث

می‌باشند، آن را روایت کرده‌اند؛ و مثل «حافظ ابن حجر» در *فتح الباری* و «حافظ طحاوی» در *مشکل الآثار* و «سبط ابن جوزی» در *تذکره*، آن را صحیح دانسته و کسانی را که در صحّت آن حرفی زده‌اند، تخطئه نموده‌اند و چنان‌که از کتاب *وفاء الوفاء باخبار دار المصطفی* استفاده می‌شود، مکان آن که صهبای خیبر است، معلوم و شناخته شده بوده است.

در *وفاء الوفاء باخبار دار المصطفی* از «قاضی عیاض» در کتاب *شفاء* به این عبارت نقل نموده است: «كَانَ رَأْسُ النَّبِيِّ ﷺ فِي حَجْرٍ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ - رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ - وَهُوَ يُوجِي إِلَيْهِ فَعَرَبَتِ الشَّمْسُ وَلَمْ يَكُنْ عَلِيٌّ صَلَّى الْعَصْرَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: أَصَلَّيْتَ يَا عَلِيُّ؟ قَالَ: لَا، فَقَالَ: اَللَّهُمَّ إِنَّهُ كَانَ فِي طَاعَتِكَ وَطَاعَةِ رَسُولِكَ فَارْزُدْ عَلَيْهِ الشَّمْسَ. قَالَتْ أَسْمَاءُ: ۱ فَرَأَيْتَهَا عَرَبَتْ ثُمَّ رَأَيْتَهَا طَلَعَتْ بَعْدَ مَا عَرَبَتْ، وَوَقَعَتْ عَلَى الْجِبَالِ وَالْأَرْضِ وَذَلِكَ بِالصَّهْبَاءِ فِي خَيْبَرَ»^۲.

در *وفاء الوفاء* از «احمد بن صالح» روایت کرده است که: «كَانَ يَقُولُ: لَا يَنْبَغِي لِمَنْ سَبَّحَهُ الْعِلْمُ التَّخَلُّفُ عَنْ حِفْظِ حَدِيثِ أَسْمَاءَ لِأَنَّهَا مِنْ عِلْمَاتِ النَّبُوَّةِ»^۳. علاوه بر اینها عده‌ای از علمای بزرگ اهل سنت در ارتباط با این حدیث و اسناد و روایت‌کنندگان آن، کتاب مستقلی تألیف کرده‌اند.

حاصل اینکه نه تنها این موضوع ثابت، و احادیث آن معتبر است؛ بلکه برحسب بعضی روایات، این معجزه بزرگ برای آن حضرت دو مرتبه اتفاق افتاده است: یک بار در عصر حضرت رسول اکرم ﷺ و بار دیگر بعد از آن حضرت و

۱. هِيَ بِنْتُ عُمَيْسٍ، أَحَدُ الَّذِينَ يَنْتَهِي إِلَيْهِمْ طَرِيقُ الْحَدِيثِ.

۲. سمهودی، وفاء الوفاء، ج ۳، ص ۳۳.

۳. سمهودی، وفاء الوفاء، ج ۳، ص ۳۳.

در عصر خودشان؛ که مرتبه اول - همان طوری که بعضی از عامه گفته‌اند - از اعلام نبوت بوده و مرتبه دوم با اول از اعلام امامت آن حضرت است.

«وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بِوَلَايَتِهِ وَوَلَايَةِ أَوْلَادِهِ الْمَعْصُومِينَ سِبًّا مَوْلَانَا بِقِيَّةِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ. اللَّهُمَّ ثَبِّتْنَا عَلَى وِلَايَتِهِمْ، وَارْزُقْنَا شَفَاعَتَهُمْ، وَلَا تُفَرِّقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ طَرْفَةَ عَيْنٍ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، إِنَّكَ مُجِيبُ الدُّعَاءِ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ».

ثواب خواندن سوره‌های قرآن

س. درباره ثواب‌هایی که برای برخی از اعمال در احادیث ذکر شده (مثلاً اگر کسی سوره «المطففين» را بخواند در فریضه‌اش آورده‌اند که، خداوند ایمنی در روز قیامت را به او عطا می‌کند و نه آتش او را ببیند و نه او آتش را و آورده‌اند که بر جسر جهنم نگذرد و در روز قیامت مورد حساب قرار نمی‌گیرد. و اگر فلان سوره را بخواند تمام گناهانش آمرزیده شود، و برای بقیه اعمال و...). سؤال این است که آیا اگر هر انسان عادی این اعمال را انجام دهد مشمول ثواب آن می‌شود و یا اینکه انجام این اعمال باید با شرایط خاصی باشد تا ثواب آن به انسان برسد؟

ج. در خصوص روایاتی که در ارتباط ثواب اعمال یا عقاب اعمال وارد شده - به‌طور کلی و مثبت یا منفی - نمی‌توان اظهار نظر نمود؛ باید در هر مورد خصوص روایت و سند و متن مضمون طبق ضوابطی که در علم الحدیث و تشخیص حدیث صحیح از ضعیف معین است، بررسی و اظهار نظر نمود.

با این وجود بدیهی است نیل به این ثواب‌ها - با فرض صحت روایت -

فصل هفتم / شرح احادیث ۲۷۱

مشروط به این است که شخص مؤمن، و خائف از عذاب خدا، در مقام کسب مغفرت و آمرزش باشد و بخواهد حال خود را اصلاح کند و در صدد جبران گذشته و رفع تبعات گناهان خود باشد. معلوم است که چنین کسی تائب و پشیمان است و توسّل او به قرائت این سوره یا این دعا برای این است که آثار گناهان را رفع بنماید. چنین کسی حتماً اصرار بر معصیت ندارد و از گناهان، ترسان و بیمناک است. بنابراین شمول مغفرت و آمرزش خدا نسبت به او برحسب وعده‌هایی که در آیات و احادیث صحیحه به تائبین و نادمین داده شده است و اعطای این ثواب‌ها، مورد استبعاد نیست.

این گونه احادیث را باید با توجه به اصول و مبانی معلومه تفسیر نمود. بدیهی است که به شخصی که مصرّ بر گناه است، این ثواب‌ها اعطا نمی‌شود. چنان‌که این ثواب‌ها و وعده‌های غفران و آمرزش گناهان در قرآن کریم و احادیث، کسی را با توجه به وعیدهایی که آن هم در قرآن مجید و احادیث وجود دارد، نسبت به ارتکاب گناه و معصیت، بی‌باز و جسور نمی‌سازد.

خداوند متعال متفضّل، غفّار، رحمان، رحیم، وهّاب، منعم، محسن، قادر، قهار، شدیدالانتقام و شدیدالعقاب بوده و ارحم‌الراحمین در موضع عفو و رحمت و اشدّ‌المعاقبین در موضع کیفر و عقاب است. نباید مجرمان و گناهکاران از آیات و اخباری که عفو و رحمت او را که نامتناهی است بیان می‌کنند و ثواب‌های کلان را وعده می‌دهد، جسور و جری شوند، چنان‌که نباید از آیات عذاب و اخبار عقاب، از رحمت حق مأیوس گردند.

مهم این است که انسان - در حدّی که استعداد بشری او اقتضا دارد - به

نکات عالیّه و اسرار دقیق این برنامه ها و پاداش های اعمال به ظاهر بسیار کوچک و مختصر و کیفر عقاب هایی که برای گناهان مقرر شده، معرفت پیدا کند. در ارتباط با این بحث، روایات و احادیث شریفه ای در نظر است که متأسفانه مجال و فرصت نوشتن آنها را ندارم.

سادات گنهکار در قیامت

س. از حضرت تعالی سؤال شده بود که: «آیا سادات گناهکار در قیامت به جای جهنم به جایی به نام «زمهریر» می روند؟» که در پاسخ فرموده بودید: «ممکن است. فعلاً مدرک آن در نظر نیست؛ محتاج به مراجعه است.»
حال، با توجه به حدیثی که در کتاب «مناقب» (ج ۴، ص ۱۵۱) آمده است به این مضمون که:

طاووس فقیه می گوید: امام سجاد علیه السلام را دیدم که از شامگاه تا سحر، طواف و عبادت کرد... (پس از شرح حالات جزع و گریه امام) طاووس می گوید: عرض کردم ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله این بی تابی چیست؟ بر ماست که چنین کنیم؟ پدر شما حسین بن علی علیه السلام و مادرت، فاطمه زهرا علیها السلام است؛ جدّت رسول الله صلی الله علیه و آله است. حضرت تگاهی به من کرد و فرمود: طاووس، هیئات! هیئات! از پدر و مادرم مگو؛ خدا بهشت را برای اهل طاعت و نیکوکاران آفریده، اگرچه بنده حبشی باشد و جهنّم را برای کسی که نافرمانی کند، هر چند سید قریشی باشد. آیا این کلام خداوند را نشنیده ای که: ﴿فَإِذَا نَفَخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ﴾؛ قسم به خدا فردا جز عملی صالح چیزی به تو سود ندهد.»

سؤال این است که: اولاً با توجه به حدیث فوق، برای سادات جایی به نام «زمهریر» به جای جهنم نیامده است و همه انسان‌ها را در رسیدگی به اعمالشان یکسان برشمرده است؟ ثانیاً: آیا بردن سادات گناهکار به جایی به نام «زمهریر» به جای جهنم، با عدل الهی - که همه انسان‌ها را یکسان می‌داند و در رسیدگی به اعمالشان تفاوتی قائل نیست - ناسازگار نیست؟

ج. در تفسیر آیه شریفه «فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ...»^۱ - چنان‌که از آیات بعد از این آیه استفاده می‌شود - مقصود این است که انساب کافر را فایده نمی‌دهد و کفار معاند و مکذب خدا و رسول به هر کس و به هر جا نسبت داشته باشند، از نسبت خود بهره‌مند نمی‌شوند.

اما اینکه مؤمنان از شرافت نسبت خود بهره‌مند نمی‌شوند، از آیه استفاده نمی‌شود و آیه کریمه «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ»^۲ دلالت بر این دارد که ذریه و فرزندان مؤمنین - که در ایمان، تبعیت از پدران و اجداد مؤمن بنمایند - به آنها ملحق می‌شوند و اگر هم در درجات ایمان، کمتر باشند در درجات آخرت به آنها می‌پیوندند و در واقع، نقص اولاد و کمی آنها به کمال پدران جبران می‌شود.

این یک پاداش به صلحا و شایستگان است و یک امر عقلایی و مقبول عرف و عقل می‌باشد؛ و سیره بر این بوده و هست که «الْمَرْءُ يُحْفَظُ فِي وُلْدِهِ»^۳. چنان‌که از آیه «وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ

۱. مؤمنون، ۱۰۱.

۲. طور، ۲۱.

۳. مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۳۰۲.

أَبُوهُمَا صَالِحًا^۱ نیز استفاده می‌شود که فرزند به صلاح پدر، مورد رعایت واقع شده است.

بدیهی است اولی و سزاوارتر از هر کس به رعایت حق و حفظ خدمت و عمل او، رسول اکرم ﷺ است که بر همه حق دارند؛ حق هدایت و حق حیات حقیقی و حق نجات از بربریت و جاهلیت و حیوانیت و

کدام انسان بامعرفت است که پیغمبر اکرم ﷺ را شناخته باشد و به اثر رسالت و زحمات آن حضرت، در رستگاری خود و همه جامعه آگاه شده باشد و خودش و همه بشر را موظف به احترام و مراعات حق آن حضرت در ذریه طیبه او نداند؟ یا تکریمات الهیه را از اهل بیت آن حضرت که همه تکریم از خود آن حضرت و تقدیر از خدمات او است، مورد اعتراض و ایراد قرار دهد و آن را خلاف عدل بداند؟

این ثواب، ثواب پیغمبر است؛ چنان‌که به عکس هم اگر کسی فرزند صالحی داشت پس از پدرش ثواب اعمال خیر فرزند در نامه عمل پدر نیز ثبت می‌شود. آیا اگر کسی که اصلاً فرزند ندارد و یا فرزند او به فسق و گناه گراید، این ثواب را نداشته باشد خلاف عدل است؟ اگر کسی ایمان داشته و معاند و لجوج و بی‌اعتنا به امر و نهی و عذاب خدا نباشد، اسباب تفضل و شمول رحمت واسعه الهیه که بسیار است و از آن جمله همین شرف انتساب است برای او سبب نجات خواهد شد. سادات مؤمن به شرافت نسب، مؤمنان دیگر به دوستی سادات و به اسباب دیگر، مورد مغفرت واقع می‌شوند.

در عین حال، توجه داشته باشید که تمام موجبات ثواب و جهات استحقاق عقاب و دقایق و اسراری که دارد از عهده احاطه بشر بر آنها - إِلَّا مَنْ كَانَ مُؤَيِّدًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِدَرْكِ هَذِهِ الْأَسْرَارِ - خارج است. همه عصاة یکسان نیستند، همه مطیعین نیز مساوی نمی‌باشند. شرایط و احوال و دقایق بسیار است که همه در پاداش و کیفر ملاحظه می‌شود و خدا به آنچه مقتضای خدایی و صفات کمالیه او است حکم می‌کند؛ و کسی را نمی‌رسد که در کار او چون و چرا نماید یا بخواهد وجه افعال او را - چنان که هست - بداند. ﴿لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ﴾.^۱

اما داستانی که از «طاووس» و عبادت و تضرع و بی‌تابی حضرت زین‌العابدین علیه السلام نقل شده، به فرض صحّت آن، گوشه‌ای و نمونه اندکی از عبادات و تضرعات و ادعیه و مناجات و حالات روحانی و معنوی آن حضرت است که در روایات معتبره شیعه و سنی نقل شده است.

این حالات و ابتهال و عرض نیاز و فقر و احتیاج و طلب عفو و مغفرت و اعتراف به ذنّت و مسکنت، و بلکه تقصیر و معصیت از مثل آن امام همام - که همگان بر پاکی و طهارت روح و جسم او اتفاق دارند و دارای مقام قدسی عصمت است - معانی بسیار بلند دیگر دارد که شمه‌ای از آن را در کتاب **نیایش در عرفات** عرض کرده‌ام.

برای آن حضرت هرچه این عرض پوزش و عذرخواهی بلیغ‌تر و رساتر باشد، لذّت‌بخش‌تر است.

مثل آن حضرت، ذکر و دعا و عبادت و عرض نیاز و فقر و اعتراف به تقصیر در

درگاه خداوند متعال و نشستن بر زمین مسکنت را عروج و معراج می‌یابد. او در این مشهد و موقف - با اینکه امام معصوم است - چنان از خدا طلب مغفرت می‌نماید که توبه‌کننده‌ای که تمام عمر را در گناهان کبیره به سر برده باشد، آنچنان حال تضرع و پوزش و عذرخواهی را ندارد و در برابر عظمت الهی هیچ‌کس مانند آن امام عالی‌مقام و آبای طاهرین و اخلاف طیبین او احساس کوچکی و حقارت و نیستی نداشت.

او در این موقف حضور و قرب به حق، از حرمان از درجات بلند و بلندترین - که همه شعبه‌ای از مقام محمود جدّ بزرگوارش می‌باشد - بیمناک است؛ و با اینکه آیات اصطفای را هم تلاوت فرموده است، این آیه را - که مرقوم داشته‌اید - می‌خواند که بفرماید:

محنت قرب ز بعد افزون است جگر از محنت قریم خون است

آن حضرت قطعاً و یقیناً اولی الناس بالنبی ﷺ بود و قطعاً مشمول این آیه است: ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾^۱ و آن حالاتی که برای آن حضرت حصول داشته به خود آنها اختصاص دارد. همه مسائل و مبانی صحیحه، در جای خود محفوظ است. عبد حبشی اگر اطاعت و عبادت کند به خدا نزدیک می‌شود و به درجات عالیّه نایل می‌گردد؛ و سید قریشی نیز اگر از راه منحرف شود و مثل «ابولهب» با حق، در مقام عناد و ستیز برآید و تسلیم حق نشود، تا آنجا سقوط می‌کند که قرآن بر نفرین و مذمت او ناطق می‌گردد. همه مقامات و درجات به دین و ایمان، تحصیل می‌شود و سید نباید مغرور شود و غیرسید نیز نباید مأیوس گردد.

لَعَمْرُكَ مَا الْإِنْسَانُ إِلَّا بَدِينِهِ فَلَا تَتْرُكُ التَّقْوَى اتِّكَالًا عَلَى النَّسَبِ
لَقَدْ رَفَعَ الْإِسْلَامُ سَلْمَانَ فَارِسِيَّ وَقَدْ وَضَعَ شِرْكَ الشَّرِيفِ أَبَا لَهَبٍ

خداوند متعال خود به تمام جهات و مواردی که موجب استحقاق ثواب و تفضّل است، عالم می‌باشد و همه بندگان را می‌شناسد. ما را نسزد که اصطفای انبیا و ائمه علیهم‌السلام و در درجات پایین‌تر سادات و ذریه طیبه را خلاف عدل بدانیم و از اینکه سادات یا فرزندان دیگر بندگان شایسته خدا در اثر اعمال پدرانشان مورد تفضّلاتی قرار بگیرند، معترض باشیم.

همه باید از این معانی درس بگیریم و بفهمیم که خداوند متعال، شکور است و پاداش نیک اعمال را حتی به تفضّل به ابنای عاملان آن عطا می‌فرماید و برای این امور، معانی خوب بیابیم و اگر هم به واسطه قصور معرفتی که داریم از درک آن باز ماندیم، تسلیم باشیم و با قرائت ﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ﴾^۱ خود را در عوالم عالی رضا و تسلیم وارد نماییم.

حدیث «الفقر فخری»

س. استدعا دارم نظر مبارک خود را در خصوص حدیث «الْفَقْرُ فَخْرِي» که می‌گویند منسوب به رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌باشد، بیان فرمایید.

در احادیث بی‌شمار دیگری از جمله دعای بعد از نماز ایام مبارک رمضان آمده است که: «اللَّهُمَّ اغْنِ كُلَّ فَقِيرٍ»، اگر فقر، مایه افتخار و مباحات باشد، چگونه در دعای مذکور برای برطرف شدن آن دعا شده است؟

۱. آل عمران، ۲۶.

ج. روایت «الْفَقْرُ فَخْرِي»^۱ تفسیرهای متعدّد دارد: یکی فقر و حاجت تمام ماسوی الله و موجودات عالم امکان به خداوند متعال است که در این میان، فقر انسان‌ها به واسطه آنکه لیاقت کسب فیض و انوار رحمت الهیه را بیشتر دارند، زیادتر است.

یک دانه جوی کوچک به مقدار گنجایش خود به آب محتاج است و نمی‌توان گفت او به مقدار آبی که در نهر بزرگ و شطّ و دریا می‌گنجد نیاز دارد. همچنین نهر بزرگ، نسبت به شطّ و دریا. و در مثال دیگر، یک اطاق چهار در دو، به فرشی در همین طول و عرض نیاز دارد و به فرش شش در چهار نیاز ندارد؛ اما اطاق شش در چهار، به فرش شش در چهار نیاز دارد. خلاصه همه به این معنی فقیرند و آنکه فقرش بیشتر باشد افضل و اشرف است.

بنابراین حضرت رسول اکرم ﷺ فقر و حاجتش به خدا از همه بیشتر است و بدان علت بر همه فخر و فضیلت دارد. وجود او گنجایش و ظرفیت علوم و فیوضی را که هیچ مخلوقی ظرفیت استعداد آن را ندارد، داراست.

او که خاتم الانبیا است به دینی مثل اسلام که اکمل و خاتم ادیان است و به کتابی مثل قرآن که معجزه خالده باقیه است، نیازمند است و انبیای دیگر این نیازمندی را نداشتند.

او بر تمام جامعه بشریت تا روز قیامت، نبوت دارد و آنچه را به آن احتیاج دارند باید از قوانین کافیه و تعالیم عالیّه داشته باشد.

در واقع عائله او تا انتهای دنیا همه آبنای بشرند؛ و شاید این معنا و نکته‌ای

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۳۰.

باشد که از آیه کریمه ﴿وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنِي﴾^۱ استفاده می‌شود. آنکه ده نفر یا صد هزار، یا یک میلیون یا یک میلیارد عائله داشته باشد، به قدر آنها باید قوت و غذا تهیه کند؛ اما آنکه همه، عائله او هستند باید قوت همه را بدهد که خداوند متعال، همه نواحی فقر را برطرف کرده، زمینه‌های کسب ربط و اتصال او را با خودش از موهبت‌های خود پر کرده و آن حضرت را غنی ساخت.

وقتی که فقر الی الله باشد، خداوند متعال - که فیاض علی الاطلاق است - عطا می‌فرماید. پس این جهت فقر، فخر است؛ فقر حضرت خاتم الانبیا ﷺ به خدا بر انبیای دیگر فخر است. فقر انبیا و اولیا نسبت به دیگران فخر است. فقر انسان که بیشتر و گسترده‌تر از فقر حیوان و نبات و جماد است، فخر است و مابه‌الامتیاز او از حیوان، همین فقر است. بنابراین، هم «الْفَقْرُ فَخْرِي» تفسیر می‌شود و هم «اللَّهُمَّ اغْنِ كُلَّ فَقِيرٍ»^۲ معنی می‌شود که دعا برای این است که هر فقیری را به‌قدر رفع فقرش عطا فرماید.

البته در اینجا نکات بلند عرفانی مدّ نظر است که مجال بیان و شرح و تفصیل آنها نیست؛ و خلاصه اینکه انسان ذاتاً به خداوند متعال محتاج و دائم‌الاحتیاج است و همواره بقای او و هرچه دارد و همه جهاتش، وابسته به امداد غیبی است. بنابراین احتیاج به خدا داشتن و فقر به او، فخر است؛ و از خدا طلب رفع حاجت و فقر کردن نیز، دعا و عرض حاجت و اظهار فقر و نیاز است.

معنای دیگر که از فقر در این جملات، محتمل است، همان فقر عرفی و نداشتن ثروت و مال و منال دنیوی است که اگر این معنی محتمل باشد، مثل خبر

۱. ضحی، ۸.

۲. کفعمی، البلد الامین، ص ۲۲۲؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۱۲۰.

«الْفَقْرُ فَخْرِي» و همچنین «اللَّهُمَّ أَحْيِنِي مَسْكِينًا، وَأَمْتِنِي مَسْكِينًا، وَاحْشُرْنِي فِي زُمْرَةِ الْمَسَاكِينِ»^۱ و اخبار دیگر که در مدح فقرا رسیده، با مثل دعای «اللَّهُمَّ اغْنِنِي مِنَ الْفَقْرِ»^۲ یا «أَغْنِ كُلَّ فَقِيرٍ» و مذمت‌هایی که از ثروتمندی و توانگری شده - که حتی یکی از اموری را که نسبت موت قلب است همنشینی با اغنیا شمرده‌اند - به‌ظاهر با هم توافق ندارند.

همان‌طور که اشاره کرده‌اید بسا موجب این توهم می‌شود که در این احادیث به تمکن و قدرت مالی و اقتصادی جامعه توجه نشده و بلکه ترغیب و تشویق به کم‌کاری و ترک تلاش و سعی و کوشش شده است. پس چه بهتر که کارگری که می‌تواند روزانه چهار ساعت و یا بیشتر کار کند، اگر نیاز مادی و معیشتی او به دو ساعت کار رفع می‌شود، به همان اکتفا کند؛ یا کشاورزی که می‌تواند چنان مهارت و سعی نماید که محصول بیشتر و فراوان‌تر به دست آورد، به همان مقدار رفع نیازش قانع شود که در خطرات معنوی و اخلاقی غنا و مال و منال، گرفتار و مبتلا نشود. با اینکه معلوم است چنین برداشت و درکی از حیات و زندگی برای خود شخص هم بگوییم خطر نداشته باشد، برای دیگران و برای تمام جامعه خطرات گوناگون اقتصادی دارد.

قناعت به این مفهوم، هم برای دنیا و هم برای آخرت مردم زیان‌بخش است. این یک فکر صوفیانه و به‌اصطلاح عارفانه است که از «شیخ شهاب‌الدین عمر سهروردی» (که غیر از سهروردی مقتول است) نقل شده که در کتاب **عوارف المعارف** با صراحت، مردم را به گدایی می‌خواند، با این توجیه که سالک الی الله

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۱۷، ۳۰، ۴۶، ۴۹.

۲. مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۳۳۵.

برای اینکه از یاد خدا غافل نشود باید معاش خود را از طریق گدایی به دست آورد و به اصطلاح امروز زندگی انگلی داشته باشد.

بدیهی است این فرهنگ، فرهنگ و تعلیم و شریعت اسلام و دینی که می گوید: «الْكَادُّ عَلَى عِيَالِهِ كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»^۱ نیست؛ و فرهنگ تصوّف و به اصطلاح عارفانه است.

بنابراین، حتماً از این احادیث و ادعیه، معانی عالی و جامعی در نظر است که با هیچ یک از این مصالح مهم اقتصادی و اجتماعی که حیات و عزّت جوامع به آنها بستگی دارد نه فقط برخورد ندارد، بلکه در مسیر تأمین این مصالح است. آنچه - علی العجالة - با عدم فرصت عرض می شود این است که: اولاً، در اسلام از بیکاری و فقر خودخواسته و سربار بودن بر دیگران و بی نقش و بی اثر بودن در جامعه بسیار نکوهش شده است؛ و اظهار فقر و حاجت به دیگران بدون ضرورت های عرفی و طمع به این و آن مذموم و عیب و خلاف عزّت و کرامت معرفی شده است و از تکدی و دریوزگی و سؤال با توان کار و امکان رفع نیاز نهی شده است. انسان باید شرعاً و اخلاقاً در جامعه اثر داشته باشد و در برابر منافی که از دیگران می برد به آنها منفعت مناسب برساند؛ و الا این هم خود یک نوع تضعیف است که شخص از افرادی که به آنها طرف معاشرت و معاشرت است استفاده کند و به آنها یا اصلاً فایده ندهد یا کمتر از خود فایده بدهد. و اگر بگوییم مستقیماً زیر مذمتی که در آیه کریمه ﴿وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ﴾^۲ از کسانی که کم می دهند و زیاد می گیرند نباشد از آن هم نباید خارجشان بشماریم.

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۶، ص ۳۲۴.

۲. مطفّفین، ۱.

بنابراین، مراد از این روایات و ادعیه مدح از فقر و حاجت خودخواسته - که در اثر بیکاری و تن‌پروری و بی‌توجهی و عدم احساس مسئولیت اجتماعی و شرعی می‌باشد - نیست؛ و برای این صنف از فقرا باید از خداوند متعال، طلب هدایت و توفیق رفتن دنبال کار و عمل نمود.

در دیوان منسوب به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است:

لَنْقُلُ الصَّخْرَ مِنْ قُلَلِ الْجِبَالِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ مَنَنِ الرَّجَالِ
يَقُولُ النَّاسُ لِي فِي الْكَسْبِ عَارٌ فَقُلْتُ الْعَارُ فِي ذَلِّ السُّؤَالِ

هر که نان از عمل خویش خورد منت از حاتم طایی نکشد

این معنای قناعت و معنای اعتماد به نفس و ذلت‌پذیری است.

اما فقرهای قهری که افرادی به‌طور ناخواسته به آن مبتلا می‌شوند که مثل بی‌نیازی لازمه این عالم طبیعت و ماده و مدت است؛ دو اصل از نوامیس مهم و امور اساسی نظام این عالم است که بدون آن هرگز بشر به این کمالات و مراحل ترقی و تمدن نمی‌رسد.

فقر اشخاص به یکدیگر و به مواد این عالم، همه اموری است که اگر نبود حتی مظاهر عالم طبیعت نیز در معرض زوال و فنا قرار می‌گرفت. اطلاع بیشتر از خواص کاینات این جهان همه بر اثر فقر فراهم شده است و اگر نبود، این عالم ناقص و ناتمام بود.

مسائل مهم در ارتباط با رزق و روزی و رغبت‌های اشخاص به شغل‌های گوناگون همه از اسرار و آیات عالم خلقت است.

بنابراین، این فقر هم لازمه حیات بشر و هر حیوان و جنبنده است که در عرف ما بیشتر مظهر آن فقر مالی و نداشتن یا کم داشتن وسایل معیشت - از خوراک و پوشاک و مسکن و... - است؛ و مسکین و فقیر بیشتر به این اشخاص اطلاق می‌شود.

این فقر و فقیر است که در برابر غنا و غنی قرار دارد و به این جهت، هر کدام قشری خاص از جامعه شمرده می‌شوند.

در این نگاه است که بسیار به فقرا توجه می‌شود و از لحاظ نفسانی و روانی و اینکه این فقر موجب طغیان و سرکشی بشر نشود و به تملق و ذلت وادار نگردد، راهنمایی‌های لازم شده است؛ و هم برای آنکه در جامعه او را از غنی کمتر بگیرند و محرومیت‌هایی بیش از آنچه اقتضای ذاتی فقر است برایش ایجاد نشود، به او توجه شده است.

اگرچه فقیر هم باید صابر و شکبیا باشد و در برابر شداید مقاومت نماید، با این وجود، خطرات فقر کمتر از غنا و توانگری است؛ بالأخره حالت نیاز او به خدا بیشتر است؛ از خدا بیشتر حاجت می‌خواهد و اعتماد و توکل او به خدا است و خدا را نوعاً کمتر از غنی فراموش می‌کند. از این جهت است که این حال، محبوب بندگان خاص خدا است و شخص شخیص و شاخص حضرت خاتم الانبیا ﷺ از خدا این را می‌خواست و «اللَّهُمَّ أَحْيِنِي مَسْكِينًا، وَأَمِتْنِي مَسْكِينًا، وَاحْشُرْنِي فِي زُمْرَةِ الْمَسَاكِينِ»^۱ را می‌خواند. و آن حضرت و پسر عم و برادرش،

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۱۷، ۳۰، ۴۶، ۴۹.

امیرالمؤمنین علیه السلام به معاشرت و همنشینی با فقرا رغبت داشتند. وقتی اربابان ثروت و مغروران به مال و جاه و منال دنیا - که مجالست با فقرا را برای خود عیب و عار می‌شمردند - پیشنهاد کردند که رسول خدا صلی الله علیه و آله پذیرایی‌هایش را از مردم تقسیم کند که فقرا در مجلس اغنیا حضور پیدا نکنند، این آیه نازل شد: ﴿وَأَصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرْطًا﴾.^۱

با این طبقه نشستن و به سراغ فقیر و بیمار و دل‌شکسته رفتن آن قدر برای هر شخص، فواید تربیتی و اخلاقی دارد که بیان آن، شرح مفصل لازم دارد. اسلام به این معنی توجه دارد که به فقیر - که به فقر خودناخواسته گرفتار است - بی‌احترامی نشود و حق برادری اسلامی و انسانی او محفوظ باشد؛ و غنی را برای مالش تواضع و رعایت ننمایند که «مَنْ تَوَاضَعَ لِغَنِيِّ طَلَبًا لِمَا عِنْدَهُ ذَهَبَ ثُلَاثًا دِينَهُ».^۲ از سوی دیگر در غنا و توانگری و ثروتمندی خطرانی است که غنی باید بسیار تربیت‌شده و مسلط بر نفس خود باشد که بتواند خود را از آن خطرات حفظ کند؛ تا حدی که در احادیث است که فرمودند: «إِسْتَعِيدُوا بِاللَّهِ مِنْ سَكْرَةِ الْغِنَى فَإِنَّ لَهُ سَكْرَةً بَعِيدَةَ الْإِفَاقَةِ».^۳ شخص غنی باید مواظب باشد که گرفتار مستی مال و ثروت و غرور و فخر و مباهات به آن نگردد. البته این دسته از اغنیا نیز در فضیلت، کمتر از فقرای صابر و شاکر نیستند و ملاک در فضیلت هر دو، شخصیت ایمانی و روحی و اخلاقی است. با این ملاحظات، گاه شخص سالک، فقر را دوست می‌دارد و گاه هم برای رفع آن دعا می‌کند؛ زیرا از خطر آن که «كَادَ

۱. کهف، ۲۸.

۲. مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۵۶.

۳. آمدی، غرر الحکم، ص ۱۵۶.

الْفَقْرُ أَنْ يَكُونَ كُفْرًا^۱ می ترسد و بیمناک است که مبادا نتواند در مقابل فشار امتحان و کلاس فقر مقاومت کند.

بنابراین، به طور مطلق، فقر نه مطلوب است و نه مبعوض، غنا و ثروت نیز به طور مطلق نه محبوب است و نه مردود.

این برداشت‌های اخلاقی و تربیتی غیر از مسائل اقتصادی رسمی و عمل و کار و تلاش است. برداشت و درک مسلمانان نیز از این معانی و تعالیم، صحیح و مستقیم بوده است و اهداف و مقاصد، وجه این گونه اعمال و حسن و قبح آن را تعیین می نماید.

در احادیث قریب به این مضمون هست که هر کس برای اینکه معیشت خود و عائله‌اش را تأمین نماید تلاش نماید و به آن وسعت دهد، خدا را با چهره‌ای مانند ماه شب چهارده ملاقات می کند.^۲

حال اگر برای خودکفایی جامعه مسلمین و برای بی نیاز شدن مسلمانان از کفّار و بیگانگان و نیز برای افزایش قوّت و قدرت اسلام تلاش کند، خدا را با چه روی درخشان و تابناکی ملاقات خواهد نمود.

امثال حقیر را حق بیان و توصیف آن قدر و منزلت عظیم نیست.

بنابراین در روایات معتبر است که امیرالمؤمنین علیه السلام از کدّ یمین و عرق جبین خودشان هزار بنده خریدند و در راه خدا آزاد کردند و چشمه‌ها و چاه‌های متعدّد را حفر نمودند؛ و بر فقرای مسلمانان صدقه و وقف قرار دادند.

با این تعالیم، مسئله عمل جلو می رود نه قناعت، که همان رضایت به مقداری

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۲۴۷؛ ج ۷۲، ص ۲۹.

۲. کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۷۸؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۳۲۴.

است که با کار و تلاش نصیب می‌شود و قطع طمع از دیگران می‌باشد. و روایاتی که در مدح فقر و سفارش از فقرا وارد است، با این معانی عالی منافات ندارد. البته حبّ دنیا و مال‌اندوزی و انفاق نکردن آن در راه خدا مذموم است تا آنجا که فرمودند: «حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ»^۱. در حدیث است که اگر کسی برای اینکه مال و ثروت بیندوزد کار کند تا به واسطه آن بر دیگران فخر کند و بزرگی بفروشد و آن را وسیله تحقیر مردم قرار دهد خدا را در حالی ملاقات می‌کند که به او غضبناک است.

این تعالیم، هر کدام به نقطه خاصی از ضعف فرد یا اجتماع نظر دارد و منظور، بر طرف کردن آن ضعف است.

دین اسلام دینی کامل و جامع است؛ به همه جا نگر بسته، و همه جا را زیر نظر قرار داده است. فرد و اجتماع، روح و جسم، ظاهر و باطن، تربیت و مال و فقر و غنی، و همه استعدادات و توانایی‌های بشر و مصالح و مفسد امور را در نظر داشته و در این رشته فقر و غنا، غنی‌ترین و یگانه مکتب انسان‌ساز است. در این مسائل و نکات بسیاری که در آنها است باید بیشتر از اینها بررسی و دقت نماییم و بیشتر، آنها را در عمل، نصب‌العین قرار دهیم تا انسان اسلامی و مسلمان حقیقی باشیم.

امید است خداوند متعال، همه ما را شکرگزار نعمت اسلام و احکام نورانی آن قرار دهد و روزبه‌روز بر هدایت و تعهد و التزام ما به این دین حنیف بیفزاید. قال الله تعالی: ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ﴾^۲.

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۵۸.

۲. عنکبوت، ۶۹.

فصل هشتم

دعا



حکمت راز و نیاز و درخواست بخشش معصومان علیهم السلام از خدا

س. در ادعیه رسیده از معصومین علیهم السلام دیده می‌شود که بسیار، راز و نیاز و توبه و درخواست بخشش از گناه می‌شود. با توجه به اینکه امامان علیهم السلام معصوم هستند، چرا این قدر به درگاه خداوند ناله و توبه می‌نمایند؟ مگر مرتکب گناه شده‌اند؟

ج. در بعضی موارد ادعیه، استغفار و تضرع آن بزرگواران نسبت به وظایف مقام خودشان است و چنین نیست که کاشف از انجام معصیت باشد. در بعضی موارد هم چون آنها عالم به علوم الهیه و حجت خدا بر جمیع انسان‌ها و معلم و مربی آنها هستند و درد و دوی مردم و عاقبت امور را می‌دانند به یک معنی از زبان مردم سخن می‌گویند و با این وسیله انسان‌ها را به موقعیت خطیر و موضع عظیمی که دارند و نوعاً به آن بی‌توجه‌اند، آگاه می‌کنند؛ یعنی تعلیم می‌دهند که مثلاً به خاطر گناهایی که مرتکب شده‌اید این‌طور در درگاه خدا ناله و استغفار کنید. با این وجود در این مورد، جواب شافی و مفصل در کتاب **نیایش در عرفات** بیان شده است که می‌توانید به آن کتاب مراجعه نمایید. والله العالم.

عوامل ایجادکننده حالت راز و نیاز و دعا در انسان

س. چه کنیم تا حالت راز و نیاز و دعا را در خود به وجود آوریم؟

ج. تفکر در عظمت آیات خدا و مطالعه سیره پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه

طاهرین علیه السلام و کتب اخلاقی، مانند: **معراج السعادة** و شرح ادعیه و مواظبت بر ترک محرّمات و بلکه مکروهات و انجام واجبات و بلکه مستحبات و مداومت بر قرائت ادعیه مأثوره و تأمل در معانی آنها و شب‌زنده‌داری - همه - موجب شوق و رغبت بیشتر انسان به دعا و تقرّب به حق تعالی خواهد شد.

دعاکننده باید خود را بشناسد و موضع خود را بداند که سراپا فقر و نیاز است و مالک سود و زیان و نفع و ضرری برای خود نیست و خدا را بشناسد که ذاتاً از همه بی‌نیاز است و «قاضی الحاجات» و «کافی المهمّات» است؛ و از او بخواهد که او را به خود نزدیک سازد و لذّت مناجات و عبادت و دعا را به او بیچشاند.

حضرت سیدالساجدین علیه السلام به خدا عرض می‌کرد: «يَا مَنْ حَازَ كُلَّ شَيْءٍ مَلَكُوتًا، وَقَهَرَ كُلَّ شَيْءٍ جَبْرُوتًا، صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَأَوْلَجَ قَلْبِي فَرَحَ الْإِقْبَالِ إِلَيْكَ، وَالْحَقِيقِي بِمَيْدَانِ الْمُطِيعِينَ لَكَ»^۱.

ناگفته نماند که یکی از اموری که سبب توفیق می‌شود اطاعت و جلب رضایت پدر و مادر، و احترام و حق‌شناسی معلم است.

گفتن اذکار شب قدر به فارسی

س. آیا اذکار شب مبارکه قدر را می‌توان به فارسی گفت؟

ج. به فارسی گفتن اذکار، ثواب دارد؛ اما به قصد ورود گفته نشود.

منظور از حورالعین در روایات

س. در بعضی از ادعیه که از درگاه حق تعالی درخواست حورالعین

۱. قطب راوندی، الخرائج والجرائح، ج ۱، ص ۲۶۶؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۸۴، ص ۲۳۱.

می‌شود؛ مثلاً در تعقیبات نماز گفته می‌شود: «زَوْجِنِي مِنَ السُّحُورِ الْعَيْنِ». در چنین مواردی، خانم‌ها آن را با چه قصدی بخوانند؟ (آن جمله را نخوانند یا تعبداً بخوانند؟).

ج. زوج، معنایش قرین شیء و شخص است؛ اعم از آنکه در جنسیت با او موافق باشد یا مخالف؛ اگرچه استعمال آن در حیوانات و اشیائی که نر و ماده دارند، به معنی قرین بودن او با جنس مخالف اکثر و متبادر است؛ اما در اشیائی که این تخالف جنسی در آنها نیست معنای قرین، از آن اراده می‌شود. بنابراین زن وقتی می‌گوید: «وَزَوْجِنِي مِنَ السُّحُورِ الْعَيْنِ»، معنایش طلب قرین و عدیل از حورالعین است. به عبارت دیگر می‌توان گفت: معنای «زَوْجِنَا كَهَا»^۱ یا «وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجِينَ»^۲، «قرناکها» یا «مِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا قَرِينِينَ» است که به مناسبت استعمال در موردی که نر و ماده دارند از آن مزاجت به مفهوم عرفی آن استفاده می‌شود. از این جهت است که لفظ «نکاح» و «أنکحت» در عقد نکاح اصرح از «زواج» و «زواجت» است.

گمان می‌رود به همین ملاحظه باشد که بزرگانی که در کتب ادعیه مثل این دعا را ذکر کرده‌اند، خواندن آن را مخصوص به مردها نشمرده‌اند. با این وجود اگر بانوان بخواهند به جای «زَوْجِنِي» کلمه مناسب دیگر مثل «اخدمني» رجاءاً بگویند مانعی ندارد.

تکلیف زن در دعای ماه رجب

س. تکلیف زن در ادعیه ماه رجب مانند: «حَرِّمِ شَيْبَتِي عَلَى النَّارِ» چیست؟

۱. احزاب، ۳۷.

۲. ذاریات، ۴۹.

ج. در مورد این سؤال، چنانچه به عنوان تعبد به دعای مذکوره آنها را بخواند امید است مشمول ثواب آنها گردد؛ و اگر رجاءاً دست را به موی سر بگیرد، امید ثواب وجود دارد.

دعای «ناد علی»

س. نظرتان راجع به دعای «ناد علی» چیست؟ آیا معتبر است یا خیر؟

ج. آنچه فعلاً در نظر است این دو بیت را که برحسب نقل خطاب به حضرت رسول ﷺ است، «مبیدی» - از علمای اهل سنت - در «شرح دیوان»، حرف میم، و «علامه مجلسی» نیز از او در *بحار الانوار* در جلد ۲۰ نقل کرده است؛^۱ بنابراین نمی توان اعتبار آن را تأیید نمود؛ ولی احتمال صحّت آن نیز منتفی نیست. بر این اساس به قصد رجاء - نه به قصد ورود - خواندن و نقل آن مانعی ندارد.

تکرار بعضی فرازهای ادعیه

س. در دعای ندبه کلمه «أَيْنَ الْحَسَنِ أَيْنَ الْحُسَيْنِ» یک مرتبه نوشته شده است؛ ولی نه بار تکرار می شود و در دعای کمیل کلمه «يَا رَبِّ» سه مرتبه نوشته شده است؛ ولی نه بار تکرار می شود؛ آیا این کار صحیح است؟

ج. اصل تکرار ذکر و دعا و آیات قرآن کریم حتی در نماز هم اشکال ندارد و موجب ثواب و بسا توجه قلبی بیشتر می شود؛ مثلاً اگر جمله «أَيْنَ الْحَسَنِ أَيْنَ الْحُسَيْنِ» در دعای ندبه را برای استحضار کامل ذهن به فضایل و مقامات و مصایب آن بزرگواران و ندبه و گریه بیشتر بگویند، اشکال ندارد؛ ولی اگر به قصد ورود دعا به این نحو و تکرار، آن را بخواند، صحیح نیست.

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۷۳.

لعن و نفرین غاصبان حق امام علی علیه السلام و حضرت فاطمه علیها السلام

س. آیا لعن و نفرین و اظهار عداوت با غاصبین حق حضرت امیرمؤمنان علیه السلام و فاطمه زهرا علیها السلام علناً جایز است؟
ج. در صورتی که خلاف تقیّه و سبب فتنه نشود، جایز است. والله العالم.

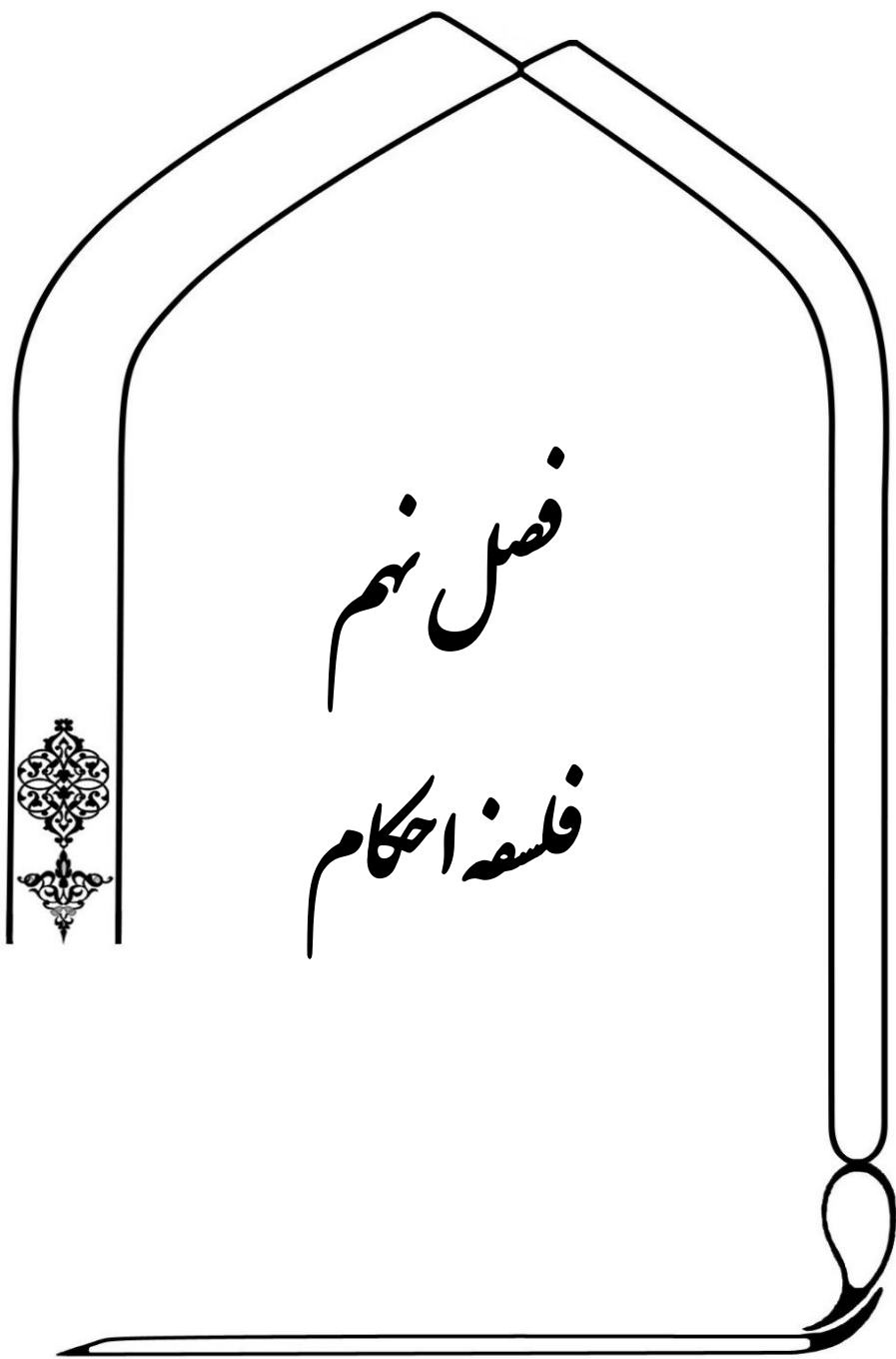
خواندن ادعیه و زیارات مفاتیح الجنان به قصد استحباب

س. ادعیه و زیارات مفاتیح الجنان را می‌توان به قصد استحباب خواند؟
ج. اگر به قصد استحباب مطلق دعا و زیارت خوانده شود بی‌اشکال است و موجب اجر و ثواب می‌باشد. والله العالم.

مستحب بودن دعاها و زیارات

س. آیا ادعیه و زیارات: ندبه، کمیل، توسّل، دعای امام حسین علیه السلام در عرفه، مناجات خمس عشر، زیارت جامعه کبیره، زیارت جامعه صغیره، امین‌الله و عاشورا، مستحب هستند؟

ج. بعضی ادعیه و زیارات مذکوره مثل «زیارت جامعه» و «زیارت عاشورا» و «زیارت امین‌الله» و «دعای ندبه» و «دعای عرفه» علاوه بر اعتبار، مشتمل مضامین عالیّه و معارف اسلامیّه است. استحباب مطلق همه آنها ثابت است و به‌ویژه بعضی از آنها نیز وارد و مستحب می‌باشند. والله العالم.



فصل نهم

فلسفه احکام

پرسش از فلسفه احکام

س. آیا پرسش از فلسفه احکام جایز است؟

ج. احکام و تعالیم شریعت مقدسه اسلام همه مبنی بر جلب مصالح یا دفع مفسد و متضمن فواید و حکمت‌های بسیار است. در قرآن کریم و روایات شریفه، مصالح کلی این احکام و مصالح خاص بسیاری از آنها بیان شده است و حکمت‌ها و فواید بسیاری از این احکام را عقل انسان هم ادراک می‌کند. با این وجود احاطه به حکمت تمام این احکام از واجبات و مستحبات و محرّمات و مکروهات در رشته‌های امور عبادی، اجتماعی، اخلاقی، تربیتی، روحی، جسمی، روابط عائله، امور سیاسی، مالی، قضایی و... مثل احاطه به تمام فواید نعم عالم خلقت و تکوین برای انسان میسر نیست. تعیین علت تشریح هر حکم از احکام بدون استناد به قرآن و حدیث و عقل قطعی صحیح نیست؛ با این وجود تفکر در فواید این احکام و سؤال از حکمت‌های آنها - اگر به عنوان اعتراض نباشد - ممنوع نیست و موجب مزید معرفت می‌شود.

این جامعیت اسلام در احکام، از معجزات و اموری است که حتی بیگانگان از اهل فهم و اطلاع بر آن اعتراف دارند. راجع به این موضوع مطالب بسیار است که مجال شرح و بیان آن نیست؛ ولی شخص مؤمن باید تسلیم احکام خدا باشد؛ هرچند فایده یا فلسفه آن را نداند؛ زیرا اگر بخواهد عمل به احکام را مشروط به

دانستن فلسفه احکام نماید، عمرش به آن وفا نمی‌نماید و از عمل باز می‌ماند. مانند بیماری که بخواهد نسخه طیب حاذق را بررسی کند و از خصوصیات و چگونگی و مقدار تأثیر آن و عکس‌العمل‌های گوناگون داروها مطلع شود. بدیهی است چنین بیماری که باید بدون فوت وقت به دستور پزشک عمل نماید، بیماری، او را با این طرز برخورد با نسخه طیب، از پا درخواهد آورد. به هر حال سؤال از فلسفه احکام - چنان‌که بیان شد - با این آگاهی و توجه از کسانی که اهلیت جواب دارند، مفید است. والله العالم.

منظور از «موقوتاً» در آیه شریفه

س. آیه شریفه در قرآن مجید می‌فرماید: ﴿إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَّوْقُوتًا﴾ و همچنین نامه ۵۲ نهج البلاغه دستورات امیرالمؤمنین علیه السلام به فرمانداران خودش برای برگزاری نماز در اوقات معینّه به شرح ذیل است:

«أَمَّا بَعْدُ فَصَلُّوا بِالنَّاسِ الظُّهَرَ حِينَ تَفِيءُ الشَّمْسُ مِثْلَ مَرْبِضِ الْعَنْزِ، وَصَلُّوا بِهِمُ الْعَصْرَ وَالشَّمْسُ بَيْضَاءَ حَيْثُ فِي عَضْوٍ مِنَ النَّهَارِ حِينَ يُسَارُ فِيهَا فَرَسَخَانِ، وَصَلُّوا بِهِمُ الْمَغْرِبَ حِينَ يُفْطِرُ الصَّائِمُ وَيَدْفَعُ الْحَاجُّ إِلَى مَنَى، وَصَلُّوا بِهِمُ الْعِشَاءَ حِينَ يَتَوَارَى الشَّفَقُ إِلَى ثُلُثِ اللَّيْلِ، وَصَلُّوا بِهِمُ الْغَدَاةَ وَالرَّجُلُ يَعْرِفُ وَجْهَ صَاحِبِهِ، وَصَلُّوا بِهِمُ صَلَاةَ أَضْعَفِهِمْ وَلَا تَكُونُوا فَتَانِينَ»؛^۱ بنابراین چرا ما شیعیان نماز مغرب و عشا و ظهر و عصر را با هم برگزار می‌کنیم و مفاد آیه شریفه و دستور نهج البلاغه را عمل نمی‌نماییم؟ خواهشمند است این موضوع را تشریحاً مرقوم فرمایید.

۱. نهج البلاغه، نامه ۵۲ (ص ۴۲۶).

ج. اما آیه کریمه ﴿إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا﴾^۱ دلالتی بر جواز و عدم جواز جمع و یا تفریق ندارد؛ و قول به جواز جمع، مثل قول به وجوب تفریق با توقیت صلاة منافات ندارد. علاوه بر آنکه در احادیث، «موقوتاً» تفسیر شده است به «مفروضاً وثابتاً».

اوامر صادره از مقام مقدّس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که در نهج البلاغه نقل شده مشعر به جواز تفریق می‌باشد و به عنوان حکم و فرمان و ترتیب و تنظیم جماعات است و آن مسئله مطلب دیگری است. اگر هم برای بیان وظائف و تکلیف باشد بیشتر از اینکه ادای نماز جماعت در این اوقات افضل است، دلالت ندارد و متضمّن حکم نماز فرادا و جمع بین صلاتین منفرداً نمی‌باشد.

اصل مسئله جواز جمع بین صلاتین در ظهرین و عشائین خواه به نحو تقدیم باشد یا تأخیر مورد اتفاق امامیه و موافق با اطلاقات آیات کریمه قرآن مجید در مورد اوقات صلوات است و هم مطابق با سهولت و یسر شریعت سمحه سهله اسلامیّه است. به علاوه، برحسب اخبار معتبره صحیحه نیز ثابت است و از طرق اهل سنت و در کتب صحاح آنها نیز روایت شده است و حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله بدون عذر جمع بین صلاتین فرموده‌اند که ظاهر در جماعت است.

بنابراین، برحسب اصول مذهب و ادله صحیحه کتاباً و سنّه و اجماعاً شبهه‌ای در جواز نیست؛ به شرحی که در کتب فقه مبسوطاً مذکور است.

آنچه را اهل سنت به رغم دلیل بر وجوب تفریق گفته‌اند، مردود است. حتی بعضی از علمای محقق اهل سنت صحّت مذهب امامیه را تحقیق و تأیید کرده‌اند؛ بلکه جواز

جمع بین صلاتین را - که مذهب امامیه است - در کتاب خاص به این مسئله، اثبات و قبول کرده‌اند، مانند: «حافظ عمّاری» در *إزالة الحظر عمّن جمع بین الصلاتین فی الحضر* و «حامد بن حسن شاکر تمیمی» در *قرّة العین فی الجمع بین الصلاتین*. بلی، افضلیّت تفریق از جمع فی الجمله برحسب روایات ثابت است؛ ولی ثبوت آن به نحو اطلاق برحسب ادله محلّ تأمل است؛ بلکه معلوم العدم است. قدر مسلّم از افضلیت تفریق عند الإتیان بالنوافل او انتظار الجماعة و نحوهما می‌باشد، هرچند در حصول تفریق به اتیان نافله نیز محلّ تأمل است. خلاصه آنچه از مجموع ادله استظهار می‌شود این است که ادای نماز در اول وقت و هر زمانی که اقرب به اول وقت باشد، اگر تأخیر به جهت نافله یا انتظار جماعت نباشد، افضل است و الا تفریق و تأخیر افضل است؛ مثلاً اگر قاصد خواندن نافله یا منتظر جماعت نباشد، خواندن نماز عصر بعد از ظهر افضل است؛ ولی جمع بین صلاتین به نحو جمع، تأخیر بدون علت مرجوح است. پس خلاصه استظهار چنین می‌شود که تفریق بین صلاتین فی حدّ نفسه از جمع تأخیر مطلقاً افضل است و جمع بین صلاتین به جمع فی حدّ نفسه از تفریق افضل است. والله العالم.

دلیل واجب بودن تقلید در احکام

س. خواهشمندم بفرمایید چرا تقلید واجب است؟

ج. زیرا در هر موضوعی «جاهل» باید به «عالم» مراجعه نماید؛ مثلاً جاهل به طب باید به طبیب رجوع کند و در همه فنون چنین است و این امر ارتکازی و فطری است. والله العالم.

دلیل مرد بودن مرجع تقلید

س. چرا باید مرجع تقلید مرد باشد؟ مگر نه اینکه زن و مرد از هیچ نظر

(عقلانی) با هم تفاوت ندارند و در محدوده پارسایی هم مانند یکدیگرند؟

ج. اما اینکه نوشته‌اید: «زن و مرد از هیچ نظر (عقلانی) با هم تفاوت ندارند»، اولاً، این اظهار و ادعا را کسی می‌تواند بنماید که زن و مرد و اساساً انسان را از تمام جهات و ابعاد مختلف شناخته باشد. تا آنجا که ما اطلاع داریم هزاران دانشمند و محقق که در طول تاریخ تا این زمان درباره انسان تحقیق و بررسی و کاوش کرده‌اند، اعتراف دارند، چنان‌که شایسته است این موجود و جنس زن و مرد را شناخته‌اند و همچنان باید برای شناخت بیشتر این موجود کاوش و تحقیق ادامه یابد. چه بسا تا هر کجا هم این کاوش‌ها پیش برود و مجهولاتی معلوم شود باز مجهولات و نقاط ناشناخته‌ای همچنان مجهول مانده باشد؛ بلکه می‌توان گفت با شناخت بیشتر و کاوش زیادتر، کثرت این ابعاد ناشناخته بیشتر مکشوف می‌شود و با معلوم شدن هر مجهول، مجهولات بیشتری را در برابر خود می‌بیند. شاید یکی از معانی «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» همین باشد که شناخت انسان - چنان‌که باید - میسر نیست و به پایان نمی‌رسد. وقتی انسان از معرفت خود عاجز و ناتوان باشد چگونه می‌تواند به حقیقت حق و خالق خود معرفت پیدا کند و همان‌طور که معرفت شخص به خودش اجمالی است و تفصیلی نیست به طریق اولی معرفت او به خدا هم اجمالی است.

ثانیاً، اگرچه در بین بانوان زنانی می‌باشند که در توان عقلی از نوع مردها و اکثریت آنان قوی‌تر و رشد فکری بیشتر دارند؛ ولی برحسب نوع، زنان از مردان

عاطفی تر و احساساتی تر و لطیف تر و رحم و مهرشان بیشتر است؛ هرچند همه دارای عقل می‌باشند و آیاتی که در قرآن مجید در آنها از صاحبان عقل و تفکر تمجید و توصیف شده - چنان که شامل مردان است - شامل بانوان نیز هست و «أُولِي الْأَلْبَابِ»^۱ و «لأُولِي النَّهْيِ»^۲ بر هر دو اطلاق شده است.

با این وجود مردان برحسب نوع از زنان در تدبیر و سخت‌گیری و مدیریت و صلابت نفس، قوی‌ترند و کمتر از زنان تحت تأثیر عوامل جالب رأفت و رحم و گذشت قرار می‌گیرند؛ بنابراین مرد برای یک سلسله وظایف خاص برحسب نوع مناسب‌تر است و زن هم برای یک سلسله وظایف دیگر. چنان که برحسب اندام و ساختمان جسمی هر کدام تکویناً یا تشریحاً مناصب و وظایف مناسب خود را دارند، بی‌آنکه هیچ‌یک از صلاحیت‌هایی که دارند در عالم تشریح یا تکوین محروم شده باشند.

بر این اساس اگر مرد را به وظایفی که بر روح سنگین و بالطبع نگرانی و تشویش خاطر و غصه دارد، تکلیف کرده باشند و زنان را از آن معاف کرده باشند، این محرومیت نیست؛ بلکه خلاصی از ناآرامی فکر و اضطراب است. اصلاً در عالم تکوین و تشریح محرومیت نیست؛ یعنی احدی از آنچه باید داشته باشد، محروم نشده است؛ هرچند ما بر همه این جهات آگاه نشویم.

با توجه به این نکات معلوم می‌شود که در هر جا بین این دو جنس تکویناً و تشریحاً تفاوت‌هایی باشد، اگر به غیر از آن مقرر شود، امور از طریق مستقیم و اعتدال خارج می‌گردد. این تعبیر تفاوت هم در اینجا کوتاه است؛ چون تفاوت در

۱. بقره، ۱۹۷؛ آل عمران، ۱۹۰؛ مائده، ۱۰۰؛ یوسف، ۱۱۱؛ ص، ۴۳؛ زمر، ۲۱، غافر، ۵۴.

۲. طه، ۵۴، ۱۲۸.

شرایط متساوی تفاوت حقیقی است و در اینجا تفاوت نیست و همان مثال (جهان چون خطّ و خال و چشم و ابرو است) که هیچ‌یک از آنها با هم تفاوت و اختلاف ندارند و هرکدام همان که هستند و باید باشند، هستند.

بر این اساس اسلام که اکمل و خاتم ادیان است زن را در مقام انسانیت و کسب کمالات در ردیف مرد قرار می‌دهد:

﴿وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظَلَّمُونَ نَفِيرًا﴾^۱ و ﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۲، همان‌طور که به مردان تقرّب به خدا و رستگاری و دخول به بهشت و حیات طیبه را در سایه ایمان و عمل صالح، وعده و نوید داده، به زنان نیز علی‌السواء با مردان همین بشارت را داده است. در فرهنگ اسلام هرکس از نیل به این مقامات و کسب کمالات معنوی محروم شود، محروم حقیقی است.

بر این اساس با توجه به کلّ نکات دقیقی که به آن اشاره شد در تعالیم اسلامی اگر در مواردی تکالیف خاصی به عهده زنان یا مردان گذاشته شده باشد، بر اساس وحی و شناخت واقعی خداوند متعال از این دو جنس است. چه بسا بسیاری از حکمت‌ها و نکات آنها را ما درک نمی‌کنیم؛ اما می‌دانیم و تسلیم حکم خدا هستیم که او است که ما را چنان‌که باید می‌شناسد و مصلحت ما را می‌داند. اگر حتی در عبادات گاه تکلیف آنها در صورت با هم یکی نباشد، مسئله مربوط به مصلحت این دو جنس است.

۱. نساء، ۱۲۴.

۲. نحل، ۹۷.

مثلاً اگر برای مرد در حج (استلام حجر) دست کشیدن به حجرالاسود و بوسیدن آن یا بلند گفتن تلبیه یا هروله بین «صفا» و «مروه» مستحب باشد و برای زن مستحب نباشد، این مسئله مربوط به این نیست که زن کمتر مورد عنایت قرار گرفته است. این مسئله جهت حفظ حشمت و احترام و مقام زن است که بر استلام حجر و جهر به تلبیه و... رجحان دارد. در نماز نیز از این تکالیف وجود دارد. در احکام ارث، در احکام قضا، در شهادت، در جهاد و دفاع، همه جا احکام بر اساس حکمت‌های الهی و مصالح اجتماعی و حفظ شئون و شخصیت زن و نظام کلّ جامعه است.

اصل همان است که در دو آیه قبل به آن اشاره شد و در آیات دیگر مثل: ﴿إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ... أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾^۱ بیان شده است که فقط ایمان و عمل صالح برای زن و مرد وسیله کسب کمال حقیقی و نیل به غرض غائی و فایده نهایی از خلقت زن و مرد است؛ همه چیز و همه احکام فرع این اصل است و اگر کسی در اینجا محروم شده باشد، محروم است.

این طرز تفکر اسلامی و فرهنگ ما مسلمین است؛ بر خلاف بسیاری از دیگران و فکر غالب زمان ما که متأسفانه بسیاری از زنان و مردان مسلمان نیز به آن مبتلا شده‌اند. بر اساس این فکر کلّ محرومیت‌ها از لحاظ مادیات و مناصب و مقامات ظاهری ملاحظه می‌شود؛ مثلاً «کلیتون» محروم نیست؛ چون با انواع تقلّب و شیطنت‌ها، رئیس‌جمهور شده و دیگران محروم‌اند؛ چون به این پست

فصل نهم / فلسفه احکام.....۳۰۵

نرسیده‌اند؛ اما از نظر اسلام آنکه صاحب منصبی می‌شود - هر چند به حق باشد - مسئول و مکلف شده است و بار بسیار سنگینی را به دوش گرفته است. غرض اینکه باید دید اسلامی ما وسیع باشد که بتوانیم احکام اسلام را - چنان‌که هست - تعبیر و تفسیر کنیم و در برابر آن - چه مرد و چه زن - خاضع و تسلیم باشیم. راجع به مرجعیت هم نظر مشهور بر همین ملاحظات موجّه می‌شود و افتا و فتوا از سنگین‌ترین و خطرناک‌ترین امور است؛ بنابراین بعضی از بزرگان تا می‌توانستند و تکلیف عینی آنها نمی‌شد از فتوا دادن احتراز می‌کردند.

به هر دلیل و از هر نظری که شرط مرجعیت ذکورت باشد فقیه محقق مرجع عالی مقام آیت‌الله خوئی رحمته‌الله - به شرحی که در یکی از تقریرات دروس ایشان است - ادله‌ای را که برای اشتراط ذکورت در مرجع تقلید مطرح است، مورد بررسی و بحث قرار داده و به این نتیجه می‌رسند که نظر اشتراط که از تعالیم اسلام و آنچه مقصود از کمال زن و مرد و نظام اجتماع و جهات راجع به سعادت هر دو جنس است استفاده می‌شود، مسئله‌ای است که مرتکز قطعی اذهان متشرّعه و اهل شرع است که البته درعین حال به مفهوم صحیح، نه هیچ حقّ مالی و سود به جنس مرد اعطا شده و نه زن از حقّ مالی و انتفاعی محروم شده است و مسئله مسئله، تکلیف و مسئولیت است که مثل جهاد بر مرد واجب است و زن به آن مکلف نیست...»^۱

با این دید اسلامی برای زن محرومیتی نیست؛ بلی، اگر خدای ناخواسته آن را وسیله نیل به دنیا و جاه بدانیم و نیل به دنیا را غرض از این حیات دانسته باشیم، زن محروم شده و باید هرکس به هر وسیله‌ای که می‌شود - ولو صلاحیت نداشته

۱. خوئی، التنقیح، ج ۱، ص ۲۲۴.

باشد - در پی کسب این منصب و مناصب دیگر باشد؛ ولی گفته شد که این فرهنگ اسلام و ارزش اسلامی نیست؛ این درست ضدّ مکتب اسلام و ارزش‌های اسلامی است. ﴿وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾^۱.

بیشتر مسائلی که در مورد بانوان و شرکت آنها در بعضی از کارهای مردان و گرایش‌های دیگر است، همه به واسطه عدول از این فرهنگ «دار الآخرة لهي الحيوان» به فرهنگ دنیای لهو و لعب است که اگر ملاحظه کنید، مظاهر این فرهنگ شیطانی بسیار است.

ما باید - مرد و زن - دقیقاً در روشنائی هدایت قرآن مجید و احادیث شریفه این مظاهر را از یکدیگر جدا کرده و ربط هر یک از مظاهر را به این دو فرهنگ و دو بینش و بصیرت بشناسیم. در فرهنگ و تربیت اسلام عهده‌داری مشاغل و مناصب عمومی - اگر واجب عینی نباشد و نظر به ملاحظات معنوی نباشد - مورد استقبال شخص مؤمن قرار نمی‌گیرد و کسی صرفاً برای نیل به مقام و منصب خود را کاندیدا و نامزد نمی‌کند تا چه رسد به اینکه برای آن تلاش و فریبکاری تبلیغات نماید و به تطمیع و غیره متوسّل گردد. همان فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام که به «ابن عباس» فرمود: نزد من امارت و حکومت کردن بر مردم به قدر این کفش پاره بها ندارد «إِلَّا أَنْ أُقِيمَ حَقًّا أَوْ أَدْفَعَ بَاطِلًا»^۲.

مسئولیت اقامه حق و برقرار کردن عدل و دفع باطل و ظلم موجب می‌شود که شخصی مثل امیرالمؤمنین علیه السلام تن به قبول این پست و منصب بدهد. این تکلیف

۱. عنکبوت، ۶۴.

۲. نهج البلاغة، خطبه ۳۳ (ص ۷۶).

است، این نحله و عطیه و جایزه نیست که کسی بگوید مثل حضرت فاطمه زهرا - سیده نساء العالمین - از آن محروم شده و به شوهرش عطا شده است. به عکس هرچه شما در جوامع غربی بروید و بررسی کنید به این حساب محرومیت‌ها است، وقتی زندگی مترفانه کاخ سفید و حالات مرد اول کشوری مثل آمریکا با بانوی اول آنها را ببینید که بیان وضع و حال آنها با عفت قلم سازگار نیست، با آن سنت‌ها و فرهنگ‌ها زن اگر وزیر یا وکیل یا قاضی و... نباشد، محروم است؛ چنان‌که مرد هم وقتی به آن نرسید، محروم شده است. اما این فرهنگ منحط و مبتذل کجا و فرهنگ اسلام کجا، خلاصه باید در بررسی همه مسائل، این دو فرهنگ با هم اشتباه نشود، فرهنگ اسلامی را از دید غربی‌ها مطالعه نکنیم و ضمناً هم فراموش نکنیم که ما مسلمانیم و به اسلام و احکام اسلام ایمان داریم.

شرط ذکوریت برای تصدی مناصب مربوط به ولایت

س ۱. آیا اشتراط «ذکوریت» در تصدی مناصبی که به نحوی ولایت و حکومت بر عامه مردم دارد، به معنی محروم نمودن زن‌ها و بی‌توجهی به ارزش‌های انسانی نیست؟

۲. اصولاً چه مقام و منصبی از مصادیق «ولایت» است؟

۳. از نظر فقهی، چه دلیلی بر عدم تصدی زنان در امور مربوط به ولایت، داریم؟

ج ۱. از این جهت که معنا و مفهوم این شرط محرومیت و سلب و عدم توجه به ارزش‌های انسانی زن و اثبات امتیاز و حق انتفاع و استفاده و اکتساب و برخورداری بیشتر برای مرد است یا اینکه معنی و مفهومش معاف بودن زن از

یک سلسله از تکالیف و مسئولیت‌های خطرناک، و تکلیف مرد و تحمیل بر اوست، و بالأخره نتیجه، راحت زن و زحمت مرد است، از دو دیدگاه قابل بررسی است:

از دید یک فرد غربی این شرط، موجب محرومیت زن از امتیازات حکومت است؛ چون غربی با دید مادی و امتیازات مادی این مقام را بررسی می‌نماید. او که کاخ‌ها، تشریفات و آن مراسم کذایی کاخ «الیزه» و کاخ «سفید» و دربارهای جابره و امپراتوران و آن همه استکبار و استبداد و استعباد را می‌بیند، می‌گوید: چرا زن باید از این تجمّلات و تشریفات و تنعمات محروم باشد؟ چرا این همه برخوردارها از آن مرد است و این همه ناز و نعمت به او اختصاص داشته باشد؟ این پرسش بجاست و اگر بنا باشد کسی حق داشتن این استکبارها و این تجمّلات و مراسم را داشته باشد (که در اسلام احدی این حق را ندارد) چرا مرد بر زن اولویت داشته باشد و چرا زن این حق را نداشته باشد؟

اما از نظر اسلام و مکتبی که می‌خواهد به جای کاخ «تیسفون» و یا دربار قیصر روم، مدینه محمد ﷺ و کوفه علی ﷺ و آن روش متواضعانه و بی‌تجمّل را بسازد و فرمانروایان و همه را با منطق «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»^۱ رهبری نماید، نزدیک شدن به این مقام نزدیک شدن به خطر و موقفی بین بهشت و جهنم است که جز اوحدی و افرادی که کمال وثوق به نفس خود را دارند، خود را برای آن نامزد نمی‌نمایند و اگر کسی را از آن به هر علت معاف کنند یا به او تکلیف نمایند، هرگز احساس محرومیت نمی‌کند.

فصل نهم / فلسفه احکام.....۳۰۹

قبول این مناصب و مقامات مربوط به امور عامه قبول مسئولیت و تعهد اموری است که آنان که اهلیت آن را دارند سنگینی آن را احساس می‌نمایند و فقط چون شرعاً بر آنها واجب می‌شود، قبول می‌کنند و بر خدا توکل می‌نمایند. هیچ مسلمان آگاهی بدون اینکه خود را مکلف و صالح بداند، خود را نامزد آن نخواهد نمود.

بنابراین در اینجا مسئله تفاوت زن و مرد مطرح نیست؛ اشتباه از عدم تمیز بین حکم و حق و تکلیف و اختصاص ناشی شده است. از بینش الهی و از دیدگاه یک بانوی مسلمان و آگاه در این گونه احکام مانند عدم وجوب نماز جمعه بر زن و سقوط جهاد از او، زن محروم نیست؛ بلکه مکلف نیست یا مورد عنایت خاص است و صیانت و حشمت و حفظ ارزش‌های والای او مورد نظر است.

البته حکمت‌های دیگری نیز این حکم را شامل می‌شود: مانند اینکه تصدی ولایت و حکومت نیازمند به صلابت و انعطاف‌ناپذیری خاص و بلکه در مواردی نیازمند به خشونت است که در بانوان چنان حالتی نیست و این عین کمال آنها است. در آنان زمینه‌های انعطاف و رقت و لطف و تأثیر در برابر مناظر رقت‌انگیز زیادتر و قوی‌تر است که زن مظهر عاطفه و احساسات است و مرد برای قاطعیت و تصمیم.

۲. از این جهت که ولایت چگونه و چه مناصبی است، باید دانست که حداقل و قدر متیقن مناصبی که ولایت بر آنها اطلاق می‌شود و در تصدی آن، «ذکوریت» شرط است، مناصبی است مانند: ریاست جمهوری، نخست‌وزیری، وزارت، نمایندگی مجلس و به‌طور عام مشارکت شوراهای عامه، استانداری، فرمانداری، بخشداری، کدخدائی روستا و فرماندهی نیروهای ارتشی و نظامی در همه سطوح آن.

بدیهی است در موارد شک در بعضی مصادیق نسبت به کسی که می‌خواهد ولایت بدهد و نسبت به اعمال کسی که صحّت ولایتش مورد شک است، اصل عدم تأثیر و عدم نفوذ جاری خواهد بود. نسبت به دیگران نیز از جهت وجوب اطاعت از او و ترتیب اثر دادن بر تصرفات او، اصل عدم وجوب اطاعت و عدم ترتیب اثر است.

توضیحاً، قضاوت در این بحث مورد نظر نیست که آن خود باب جداگانه‌ای است و ادله جداگانه دارد.

ج ۳. از نظر ادله شرعی که مهم‌ترین جهت بحث است، در این جهت گفته می‌شود: اگر تأثر به تلقینات غربی و ارتباط با نظام‌های غربی و آشنایی و تقلید کورکورانه از مکتب‌های دیگر و فاصله نیم‌قرنی فرهنگ و نظام ما از اسلام نبود، این مطلب به‌هیچ‌وجه معرض تردید قرار نمی‌گرفت و سیره پیغمبر ﷺ و امیرالمؤمنین ﷺ بلکه التزام خلفای جور به آن با عدم استنکار ائمه ﷺ و ارتکاز مسلمین متّبع بود.

چه دلیلی از این بهتر و قوی‌تر که با وجود شخصیت‌های والایی از زنان در عصر رسالت و امامت مانند حضرت زهرا ﷺ و حضرت زینب ﷺ که دارای تمام صلاحیت‌ها بودند و بر تمام مردان و زنان خود غیر از پیغمبر و امام برتری داشتند و حتی حضرت زهرا ﷺ دارای مقام ولایت باطنیه بودند، پیغمبر ﷺ آنان را به مداخله ظاهری در امور عامّه و تصدّی رسمی این ولایت‌ها مأمور نفرمود؛ اگر این یک امر شرعی بود پیغمبری که تمام سنت‌های باطل دوران جاهلیت را شکست و موضع عالی و انسانی بانوان و حقوق و ارزش‌های آنها را به دنیا اعلام

کرد و آنها را از ظلمت به نور و از اسارت به آزادی رساند، آن را عملی می‌فرمود و اصولاً با وجود فرد اصلح احاله و ارجاع این امور به غیر اصلح جایز نیست. با وضوحی که این مطلب دارد و علاوه بر این چون استقصای ادله دیگر و شرح و بیان آن محتاج به تألیف یک کتاب است، بدون شرح و ورود در مباحث طویل الذیل فقهی به بعضی از آنها اشاره می‌نماییم:

۱. از آیاتی مثل آیه «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ»^۱ و آیه «وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ»^۲ و آیات سوره نور و احزاب و روایاتی که دلالت بر عدم وجوب جمعه و عدم استحباب جماعت - ولو به نحو اینکه از فرادا و در خانه ثوابش کمتر باشد - بر زنان و عدم جواز تصدّی قضا و روایات کثیره در ابواب و آداب مختلف فقه و اخلاق، به اولویّت عدم جواز حکومت و ولایت زن ثابت می‌شود؛ نمی‌توان گفت شریعتی که این نظامات را برای بانوان مقرر کرده، تصدّی حکومت را برای آنها تجویز نموده یا شرکت آنها در مجالس مشاوره و در امور عامّه و تبادل نظر، بحث و مجادله با بیگانگان را مجاز فرموده و نقض اغراض اصلاحی و اجتماعی خود را نموده است.

۲. آیات خاصه مثل «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ»^۳ و مثل «وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ»^۴ که آیه اولی بر این مطلب دلالت دارد که امور عامّه و حکومت با رجال است و آیه دوم نیز قدر متیقنش ولایت مردها

۱. احزاب، ۳۳.

۲. احزاب، ۵۳.

۳. نساء، ۳۴.

۴. بقره، ۲۲۸.

بر امور است و قابل تقیید به امور خانواده و مسائل منزل و عائله نیست و مخصوصاً آیه اولی به مناسبت تعلیلی که دارد ﴿بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ﴾ صراحت بر این مطلب دارد.

۳. روایاتی که اگرچه بعضی از آنها از نظر سند ضعیف باشند با توجه به عمل اصحاب به آنها ضعفشان منجر به عمل اصحاب است، علاوه بر اینکه برحسب قاعده «الْأَخْبَارُ يُقَوَّى بَعْضُهَا بَعْضًا» نیز اعتبار آنها تأیید می‌شود و همان‌طور که در سایر موارد در فقه این‌گونه اخبار مورد عمل و استناد است، در اینجا نیز مورد استناد، و معتبر است.

از جمله روایتی است که در کتب اهل سنت و صحاح و مسانید آنها مثل صحیح بخاری، سنن نسائی، مسند احمد و در کتب حدیث شیعه مثل تحف العقول و بحار الانوار روایت شده و در کتب فقهیه به آن استناد می‌شود. این حدیث به اسناد متعدّد و متون مختلف و مضمون واحد روایت شده است که یکی از متون آن این است: «لَنْ يُفْلِحَ قَوْمٌ وَلَّتْهُمْ امْرَأَةٌ» و متن دیگر این است: «لَنْ يُفْلِحَ قَوْمٌ وَلَّوْا امْرَهُمْ امْرَأَةً»^۱.

بدیهی است این حدیث با شواهد و مؤیداتی که در احادیث دیگر دارد و با اینکه فقها آن را پذیرفته و بدان استناد کرده‌اند و با موافقت آن با شهرت و بلکه اجماع، دلیلی محکم و غیر قابل ردّ است و اگر فرضاً هم مأخذ آن کتب حدیث عامّه باشد، مضر نیست و معتبر است.

علاوه بر اینکه مرحوم استاد فقیه شیعه و اّمّت آیت‌الله العظمی بروجردی -

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۱۹۴.

اعلی الله مقامه - در این مورد تحقیقی داشته‌اند که خلاصه آن این است که در اخبار و احادیث مأثوره از ائمه معصومین علیهم‌السلام، غالباً نظر به روایات اهل سنت است که آنچه موضوع و غیرمعتبر است، ردّ شود و حکم خدا بیان شود و آنچه را آنان عام یا مطلق یا مجمل شمرده‌اند درحالی که مقید یا مخصّص یا معینی داشته است، آن را بیان فرمایند و خلاصه، احکام و مقاصد شرع را - چنان که هست - در اختیار مردم بگذارند؛ اما در مواردی که حرفی نبوده و استفاده آنها از حدیث کامل بوده و اصل حدیث نیز معتبر بوده است، به همان حال خود گذارده‌اند.

بر این تحقیق از جمله باید همین حدیث را مثال آورد که اگرچه با مأخذش هم کتب اهل سنت و محدثین آنها باشند بر این اساس آن هم در چنین مسئله مهم اعتبار آن عقلایی و ثابت است.

از جمله این احادیث، حدیث امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در نهج البلاغه است که می‌فرماید: «وَلَا تَمْلِكِ الْمَرْأَةُ مِنْ أَمْرِهَا مَا جَاوَزَ نَفْسَهَا»^۱ و حدیث: «إِذْ كَانَتْ أُمْرًاؤُكُمْ خِيَارُكُمْ... إلخ»^۲ است که «ترمذی» آن را در کتاب فتن تخریج کرده است. از جمله نامه امیرالمؤمنین علیه‌السلام به عایشه است؛ بنابر آنچه از *جمهرة رسائل العرب* نقل شده است: «فَإِنَّكِ خَرَجْتِ عَاصِيَةً لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ تَطْلِيْنِ أَمْرًا كَانَ عَنْكَ مَوْضُوعًا، مَا بَالُ النِّسَاءِ وَالْحَرْبِ وَالْإِصْلَاحِ بَيْنَ النَّاسِ»^۳.

از جمله نامه «ام‌سلمه» نیز به عایشه است که در ضمن آن نوشت: «إِنَّ عَمُودَ الدِّينِ لَا يُثَابُ بِالنِّسَاءِ إِنْ مَالَ، وَلَا يَرَأَبُ بَيْنَ إِنْ صَدَعَتْ، مُخَادِيَاتُ النِّسَاءِ غَضُّ

۱. نهج البلاغه، نامه ۳۱ (ص ۴۰۵).

۲. مدنی، وقعة جمل، ص ۲۸.

۳. جمهرة انساب العرب، ج ۱، ص ۳۷۸.

الأَطْرَافِ، وَخَفِضُ الْأَصْوَاتِ، وَخَفَرُ الْأَعْرَاضِ... إلخ^۱ که از این گونه گفتارهای صحابه و صحابیّات اجمالاً استفاده می‌شود که مسئله مورد اتفاق و موافق با ارتکاز همه بوده است.

از این گونه احادیث و سخنان در احادیث شیعه و سنی و احادیث صحابه و صحابیّات و تابعین و تابعیّات فراوان می‌توان به دست آورد و این روایت نیز شایان دقت و توجه است: «النِّسَاءُ عَوْرَةٌ فَاسْتُرُوا أَعْيُنَهُنَّ بِالسُّكُوتِ وَعَوْرَتَهُنَّ بِالْبُيُوتِ»^۲.
مطلب قابل توجه دیگر این است که مناسبت حکم و موضوع و اینکه اذن در شیء، اذن به لوازم آن نیز هست، این شرط را تأیید می‌نماید؛ چون صاحبان ولایت مثل رئیس جمهور و نخست‌وزیر، استاندار، نماینده مجلس و... باید در مراسمی شرکت کنند که بانوان متعهد و ملتزم به آداب اسلامی نمی‌توانند شرکت نمایند یا حداقل خلاف موضع عفت و حشمتی است که اسلام برای زن در نظر گرفته است.
آخرین سخن ما در اینجا این است که همگان - چه زن مسلمان و چه مرد مسلمان - باید احکام خدا را بپذیرند و در برابر حکم خدا تسلیم باشند، و ابراهیم گونه و اسماعیل وار که به حکم خدا گردن نهادند و ابراهیم علیه السلام برای ذبح فرزند عزیز و اسماعیل علیه السلام برای قربان شدن خود به دست پدر تسلیم شدند. ﴿فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ﴾^۳.

علت واجب بودن پوشش زنان در نماز در مکان خلوت

س. هیچ چیز و هیچ کس از خداوند متعال پنهان و مستور نمی‌شود و با

۱. زمخشری، الفائق فی غریب الحدیث، ج ۲، ص ۱۳۲؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۲۲۰.

۲. متقی هندی، کنز العمال، ج ۱۶، ص ۳۷۸. (نقل به مضمون)

۳. صافات، ۱۰۳.

پوشش و بی‌پوشش بودن در برابر خداوند و آگاهی و بینش او یکسان و علی‌السواء است. پس چرا زن در حال نماز در مکان خلوت و دور از نظر اجنبی باید بدن خود را بپوشاند؟

ج. «حُسْنُ السُّؤَالِ نِصْفُ التَّعْلَمِ». این پرسش با این بیان از وجوب پوشاندن عورت بر مرد در حال نماز در مکان خلوت نیز قابل طرح است و اختصاص به پوشش شرعی زن در حال نماز ندارد. چه از پوشش واجب مرد در حال نماز سؤال شود یا از پوشش زن، هر دو سؤال یک جواب دارد. اگر بخواهیم پرسش را اختصاص به زن بدهیم، باید به این نحو پرسش کنیم: چرا زن باید بدن خود را علاوه بر عورتین حتی در جای خلوت در حال نماز بپوشاند و بر مرد واجب نیست؟ بنابراین دو سؤال پیش می‌آید و مناسب این است که به ترتیب پاسخ به هر دو سؤال را بررسی نماییم.

اما اینکه چرا با اینکه با پوشش و بی‌پوشش از نظر علم خدا فرق ندارد، پوشاندن عورت در مکان خلوت در حال نماز واجب است، اگر دلیل فقهی آن را می‌خواهید دلیل آن احادیث معتبره و دستور و سنت قولیه و فعلیه پیغمبر اکرم ﷺ و ائمه طاهرين ﷺ و اجماع قولی و عملی مسلمانان از عصر اول تا حال است. بدیهی است چنین حکم معروف و مورد اتفاق بدون اینکه از صاحب شریعت مطهره رسیده باشد، نخواهد بود. با این وجود برای مزید بصیرت هم در مورد این سؤال و هم سؤال دوم به کتب و جوامع حدیث و فقه مراجعه فرمایید.

اگر غرض از سؤال، پرسش از حکمت این حکم است، چنان‌که ظاهر سؤال هم همین است، در جواب عرض می‌کنیم: عبادت و پرستش خدا به معنی اعم -

که طاعت امر خدا و نظامات الهی در جمیع شئون مادی و معنوی و سیاسی و اجتماعی و اخلاقی و اقتصادی و ترک و طرد اطاعت از طواغیت و احکام غیرخدا و نظامات غیرالهی و معبود نگرفتن غیر خدا باشد۔ عالی ترین و راقی ترین حالات بشر و برترین جایگاهی است که در آن افراد و جماعات در اوج مقام بلند انسانیت و آزادی و برابری قرار گرفته و از هر استعمار و استعباد و نظام و حکومت غیرخدا آزاد می شوند.

روح و لب و مغز و حقیقت دعوت انبیا و فرستادگان خدا و خلاصه آن همین است که در قرآن مجید می فرماید: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾^۱ چنان که می فرماید: «مَنْ أَضْغَىٰ إِلَىٰ نَاطِقٍ فَقَدْ عَبَدَهُ»^۲: هر کس سخن واعظی را بشنود او را پرستش کرده است.

اگر واعظ از خداوند سخن بگوید و به سوی خدا دعوت کند، شنونده خدا را پرستش کرده است و اگر از شیطان و سخن شیطان و اتباع شیطان و حزب شیطان بگوید، شنونده آنها را پرستش کرده است. هر کس هم به هر نظامی عمل کند و مؤمن گردد و با زبان یا کار، قبول و تأیید خود را از آن نظام اعلام کند صاحب آن نظام را پرستش کرده است، اگر نظام، نظام خدایی باشد، خدا را پرستش کرده است و اگر نظام غیرخدایی باشد، غیرخدا را پرستیده است.

این بحث در عبادت به معنی اعم بسیار مفید، و درک آن لازم و نجات بخش است و شعب آن تمام نواحی زندگی انسانها را فرا می گیرد که در این پاسخ مختصر، محل بررسی آن نیست. اجمالاً باید تمام اطاعتها و فرمانبریها برای

۱. نحل، ۳۶.

۲. مجلسی، بحار الانوار، ج ۲، ص ۹۴.

خدا باشد که: ﴿وَمَا أُمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾^۱ اگرچه مشرکان و آنان که می‌خواهند مردم را فرمانبر خود کنند و فرمانروایی کنند، کراهت داشته باشند. معنی اخصّ عبادت و به عبارت دیگر معنی خصوصی آن نظامات شرعی و برنامه‌هایی است که در برابر نظامات مالی و سیاسی و اجتماعی قرار دارد؛ هرچند آن نظامات نیز در نظامات مالی و سیاسی و اجتماعی درج است و همه احکام به هم مربوط می‌باشند؛ به بیان دیگران نظاماتی است که در آن قصد قربت و نیت اطاعت و فرمانبری از خدا و داعی الهی اعتبار دارد، مانند نماز و روزه و حج و حتی زکات. در جاهلیت این نوع عبادت علاوه بر شرک و بت‌پرستی آلوده به جنبه‌های حیوانی و لهو و لعب بود. چنان‌که در قرآن مجید می‌فرماید:

﴿وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً﴾^۲

عبادت و نماز و پرستش آنها مشتمل بر لهویات، بلکه فقط صفیر و دست زدن بود. چنان‌که، هم‌اکنون و در بعضی طرق متصوفه این برنامه‌های لهوآمیز و طرب‌انگیز و حرکاتی که از شرع نرسیده است، وجود دارد. حتی در جاهلیت در هنگام طواف نیز صروره‌ای که از «حمس» یعنی «قریش» و «کنانه» و «خزاعه» و کسانی که به آنها ملحق بودند نبود و از «احمسی» جامه عاریه یا اجاره‌ای نگرفته بود، برهنه طواف می‌کرد و داستان زنی که برهنه طواف کرد و گفت:

أَلْيَوْمَ يَبْدُو بَعْضُهُ أَوْ كُلُّهُ فَمَا بَدَا مِنْهُ فَلَا أَحْلُهُ

مشهور است.

۱. بینه، ۵.

۲. انفال، ۳۵.

انقلاب اسلام وضع عبادت و پرستش را زیر چتر توحیدی هدایت و ارشاد خود گرفت و در رشته‌های مختلف اصلی و فرعی عبادات با شرک‌ها و گمراهی‌ها به شدت مبارزه کرد و به اوضاع مستهجن و قبیح و وحشیانه عصر جاهلیت پایان داد.

همچنین اسلام با تأکید، توقیفی بودن برنامه عبادات را اعلام کرد؛ دخالت افراد و اشخاص را در تعیین برنامه‌های عبادی، ممنوع ساخت و برنامه‌هایی را که مشحون از توحید و تقدیس الهی، و پاک و منزّه از تجسم و تشبیه بود به مردم عرضه کرد؛ عبادات را مظهر تعبّد و تسلیم که روح و حقیقت اسلام و از مهم‌ترین حکمت‌های عبادات است، قرار داد؛ افرادی را پرورش داد که اقبالشان به اطاعت و عبادت در آن مواردی که حکمت‌ها مخفی‌تر است کمتر از مواردی که حکمت‌ها آشکار است، نباشد و ابراهیم‌سان و اسماعیل‌وار فرمان برند و از حکمت و فلسفه نپرسند، و غرض و فایده را نجویند تا خدا در قرآن، اسلام آنها را به خلق جهان چنین اعلام فرماید:

﴿يَا بَنِيَّ إِنِّي آرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ﴾^۱

بندۀ آن باشد که بند خویش نیست	جز رضای خواجه‌اش در پیش نیست
گر ببرد خواجه او را پا و دست	دست دیگر آورد کاین نیز هست
نه ز خدمت مزد خواهد نه عوض	نه سبب جوید ز امرش نه غرض

پس از این مقدمه، می‌گوییم: نماز ظاهرترین و کامل‌ترین مصداق عبادت و

معارج پرستندگان خدا و وسیله قرب پرهیزکاران است و تمام آداب مناسب شأن و قدس مقام آن باید مراعات گردد.

حکمت پوشانیدن عورت در این حال شریف و مقدس، پنهان کردن و مستور نمودن از خدا نیست؛ زیرا چیزی از علم خدا مستور و پنهان نمی‌شود؛ بلکه یکی از حکمت‌های آن مناسبتی است که عرفاً و در ظاهر حال بین حضور خدا رفتن (نماز) و پوشانیدن عورت وجود دارد که برحسب عرف بدون ستر عورت خلاف ادب و استهزا و توهین شمرده می‌شود و اگر این پوشش نباشد، نماز بی‌احترام و سبک می‌گردد. چنان‌که قدس و عظمت نماز مقتضی است که بدن و لباس و محلّ سجده پاک باشد و لباس و مکان نمازگزار غصبی نباشد و با طهارت از حدث و ستر عورتین انجام شود و خلاصه در تمام این جهات طهارت و پاکی معنوی و ظاهری ملاحظه شود.

حکمت دیگر این است که این آداب از جنبه روانی و به جهت حصول حضور قلب مؤثر است و رعایت این برنامه‌ها شخص را از غیاب به حضور می‌رساند و پرده‌ها و حجاب‌هایی را که میان بنده و خدا ایجاد شده است کنار می‌زند.

حکمت دیگر این است که حیا و شرم و آزر که غریزه انسان است و در اسلام آن‌همه به آن توصیه شده، پوشش عورت را در حال نماز لازم می‌شمارد و شرط قرار ندادن آن برای نماز منافی با خواست این غریزه شریف انسانی است. چهارمین حکمت این است که برنامه نماز در اعمال و رفتار انسان اثر می‌گذارد و اگر در حال نماز نپوشاندن عورت مجاز باشد، افراد به پوشاندن خود اهمیت نمی‌دهند و به بی‌شرمی و بی‌آزرمی متمایل می‌شوند.

موضوع دیگر این است که شخص در حال نماز نه فقط در حضور خدا است؛ بلکه ملائکه و بسا ارواح طیبه هم او را می‌بینند و محتمل است که این ستر و پوشش اگرچه مانع از علم آنها نیست مانع از رؤیت آنها باشد.

پرسش دوم که چرا زن باید علاوه بر پوشاندن عورت در مکان خلوت در حال نماز بدن خود را بپوشاند، پاسخ این است که:

موضوع صحّت و درستی عقاید بشر در الهیات در رأس مسائل اسلامی قرار دارد. اسلام اجازه نمی‌دهد که بشر در عقاید سر مویی به خرافات و خلاف واقع نزدیک گردد و حریم عقاید و عبادت و پرستش خدا را از ورود هر اندیشه بیگانه و آلوده پاک نگاه می‌دارد.

مثلاً مجسمه‌سازی در اسلام ممنوع است و ساختن مجسمه و اجیر شدن و مزد گرفتن برای ساختن مجسمه جایز نیست، و معامله آن باطل است. چرا؟ برای اینکه مجسمه سوابق ننگین مشرکانه دارد و در گذشته و حال بشر آن را به عناوین مختلف پرستش کرده است و مظهر پستی و سقوط فکر و عمل بشر گردیده، و گردن‌کلفت‌ها، زورمندان، و استعبادگران نیز با برپا کردن مجسمه علاوه بر تحمیل شخص خود بر مردم مجسمه خود را نیز تحمیل کرده‌اند. امروز در موزه‌های بزرگ دنیا این مجسمه‌ها که یادگار عصر استعبادهای سلسله‌ها و استبدادگران تاریخ و استضعاف جوامع بشری است، می‌بینیم و برای مردمی که در برابر این مجسمه‌ها نیایش و تعظیم می‌کردند، متأسف می‌شویم؛ مگر همه مردم برابر نیستند؟ مگر همه، انسان نمی‌باشند؟ مگر آنها غیر از استضعاف و سلب آزادی از مردم و برپا کردن قصور و قتل و غارت و تاراج و ویران کردن

این شهر و حمله به آن شهر چه فضیلتی داشته‌اند؟ بنابراین برای اینکه نابرابری‌ها، فاصله‌ها، بشرپرستی‌ها و دیکتاتورسازی‌ها جلو نیاید، اسلام مجسمه‌سازی را تحریم کرده است؛ مبادا که بت‌پرستی پیش بیاید؛ مبادا که در حریم پرستش خدا ستمکاران و استبدادگران را وارد نمایند.

در این حکم وجوب پوشش بدن بر زن در حال نماز علاوه‌بر پوشانیدن عورت نیز یکی از حکمت‌های مهم مسئله تنزیه خدا از عیب و نقص و دور نگاه داشتن مردم از تجسّم و تشبیه و برای تحصین فکر و عقیده مردم است.

برهنه نماز خواندن زن برای جهّال و عوام، معرض این توهم نارواست که در حریم کبریائی و درگاه رفیع و قدس مقام ربوبی جنبه‌های التذاذ جنسی وارد است. چنان‌که بر اساس این‌گونه توهمات، بعضی ملائکه را در جنس زن گمان می‌کردند. در مصر تا هنگام ظهور آفتاب درخشان هدایت اسلام همه‌ساله زیباترین دخترها را انتخاب کرده و به نام عروس با تشریفات خاص و عروسی مفصلّ طعمه نیل قرار می‌دادند تا به گمان خود رب‌النوع آب را از خود راضی کرده و غریزه جنسی او را اشباع نمایند و این یعنی مسئله حفظ بشر از آلودگی به این خرافات و گمراهی‌های فکری مربوط به تنزیه خدا و چه مربوط به حمایت از حریم عقاید بسیار مهم است.

حکمت دیگر، کمال تأکید در موضوع پوشش و حجاب بانوان است و اینکه حجاب و پوشیده بودن بدن زن - فی حدّ نفسه و بالذات - پسندیده و محبوب خدا است؛ بنابراین شایسته است که زن جز در مواردی که کشف بدن وجوب دارد یا مستحب است یا ضرورت عادی اقتضای آن را دارد، این حال شرافتمندانه را حفظ نماید.

حکمت سوم این است که مناسب‌ترین لباس زن برای نماز لباسی است که نشانه عفت و پاکدامنی و اهتمام او به حفظ شرافت باشد و از تهییج غریزه جنسی و آرایش به آن منزّه باشد و آن لباسی است که تمام بدن او را بپوشاند.

پوشیدن مانتو شلوار برای خانم‌ها خارج از منزل

س. آیا خارج شدن خانم‌ها از منزل با مانتو شلوار از نظر شرعی اشکال

دارد؟ اگر اشکال دارد، لطفاً بفرمایید چرا؟

ج. در ارتباط با عفت و حجاب زن، آنچه از تعالیم اسلام استفاده می‌شود پوشش زن مثل چادر و عبا هرچه فراگیرتر و مانع از نمایش حجم اعضا و مفاصل بدن باشد و تنگ و اندام‌نما نباشد، مناسب‌تر است. چنین حجابی در بین بانوان مسلمان متعارف شد و بانوان به آن متعهد شدند.

استعمارگران و ایادی آنها هم که کشف حجاب را به وسیله عمال خود مثل «مصطفی کمال» و «رضاخان» با زور و ارعاب و شکنجه و کشتار عمل کردند بیشتر نظرشان به برداشتن همین چادر بود که آن را حافظ حشمت و وقار زن و سنت‌های اسلامی و مانع از اختلاط‌های نامناسب زن و مرد می‌دانستند. آنها با نظر دقیق، چادر و تعهد زن مسلمان را به حجاب و استقلال اسلامی، سدّ راه سلطه کامل بر کشورهای اسلامی می‌دیدند.

این مسائل را با دید عقلانی و حکیمانه باید تحت مطالعه قرار داد و با دیدی که گرفتار طوفان غریزه جنسی و میل به خودنمایی و دلربایی دارد و از مفاسد بسیار آن غافل است، نمی‌توان و نباید بررسی نمود. در جوامع و مناطق غیراسلامی تا حدودی زشتی و قباحت حضور زن با پوشش‌های الوان و تنگ و

اندام‌نما در انظار اجانب از میان رفته، به اسم آزادی به زنان اجازه هر کار منافی عفت می‌دهند و از او به صورت ابزاری برای جلب توجه مردان بوالهوس و شهوت‌ران جهت مقاصد سیاسی و تجاری و غیره استفاده می‌شود. آنان مفاسدی را که بر این آزادی‌ها و روش‌های ضد اخلاق مرتب می‌شود تا هر کجا باشد و به هر کجا منتهی بشود عیب و عار و خلاف شرف و حیثیت زن و جامعه نمی‌دانند. گاهی روزنامه‌ها و جراید و خبرگزاری‌ها، اعمال و رفتاری از اینها خبر می‌دهند که از هیچ حیوان وحشی صادر نمی‌شود.

متأسفانه غرب‌زدگی، بعضی از مسلمان‌ها و زن‌های مسلمان را کم‌وبیش به سوی آن زندگی منحط و غیرانسانی گرایش داده و به حریم‌ها و حرمت‌ها اهانت می‌گردد. بازی‌ها و اختلاط‌های ناهنجار و حتی مسابقه‌های غیرسالم همه و همه برای ریشه‌کن کردن بنیاد عفت اسلامی و اساس عائله مسلمان خطراتش از مواد مخدر و هروئین و تریاک - که با آن مبارزه می‌شود - کمتر نیست.

راجع به این موضوعات کتاب‌ها نوشته شده و به وسیله علما و صاحب‌نظران مسلمان و غیرمسلمان از آغاز ظهور اسلام تا زمان ما از شیعه و سنی و از همه استفاده می‌شود که حفظ حجاب و پوشش مناسب مثل چادر و عبا و حتی پوشیدن رو و صورت از مهم‌ترین وجه تمایز زن مسلمان از زنان کفار بوده است و همیشه خانم‌ها بدان معتقد بوده‌اند.

برنامه‌هایی که اسلام در نواحی مختلف حیات زن مقرر فرموده همه حافظ شرافت زن و شئون اجتماع است. برانداختن این برنامه‌ها همواره - مخصوصاً در قرن اخیر - از مهم‌ترین مقاصد سیاسی استعمارگران شرق و غرب بوده و هست.

همواره پیدا و ناپیدا و آشکار و پنهان ایادی و مزدوران آنها از نویسندگان و شعرای خودفروخته و مطبوعات فاسد این برنامه را دنبال کرده و در پوشش‌های مختلف تیشه به ریشه مبانی عزت و شرف مسلمان‌ها می‌زنند و مفاسد را به نام مفاخر ترویج و تبلیغ می‌نمایند.

باید زن و مرد مسلمان در عین حالی که با عزم راسخ و تصمیم محکم با تمسک به تعالیم عالیه اسلام اهتمام می‌کنند، همیشه در صحنه‌های ترقی واقعی علم و عمل و صنعت رو به جلو و قدم به پیش باشند و از این نقشه‌های شوم که در مذاق گرفتاران شهوت شیرین جلوه می‌کند، بی‌خبر نباشند و با آن تبلیغات و روش‌های غیراسلامی و نابکارانه با کمال اهتمام مبارزه نمایند.

سن تکلیف دختران

س. آیا پویایی فقه در وجوب روزه بر دختر نه‌ساله دخالت دارد؟ آیا با توجه به اینکه رشد انسان در مناطق آب و هوایی مختلف و نژادهای گوناگون متفاوت است، سن تکلیف همه دختران، همان نه‌سالگی است؟

ج. برای روشن شدن مطلب تذکر چند امر به نحو خلاصه لازم است:

۱. به‌طور کلی، احکام شرع مقدس اسلام از مقام وحی و عصمت (مصونیت

از گناه و اشتباه) صادر شده و متن حقیقت و واقعیت و علم نهایی است.

۲. عقل انسان غیر معصوم از درک فلسفه و فایده احکام عاجز است و آنچه

بگویند کلّ فواید و حکمت‌های احکام نیست و در استنباط احکام عمل به قیاس و استحسان در مذهب شیعه بر طبق ادله، باطل می‌باشد.

۳. ملاک حکم شرعی، محدود به همان حدود و قیودی است که در لسان شارع بیان شده و تجاوز از آن حدود، تجاوز به احکام شرع است.

نتیجه اینکه اگر مثلاً ملاک بلوغ دختر در لسان شرع تمام شدن نه سال قمری است و قید دیگری ندارد، ما نمی‌توانیم به عنوان پویایی فقه و یا تفاوت رشد انسان برحسب مناطق جغرافیایی و با اختلاف نژادها و یا امور دیگر، در حدی که شارع با آگاهی کامل برای بلوغ قرار داده، تصرف کنیم و آن را زیاد یا کم نماییم.

توضیحاً، در نظر ما پسری که یک روز از پانزده سال قمری کم دارد و با پسری که پانزده سال را تمام کرد هیچ تفاوتی به حسب رشد جسمی و عقلی ندارد و با این وجود بر اولی نماز و روزه واجب نیست و بر دومی واجب است.

حلال مشکل در تمامی این‌گونه موارد این است که شارع، که خداوند متعال است و گذشته و آینده و ظرفیت انسان و مناطق و نژادها و غیر این امور را از همه بهتر می‌داند، برای تکالیف شرعی - هرچه باشد- حدودی مقرر فرموده است؛ مثلاً برای بلوغ دختر، تمام شدن نه سال قمری را و اگر منطقه یا نژاد، اثر و دخالتی داشت آن را نیز بیان می‌فرمود و چون بیان نفرموده یقین داریم که امور مذکوره دخالت ندارند و الا اغرای به جهل بود، از طرف شارع حکیم که عقلاً قبیح است.

تذکر این جهت لازم است که نشانی بلوغ در دختر و پسر یکی از سه چیز است: ۱. رویدن موهای درشت بر روی عانه ۲. خروج منی ۳. سن.

اما تفاوت بلوغ از جهت سن برحسب مناطق و... وجود ندارد، چنان‌که بیان شد؛ ولی از جهت رویدن مو و یا احتلام و خروج منی، امکان دارد که برحسب مناطق و یا مزاج‌ها تفاوت کند. ضمناً برای نفوذ معاملات پسر و دختر اگرچه به

سن بلوغ نرسیده باشند، رشد لازم است و برای تفصیل بیشتر مجال نیست.
ان شاء الله موفق باشید.

منع رابطه جنسی با زن شوهردار در قانون مدنی

س. در یکی از جرایم درباره منع رابطه جنسی برای زن شوهردار با مرد اجنبی در قانون مدنی، مطالبی نوشته شده که پیوست ارسال می‌گردد.
مستدعی است نظر مبارک را مرقوم فرمایید.

ج. قبل از بحث و بررسی نکاتی درباره این مطالب، تذکراتی چند لازم است:
تذکر اول: قانون مدنی ایران در موقع تدوین و پیشنهاد به مجلس تا تصویب، مورد بررسی رجال دانشمند و حقوق دانان بزرگ و قضات با سابقه قرار گرفته و قدر مسلم، این فلسفه سطحی مورد نظر قانون گذاران نبوده است. فکر آنان که این مواد را نوشته و پیشنهاد کردند بیش از اینها عمیق بوده است و ما نباید آنها را تا این حد خام و نپخته بدانیم و نه خودمان برای مثل این ماده، این جهتی را که ایشان نوشته‌اند به عنوان فلسفه قانون بپذیریم.

تذکر دوم این است که: نظر تساوی حقوق را نباید در هر مسئله‌ای وارد کنیم و مثل چماق آن را بر سر هر قانون و هر سنتی بزنیم و از قدرتی که فعلاً این لفظ دارد سوء استفاده نماییم و با مغالطه و خلط مبحث مسائلی را که در ریشه به هیچ وجه از فکر امتیاز مرد بر زن مایه نگرفته است، جرح و تعدیل کنیم و ضمناً هم خود را روشنفکر و طرفدار تساوی حقوق زن و مرد و بلکه بالاتر، طرفدار مطلق و بی قید و شرط بانوان معرفی کنیم؛ این کار نه مصلحت جامعه است و نه مصلحت زن و نه در خور شأن و تعالی ملتی مثل ملت اندیشمند ایران. باید در

تمام مسائل حدّ اعتدال را در نظر گرفت و احساسات زن و مرد را بسیج نکرد که ما تعالی و ترقّی زن و مرد ایرانی را خواستاریم و همگی از رخ به رخ شدن و بسیج کردن این دو جنس علیه یکدیگر، بیزاریم.

تذکر سوم این است که: این قانون اقتباس از فقه اسلامی است که حتی در همین چند سال مکرر در مجامع بین‌المللی و... مورد تأیید حقوق‌دانان قرار گرفته است و هر یک از ما هم چون مسلمانیم به آن معتقدیم. این ماده در فقه اسلامی وجود دارد و زن و مرد مسلمان و ملتزم به احکام اسلام نمی‌تواند که به مضمون آن معتقد نباشد، چه آن را مخالف با تساوی حقوق زن و مرد تعبیر کنید یا آنکه از آن مسئله خارج بگیریم. بالأخره چه در قانون مدنی باشد و چه نباشد و چه در قانون مثل آن را در مورد زن هم در نظر بگیریم یا نه، زن و مرد مسلمان از همان قانون اسلام تجاوز نخواهند کرد. بنابراین شایسته است در این گونه موارد از اساتید و آگاهان فقه اسلامی نیز نظرخواهی به عمل آید، شاید آنان زودتر بتوانند رفع اشکال نمایند.

تذکر چهارم این است که علت عمده اشکال تراشی در این قوانین که مربوط به عفت و پاکدامنی زن است این است که اجتماع به اصطلاح متمدن امروزی راه بی‌قیدی و بی‌تفاوتی را پیش گرفته و بلکه بسیاری از متمدن‌نماها و مقلدان زن‌های خودفروش و مردان بی‌غیرت غرب پا را جلوتر گذاشته، حذف عفت و نجابت را افتخار شمرده و التزام به سنن اسلامی و انسانی را در این مسائل کنار گذاشته‌اند. آنها با هر سنت و قانونی که زن را به حیا و آزر و عفت تشویق کند و بی‌شرمی و فحشا و روابط نامشروع زن و مرد را کنترل کند، سر مخالفت دارند و چون نمی‌توانند مقصد خود را آشکار بگویند در قالب الفاظ دیگر مثل تساوی حقوق، آن را مطرح می‌سازند.

در اینجا نکاتی را به عرض می‌رسانم:

نکته اول: به نظر می‌رسد فلسفه مهم یا یکی از فلسفه‌های مهم این ماده جلوگیری از تجاوز به عنف و نوامیس جامعه، صیانت نظام عائله و امنیت زن و طرد فکر برقرار ساختن رابطه با زن شوهردار و حفظ انساب است. اصولاً در این قانون مسئله اینکه به مرد در برابر زن امتیازی داده شود، مطرح نیست. جعل این قانون مرد را از اینکه بتواند آزادانه و با خیال راحت و مصونیت جانی با زن دیگری رابطه نامشروع برقرار کند، ناامید می‌سازد. بیشتر فایده این قانون در جعل آن است؛ زیرا بسیار بسیار به ندرت به اجرا می‌رسد. در حقیقت با توجه به اینکه شرط جواز کشتن زن این است که بداند او هم راضی است - و الا با احتمال عدم رضایت جایز نیست - لبه تیز این ماده بیشتر متوجه مرد متجاوز است، و این ماده به طور مطلق علیه مرد است؛ چون احتمال اکراه و اجبار در مورد او غالباً غیر عقلایی است؛ ولی در مورد زن قانون «تَدْرءُ الْحُدُودُ بِالشُّبُهَاتِ» اجرا می‌شود و به موجب این قانون به احتمال عدم رضایت او قتل او حرام می‌شود.

بنابراین هر چند این قانون ارتباطی با امتیاز زن و مرد ندارد، اگر بخواهیم وارد این قبیل سخن‌ها بشویم باید بگوییم که به زن امتیاز داده شده است؛ ولی مرد قتلش تقریباً بدون قید و شرط تجویز شده است.

نکته دوم این است که: اگر کسی بگوید چرا اگر زن مردش را با زن شوهرداری دید اجازه قتل او را ندارد، جوابش این است که چون در اینجا مسئله زن و مرد مطرح نیست، مسئله صیانت عفت و حفظ نوامیس و جلوگیری از تجاوز به زن در بین است، و این قانون این صیانت را تأمین می‌کند. (اگر به

مردی که همسرش مورد تجاوز قرار گرفته اجازه قتل مرد متجاوز داده شود، نیازی به اینکه به همسر مرد متجاوز اجازه قتل شوهرش را بدهند، نیست).

نکته سوم، چه اشکالی دارد که زن هم این حق را داشته باشد که وقتی مردش را با زن شوهرداری دید بتواند او را به قتل برساند، پاسخ این پرسش این است که: اولاً، چنانکه گفتیم این قانون از نظر جعل و وجودش، حافظ امنیّت ناموسی است و جعل این اختیار برای زن که غالباً در برابر مرد ضعیف است این اثر را ندارد و اگر احیاناً زنی بتواند شوهرش را در این حال بکشد، نادر است و قانون در این مورد اثر نمی‌کند. به علاوه غالباً مرد بیگانه در فراش زن بیگانه می‌رود که معرض دید و محل آمدوشد شوهر او است و معرض دید زن، مرد متجاوز نمی‌باشد.

ثانیاً، تجاوز به ناموس بیگانه تجاوز و خیانت به صاحب ناموس است، از این جهت این اجازه به صاحب ناموس، مؤثر در ترک تجاوز است، درحالی‌که تجاوزکننده به ناموس غیر، خائن به ناموس خود نیست و عقد ازدواج هم معنایش اختصاص زن به مرد است، نه مرد به زن و این هم معنایی است که طبیعت آن را پیشنهاد کرده است.

بنابراین اگر قانون این اذن را برای زن قائل شود - با اینکه آن را برای یک شخص ثالث قائل شود - تفاوت نمی‌کند. طبیعت اختصاص جنس ماده را به نر صحیح می‌داند.^۱ بنابراین نمی‌شود بر چنین قانونی که با طبیعت نر و ماده موافق است، اعتراض

۱. چون جریان و فایده طبیعی رابطه نر و ماده از آن حاصل می‌شود و کندی و وقفه و تعطیلی در قواعد آن راه پیدا نمی‌کند؛ اما اختصاص جنس نر به ماده خلاف طبیعت است و موجب تعطیل نیروی تولیدی که در نر است می‌شود؟ بنابراین می‌گویند از فیلسوفی پرسش نمودند که: چرا اسلام تعدد زوجات را تجویز کرده است گفت برای اینکه اگر یک ماده را با هزار نر در سال رابطه بدهید در پایان سال یک فرزند بیشتر حاصل آن رابطه نیست؛ اما یک نر را با هزاران ماده رابطه بدهید پایان سال حاصل آن هزاران فرزند می‌شود.

کرد. اگر می‌خواهید اعتراض کنید یا جستجو از فلسفه و فایده بنمایید از علت تحدید زوجات بپرسید که اسلام چرا با اینکه طبیعت تحدیدی ندارد، تحدید کرده است که البته جواب آن معلوم است.

اما اختصاص مرد به زن یک قانون اسمی و بی‌مسمائی است که اجتماعات غربی از آن سخن می‌گویند. در آنجا عملاً هیچ‌یک از این دو اختصاصی در بین نیست هم زن‌ها دوستان و یاران آنچنانی دارند و شوهران حق اعتراض به آنها ندارند و هم مردها در گرداب فساد و فحشا به صورت‌های گوناگون، غوطه‌ورند و زن هیچ‌گونه اختصاصی به مرد ندارد، همه‌جا و با همه‌کس می‌رقصد و با همه به شنا می‌رود و با هر کس بخواهد تنها سفر می‌کند و تنها در یک اتاق می‌خوابد.

نکته چهارم اینکه: گمان شود فلسفه این قانون این است که احساسات مرد درحالی‌که زنش را در کنار بیگانه ببیند، به جوش می‌آید، از این حیث قانون به او اجازه داده است که دنبال این احساسات را بگیرد و زن را با مرد بیگانه به قتل برساند و گفته شود در این صورت زن هم باید مجاز باشد، این هم پاسخش این است که: اولاً، فلسفه قانون این نیست و بر اساس احساسات قانون‌گذاری غلط است؛ بلکه قانون‌گذار مصلحت را در نظر می‌گیرد.

ثانیاً، زن مانند مرد به حکم طبیعت در این موقع (تا این حد) احساساتی نمی‌شود. غیرتی که مرد دارد، زن ندارد.^۱

۱. همان‌گونه که در عالم حیوانات دیگر می‌بینید هر نوعی وقتی ماده‌اش را با نر دیگر می‌بیند، در مقام انتقام برمی‌آید؛ اما ماده بی‌اعتنا است. بنابراین در مؤسّسات دامداری اگر بروید صد رأس گاو ماده با یک رأس گاو نر ساخته‌اند و هیچ‌وقت بلوا نمی‌کنند و علیه او شورش نمی‌نمایند؛ اما اگر یک رأس گاو نر وارد بشود، فوراً میان آن دو گاو جنگ و دعوا برپا می‌گردد، پس این حرف هم با طبیعت ماده مخالف است.

نکته پنجم این است که: در اختصاص زن به مرد و عدم اختصاص مرد به زن علاوه بر فلسفه طبیعی یادشده، فلسفه دیگر که آن حفظ انساب و عدم اختلاط است، ملاحظه شده و بنابراین خیانت مرد به زن غیر، خیانت به شوهر آن زن محسوب است؛ ولی خیانت مرد به زن غیر، خیانت به زن خودش محسوب نیست؛ چون از این لحاظ اختلاط انساب حاصل نمی‌شود و این همان است که در حدیثی وارد شده است که از مولا علی علیه السلام از راز و فلسفه تعدد زوجات سؤال شد، چهار کاسه آب خواستند و آنها را در یک ظرف ریختند سپس به سائل گفتند آب‌های هر کاسه را از هم جدا کن، سؤال‌کننده خود را ناتوان یافت.

حکمت ازدواج موقت و حکم ازدواج موقت برای زنان دارای

همسر

س. با توجه به این حدیث که در کتاب الاحوال الشخصية تألیف «شیخ محمد ابوزهره» از مولا علی علیه السلام نقل شده که: هرگاه مطلع شوم شخص زنی متعه کرده او را سنگسار می‌کنم.

۱. آیا ازدواج موقت برای اشخاص همسر دار مجاز می‌باشد؟
۲. آیا نکاح منقطع یک نوع آدم‌فروشی شرعی نیست؟ و آیا حیثیت و شئون یک زن به او اجازه می‌دهد که در برابر وجهی که از مردی می‌گیرد، خود را در اختیار او بگذارد؟
۳. آیا این عمل (نکاح منقطع) یک راه مناسب برای سوءاستفاده مردان هوسران نمی‌باشد؟
۴. در بسیاری از احادیث وارد شده که ازدواج موقت عملی است

مستحبّی، آیا واقعاً نکاح منقطع عملی مستحبّی محسوب می‌شود؟

ج. در پاسخ به سؤالات جنابعالی راجع به حکمت و مصلحت نکاح موقت (متعّه) و برداشت‌های زشتی که از آن شده است اشعار می‌دارد:

دین مقدّس اسلام، خاتم ادیان و کامل‌ترین و جامع‌ترین برنامه سعادت بشر است و مصالح کارهای خوب و معایب و مفسد کارهای بد و زشت در تعالیم این دین مبین ملاحظه شده است.

اسلام هر کاری را که مصلحت لازم‌التحصیل داشته، آن را واجب کرده و هر کاری را که مفسده لازم‌الاحتراز داشته، حرام فرموده؛ کارهایی را که واجد منفعت غیر لازم‌التحصیل بوده مستحب، و آنچه ضرر غیر لازم‌الاحتراز داشته مکروه شمرده؛ و در هر مورد که مصلحت و مفسده با هم در فعلی وجود داشته با ملاحظه جانب اهم، دستور مناسب داده است.

در احکام و قوانین نکاح و طلاق و عائله و حقوق زن و مرد و روابط بین آنها این جهات همه ملاحظه شده است؛ و کافی‌ترین تعالیم برای نظام ازدواج و عائله و حفظ شخصیت زن و جلوگیری از فحشا و فساد و رذایل اخلاقی است.

اسلام در مسئله ازدواج اهمیت غریزه جنسی و قوّت و حدّت آن را در نظر داشته و اشباع آن را تحت ضابطه لازم دانسته و بنابراین اگر از زنا و لواط با آن شدت نهی و منع فرموده و مجازات سخت دنیوی و اخروی برای آن مقرر کرده، اصل استفاده از غریزه جنسی و کام‌گیری زن و مرد را از یکدیگر ممنوع نکرده است. دین اسلام در چهارچوب نظامات صحیح، همگان را به ازدواج تشویق و

ترغیب نموده تا حدی که فرموده‌اند: «مَنْ تَزَوَّجَ فَقَدْ أَحْرَزَ نِصْفَ دِينِهِ»^۱.

از این گونه بیانات معلوم می‌شود که اشباع غریزه جنسی از نظر اسلام تا چه حد لازم است و ضرورت دارد.

اسلام، در واقع از افراط و تفریط جلوگیری کرده است؛ یعنی نه اعمال این غریزه را بدون هیچ ضابطه و ترتیبی آزاد کرده و نه آن را به هر صورت و تحت هر شرطی که باشد ممنوع فرموده است.

در نکاح موقت به نظر می‌رسد باید در یک جامعه‌ای که زنا و ارتباط غیرشرعی و غیرقانونی زن و مرد و روابط خلاف عفت بین آنها ممنوع است، حتماً مجاز و قانونی باشد و همه جوانب این موضوع ملاحظه شده است. نکاح موقت آثار مهم و عمده نکاح دائم را دارا است و وجهی برای اینکه ممنوع باشد، به نظر نمی‌رسد و منع آن در آثار سوء - مثل منع ازدواج دائم - است.

مواردی که برای مقاصد عقلی و عرفی طرفین می‌خواهند به طور موقت با هم ازدواج نمایند متعدد است و نباید جامعه از این فواید مشروع محروم شود.

اگر اشخاصی باشند که صرفاً برای ارضای غریزه جنسی ازدواج دائم یا موقت می‌نمایند، چرا نباید تحت این مقررات شرعی مجاز باشند؟ اگر دو نفر در شرایطی هستند که غریزه جنسی آنها را در فشار گذاشته و می‌توانند ازدواج نمایند (یا موقت و یا دائم) چرا نتوانند، و چرا برای اینکه از زنا و ارتباط غیرمشروع آنها جلوگیری شود، نباید حق ازدواج موقت رسمی و قانونی داشته باشند؟

صرف اینکه برخی برای هوسرانی به این ازدواج یا ازدواج دائم اقدام

۱. کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۳۲۹؛ طوسی، الامالی، ص ۵۱۸؛ حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۱۷.

می‌نمایند عیبی ایجاد نمی‌کند و خودفروشی برای زن محسوب نمی‌شود و اتفاقاً این ازدواج بیشتر برای بانوان هم مورد نیاز می‌شود.

اگر به حرف و گفتن باشد، ممکن است کسی اصل ازدواج و زناشویی را هم خودفروشی بدانند. با این دید نمی‌توان مسئله نکاح را - چه دائم و چه موقت - که از ارکان حیات اجتماعی است و حفظ انساب و بسیاری از احکام به آن ارتباط دارد، بررسی کرد.

ازدواج موقت مثل دائم نه فقط مستحب است، بلکه در بعضی موارد واجب است؛ این مسائل را به‌طور احساسی و سطحی نباید بررسی کرد؛ بلکه باید عمیقانه و با توجه به همه جوانب آنها را زیر نظر آورد.

لازم به تذکر است که در اینجا ما نمی‌خواهیم کسی را دعوت به ازدواج موقت کنیم؛ بلکه غرض این است که این ازدواج، با توجه به فواید بسیاری که دارد و ضرورت‌هایی که برای اشخاص پیش می‌آید و نیز با عنایت به محروم بودن بسیاری، از ازدواج دائم، باید مجاز باشد.

نمی‌توان به عنوان اینکه بعضی به وسیله آن، ممکن است در اعمال غریزه جنسی افراط نمایند، مجاز بودن آن را زیر سؤال قرار داد و یا اشخاص را از اعمال غرایزشان به‌طور قانونی و تحت نظام صحیح ممنوع کرد.

منظور از آیه «لا اکراه فی الدین...»

س. آیا واقعیت دارد حکم کسی که مرتد شده، اعدام است یا خیر؟ و اگر صحت دارد، چرا به حکم آیه شریفه «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ...». هر کس مخیر است دین را آزادانه و با تفکر و تحقیق بپذیرد نه اجبار؟ (البته صحیح است

که من مسلمانم؛ ولی شاید این مسلمانی از روی تفکر نباشد. من به تقدیر الهی در خانواده‌ای مسلمان، متولد شدم و مسلمانی‌ام تقریباً جبری است. حالا اگر بنا به تحقیق و تعقل ولو به غلط بر من محرز شود دینی دیگر برایم بهتر است، آیا باید اعدام شوم؟).

ج. در جواب این سؤال دو مسئله را باید مطرح کنیم: یکی تفسیر آیه ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾^۱ و دوم اینکه حکم جهاد با کفار خصوصاً غیر اهل ذمه که باید یا اسلام بیاورند یا اینکه حکم اعدام بر آنها جاری شود و همچنین حکم قتل مرتد فطری با اجازه تحقیق و کاوش در عقاید و ترک تقلید کورکورانه، چگونه قابل جمع و توجیه است؟

اما تفسیر آیه: بنابر قول آنان که می‌گویند مدلول این آیه منسوخ به آیات دعوت کفار به اسلام و جهاد با آنها است، جواب واضح است؛ زیرا با نسخ حکم مستفاد از آیه، آنچه واجب‌الاتباع و حجت است، آیات جهاد و احکام ارتداد است. بنابر اینکه این آیه نسخ نشده باشد در تفسیر آن فرموده‌اند: این جمله، جمله اخباریه است نه انشائیه؛ و مراد این است که دین امری قلبی و عقیدتی و باطنی است و اکراه بر آن ممکن نیست؛ زیرا شخص در کار قلبی خود و در اعتقاد به نفی یا اثبات هر موضوع آزاد است.

عقیده و دین از افعال جوارح و اعضا - مثل زبان و چشم و پا - نیست که اکراه بر آنها ممکن است؛ بلکه از افعال قلب و باطن است؛ بنابراین، این معنی با دستور جهاد یا حکم مجازات مرتد منافات ندارد و آنها از دو مقوله هستند و به

هم ارتباط پیدا نمی‌کنند.

عقیده شخص مرتد - اگرچه حکم اعدام هم بر او جاری شود - در اختیار خود اوست. بنابراین، معنای اخباری «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» با معنای انشایی احکام جهاد با هم قابل جمع است و هیچ یک، نفی دیگری را ندارند.

اگر هم معنای «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» را انشایی بگوییم، باز هم با معنای انشایی احکام جهاد و ارتداد، تعارضی ندارند؛ زیرا معنای انشایی «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»، معنای ارشادی است و مفهوم نهی آن این است که کسی را بر عقیده باطنی و دینی - که امر قلبی او است - اکراه نکنید که اکراه بر آن نمی‌شود. بنابراین در ناحیه مدلول این آیه با ادله جهاد و ارتداد، هیچ اشکالی توهم نمی‌شود.

اما مسئله دیگر که در اینجا طرح می‌شود این است که با اجازه تحقیق و اجتهاد در عقاید و ترک تقلید کورکورانه، الزام بر اتخاذ عقیده اسلامی و آزاد نبودن عقیده‌ای که شخص، به هر حال - هر چند به اشتباه - در نتیجه بحث و بررسی به آن رسیده، چگونه قابل توجیه است؟ به گفته سؤال‌کننده اگر شخص حسب‌الوظیفه در مقام تحقیق برآمد و به غلط به نتیجه‌ای رسید، آیا باید اعدام شود یا اینکه باید او را معذور بشماریم؟

جواب این است: هیچ‌کس بر اصل عقیده باطنی، مجازات و اعدام نمی‌شود. آنچه شخص بر آن در ظاهر و بر حسب نظامات به آن تکلیف دارد، آن است که در نظام اسلامی باید تسلیم مقررات نظام باشد و اسلام بیاورد و به همان معنایی که در آیه شریفه «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا»^۱ بیان شده

است به زبان، و گفتن شهادتین اسلام خود را - که تعهد به مراعات تعالیم اسلام است - اعلام می‌دارد، هرچند در باطن عقیده نداشته باشد؛ مثل منافقین که در قرآن هم حالات آنها بیان شده است.

بنابراین، مسئله کفر و ارتداد و وجوب اقرار به شهادتین به زبان یا قبول ذمه و کسب امان و حرمت ارتداد، یعنی اعلام کفر و اعمال مجازات بر آنها، از مسائل نظامیه اسلام است که اشخاص در حدود تخلف از این نظامات، مجازات می‌شوند. حتی اگر کسی اظهار کفر کند و در باطن، مسلمان باشد به همان جرم اظهار کفر، مأخوذ می‌شود. بنابراین مرتد فطری - اگر واقعاً هم توبه کرده باشد - با ثبوت ارتداد، مورد مجازات قرار می‌گیرد.

پس این اشکال که الزام بر اظهار اسلام و تسلیم بودن به نظام و مجازات کافر و مرتد با تکلیف به تحقیق در عقاید منافات دارد، با این توضیحات - اگر دقت شود - مرتفع می‌گردد؛ زیرا معنای آزادی شخصی بلکه لزوم آن، آزادی مطلق در بیان نتیجه آن نیست.

در نظام اسلامی اعلام عدم اعتقاد به احکام اسلام جز از اهل ذمه مجاز نیست و خلاف تسلیم به اسلام و تسلیم به نظام است و شهادت به توحید و رسالت، اعلام اسلام و تسلیم به احکام اسلام می‌باشد؛ مگر اینکه شخص از اهل ذمه باشد که در این صورت احکام خاص خود را دارد.

در خاتمه، باز هم تأکید می‌کنیم که ما، هم به زبان و هم به قلب و دل، به احکام اسلام ایمان داریم و در مقام پرسش و کسب معرفت، با ادب سخن

می‌گوییم و شیطان‌وار ﴿خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ﴾^۱ نمی‌گوییم؛ بلکه می‌خواهیم ابراهیم‌گونه و اسماعیل‌وار عمل کنیم که یکی از بالاترین مظاهر قبول و اسلام را به اهل معرفت و بصیرت تعلیم دادند.

خلاصه، باید ادب عبودیت را در نظر گرفت و حقارت و کوچکی خودمان را در مقایسه با این کائنات بزرگ، و عظمت قدرت خدا در نظر بگیریم و مانند ملائکه ﴿سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا﴾^۲ بگوییم و هم‌نوا شویم با صاحب معرفتی که گفت:

دل گرچه در این بادیه بسیار شتافت یک موی ندانست و بسی موی شکافت
و اندر دل من هزار خورشید بتافت آخر به کمال ذره‌ای راه نیافت

هرچه علم و آگاهی و معرفت انسان بیشتر شود، زبان اعتراض و ایراد، کوتاه‌تر، و حال عدم خضوع او ضعیف‌تر و ضعیف‌تر می‌شود تا از آن به کمال و مرتبه علیای تسلیم محض، عروج و صعود نماید.

حکمت بلند خواندن و آهسته خواندن نمازهای یومیه

س. چرا برخی از نمازهای یومیه را باید آهسته خواند و برخی دیگر را بلند؟
ج. در کل آنچه بر طبق دلیل، ثابت و مسلم است این است که احکام خدا مثل افعال خدا از قبیل خلق آسمان و زمین و تمام مخلوقات از جماد، نبات، انسان و حیوان، دارای حکمت و مصلحت است.

۱. ص، ۷۶.

۲. بقره، ۳۲.

همان‌طور که همه عالم تکوین و خلقت به‌حق آفریده شده، عالم تشریح و احکام شرع نیز به‌حق مقرر شده است؛ اما احاطه و اطلاع بر همه مصلحت‌ها و احکام خدا برای انسان‌های عادی ممکن نیست. چنان‌که اطلاع و آگاهی از حکمت و فایده همه موجودات جهان - از کوچک و بزرگ - برای همه ممکن نیست؛ اما آنچه معلوم شده و بشر به آن دسترسی پیدا کرده، حکایت از فواید و مصالح و نظامات دقیق دارد.

جایی و نقطه‌ای نیست که به‌طور قطع و یقین بتوان آن را بی‌حکمت و مصلحت معرفی کرد؛ هرچند هنوز به کشف آن نائل نشده باشند.

اگر کسی ادعای عدم فایده و مصلحت کند، از روی جهل و نادانی است. بنابراین خدا در شأن و اهل تفکر و اندیشه در این عالم می‌فرماید که آنان به برحق بودن این دستگاه عظیم آفرینش اعتراف نموده و عرض می‌کنند: ﴿رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا﴾^۱.

در احکام شرعی نیز همین برنامه جاری است و به‌طور کلی مصلحت کلی بیشتر (بلکه همه) آنها مثل نماز، روزه، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر و همه قوانین اخلاقی، اجتماعی و سیاسی بر اهل معرفت و آگاهی، معلوم و واضح است. حال اگر در خصوصیات جزئی، ما نتوانیم مصلحت آن را درک کنیم، اشکالی پیش نمی‌آید. طبعاً هم نمی‌توانیم به کل این مصالح برسیم و در پی این مسیر رفتن - حتی اگر انسان عمرها داشته باشد - به جایی منتهی نمی‌شود و از کار و عمل بازمی‌ماند.

۱. آل‌عمران، ۱۹۱.

وظیفه در برابر کل احکام، تسلیم و اطاعت است و مخصوصاً ظهور تعبّد در این گونه خصوصیات بیشتر و عبودیت انسان در مقابل حضرت معبود ظاهرتر است. با این وجود در احادیث، برای بسیاری از این گونه خصوصیات - که فهم آن از حدود ادراک بشر عادی خارج است - حکمت‌هایی فرموده‌اند که البته آن حکمت‌ها هم غالباً کلّ حکمت‌های احکام خداوند متعال نیست و مثل کتاب **علل الشرائع** صدوق، پاسخ بعضی این سؤالات را داده است و در همین موضوع نیز حکمتی بیان فرموده‌اند.

نکته آخر این است که بعد از ایمان به اینکه کلّ افعال و احکام خدا به حق و مقرون به مصلحت است، باید از احکام، برای اطاعت پرسش کرد؛ مثل بیماری که به پزشک حاذقی - که می‌داند نسخه‌های او همه معتبر است - مراجعه می‌نماید باید بیشتر وقت خود را صرف یاد گرفتن دستور پزشک نماید تا با عمل به آن درمان و معالجه شود. والله العالم.

فلسفه باطل شدن روزه به خاطر فرو بردن سر زیر آب

س. فلسفه اینکه فرو بردن سر در زیر آب روزه را باطل می‌کند در چیست؟
و اینکه در توضیح المسائل فرموده‌اید: «اگر نیمی از سر را یکبار، و نیمی دیگر را بار دیگر در زیر آب فرو کنیم، روزه باطل نمی‌گردد.» چگونه است؟
ج. نسبت به احکام الهی باید شخص، حال تعبّد و تسلیم و قبول داشته باشد و بداند که راه سعادت او عمل به احکام خدا است و به‌طور کلی ما معتقدیم که در عالم تشریح و احکام، حکمی که بدون مصلحت باشد یا دفع مفسده‌ای از آن منظور نباشد وجود ندارد هرچند در بعضی موارد، خصوص فواید یک حکم را درک نکنیم.

عالم تشریح، مثل عالم تکوین است. شما در وجود خودتان هم می‌دانید که همه اعضا و اجزای کوچک و بزرگ بدن شما دارای فایده و مصلحتی است؛ اما از آنها بسا که از هزار فایده، یکی را هم ندانید.

خلاصه همان‌طور که از بعضی روایات استفاده می‌شود، ما مانند بیماریم و خداوند متعال طبیب حقیقی است. بیمار باید به دستور پزشک عمل کند و اگر خود، پزشک باشد و نفع و ضرر هر غذا و دارو را بداند به طبیب رجوع نمی‌کند. غرض این است که باید درعین حال که اطلاع از بعضی فلسفه‌ها و حکمت‌های احکام، خوب است و حتی در قرآن مجید و در روایات بیان شده، اما چون احاطه بر آنها ممکن نیست و عدم وجود مصلحت نسبت به هیچ‌یک از احکام، قابل اثبات نمی‌باشد و خداوند مشرّع این احکام، عالم و حکیم به تمام جهات و ابعاد وجود این بشر است، همه را طبق حکمت و مصلحت تشریح فرموده است؛ و ما باید بعد عمل به این احکام را در خود قوّت بخشیم.

با این وجود راجع به فلسفه و حکمت این حکم جزئی ارتماس، می‌توان گفت: چون روزه، امساک از یک سلسله اموری است که مطابق و موافق با طبع انسان است (مثل خوردن، آشامیدن و...)، آب‌تنی و سر به زیر آب بردن نیز مخصوصاً در فصل گرما از این قسم امور است؛ از این رو امساک از آن در حدی که تمام سر را یکباره به زیر آب فرو برد هم واجب شده است؛ و از دلیل شرعی آن، حرمت صورتی که نیمی از سر را یکبار و نیم دیگر را بار دیگر زیر آب ببرد، استفاده نمی‌شود. وَاللَّهُ هُوَ الْعَالِمُ بِمَصَالِحِ أَحْكَامِهِ وَحِكْمِهَا.

نیابت از اموات در امور مستحبی

س. با توجه به اینکه در صحت امور عبادی - اعم از واجب و مستحب - قصد قربت و امتثال معتبر است، این سؤال مطرح است که: در مستحباتی که به نیابت از اموات انجام می‌گیرد (مثل حج و زیارات و صدقات و امثال آن) برای شخص نایب چگونه قصد امتثال متصور است؟ با توجه به اینکه با انقطاع حیات، تکالیف منوب عنه (میّت) نیز منقطع می‌شود؛ و مفروض این است که در امور استحبابی مورد اشاره اشتغال ذمه‌ای برای میّت نیز وجود ندارد تا شخص نایب عمل را به قصد تفریغ ما فی الذمه انجام دهد و همچنین فرض این است که این اعمال به قصد نیابت انجام می‌گیرد نه به صورت اتیان العمل و اهداء ثوابه للمیّت. عنایت نموده مطلب را مشروح بیان فرمایید).

ج. اصل و مقتضای قاعده اولیه عدم جواز نیابت از غیر، و عدم کفایة عمل غیر عَمَّنِ الْعَمَلُ عَلٰی عَهْدَتِهِ است، الا ما خرج بالدلیل، و همان‌طور که در مورد واجبات به دلیل بقای آنها بر عهده میّت و امر به نیابت و تبرّع از او استفاده جواز نیابت می‌نماییم، از ادله و اوامر تبرّع به صدقه و برّ و خیر و زیارات از میّت استفاده می‌شود که تدارک مَا فَاتَ مِنْهُ مِنْ مَّصَالِحِ الْأَفْعَالِ الْمُسْتَحَبَّةِ بِالنِّيَابَةِ عَنْهُ، ممکن است. وقتی شارع مقدس این امکان را فراهم نماید، اشکالی نیست. والله العالم.

علت حرام بودن شطرنج و پاسور

س. حضرت‌عالی فرموده‌اید که شطرنج و پاسور حرام است، علت حرمت

آنها چیست؟

ج. دلیل حرمت محرّمات، نهی شرعی است که از قرآن مجید و از سنت قولیه یا عملیه حضرت رسول اکرم و ائمه معصومین علیهم‌السلام استفاده می‌شود؛ و هر کس

مؤمن باشد و به احکام خدا تسلیم باشد، بدون چون و چرا آن را می‌پذیرد و عمل می‌کند.

همان‌طور که در روایات است: باید ایمان به درجه‌ای برسد که اگر حکم شرع در مورد میوه‌ای این است که نصف آن حلال و نصف دیگرش حرام است، شخص مؤمن آن را می‌پذیرد، ایمان به خدا معنایش همین است که شخص تسلیم حکم خدا باشد.

از جانب دیگر نیز آنچه مسلم است این است که احکام شرع همه بر طبق مصالح و فواید فردی و اجتماعی و حافظ و جامع همه جوانب و نواحی حیات انسانی است.

همان‌طور که در احادیث شریفه است در این دین حنیف به هر کاری که موجب تقرّب انسان به خدا و سعادت و بهشت و رستگاری باشد و او را از آتش و بدفرجامی دور کند، امر شده؛ و از آنچه انسان را از خدا و سعادت و رستگاری دنیا و آخرت دور ساخته و به شقاوت و آتش و بدفرجامی نزدیک می‌سازد، نهی شده است؛ یعنی در مجموع برنامه‌های اسلام این مسئله خیر و صلاح بشر و جلب مصلحت و دفع مفسدت ملاحظه شده است.

هرچند که در بعضی موارد ما درک جهات و فواید احکام را نکنیم؛ اما با توجه به قسمت اعظم احکام، این مطلب بر هرکس - حتی بیگانگان - معلوم شده است و به آن گواهی داده‌اند.

بنابراین، اگر در موردی هم ما نتوانستیم فایده‌ای برای حکمی از احکام را بفهمیم، نباید فایده آن را انکار کنیم.

ما باید به این احکام که از شارع مقدّس رسیده - دقیقاً و موبه‌مو - مثل نسخه طبیب عمل کنیم و به همان معرفت کلی که به مصالح و مقاصد احکام داریم، اکتفا کنیم و بدانیم که عالم تشریح نیز مثل عالم تکوین است.

چنان‌که برای همه، دسترسی به تمام اسرار و خواصّ عالم تکوین میسر نیست، در عالم تشریح نیز همین قاعده جاری می‌باشد. هرکس به‌قدر خویش و در حدود اطلاعات و رشته و تخصّص خویش می‌فهمد. تازه، همگان نیز - مگر آنان که مؤیّد من عندالله باشند - همه‌چیز را نفهمیده و نمی‌فهمند. و این سخن که می‌گویند: همه‌چیز را همگان می‌دانند، کامل نیست.

مثّل کسانی که در عمل به احکام شرع، بهانه‌گیری‌هایی می‌نمایند و می‌خواهند همه جهات و اسرار احکام را بفهمند تا به آن عمل کنند، مثّل کسی است که مار بسیار سمّی خطرناک به او حمله کرده و شخص آگاهی به او هشدار می‌دهد که از او بگریزد؛ اما او خود را به سؤال و پرسش در چند و چون و مقدار تأثیر سمّ و طول آن مار معطل کند تا اینکه مار، او را هلاک کند.

مسئله آن است که خدا به ما هشدار داده که شراب نیاشامید؛ مال حرام نخورید؛ ظلم نکنید؛ قماربازی نکنید؛ بت نپرستید؛ شطرنج و پاسور بازی نکنید؛ به بی‌عفتی و مناهی و ملامتی نزدیک نشوید؛ دروغ نگویند؛ غیبت نکنید؛ خیانت نکنید؛ موسیقی و آلات طرب را ترک کنید و... باید این هشدارها را که از خداوند عالم حکیم و آفریننده تمام کائنات است، دریافت کنیم و به کار ببندیم. عبودیت و بندگی هم همین اقتضا را دارد. کمال ما به این است که عبد و بنده او و گوش به امر و نهی او باشیم تا به مراتب بلند کمال نائل شویم.

راجع به بازی با شطرنج و پاسور و سایر آلات قمار نیز جواب همین است که از این گفته‌ها معلوم می‌شود. بازی با آلات قمار حرمت شرعی دارد.

از جمله حکمت‌های نهی آنها این است که: هم به تدریج ممکن است موجب تمایل به قمار شود و هم خودبه‌خود از ملامتی و کارهایی است که بازی با آن - گرچه بی‌برد و باخت قماری باشد - لهو و بازدارنده انسان از یاد خدا می‌گردد که در قرآن مجید به آن اشاره شده است: ﴿وَيُضِدُّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ﴾^۱ و بازی با این قبیل آلات، مانع از اشتغالات مفید می‌شود. رواج آن در مثل دانشجویان و دانش‌آموزان، بسیار زیانبخش و به اتفاق، موجب افت تحصیل و رکود ترقی آنها می‌شود.

این افرادی که از فلان کودک شطرنج‌باز - که مسابقه‌ای را برده - تقدیر می‌نمایند، بسیار اشتباه می‌کنند. این تشویقات برای همه جوانان و نوجوانان دانشجو و دانش‌آموز، بدآموزی است و موجب کسر برنامه‌های تحصیلی آنها می‌شود.

اینکه می‌گویند: این بازی‌ها موجب قوت هوش می‌شود، یک بهانه برای بازداری مردم از کار و برنامه‌های بامحتوا و مفید است. کسانی که در این راه وارد می‌شوند، غیر از اینکه اکثر عمرشان به شطرنج تلف می‌شود کار و فکر دیگری ندارند، و الا باید متفکرین و مخترعین بزرگ همه شطرنج‌بازهای باسابقه باشند. اگر بتوانید کتاب **رنج شطرنج** را به دست بیاورید، بخوانید تا به زیان‌های این بازی و خطر شیوع آن و ضررهایش برای جامعه و مملکت و ملت آگاه شوید. با وجود این، مطلب اصلی همان است که عرض شد که ما پیرو شرعیم و بازی با آلات قمار شرعاً حرام است. از این جهت، از آن - مثل سایر محرّمات - اجتناب می‌کنیم.

در خاتمه برای تذکر به چند حدیث راجع به شطرنج اشاره می‌نماییم:

در کتاب جامع و بزرگ بحار الانوار^۱ از حضرت امام رضا علیه السلام روایتی است که خلاصه و مختصر مضمون آن این است که: وقتی سر مبارک حضرت سیدالشهدا علیه السلام را نزد یزید ملعون آوردند، آن خبیث کافر سر مبارک را زیر تخت خود قرار داد و بساط شطرنج را بر آن گسترانیده و شطرنج بازی می‌کرد و به مقام اقدس آن امام مطلق و سرور و سالار شهیدان و به پدر بزرگوارش، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و به جدّ عالی مقامش، رسول خدا صلی الله علیه و آله جسارت و اهانت می‌نمود و فقاغ می‌نوشتید. حضرت رضا علیه السلام می‌فرماید: «فَمَنْ كَانَ مِنْ شِيعَتِنَا فَلْيَتَوَرَّعْ عَنِ شُرْبِ الْفُقَّاعِ وَاللَّعِبِ بِالشُّطْرُنِجِ، وَمَنْ نَظَرَ إِلَى الْفُقَّاعِ أَوْ إِلَى الشُّطْرُنِجِ فَلْيَذْكَرِ الْحُسَيْنَ علیه السلام، وَلْيَلْعَنَ يَزِيدَ وَآلَ زِيَادٍ، يَمْحُو اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِذَلِكَ ذُنُوبَهُ وَلَوْ كَانَتْ كَعَدَدِ النُّجُومِ».

یعنی: هر کس از شیعه ماست باید از فقاغ و شطرنج‌بازی بپرهیزد و هرکس نظر به فقاغ یا شطرنج نماید، باید یاد از حسین علیه السلام نماید و به یزید و آل‌یزید لعنت کند؛ خداوند گناهان او را به این عمل محو نماید، اگرچه به عدد ستارگان باشد.

روایات متعددی وارد است که به شطرنج‌باز، سلام نکنید و سلام بر او معصیت است و از فروش شطرنج و نرد و ساختن آنها نهی شده است.

فقیه بزرگوار، «ابن‌ادریس» در کتاب شریف سرائر از «جامع بزنطی»، از حضرت صادق علیه السلام روایت فرموده است: «بَيْعُ الشُّطْرُنِجِ حَرَامٌ، أَلْسَلَامٌ عَلَى اللَّهِ فِيهَا مَعْصِيَةٌ وَكَبِيرَةٌ مُؤَبَّقَةٌ، وَاللَّاهِي بِهَا وَالنَّاظِرُ إِلَيْهَا فِي حَالٍ مَا يُلْهَى بِهَا، وَالسَّلَامُ عَلَى اللَّهِ فِي حَالِهَا فِي حَالَتِهِ تَلْكَ فِي الْإِثْمِ سَوَاءٌ».^۲ از این مقوله روایات، در کتب معتبر

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۷۶.

۲. ابن‌ادریس حلی، السرائر، ج ۳، ص ۵۷۷.

حدیث بسیار است.

در خاتمه، خود و شما و جوانان و نوجوانان عزیزی را که می‌خواهند در میان طوفان‌های آزمایش و امتحانات و خطرات بسیار - که دین و ایمان و شرف و حیثیت انسانیت را تهدید می‌کنند - راه سلامت را طی کنند، به این تذکر که مضمون احادیث شریفه است، یادآور می‌شوم:

می‌فرمایند: «حَلَالٌ بَيْنَ وَحَرَامٍ بَيْنٌ»؛ یعنی کار حلالی است که حلال بودن آن ظاهر است (ارتکاب آن هیچ اشکال و خطر و مسئولیت ندارد) و کار حرامی است که حرمت آن آشکار است (از آن کار باید جداً اجتناب کرد).

در این میان مشتبهات و کارهایی است که شبهه و احتمال حرمت در آنها هست «فَمَنْ تَرَكَ الشُّبُهَاتِ نَجَا مِنَ الْمُحَرَّمَاتِ، وَمَنْ ارْتَكَبَ الشُّبُهَاتِ وَقَعَ فِي الْمُحَرَّمَاتِ»؛ هرکس کارهای شبهه‌دار را ترک کند از وقوع در ارتکاب کارهای حرام نجات پیدا می‌کند و هرکس کارهای شبهه‌دار را انجام دهد، گرفتار ارتکاب کارهای حرام می‌شود.

از خداوند متعال می‌خواهم که همگان را در حرکت در راه تقوا و پرهیزکاری نصرت و یاری عطا فرماید. فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى، وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ.

کشیدن سیگار

س. با وجود مضرات فراوان در کشیدن سیگار، چرا حکم به تحریم سیگار

نمی‌کنید؟

ج. در عصر حاضر، ضرر و تأثیر انواع متعدد اغذیه، یا کیفیت‌های تغذیه در کم کردن عمر و ضرر به سلامت جسم بسیاری از افراد، معلوم شده است؛ اما در

عرف و عادت و قوانین به این علت، تصمیم کلی بر ممنوعیت آنها اتخاذ نمی‌شود. در مورد هر شخصی به حسب حال و وضع مزاجی و خطر فعلی و تأثیر زودرس یا دوررس غذا، برنامه و رژیم غذایی تعیین می‌گردد.

آنچه در این برنامه بهداشتی ضرورتاً باید ملاحظه شود، همان خطرات و ضررهای زودرس فعلی نسبت به هر شخص است. نمی‌توان افراد را به رعایت دستورات بهداشتی و حفظ الصحه بر اساس تأثیرات دوررس بعضی کارها و پوشاکها (مثل کم شدن عمر طبیعی درصدی از مصرف‌کنندگان فلان غذا یا نوشابه) ملزم کرد و در اکثر موارد، الزام به مصلحت عامه نیست.

باید با ارشادات و راهنمایی‌ها، مردم را به فواید رعایت برنامه‌های بهداشتی و ترک مصرف بعضی غذاها و ضرر و زیان آنها متوجه نمود، و الا همان‌طور که روزانه مثلاً ۱۳۵ نفر بر اثر استعمال سیگار، پس از یک عمر نسبتاً طبیعی تلف می‌شوند، همین تعداد یا بیشتر و کمتر در اثر خوردن فلان روغن یا غذا یا کیفیت غذا و عوامل و اسباب دیگر تلف می‌شوند.

خلاصه، درصد کل تلفات به این صورت تقسیم بر سوء برنامه‌های غذایی و... است که عادتاً اجتناب از بیشتر آنها ممکن نیست و تحریم آنها جایز نمی‌باشد.

بنابراین، خطر سیگار همانند خوراکی‌ها و نوشابه‌هایی است که برای درصدی از مردم ضرر و زیان دوررس دارد، و درصدی از تلفات افراد، به آن مستند می‌شود. آنچه را عرف مورد اعتنا و واجب‌الرعايه می‌داند، خطر و ضرر زودرس است که شرعاً و عقلاً ترک آن واجب است. مثلاً نسبت به بیمار قلبی که پزشک کشیدن سیگار را برای او ممنوع می‌کند و خطر، خطر فعلی است و شرعاً و عقلاً

کشیدن آن حرام است و کشیدن آن در حکم انتحار است، علما همه بر حرمت آن فتوا می‌دهند. اما به صرف اینکه در درصدی از مرگ‌ومیرها سیگار و در درصدی مثلاً روغن حیوانی، و در درصدی فلان شغل و کار مؤثر بوده است، نمی‌توان برنامه تحریم کلّ این اغذیه و نوشابه‌ها و ترک بسیاری از مشاغل را برای همه مردم پیشنهاد کرد و تخلف از آن را اضرار به نفس و مورد اعتنا شمرد.

با این وجود، نکته‌ای که در خصوص سیگار برای اشخاص سالم و مهم‌تر از آن برای افراد بیمار، قابل توجه می‌باشد این است که: کشیدن سیگار، مثل صرف غذا برای انسان ضرورت ندارد، و با ضررهایی که در درازمدت برای سلامت بسیاری دارد، شرط احتیاط و مواظبت از سلامت بدن اجتناب از آن است؛ و با هشدارهای پزشکان و متخصصان امور حفظ‌الصحه، اشخاص علاقه‌مند به طول عمر و سلامت بدن، آن را ترک می‌نمایند. والله العالم.

علت حرام بودن گوشت حیوان بدون گفتن «بسمله» هنگام ذبح

س. با توجه به اینکه از آیه سوّم و پنجم سوره «مائده»، لزوم تسمیه، استفاده نمی‌شود، چرا خوردن گوشت حیوانی که هنگام ذبح آن «بسم الله» نگفته باشند، حرام می‌باشند؟

ج. باید این مطلب را در نظر داشته باشید که مدرک فهم و استنباط احکام، قرآن مجید و سنت پیغمبر ﷺ و ائمه علیهم السلام است.

پیغمبر اکرم ﷺ و ائمه علیهم السلام با افعال و اقوال خودشان، هم بسیاری از احکام اسلام را به مردم آموخته و هم آیات قرآن مجید را - که شرح و تفسیر لازم داشته

- تفسیر نموده‌اند. مسلمانان نیز به وسیله قرآن کریم و همچنین با عنایت به رفتار و گفتار آن بزرگواران، تکالیف خود را از همان صدر اسلام اخذ نموده‌اند. پس ممکن است شما فقط با مراجعه به قرآن مجید، از مدرک حکم مورد نظر، مطلع نشوید؛ درحالی که با مراجعه به اقوال و افعال پیشوایان دین - که عمل و قول آنها برای ما دلیل و حجت است - به مستند آن واقف گردید.

البته بحث و مطالعه در مدارک و مستند احکام، راجع به فقها مربوط به علم فقه - که از اهم علوم اسلامی و در نهایت تکامل و اتقان و استحکام است - می‌باشد. راجع به دو آیه شریفه که نوشته‌اید: برحسب آیه اولی ﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ...﴾^۱ حیوانی که تذکیه شده باشد حلال است، باید گفت: چنان‌که شرایط تذکیه و حیوانی که تذکیه بر آن واقع می‌شود توسط پیغمبر اکرم ﷺ و ائمه طاهرين ﷺ بیان شده، از جمله آن شروط این است که باید در موقع ذبح، نام خدا برده شود.

اما آیه دوم: ﴿الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ...﴾^۲ برحسب روایات وارده از ائمه اطهار ﷺ مراد از طعام، حبوب است، و شامل لحوم نیست. این معنی، با لغت هم موافق است و برحسب لغت از اینکه مراد از طعام، لحوم باشد، صحیح‌تر است.

علاوه‌براین، در قرآن مجید آیه دیگری است که بر حرمت اکل ذبیحه‌ای که در موقع ذبح آن اسم خدا برده نشده باشد، دلالت دارد. در سوره

۱. مائده، ۳.

۲. مائده، ۵.

انعام آیه ۱۲۱ می فرماید:

﴿وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ﴾.

خواندن ترجمه نماز برای غیر عرب زبان ها

س. چرا ما که به زبان عربی آشنایی نداریم نمی توانیم نماز را به زبان خودمان بخوانیم؟ در صورتی که توجه به معانی کلمات برای انجام عبادت لازم است و بیشتر مردم از معانی نماز بی اطلاعند. آیا بهتر نیست به جای قرائت قرآن، ترجمه آن را بخوانیم؟

ج. احکام دین اسلام اگرچه همه به ملاحظه مصالح و حکمت‌هایی تشریح شده، ولی باید آنها را تعبداً قبول نمود؛ و عبادیات را باید به عنوان اطاعت امر خداوند عالم به جای آورد، تا فواید بزرگی که از آنها در نظر است فراهم شود. نباید سلیقه و نظریاتی را که غالباً بدون اطلاع از اطراف و جهات مطالب است، در احکام خدا وارد ساخت.

ما موظفیم به همان نحوی که مقرر شده نماز بخوانیم، و عبادات دیگر را به جای آوریم، و حق نداریم از خود چیزی را در این موارد اختراع نماییم.

البته توجه به معانی و ترجمه آیات و اذکاری که در موقع نماز خوانده می شوند بسیار خوب بوده و موجب کمال نماز، شدت فضل، و کثرت اجر و ثواب می شود؛ ولی باید همان حمد و سوره و اذکاری را که معین شده بخوانند و اگر از آن تخلف شود عنوان اطاعت از آن سلب می شود، و نتایج بزرگی که مقصود است حاصل نگشته و از قرائت ترجمه قرآن، آن ثواب و مصالحی که در تلاوت خود قرآن است حاصل نمی شود.

علاوه بر اینها چون قرآن، وحی خدا و معجزه باقیه و پایدار پیغمبر اسلام ﷺ است، ترجمه آن به نوعی که اصل آن بر مطالب دلالت دارد - به تصدیق اهل فن و کسانی که از نکات ادبی، اطلاع دارند - برای بشر به هیچ لغتی ممکن نیست، و کسی از عهده آن بر نمی آید. بنابراین هر عالمی به واسطه تلاوت و مطالعه قرآن مجید از آن، مطالبی استفاده می کند که از ترجمه، این استفاده را ندارد. بلکه در پاره ای موارد ترجمه، مانع از استفاده بعضی مطالب است.

به علاوه اکتفا به قرائت ترجمه در نماز و غیر آن به زبان های مختلف، جدایی مسلمین از هم، و اختلاف و پراکندگی و بعضی تعصبات را موجب می شود. در حالی که اسلام برای نزدیک کردن مردم، و متحد ساختن جامعه های بشری، برقراری تفاهم بین افراد و رفع اختلاف زبانی، نژادی و دیگر اختلافات آمده است. اکنون هم یکی از جهات جامعه مسلمانان همان متحد بودن وضع عبادات و نماز و روزه و حج و غیر آن است که در تشدید اخوت اسلامی، کمال دخالت را دارا است.

اگر ترجمه های قرآن ملاک عمل قرار گیرد باعث می شود که توجه مسلمین نسبت به اصل آن کمتر شود، و از آن همه معانی عالیه و تفکر و تدبیر در آیات و استفاضه از انوار معارف بی پایان آن محروم شوند.

اصلاً مفاسد این کار به حدی است که به کلی وضع، منحرف گشته و در هر کشور و شهر، به مناسبت زبان خاص و محلی آنها عبادات و وظایف دینی آنها صورت خاصی به خود گرفته، و به کلی رشته از هم گسیخته می شود؛ که هرگز چنین ترتیبی موافق رضای شارع مقدس اسلام نیست.

اما اینکه نوشته‌اید: مردم بیشتر از معانی نماز بی‌اطلاع‌اند: اولاً بیشتر به‌طور اختصار، متوجه اجمال معانی افعال و اذکار نماز هستند و می‌دانند که نماز، توجه بنده به خدا است، و عباراتی که می‌خوانند متضمن حمد، تمجید، تسبیح، دعا، استغفار، اقرار به شهادتین است؛ اگرچه خصوصیات آن را ندانند، یا در بیان آن عاجز باشند.

ثانیاً، فراگرفتن آن به‌طور اجمال برای هر کس آسان است، و حتی در رساله‌های عملیه‌ای که با زبان فارسی ساده نوشته شده و در دسترس عوام است، ترجمه اذان و اقامه و حمد و سوره و اذکار نماز نوشته شده است؛ و ترجمه‌هایی که از قرآن به زبان فارسی ساده در هر عصر شده بسیار می‌باشد و قرآن‌های با ترجمه، در همه شهرها و قریه‌ها در دسترس افراد هست، و می‌توانند به مقداری که به وسیله ترجمه، می‌شود با مطالب قرآن آشنا شد، از آن استفاده نمایند.

علاوه‌براین، تفاسیر فارسی مانند: *تفسیر ابی الفتوح رازی* و *تفسیر منهج الصادقین* و... مکرر طبع شده و مورد استفاده است، و اگر کسی از آنها استفاده نمی‌کند خودش کوتاهی کرده است.

پس، مسلمانی که می‌خواهد از قرائت قرآن مجید به خدا نزدیک شود باید درعین‌حالی که متوجه معانی آیات و ترجمه و تفسیر است، خود را از فیض قرائت اصل قرآن محروم نسازد و قرائت ترجمه را به‌جای قرائت خود آن نشمارد؛ زیرا قرآن، اصل است و ترجمه بدل است؛ قرآن کلام خدا است و ترجمه کلام خدا نیست.

حکمت تیمم

س. دستورات دین مقدّس اسلام باید مطابق با منطق علم باشد، و سطح علم در این زمان به گونه‌ای ترقّی کرده است که بعضی مردم بدون دلیل و برهان، زیر بار دستورات الهی نمی‌روند، مگر اینکه به حکم و مصالح آن - حتی به‌طور اجمال - پی ببرند؛ مثلاً یکی از ایراداتی که یک نفر از مخالفین به این جانب نموده، راجع به مسئله تیمّم است. سؤال این است که: آیا تیمّم از نظر علمی چه نفعی دارد و یا چه عملی را انجام می‌دهد؟ در صورتی که ما از نظر ظاهر ملاحظه می‌کنیم که دست و صورت ما قبل از تیمّم پاک‌تر از بعد از تیمّم است؛ به جهت اینکه بعد از انجام دادن عمل تیمّم، کف دست و مواضع دیگری از بدن که برای تیمّم دست به آنجا رسیده، خاک‌آلود و غبارآلود شده، و این خود از نظر طبّ جدید صحیح نیست. خواهشمند است حکمت تیمّم را از نظر شرع مقدّس جهت الزام مخالف بیان فرمایید.

ج. اولاً، احاطه به فواید و حکمت‌های دستورات فرعی دین، اگر برای همه غیرممکن نباشد، برای اکثر مردم غیرممکن است؛ و مانع از انجام وظایف و مشاغل دیگر می‌شود، و شخص را از استفاده عملی از این دستورات محروم می‌سازد. مانند بیماری که بخواهد تمام جزئیات نسخه یک طبیب حاذق را بررسی کند، و از هر جهت، رابطه آن را با مزاج خود تشخیص دهد.

اگر بیماران بخواهند این روش را پیش گیرند، نه اکثراً از حکمت‌های نسخه طبیب آگاه می‌شوند، و نه موفّق به درمان بیماری خود می‌گردند؛ بلکه بیماری، آنها را از پا درمی‌آورد.

ثانیاً، دستورات فرعی دین، همین قدر که با منطق عقلا و علم ثابت و با

فرضیه‌های علمی مخالف نباشد، قابل پیروی و لازم‌الاتباع؛ است مانند دستور طبیب، که همین قدر بدانیم طبابت او بر خلاف قواعد مسلمه طبّی و حفظ‌الصحه نیست به آن عمل می‌کنیم؛ با این تفاوت که در دستورات دینی، احتمال خطا و اشتباه هم نمی‌دهیم.

ثالثاً، راجع به تیمم باید گفت: البته ما تیمم را برای اطاعت فرمان خدا و تعبّد به جای می‌آوریم. با این وجود همان‌طور که نوشته‌اید، اگرچه ممکن است از نظر ظاهر دست ما پیش از تیمم پاک‌تر باشد - یعنی خاک آلود نباشد - اما در زمان ما معلوم شده است که خاک به خودی خود کثیف نیست که باعث قوت بیماری‌ها گردد؛ بلکه خاک، کشنده میکروب‌های موذی و منهدم‌کننده موادّ آلی است.

ممکن است همان غباری که بر مواضع تیمم می‌نشیند، میکروب‌هایی را که در ظاهر بدن است از بین ببرد. پس تیمم بر صعيد طيب (خاک پاک) - چنان‌که اسلام دستور داده است ﴿فَتَيَمَّمُوا صَعِيداً طَيِّباً﴾^۱ - واقعاً دست و رو را پاک‌تر می‌سازد.

حکمت دیگر تیمم این است که چون وضو و غسل برای نماز، تشریح شده و مکلف باید با آب - که یکی از وسایل تنظیف و تطهیر است - خود را طهارت بدهد و حال که از استعمال آب معذور شده است، سزاوار نمی‌داند که بدون تطهیر و تنظیف، به نماز و توجه به خدا روی نماید، و با توجه به اینکه خاک نیز - شرعاً و علماً - یکی از مطهرات است، دستور داده شده که تیمم کند تا با نظافت و طهارت، به درگاه خدا حاضر شود و اطاعتی را که به واسطه عذر از استعمال آب از او فوت شده، به این وسیله جبران و تدارک کند.

۱. نساء، ۴۳؛ مائده، ۶.

حکمت دیگر این است که اگر وضو و غسل، بدلی نداشته باشد و بدون بدل، مکرر نماز بخواند حال اعتیاد و مواظبت به گرفتن طهارت در شخص به واسطه عذر از استعمال آب ضعیف می‌شود. ممکن است حکمت‌های عالی‌تری هم داشته باشد که به مرور زمان و پیشرفت علم معلوم گردد.

با وجود مطالبی که بیان گردید، تأکید می‌شود که ما باید همه عبادات را فقط برای امتثال امر و قربتاً إلی الله به‌جای آوریم، تا از حظوظ و فواید عالیه روحانی و اخلاقی آن برخوردار گردیم.

عاقله در حقوق اسلامی

س. با توجه به اینکه اینجانب تحقیقی درباره «عاقله در حقوق اسلامی» دارم، مستدعی است به پرسش‌های زیر پاسخ فرمایید:

۱. «عاقله» کیست و در چه مواردی کاربرد دارد؟
۲. استناد قبولی این نهاد حقوقی به چه منبع قرآنی، روایی و تاریخی می‌باشد؟
۳. آیا در جامعه کنونی - با شرایط فعلی - قابل پذیرش و اجرا می‌باشد؟
۴. ضمان عاقله چگونه ضمانی است؟ آیا ضمّ ذمه است یا نقل ذمه؟
۵. آیا جایگزینی برای آن می‌توان داشت؟ (مثلاً بیمه)

ج ۱. جهت تحقیق درباره عاقله و احکام و تفصیل آن، باید به کتب فقهیه مفصله مثل *جواهر الکلام* مراجعه نمایید. فقط برای اینکه سؤال تا حدی بدون پاسخ نمانده باشد، به تعریف شیخ الطائفه رحمته الله در *الخلافا* اکتفا می‌نمایم:

ایشان در مسئله ۹۸ کتاب «دیات» می‌فرماید: «الْعَاقِلَةُ كُلُّ عَصَبَةٍ خَرَجَتْ عَنِ الْوَالِدَيْنِ وَالْمَوْلُودِينَ، وَهُمْ الْإِخْوَةُ وَأَبْنَاؤُهُمْ إِذَا كَانُوا مِنْ جِهَةِ أَبِي وَأُمِّ أَوْ مِنْ جِهَةِ

أَبٍ، وَالْأَعْمَامِ وَأَبْنَائِهِمْ وَالْمَوْلَى... إلخ»^۱ و مورد آن، قتل خطا و جنایت خطایی بر اطراف است. والله العالم.

ج ۲. منابع حکم فقهی عاقله، روایات است. علاوه بر این مورد، اجماع مسلمین است؛ چنان که شیخ طوسی رحمته الله در **الخلافة** می فرماید: «دِيَّةُ النَّفْسِ عَلَى الْعَاقِلَةِ فِي قَتْلِ الْخَطَاءِ وَفِي أَطْرَافِهِ كَذَلِكَ بِإِلَّا خَلَافٍ»^۲. والله العالم.

ج ۳. حتماً در جوامع کنونی و جوامع آینده - إلى يوم القيامة - قابل پذیرش و اجراست. تعجب است اگر کسی این حکم مسلم شرعی را در جامعه فعلی قابل پذیرش نداند، و آن را موقتی و مختص به صدر اسلام عنوان کند؛ و از اشکالات متعددی که بر او وارد می شود غافل بماند.

با این گونه اظهارنظرها باب تصرف و تغییر در بسیاری از احکام خدا باز شده و خاتمیت و جامعیت دین زیر سؤال می رود. اگر این باب باز شود، نه فقط حکم عاقله، بلکه تمام احکام دیات و قصاص و تفصیلاتی که در آنها هست، صرفاً برای اینکه با حقوق موضوعه و نظامات لائیکه موافق نیستند، باید کنار گذاشته شوند. بیشتر این ایرادات بر اثر غرب زدگی، تأثر از رسوم و عادات بیگانگان، بزرگ بینی آنها و کم بینی خود و فرهنگمان است.

اساساً معیار و میزان ردّ و قبول و پذیرش در یک جامعه مسلمان و یا برای یک نفر مسلمان، با معیارهایی که امروز در جوامع غربی و لائیکه و حتی دموکراسی معتبر است، فرق جوهری دارد و نمی شود این دو معیار را به جای

۱. طوسی، الخلافة، ج ۵، ص ۲۷۷.

۲. طوسی، الخلافة، ج ۵، ص ۲۶۹.

یکدیگر حاکم کرد.

کلّ مسئله بین مسلمان و غیرمسلمان و بین مکتب اسلام و مکتب‌های دیگر قابل بررسی است، اما در جزئیات - بر اساس هر کدام که باشد - بحث، خاص و قابل طرح نیست.

بنابراین عرض می‌شود: کسی که به خطا مرتکب جنایتی شود، اگر لازم باشد باید برای اینکه خون مجنی‌علیه هدر نگردهد، با چیزی به عنوان دیه تدارک شود؛ و اگر خویشاوندان متمکن او، طبق ضوابط، این دیه را تدارک نمایند، چه ایراد و اشکال حقوقی دارد؟

اگر حکم در مورد شخص معینی بود - مثل اینکه اگر زید مرتکب جنایت خطایی باشد، خویشان او عهده‌دار باشند - قابل ایراد بود. ولی اگر این حکم، عام بود و در مورد همه خویشاوندان بود، به گونه‌ای که در مورد این خسارت و ضرر، همه نسبت به یکدیگر عهده‌دار باشند، چه اشکالی دارد؟ امروز از این فرد، این خطا صادر می‌شود؛ فردا هم از دیگری.

این عهده‌گیری‌ها در برابر عهده‌گیری شخص جانی است؛ مثل اینکه در ضمن عقد شرعی و قانونی این قرار و تقابل و معاهده را بگذارند.

خلاصه عهده‌گیری عاقله این شخص، بلاعوض نیست؛ بلکه در مقابل عهده‌گیری خود شخص و دیگران از این عاقله است. مثل اینکه چند دولت با هم قرار بگذارند که هر کدام به واسطه حوادث یا حادثه خاصی در معرض تحمّل خسارت قرار گرفت، دیگران خسارت را بپردازند. این یک امر طبیعی و معقولی است که در خصوص این مورد، به حکم شرعی و الهی مقرر شده است.

علاوه بر اینها، جای تعجب است اگر کسی از قابل پذیرش و اجرا بودن این حکم سؤال کند، درحالی که ببیند در دنیای کنونی و به اصطلاح متمدن و حقوقدان، خسارت جنایت و خیانت‌های عمدی یک نفر را - اگرچه ده‌ها و صدها میلیارد باشد - از ملتش و از نسل‌های بعد از او گرفته و مردم مستضعف به دلیل جرم و جنایت و خیانت عمدی او، محکوم به استصغار و استحقار و درواقع، بردگی دیگران و فاقد عزت و استقلال باشند.

چگونه است که این قانون ظالمانه را چون دول بزرگ غربی می‌پذیرند حتی ما مسلمانان و حقوق‌دانان حرفی نمی‌زنیم؛ اما در قانون الهی عاقله ایراد می‌کنیم؟ در دنیایی که ملت آلمان به تهمت قتل جمعی از یهودی‌های خائن به ملت آلمان، به وسیله هیتلر، هنوز هم بعد از گذشتن بیش از نیم قرن باید به یهودیان غرامت بدهند و آن را قانونی می‌دانند و می‌پذیرند، چگونه قانون عاقله در مورد قتل خطایی با وجود آنکه وجه حقوقی دارد، مورد حرف می‌شود؟

یهودی‌ها حتی از ملت‌هایی که دولت‌هایشان با هیتلر رابطه داشته‌اند، غرامت می‌طلبند و به زور آمریکا و دیگر دول استکبار، آن را دریافت می‌کنند؛ و اینک که این نوشته را می‌نویسیم، از سوئیس مطالبه غرامت می‌نمایند و سوئیس هم راضی شده که تا ششصد میلیون دلار بدهد تا آنان دست از سرش بردارند.

اینها مورد اشکال هیچ حقوق‌دان نیست و کسی نمی‌گوید بعد از پنجاه سال، چرا باید این مردم سوئیس عوض آنچه را یهودیان و طرفدارانشان جنایت بر آنها می‌دانند، غرامت بدهند؟

غیر از این است که این قانون را غرب عمل می‌کند و با زور سرنیزه پیاده

۳۶۰..... معارف دین / ج ۱

ساخته است، و بنابراین از نظر حقوق، امروزه مسئله‌ای نیست؛ اما قانون عاقله در اسلام و در بین مسلمین - که خود اسلام را اختیار کرده‌اند و خود را مکلف و متعهد به آن می‌دانند - از طرف آنها و استضعاف‌شدگان فکری آنها مورد حرف شده است.

بدیهی است موجب اتخاذ این موضع‌ها، جز حقارت و ذلت و خودباختگی در برابر اجانب نیست و گرنه مسلمان قوی و مؤمن و متعهد، خودش را و تعالیم دین و فرهنگش را برتر و بالاتر از هر فرهنگ و قانونی می‌داند. والله العالم.

ج ۴. ضمان عاقله مستقل است و ربطی به انتقال ذمه یا ضم ندارد. والله العالم.

ج ۵. اگر قاتل، عاقله نداشته باشد، یا عاقله او تمکن پرداخت نداشته باشد، دیه بر خود قاتل است. والله العالم.

علت تعدد مراجع تقلید در یک زمان

س. شخصی سؤال کرده که: چرا علما و مراجع تقلید و پیشوایان مسلمین در یک زمان و عصر، از یک نفر بیشتر هستند؛ در صورتی که در زمان حضرت رسول ﷺ و بعد از آن حضرت، در زمان امامان علیهم السلام یک نفر به عنوان امام و پیشوا مطرح بوده است؟

ج. علما و مراجع تقلید، رتبه شاگردان و اصحاب پیغمبر و ائمه علیهم السلام را دارند که علوم و دستورات و تعالیم آنها را به دیگران منتقل می‌نمایند، و اخبار و احادیث و احکام را به مردم می‌رسانند.

در عصر خود ائمه علیهم السلام علمایی که از آنها نقل علم و حدیث می‌کردند، منحصر

به یک یا چند نفر نبودند، و تنها جمعی از شاگردان حضرت صادق علیه السلام را که «ابن عقده» احصا کرده است چهار هزار نفر بوده‌اند.

پوشیدن لباس سیاه در عزای امامان علیهم السلام

س. به نظر مبارک حضرت‌تعالی پوشیدن لباس سیاه در عزای امام حسین علیه السلام و دیگر امامان علیهم السلام چنان‌که از کلام صاحب «حدائق» استفاده می‌شود، رجحان شرعی دارد یا خیر؟

ج. سَلَامُ اللَّهِ وَسَلَامُ أَنْبِيَائِهِ وَمَلَائِكَتِهِ عَلَي سَيِّدِنَا وَمَوْلَانَا أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ الْمَظْلُومِ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ وَأَبِي الْأَحْرَارِ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ وَأَوْلَادِهِ وَأَصْحَابِهِ.

با توجه به اینکه پوشیدن لباس سیاه شعار اهل مصیبت و علامت سوگواری و عزاست، پوشیدن آن در عزای حضرت سیدالشهدا علیه السلام و سایر حضرات معصومین علیهم السلام بی‌شبهه، راجح و تعظیم شعائر و اعلان ولایت و برائت از اعدای آل محمد علیهم السلام و تجلیل از ایثار و فداکاری و شهادت در راه خدا و پاسداری از دین و مذهب، و مصداق عناوین و جهات راجحه دیگر است.

یکی از شعائر شیعیان در عراق در دهه عاشورا برافراشتن پرچم‌های سیاه عزا بر بالای خانه‌ها بود، که حتی کسی که در وسط بیابان تنها در یک خانه و کوخ محقر زندگی می‌کرد، ملتزم به این اعلام عزا و سوگواری بود.

یقیناً این برنامه‌ها و سیاه پوشیدن و سیاه‌پوش کردن در و دیوار خانه‌ها و حسینیه‌ها و تکایا و مجالس که متضمّن درس‌های بسیار آموزنده، و موجب تعالی افکار و اهداف و تبلور شعور مذهبی و انسانی است، همه راجح بوده و سبب

احیاء و بسط امر مذهب، و تحکیم علایق و روابط با خاندان رسالت، و تجدید میثاق تشیع و پیروی از آن بزرگواران و محکوم کردن ظلم و استضعاف و استکبار است.

مسئله کراهت پوشیدن لباس سیاه که به اجماع و اخبار بر کراهت آن استناد شده است:

اولاً، اصل حکم به کراهت، قابل خدشه و اشکال است؛ زیرا عمده دلیل آن، - که اجماع است - محصل نیست؛ و به فرض محصل بودن، با وجود احتمال استناد مجمعین به اخبار، حجّت و کاشف از قول معصوم علیه السلام نیست و روایاتی که به آنها استناد شده است اخباری مراسیل و ضعاف بوده و تمسک به آنها به عنوان تسامح در ادله مکروهات، جَرِيًّا عَلَى التَّسَامُحِ فِي ادْلَةِ الْمُسْتَحَبَّاتِ؛ مثبت حکم شارع مقدّس به کراهت نیست.

علاوه بر آنکه اثبات حکم موضوعی برای موضوع دیگر، یا اثبات حکم موضوع ذی‌الخصوصیه برای فاقد خصوصیت بدون یقین به تساوی هر دو موضوع، در موضوعیت برای حکم، و بدون یقین به عدم دخالت خصوصیت - مثل ما نحن فیه - قیاس و حکم به غیر علم است.

بنابراین، با اخبار تسامح در ادله سنن، جواز تسامح در ادله مکروهات و حکم به کراهت ثابت نمی‌شود. مضافاً بر اینکه در اصل مقیس‌علیه نیز استفاده حکم به استحباب ما بلغ فيه الثواب عن النبي صلی الله علیه و آله محلّ تأمل و اشکال است.

عَايَةُ الْأَمْرِ نَقُولُ:

إِنَّهُ يُسْتَفَادُ مِنْ هَذِهِ الْأَخْبَارِ، أَنَّ مَنْ بَلَغَهُ عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله ثَوَابٌ عَلَى أَمْرٍ نَبَتْ رُجْحَانُهُ

بِالشَّرْعِ سِوَاءَ كَانَ مُسْتَحَبًّا أَوْ وَاجِبًا أَوْ لَمْ يَثْبُتْ عَدَمُ رُجْحَانِهِ إِنْ أَتَى بِهِ التَّمَسُّسُ لِهَذَا
الثَّوَابِ يُعْطَى بِهِ ذَلِكَ الثَّوَابُ وَيُؤْجَرُ بِهِ، وَأَيْنَ هَذَا مِنَ الْحُكْمِ بِالْإِسْتِحْبَابِ حَتَّى
يُقَالَ بِهِ فِي غَيْرِهِ؟

به هر حال، اخبار داله بر کراهت، از جهت سند فاقد اعتبارند؛ و جبران ضعف
آنها به عمل اصحاب، بنابر اینکه عمل جابر ضعف سند باشد در صورتی است که
استناد ایشان در فتوا به نفس خبر باشد؛ ولی در مثل این مورد که محتمل است بر
اساس همان تسامح در ادله، مشی کرده باشند، عمل به استناد به نفس حدیث
ثابت نمی‌شود.

مضافاً اینکه به فرض جبر ضعف سند به عمل، دلالت روایات بر کراهت
مطلقه، مورد اشکال است؛ زیرا از خود آنها استفاده می‌شود که حکم در این
موضوع به عنوان اولی موضوع نیست؛ بلکه به جهت تعنون آن به عنوان ثانوی و
شعار و لباس بنی‌عباس بودن است که پوشیدن آن تشبّه به آنها و موجب ارائه
نفوذ و کثرت جمعیت پیروان آنهاست و در واقع، نهی از آن به ملاحظه این بوده
که یکی از مصادیق تلبس به لباس ظلمه، و تشبّه به آنها است؛ و مثل این حکم
طبعاً دائر مدار بقای تعنون موضوع، به عنوان مورد نظر است.

بنابراین اگر بنی‌عباس از بین رفتند این شعاریت و عنوان، بی‌موضوع و منتفی
شد، یا رنگ دیگر شعار آنها یا ظلمه و کفار و اهل باطل شد موضوع عوض
می‌شود و حکم بر موضوع خود مترتب می‌گردد و پوشیدن لباسی که شعاریت
فعلیه - مثل کراوات - دارد مکروه می‌شود.

ثانیاً، با قبول اینکه اصل حکم، فی‌الجمله ثابت است، دلیل آن اگر اجماع

باشد، دخول پوشیدن لباس سیاه در عزا - که ظاهراً در اعصار ائمه علیهم السلام و بعد از ایشان متداول بوده - در معقد اجماع، معلوم نیست؛ و قدر متیقن از آن مواردی است که این عنوان عزا را نداشته باشد و تلبس به لباس و شعار اعدا بر آن صادق باشد؛ و اگر احادیث را هم مستند حکم بشماریم، شمول و ظهور اطلاق یا عموم آنها در این مورد، به مناسبت حکم و موضوع قابل منع است.

بعد از همه این تفصیلات، همان روایتی که صاحب *حدائق* به عنوان تأیید نفی بعد استثناء لبس سواد در عزای حضرت سیدالشهدا علیه السلام از *جلاء العیون* علامه مجلسی رحمته الله نقل کرده، دلیل است؛ و به نظر حقیر با آن هم حصر مفاد روایات کراهت در غیر موارد عزا فهمیده می شود و نیز می توان به فرض قبول اطلاق یا عموم روایات، آن را مقید یا مخصص آنها دانست و جهت اینکه صاحب *حدائق* صریحاً به آن استناد نفرموده، ظاهراً عدم ذکر سند آن در *جلاء العیون* و عدم اطلاع یا عدم مراجعه ایشان به واسطه ضیق مجال به کتب دیگر بوده است.

محدث مشهور، «احمد بن محمد بن خالد برقی» از طبقه سابعه، در کتاب *محاسن*^۱ از پدرش «محمد بن خالد» از «حسن بن ظریف بن ناصح» از طبقه ششم از پدرش «ظریف بن ناصح» از طبقه پنجم، از «حسین بن زید» - که ظاهراً «حسین بن زید بن علی بن الحسین علیه السلام» معروف به «ذی الدمعة» و از طبقه پنجم است - و او از عمویش «عمر بن علی بن الحسین علیه السلام» روایت کرده است و سند و لفظ حدیث به این شرح است:

«عَنْهُ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ ظَرِيفِ بْنِ نَاصِحٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْدٍ، عَنْ عُمَرَ

۱. برقی، المحاسن، ج ۲، ص ۴۲۰، ح ۱۹۵.

بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام قَالَ: لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام لَبَسَنَ نِسَاءَ بَنِي هَاشِمٍ
السَّوَادَ وَالْمُسُوحَ وَكُنَّا لَا يَشْتَكِينَ مِنْ حَرٍّ وَلَا بَرْدٍ وَكَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام يَعْمَلُ
لَهُنَّ الطَّعَامَ لِلْمَاتَمِ^۱.

از این حدیث شریف - که مورد اعتماد و حجّت بوده و شخصیت‌هایی از مشاهیر و از ثقات و اکابر اهل بیت علیهم السلام آن را روایت نموده‌اند - استفاده می‌شود:

۱. پوشیدن لباس سیاه در ماتم و عزا از صدر اول مرسوم بوده است و بنابراین بانوان معظمه بنی‌هاشم در ماتم حضرت سیدالشهدا علیه السلام لباس سیاه پوشیدند. ظاهر این است که این عادت و سنتی بوده است که قبل از آن تا عصر رسالت هم سابقه داشته و مثل این است که لباس سیاه به عنوان ترک تزئین و شعار عزادار بودن، متداول و مرسوم بوده است.

بنابر این روایات، کراهت لبس سواد، شامل این‌گونه لبس موقت و معمول نمی‌شود، و منصرف به این است که لباس متعارف و رسمی شخص سیاه باشد؛ و به فرض که اطلاق یا عموم داشته باشد، این روایت، آن اطلاق یا عموم را تقیید یا تخصیص می‌زند.

۲. تشویق و ترغیب امام علیه السلام از این عمل، دلیل بر رجحان آن است؛ و از آن فهمیده می‌شود که ادامه آن جهت فراموش نشدن این واقعه بسیار بزرگ تاریخی و بزرگداشت موقف عظیم سیدالشهدا علیه السلام راجح و مستحب است. نباید گفته شود که: حدیث، حکایت از عمل بانوان و تصویب امام علیه السلام دارد و

۱. این حدیث را علامه مجلسی رحمته الله از *معاسن در بحار الانوار* (ج ۷۹، ص ۸۴، باب التعزیه والماتم، ح ۲۴) روایت فرموده است.

بر رجحان پوشیدن لباس سیاه در عزای آن حضرت برای مردها دلالت ندارد؛ زیرا وجه تصویب و تشویق امام علیه السلام حال حزن و مصیبتی است که به وسیله پوشیدن لباس سیاه اظهار می‌شود، و خصوصیت صدور این حال از زن یا مرد ملحوظ نیست؛ و این حال در هر کس ظاهر شود مطلوب است.

البته اگر پوشیدن لباس سیاه فقط ظهور این حال را از زنان نشان می‌داد، اختصاص به آنها پیدا می‌کرد؛ ولی وقتی در هر دو - عند العرف علی السواء - ظاهر می‌شود یا گاهی در مردها ظاهرتر است، وجهی برای اختصاص نیست؛ و مثل رجل شک بین الثلاث والأربع است که چون این شک برای زن و مرد - هر دو - علی السواء حاصل می‌شود، از آن، اشتراک زن با مرد در حکم معلوم می‌شود.

این حدیث مانند کلام امیرالمؤمنین علیه السلام است: «الْخِضَابُ زِينَةٌ وَنَحْنُ قَوْمٌ فِي مُصِيبَةٍ»^۱ که از آن استفاده می‌شود: زینت مناسب مصیبت زدگی نیست، خواه خضاب باشد یا چیز دیگر؛ مصیبت زده مرد باشد یا زن.

نیز از این حدیث استفاده می‌شود که اظهار عزاداری به وسیله پوشیدن لباس سیاه مورد تصویب و تشویق است، خواه از مرد صادر شود، یا از زن و چنان نیست که با اینکه از جانب مرد نیز این اظهار ممکن باشد، رجحان اظهار آن مختص به زن باشد؛ زیرا عرف آنچه را موضوع مطلوبیت این عمل می‌یابد، ارائه حال عزا و سوگواری است که صدور آن از زن و مرد هر دو مطلوب است.

بلکه می‌توانیم بگوییم از مثل این حدیث می‌فهمیم که: رایه حال سوگواری در مصیبت حضرت سیدالشهدا علیه السلام به هر نحو مشروع - که عند العرف حال

۱. نهج البلاغة، حکمت ۴۷۳ (ص ۵۵۸).

سوگواری باشد - مطلوب است و خواه به وسیله پوشیدن لباس سیاه یا صیحه زدن در مجالس عزا یا ناله و گریه کردن، یا مرثیه خواندن، یا پابرنه رفتن، یا صورت‌های مشروع و مقبول دیگر باشد، موجب اجر عظیم الهی در آخرت خواهد بود.

جَعَلْنَا اللَّهُ مِنَ الْقَائِمِينَ بِهَا وَحَشْرَنَا فِي زُمْرَتِهِمْ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ صَلَوَاتُ
اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ.

کنار گذاشتن پول قربانی حج و انجام قربانی پس از بازگشت

س. درباره گوشت‌های قربانی در ایام حج در منی، در صورتی که بعد از تلاش و کوشش لازم، یقین پیدا کند که راهی برای استفاده از گوشت قربانی نیست و حتماً ضایع می‌شود (یعنی یقین کند که آنها سوزانده و دفن می‌شوند و همچنین مستحقینی در منی یافت نشوند و بدانند که گوشت‌های قربانی به سایر بلاد اسلامی برای فقرا و مؤمنین برده نمی‌شود) و با توجه به اینکه این کار، اسراف و حرام است، سؤال این است که آیا می‌شود که حاجی موقتاً از قربانی کردن در منی صرف نظر کند، و پول آن را کنار بگذارد و هنگام بازگشت در محل خود قربانی کند (در همان ذی‌الحجه یا در ذی‌الحجه سال آینده)؛ و سپس مطابق دستوری که درباره گوشت قربانی است آن را مصرف نماید؟

ج. این کار و این اعمال سلیقه و تصرف در احکام الله جایز نیست. در این حکمت حج نیز اسرار و برنامه‌هایی است که باید طبق النعل بالنعل انجام شود. اینجا تمرین و تربیت تسلیم ابراهیمی و اسماعیلی است که وقتی ابراهیم به

فرزندش گفت: ﴿إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ﴾، او نگفت: کشتن من چه فلسفه و فایده‌ای دارد، و چنین و چنان می‌شود، و اسراف است و از این مقوله عذرها؛ بلکه بدون درنگ گفت: ﴿يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ﴾^۱.

در حج، همان‌طور که از فرموده حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام استفاده می‌شود، خدا بندگانش را متعبد به کارهایی فرموده است که بسا فایده مهم ظاهری برای آن درک نشود؛ مثل طواف، سعی و بسیاری از محرمات احرام. اما وقتی به عنوان تعبد انجام شود، برکات بسیار بزرگ و فوایدی دارد که در هیچ عبادت دیگر تحصیل نمی‌شود.

با این وجود، در گوشت قربانی امکان استفاده و جلوگیری از ضایع شدن آن کاملاً فراهم است، و می‌توانند با امکاناتی که هست آن را به صورت کنسرو و... در اختیار مستحقان و محرومان قرار دهند.

سؤالاتی پیرامون موسیقی

س. سرورم! ابهاماتی در زمینه موسیقی برای این حقیر پیش آمده است، با شما در میان می‌گذارم تا این حقیر را راهنمایی فرمایید.

خداوند تبارک و تعالی هنرمند و زیباست و زیبایی و هنر را دوست دارد. موسیقی، یکی از هنرهای دنیوی است که حتی بسیاری از دانشمندان گذشته که به تمام علوم زمان خود آگاه بودند، با این هنر نیز آشنایی کامل داشتند؛ چگونه می‌شود که این هنر زیبا اشکال شرعی پیدا می‌کند؛ یعنی به

وجود آوردن آن - همان نواختن موسیقی باشد - و گوش دادن به آن حرام می‌شود و یا جایز نمی‌باشد؟ هنر، زیباست و انسان از زیبایی لذت می‌برد؛ در چه صورت این لذت اشکال دارد؟

غنا، موسیقی مطرب و لهو و لعب چیست؟ چگونه باید اینها را تشخیص داد؟

آیا نواختن و به صدا درآوردن همه آلات موسیقی اشکال دارد؟

در چه صورت نواختن آلات موسیقی اشکال دارد؟

آیا نواختن «نی» و «سه تار» جایز می‌باشد؟

آیا چوپان‌ها که «نی» یار آنها در تنهایی کوه‌ها و دشت‌هاست، عمل حرام

انجام می‌دهند؟

گوش دادن به چه نوع موسیقی‌هایی اشکال دارد؟

آیا گوش دادن به یک موسیقی آرام و آرامش‌بخش اشکال دارد؟

با فرض اینکه نواختن یکی از آلات موسیقی اشکال نداشته باشد، و با

توجه به اینکه خرید و فروش آلات موسیقی جایز نمی‌باشد؛ پس چگونه

می‌شود آن را تهیه کرد؟

از شما سرور بزرگوار خواستارم که در صورت امکان سؤالات این حقیر

را پاسخ داده و این حقیر را - که جوانی جویای تقوا و سعادت دنیوی و

اخروی هستم - برای ادامه زندگی راهنمایی بفرمایید.

ج. نامه حاکی از علاقه و توجه جنابعالی به امور دینی، تعهد اسلامی و علاقه

به تقویت معارف و ازدیاد بصیرت و بینش و رشد معنویات واصل شد.

از خداوند متعال مسئلت می‌نمایم که شما و طبقه جوان معاصر را از مفسد تبلیغات سوء و نشریات و فیلم‌های گمراه‌کننده مصون و محفوظ فرماید، و بر شعور دینی و احساسات و غیرت اسلامی شما بیفزاید.

عالم خلقت با مجموعه پهناوری که دارد و مساحت آن را جز خداوند خالق آن نمی‌داند و در تصور بشر نمی‌گنجد، همراه با ستارگان و منظومه‌ها، کهکشان‌ها، کائنات کوچک و بزرگش، اتم و الکترون‌ها و هرچه بگویند و بفهمند، اقیانوس‌ها و کوه‌ها، جنبندگان، حیوانات، انسان‌ها و نظامات بدیعی که در آنها وجود دارد، با سلول‌های بدن و با همه اجزا و افرادش - که هر کدام عالمی شگرف و جداگانه و جذاب و جالب طبع جمال‌دوست بشرند - همه زیبا و دلربا و حیرت‌افزاینده. همه جلوه جمال خالق یگانه ذی‌الجلال و ذی‌الکمال و ذی‌الجمال او می‌باشند. جمال آفتاب، جمال ماه، جمال انسان، جمال کوه‌ها، دشت‌ها، مرغزارها، صحراها، باغ‌ها و شکوفه‌ها، و گل‌ها و گلستان‌ها، بیستان‌ها، جمال علم و قدرت و استعداد این بشر - ظاهر و باطنش و جسم و روحش - جمال شب و روز و نور حیات و حس و حرکت - که در کل اجزای این عالم برقرار است - همه جاذب و اعجاب‌انگیز است.

از همه بالاتر و جالب‌تر، جمال محمد ﷺ و مهدی ﷺ است که آیات جمال حق، و زیبایی مطلق‌اند و همه، شیفته و دل‌باخته آنهایند.

اگر گویم که عشق گل، فغان‌آموز بلبل شد

خطا باشد که این نسبت بود بی‌اصل و بی‌مبدأ

نه بلبل عاشق گل شد، نه گل معشوق بلبل شد

گل و بلبل شده هریک به رویی واله و شیدا

هر آن کس زنگ بزداید ز مرآت ضمیر خود

ببیند جمله هستی را به ذکر ایزد یکتا

همه عاشق به روی او همه مایل به سوی او

همه خرم به بوی او و او از جمله ناپیدا

نکته جالب در این عالم جمیل سراسر جمال این است که اگرچه میل به جمال و جمال دوستی و ذوق درک جمال مثل سایر استعدادها و امیالی که در بشر می باشد تکوینی و فطری است، اما بدون هدایت های تشریحی، این غریزه جمال دوستی نیز به واسطه اینکه انسان موجودی چند بعدی است مثل سایر غرایز منحرف می شود و یا امر بر او مشتبه می شود؛ مثلاً چیزی را از یک بعد و یک نگاه زیبا می بیند در صورتی که از نگاه ها و ابعاد دیگر، زشت و نازیباست.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد دنیا می فرماید: «مَثَلُ الدُّنْيَا مَثَلُ الْحَيَّةِ مَا أَلَيْتَ مَسَّهَا وَفِي جَوْفِهَا السَّمُّ النَّاقِعُ يَخْدَرُهَا الرَّجُلُ الْعَاقِلُ، وَيَهْوِي إِلَيْهِ الصَّيْبِيُّ الْجَاهِلُ»؛^۱ ظاهر مار، البته نرم است و کودک غافل به آن علاقه نشان می دهد؛ ولی شخص بالغ و عاقل از آن می پرهیزد.

جمال واقعی با جمال ظاهری، و جمال حقیقی با مجازی فرق دارد. صدای خوش و خوب، مثل چهره خوب و اندام زیبا جمال است؛ اما چگونگی استفاده از این زیبایی ها گاه فساد و وبال است و با آن زیبا، زشت و حسن، قبیح می گردد. اگرچه غنا و سرود - که آوازی است مشتمل بر ترجیع خاص و مناسب با

۱. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۱۳۶.

مجالس لهُو است - برحسب ذوق حیوانی و لهُوگرایی بشر، زیبایی است، ولی در واقع زشت و خطرناک و آفت‌زا است و در روح، و بلکه جسم انسان - خصوصاً در درازمدت - خطرات بسیار دارد.

موسیقی که عبارت از استفاده از آلات طرب است همه از ملاحی بوده و بازدارنده انسان از یاد خدا و جمال حقیقی است و هرچه انسان را از توجه به آن جمال و پرستش او باز دارد، جمال نیست.

علاوه‌براین موسیقی در اعصاب تأثیرات زیان‌بخشی دارد و چنانچه بررسی نمایید می‌بینید اشخاصی که به این امور گرفتارند از چه سعادات و لذایذ روحی و معنوی محروم می‌شوند و در چه درکات فسادى سقوط می‌نمایند؛ که از آن جمله؛ اعتیاد به مواد مخدر و... است. راجع به استفاده از موسیقی حتی بیگانگان هم، نظر منفی داده‌اند و آن را زیان‌بخش می‌دانند؛ و کتب بسیاری در مضار این ملاحی نوشته شده است.

خداوند متعال که این بشر را به این استعدادهای زیبا آفریده است بهتر از خودش مصالح او را می‌داند، و مانند طیب که بیمار را از غذای بد برحذر می‌کند، از این اعمال بر حذر فرموده است.

در روایت است که: «**أَنْتُمْ كَالْمَرْضَى وَرَبُّ الْعَالَمِينَ كَالطَّيِّبِ**»؛^۱ شما مانند بیمار هستید و خدایی که جهانیان را تربیت می‌فرماید، مانند طیب است؛ و طیب باید آنچه را موجب علاج بیماری و تندرستی او است دستور بدهد، و بیمار را از آنچه به آن مایل است - اگر برای او زیان دارد - منع نماید.

۱. ورام بن ابی‌فراس، مجموعه ورام، ج ۲، ص ۱۱۷؛ ابن‌فهد حلّی، عده الداعی، ص ۳۷؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴، ص ۱۰۷.

این نکته را هم در نظر داشته باشید که مسئله مهم در اسلام، تسلیم بودن شخص نسبت به هدایت‌های دینی و الهی است؛ مانند بیماری که در برابر طیب حاذق تسلیم است و داروهای تلخ، تند و شوری را که او نسخه می‌دهد می‌خورد. در مجموع، این اسلام است؛ و این هم احکام و رشته‌های مختلف همه نواحی زندگی و ابعاد روحی و معنوی و جسمی، سیاسی و اجتماعی و فردی، مالی و اقتصادی و جزایی که متضمن جلب مصالح و دفع مفسد می‌باشند و ما باید آنها را بپذیریم و در جزئیات، چون و چرا نماییم؛ و همان حالی را که شاعر می‌گوید داشته باشیم:

بنده آن باشد که بند خویش نیست جز رضای خواجه اش در پیش نیست

* * *

نی ز خدمت مزد خواهد نی عوض نی سبب خواهد ز امرش نی غرض
گر بُرد خواجه او را پا و دست دست دیگر آورد کاین نیز هست

خداوند متعال، ما و امت ما - به‌خصوص جوانان کشور ما - را از اشتغال به موسیقی و ملاحی و مناهی و برنامه‌ها و مسابقات پوچ و پوک - که سبب بر باد رفتن عمر و وقت می‌گردد - حفظ و حراست فرماید.

نواختن موسیقی برای کسی که حالت روحانی پیدا می‌کند

س. اگر شخصی به وسیله موسیقی یک حالت روحانی و تقرّب به خداوند پیدا کند (مثل اینکه از این دنیا پرواز می‌کند و به آن بی‌توجه می‌گردد)، آیا شنیدن و نواختن موسیقی برای او حرام است؟

ج. شنیدن یا زدن آلات مذکوره برای همه حرام است؛ و برحسب ادله فقهی

که در کتب مفصله استدلالیه ذکر شده، در این حکم تفاوتی بین شخص مفروض و غیر او نیست.

این اشتباه است که کسی فکر کند حالت مذکور، یک حالت روحانی و معنوی و قرب به خدا است؛ بلکه این یک حالت روانی است که معلول همان صدای تار و غیره است؛ یعنی اثر آن صدا به قدری روح شنونده را تحت تأثیر قرار می‌دهد که از بسیاری از امور غافل می‌شود و حتی ممکن است حالت گریه پیدا کند. و الا چطور ممکن است عملی که طبق برهان، برخلاف شرع مقدس، حرام و معصیت خداست و از آن نهی شده است، موجب تقرب به خدا شود.

علاوه بر این گاهی عملی که دارای مصلحت و فایده‌ای است، برای آنکه ضرر و مفسده‌اش بیشتر است حرام می‌شود؛ زیرا خداوند متعال، عالم به تمام این جهات است؛ مثلاً در شراب و قمار بر حسب قرآن مجید، منافع و فواید هست، اما چون گناه و فساد آنها بیشتر است حرام شده است.

شخص مسلمان باید تسلیم احکام خدا باشد. در روایت است که شما مانند بیمارید و خداوند رب‌العالمین طیب است؛ و طیب آنچه را مصلحت و خیر بیمار است دستور می‌دهد، و اشتهای او را ملاحظه نمی‌کند.

بسیاری از غذاها و داروها است که برای بیمار از یک جهت بسیار مفید است، ولی از جهت مهم‌تری مضر می‌باشد. بنابراین طیب او را منع می‌کند و بیمار هم باید به دستور طیب عمل کند. والله العالم.

علت حرام نشدن برده‌داری در اسلام

س. اگر اسلام با بردگی مخالف است، چرا مانند شراب و... آن را حرام نکرد؟

ج. اسلام با بردگی مبارزه کرده است و در اجتماع اسلام بردگی، خواه و ناخواه باید منقرض شود.

پیامبر اسلام ﷺ از اولین روزهایی که در مکه معظمه مبعوث به رسالت شد و قبل از هجرت به مدینه منوره، در آن وقتی که هنوز بیشتر احکام اساسی و اصولی اسلام را عرضه نکرده و دعوتش بیشتر دعوت به خدا و توحید بود، مسئله آزاد کردن برده‌ها را مطرح ساخت.

آن‌گاه که هنوز مؤمنان به او محدود بودند و مبارزه با برده‌داری دعوتش را به خطر می‌انداخت، آزاد کردن غلام‌ها و کنیزها را در طی برنامه‌های خاص و به عنوان یکی از بهترین کارهای نیک و موجبات قرب به خدا اعلام کرد؛ و سپس به موجب قرآن مجید در هنگام بیان برنامه امور مالی اسلام و درآمد و هزینه، یکی از مصارف خاص زکات را - که از مالیات‌های عمده اسلامی است - آزاد کردن بردگان مقرر فرمود.

امیرالمؤمنین علی ﷺ از دستمزد خود هزار بنده را آزاد کرد. همچنین سایر ائمه ﷺ برنامه آزاد کردن برده‌ها را داشتند. این یک مبارزه‌ای بود که رسم برده‌داری و برده‌فروشی را از میان می‌برد.

علاوه بر این، جریمه بعضی جرایم و گناهان، مانند: قتل نفس، افطار روزه، آزاد کردن بنده مقرر شد و از طرق دیگر نیز این کار الزامی گردید.

اما اینکه چرا آن را حرام نفرمود، شاید برای این بود که برده‌ها در گردش چرخ‌های اقتصادی، و امور کشاورزی و دامداری، در دنیای آن روز سهم مهمی داشتند و میلیون‌ها برده، این کارها را اداره می‌کردند و آزادی ناگهانی و سریع

آنها موجب به هم خوردن وضع اقتصاد جوامع می‌شد و حتی خود برده‌ها نیز در وضع نابسامانی می‌افتادند.

اسلام از یک سو زمینه آزادی برده‌ها را چنان تدارک دید که اگر برنامه‌های اسلام اجرا شده بود، برده‌داری و برده‌فروشی قرن‌ها پیش پایان یافته بود؛ و از سوی دیگر برای اصلاح وضع موجود آنها که بسیار غیرانسانی بوده و برخلاف واقع، به شریعت موسی علیه السلام و عیسی علیه السلام نسبت داده می‌شد و فلاسفه‌ای مانند افلاطون و ارسطو آن را پذیرفته بودند، اسلام انقلاب بزرگی به وجود آورد که برده به حساب یک انسان کامل محسوب شود و حقوق انسانی او محترم باشد.

اسلام تا آنجا پیش رفت که یک برده در ارزش‌های انسانی بتواند از برده‌دار هم گوی سبقت را برآید و چنان باشد که ارزش واقعی یک برده نزد خدا از هزاران و میلیون‌ها برده‌دار بالاتر شود و برده بتواند بر کرسی قضاوت نشسته و علیه برده‌دار و هر شخصیت دیگر، طبق ضوابط اسلامی رأی بدهد.

حکایات بسیار از بردگان صدر اسلام و فضیلت‌هایی که برای آنها قائل بودند، شاهد قدر انسانی و ارزشی است که اسلام به آنها اعطا کرد.

راجع به روابط برده‌دار و برده دستوراتی داده شد که بردگان در نهایت احترام و مصونیت‌های حقوقی زیست داشته باشند و به قدری این دستورات، مؤکد بود که بعضی از ترس اینکه مبدا در ادای حقوقی که اسلام برای برده مقرر کرده کوتاهی کنند، و در برابر خدا مسئول شوند، برده را آزاد می‌کردند.

به قدری حسن سلوک با بردگان انسانی شد که بسیاری از برده‌ها از اینکه مولایشان آنها را آزاد کند، استقبال نمی‌کردند؛ و اگر هم آزاد می‌شدند رابطه خود

را با مولای خود و خاندان او نمی‌بریدند.

هرگاه علی علیه السلام به بازار می‌آمد، دو جامه می‌خرید و آن را که بهتر بود به غلامش می‌داد. «قنبر» غلام علی علیه السلام بود که آزاد شده بود؛ اما رابطه‌اش با علی علیه السلام رابطه یک مرید و مراد بود؛ رابطه یک شاگرد مؤمن و معلّم بود، که عاقبت هم در راه دوستی علی به دست «حجاج» کشته شد.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله غلام خود «زید بن حارثه» را آزاد ساخت؛ وقتی پدر و کسانش آمدند او را خریداری کنند و با خود ببرند، پیغمبر صلی الله علیه و آله او را آزاد کرد و به آنها نشان داد که برده‌فروش نیست و به زید اختیار داد که اگر می‌خواهد نزد کسان خود برود، و اگر می‌خواهد نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله بماند. زید خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله را انتخاب کرد و در شمار صحابه معروف و رجال نامدار اسلام قرار گرفت و در جنگ «موتّه» پس از «جعفر طیار»، فرمانده سپاه اسلام شد و شهید گشت؛ و در تاریخ و در پیشگاه خدا مقامی یافت که میلیون‌ها و میلیون‌ها مردم در طول تاریخ اسلام به او غبطه می‌خورند. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بر خلاف سنت‌های دوره جاهلیت که دختر دادن به برده یا برده آزاد شده را ننگ می‌دانستند، دختر عمّه خود را - که دارای شرافت نسبی عالی بود - به ازدواج او درآورد.

راجع به این موضوع، چون نویسندگان و محققان و حتی بعضی خاورشناسان توضیحات کافی داده‌اند، به همین مقدار اکتفا می‌شود. می‌توانید رساله‌ها و مقالات بسیاری را که در این موضوع نوشته‌اند مطالعه فرمایید.

فلسفه حجاب و پوشش

س. همان‌طور که مستحضرید ائمه هدی علیهم‌السلام در موقع مقتضی در رابطه با فلسفه احکام، بیاناتی را فرموده‌اند. البته معترفیم که شاید عقل به بسیاری از علل احکام دسترسی پیدا نکند؛ اما از آنجایی که دایره ایجاد شبهات توسط دشمنان دین و اهل بیت علیهم‌السلام گسترش پیدا کرده، بیان فلسفه احکام خصوصاً برای جوانان ضروری است تا بدین‌وسیله آنان نسبت به تکالیف شرعیّه توجیه گردند. بنابراین مستدعی است در صورت امکان، درباره سؤالات ذیل پاسخ‌های لازم را شخصاً مرقوم فرمایید، تا بتوان در این زمینه خدمتی را ارائه کرد.

قبلاً از اظهار لطف شما کمال تشکر و امتنان را دارم.

۱. فلسفه وجوب حجاب و پوشش چادر چیست؟

ج. راجع به حکمت‌های حجاب و فواید چادر و اصلح بودن آن برای خود بانوان کتب بسیاری به زبان فارسی و عربی و... نوشته شده است؛ از آن جمله کتاب *وسيلة العفاف* یا *طومار عفت* است.

اگر اهل بصیرت با دقت و تعمق در جمله اخباریه *«ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ»*^۱ که بعد از جمله انشائیّه *«وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعاً فَسَلُّوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ»* است نظر نمایند، بخش مهمی از حکمت‌های حجاب و مفاسد اختلاط زنان با مردان بیگانه و جلسات و مجامع و مدارس و دانشگاه‌های مختلف معلوم می‌شود و به نقطه نظر شارع مقدّس - که صیانت جامعه از فساد و بی‌عفتی و فحشا است - آگاه می‌گردند.

دلیل حرمت ریش تراشی

۲. دلیل و علت حرمت ریش تراشی را مرقوم فرمایید.

ج. در حرمت ریش تراشی علمای بزرگ از جمله عالم نابغه و متفکر مجاهد، «شیخ جواد بلاغی» تألیفاتی دارند که می‌توانید مراجعه فرمایید. به هر حال، قدر مسلم این است که داشتن ریش تأسی به انبیا و ائمه علیهم‌السلام است. از عصر رسالت تا این زمان، تراشیدن ریش در بین مسلمانان زشت و قبیح بوده است. اخیراً که مسلمانان با بیگانگان ارتباطی پیدا کرده و قوت صنعتی بیگانگان برخی از افراد ضعیف مسلمان را خودباخته و تحت تأثیر آنها قرار داده است، تراشیدن ریش مثل بسیاری از آداب و رسوم دیگر آنها مورد تقلید این افراد ضعیف قرار گرفته است.

علت حرمت اختلاط زن و مرد نامحرم در مجالس عروسی و...

۳. علت حرمت اختلاط زن و مرد نامحرم در عروسی‌ها، گروه‌های سرود

و برنامه‌ها و مجالس چیست؟

ج. تعجب است که با وضوح مفاسد آن، علت حرمت آن مورد سؤال واقع شود.

فلسفه حرمت استفاده مردان از طلا

۴. فلسفه حرمت استفاده مردان از طلا چیست؟

ج. البته ما نمی‌توانیم فلسفه احکام را - چنان‌که باید - بیان کنیم، و چه بسا که در مواردی اصلاً حکمت حکم را درک نکنیم؛ اما اجمالاً و با توجه به حکمت‌های اکثر احکام، می‌دانیم و معتقدیم که در همه احکام شرعی، مصالحی

منظور شده است که ما باید در مقام تسلیم به آنها عمل و به آنچه که حکمتش نامعلوم مانده، مثل آنچه معلوم است عمل کنیم؛ عیناً مثل بیمار، و نسخه و دستور پزشک.

با این وجود در خصوص تزئین مرد به طلا، این حکمت مهم وجود دارد که در مردان، گرایش به زینت رواج نیابد و مردم به افتخارات معنوی اقبال داشته باشند؛ و این زینت‌ها و ظواهر، سبب فخرفروشی و برتری‌جویی نگردد.

علت حرمت تشبیه به کفار و بیگانگان

۵. علت حرمت تشبیه به کفار و پوشش کراوات و تقلید از آرایش، لباس و

مد بیگانگان چیست؟

ج. حکمت این هم در کمال وضوح است. تشبیه به کفار، خلاف استقلال اسلامی و حاکی از ضعف روحیه جامعه و بزرگ شمردن و کارساز شدن استضعاف آنها است.

بسیار تأسف‌آور است که مسلمانان به کفار گرایش داشته باشند، درحالی‌که کفار گرایش به اسلام مسلمانان، و ترک عادات خود مثل همین کراوات زدن را خلاف استقلال خود می‌دانند.

حکمت حرمت رقص و موسیقی

۶. دلیل و حکمت حرمت رقص و لهو و لعب و موسیقی لهوی و غنا چیست؟

ج. لهو و لعب و رقص و موسیقی و ملاحی، همه از اموری است که جنبه‌های حیوانی انسان را تقویت می‌نماید و جنبه‌های روحانی و ملکوتی او را ضعیف؛ و

او را از یاد خدا و سیر در عوالم معنوی و کمالات انسانی باز می‌دارند.

فلسفه تفاوت دیه و ارث زن و مرد

۷. فلسفه تفاوت دیه زن و مرد و ارث آن دو چه می‌باشد؟

ج. حکمت آن شاید بعضی جهات اقتصادی و ملاحظه تکالیف اقتصادی است که بر عهده مرد بوده و به واسطه قتل او فاقد موضوع شده است.

فلسفه مبعوض بودن طلاق

۸. فلسفه مبعوضیت طلاق و دستور اسلام به سهل گرفتن امور

ازدواج چیست؟

ج. این دو سؤال هم جوابش روشن است، حکم طلاق از احکامی است که باید در قوانین عائله مشروع باشد و بدون آن این قانون، ناقص خواهد ماند؛ ولی رواج طلاق نیز متضمن بعضی معایب است که با مثل همین نکوهش‌های ارشادی و تعالیم دیگر کنترل می‌شود.

سهل گرفتن امر ازدواج، فواید و حکمت‌های بسیار دارد. در حال حاضر سخت‌گیری‌هایی که در ازدواج مرسوم شده و حتی محدودیت‌ها و شرایطی که به عنوان قانون در امر ازدواج برقرار می‌شود، همه با این مصالح عالی که بیانش مستلزم شرح فراوانی است، منافات دارد.

اگر آن محدودیت‌ها در جوامع غربی - که ارتباط‌های نامشروع بین زن و مرد را گناه نمی‌دانند - برقرار باشد برای خودشان و آن فرهنگ مبتذل قابل قبول

۳۸۲..... معارف دین / ج ۱

است؛ اما در جامعه مسلمانان باید ازدواج برای همه بدون محدودیت‌های غیرشرعی همیشه قابل عمل باشد.

به نظر حقیر، مسائل تسهیل ازدواج در اسلام که متأسفانه فعلاً با بعضی مقررات محدودیت‌هایی یافته، نظر عالی شارع مقدس را نسبت به حفظ جامعه از سقوط در منجلاب فحشا و زنا نشان می‌دهد.

فصل دہم

صوفیہ



سؤالاتی پیرامون صوفیه

- س ۱. آیا «عشریه»، ریشه اسلامی دارد؟ آیا مکفی از خمس می‌باشد؟
- س ۲. دیدگاه اسلام در مورد صوفیان چیست؟ اگر منکر ضروریات دین نباشند، ولی به جای «خمس» قائل به «عشریه» بوده و شارب را بلند گذاشته و یا بیش از حد به قطب توجه کنند، آیا این کار آنها بدعت و کفر محسوب می‌شود؟
- س ۳. آیا ازدواج با دختر آنها اشکال دارد؟ معاشرت کردن با آنها چگونه؟
- س ۴. لطفاً یک تعریف از «عارف» و «عرفان» بفرمایید (اگرچه که این مفهوم والا در قالب یک جمله نمی‌گنجد).
- س ۵. آیا می‌توان با قلم به کتب آنها پاسخ داد و آن را نقد کرد (بدون توهین کردن و رعایت کامل شأنون اسلامی)؟
- س ۶. صوفیان در مقابل برخی معترضین به شارب، ضمن اینکه این را شعار خود می‌دانند و می‌گویند: «از نظر ما زدن و یا نزدن آن اشکالی ندارد و چون عمل مستحبی می‌باشد، در صورت گذاشتن آن، مرتکب گناهی نشده‌ایم» چند مسئله را هم مطرح می‌کنند که من آنها را در قالب سؤال مطرح می‌کنم. لطفاً شما پاسخ دهید؟
- الف. با اینکه به مصداق آیه شریفه ﴿وَيَا بَاكَ فَطَهَّرْ﴾؛^۱ أي فقصر، از لباس

بلند نهی شده، چرا علما آن را زیّ خود قرار می‌دهند؟

ب. با اینکه عمامه بیش از سه دور مکروه است و لباس سیاه هم مکروه می‌باشد، چرا علما عمامه بلند را شعار خود قرار می‌دهند و سادات، عمامه سیاه دارند؟

ج. مکتوب جنابعالی واصل شد. با تشکر و تقدیر از توجهات جنابعالی؛ امید است در تحقیق و بررسی و نیل به حق و حقیقت موفق باشید و وسیله هدایت و نجات دیگران از شبهه و ضلالت گردید.

راجع به فرقه مذکوره از فرّق صوفیه، بسیاری که اهل اطلاع از مشارب و برنامه‌های آنها هستند، حسن ظنی به آنها ندارند و اگرچه به ظاهر یا به واقع به بعضی عقاید حقّه اقرار و اعتراف نمایند، در بعضی موارد دیگر، عقاید آنها را منحرف می‌شناسند، و بسیاری دیگر از صوفیه را از این‌ها معتدل‌تر می‌دانند.

همین موضوع تجزیه دین به طریقت و شریعت و دعوای اجازه خاص از حضرت بقیّه‌الله - ارواح العالمین له الفداء - به قول خودشان در تلقین اذکار و طریقت و لزوم اتصال علما و به اصطلاح آنها علمای شریعت به وسائط غیر مخدوشه به ایشان، همه دعوایی است که مخالف اجماع و اتفاق شیعه بوده و هست و احدی از علمای کاملین و فقها و محدّثین بارعین از عصر آغاز غیبت کبری الی زماننا هذا - مثل «شیخ صدوق»، «شیخ مفید» و «شیخ طوسی» - چنین ادعایی را نداشته و آن را قطعاً و جزماً مردود می‌دانند و بدعت‌ها و فرقه‌سازی‌ها و ضلالت‌ها از همین دعوی مایه می‌گیرد.

البته هرکس به شهادتین و ولایت ائمه اثنا عشر علیهم‌السلام اقرار بنماید و انکار

ضروری اسلام را نکند، محکوم به اسلام و تشیع است و کافر تراشی جایز نیست. ولی در بررسی عقاید صوفیه باید به سخنان و بیانات و نوشته‌ها و اشعار اشخاص و به اصطلاح اقطاب ایشان و برنامه‌های اذکار و اوراد و حالات آنها از وجد، سماع، عشق مجازی و جدایی‌هایی که با متشرعه دارند، مراجعه نمود.

حتی بدعت کیفیت - به قول آنها -، تشرّف و دستوراتی که می‌دهند تا آنجا کشیده می‌شود که به آنها نسبت می‌دهند در هنگام قرائت ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾^۱، قصد مرشد یا شکل او را در ذهن حاضر کنند. و سلسله‌های بی‌اعتباری که برای مرشد خود ساخته‌اند غالباً یا مجهول‌الحال و یا از غیر اهل تشیع و فاسدالعقیده می‌باشند.

همین شعار «هو ۱۲۱» بر بالای نوشته‌ها و نامه‌ها در برابر شعار اسلامی و قرآنی ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ چه توجیهی دارد؟ چرا از این شعار مقدّس مسلمان‌ها اعراض کرده و با این شعار ساختگی خود را از دیگران جدا نموده‌اند؟ آنها باید این بدعت‌ها و سایر مظاهر، مثل گذاردن شارب را کنار بگذارند، و به سایر مسلمانان و شیعیان بپیوندند. اگر واقعاً پاکدل و منصف باشند خود بهتر می‌دانند که چیزی در صندوقشان نیست و با مقام اقدسی ارتباط ندارند.

شخص جناب‌عالی هم به این موضوع حتماً رسیده‌اید و این چند نفری را که در این نیم قرن از این فرقه یکی پس از دیگری در محل شما دعوی قطبیت و ارشاد داشتند و آن را به ارث به فرزندان خود سپردند، می‌شناسید. حال پس از فوت پیر یا مرشد یا قطب آخر که کسی را نداشتند، عموی او را از وکالت دادگستری بازداشتند. این افراد چه رابطه خاصی با مقام ارفع و اقدس ولی‌الله الأعظم -

ارواحنا فداه - می توانند داشته باشند؟ اگر این آقای وکیل دادگستری و به اصطلاح حقوق خواننده، شجاعت و آزادگی داشته باشد، ختم این غایله را اعلام و بطلان آن را ابلاغ می کند و جمعی را از اشتباه بیرون می آورد.

و اما پاسخ به سؤالات:

ج ۱. «عشریه» به صورت معمول بین دراویش بدعت و حرام است و ریشه اسلامی ندارد و مجزی از خمس نیست.

ج ۲. صوفیه با فرقه‌ها و انشعابات بسیاری که دارند، اگرچه در انحراف در یک سطح نیستند و بسا که برخی از آنان خارج از ربنه اسلام شمرده نمی شوند، اما در مجموع، منحرف‌اند و عقاید خاصه‌ای که دارند غیراسلامی است.

همین موضوع توجه خاص و بیش از حد به قطب، در بعضی صورت‌هایش شرک و کفر است، و باید مشخص شود که به چه صورتی است تا معلوم گردد از مصادیق بدعت یا بالاتر، کفر و شرک است، به هر حال، انکار هر یک از ضروریات دین کفر است.

ج ۳. از معاشرت، مجالست، مزاجت و رفاقت با آنها - چون معرض خطر ضلالت، فساد عقیده و مفسد دیگر است - جداً باید احتراز نمود. حتی اگر التزام آنها به عقاید و برنامه‌های غیر اسلامی و انکار ضروری معلوم نباشد نیز احتیاط شدید ترک ارتباط با آنها است: «أَخُوكَ دِينُكَ فَاحْتِطْ لِدِينِكَ»^۱.

ج ۴. تعریفی که فارغ از اصطلاحات و مقرون به حقیقت باشد این است که: مفهوم «عارف» و «عرفان» و «معرفت» مانند نور، مقول به تشکیک است و مراتب

۱. حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۶۷.

و درجات آن بسیار متفاوت است.

حقیقت عرفان و معرفت، شناخت است که برای همه تا حدی مفهومی بدیهی و در نهایت وضوح است؛ یعنی هر کس در هر حدی که آن را دارد این حقیقت را در خودش می‌یابد. متعلق معرفت و عرفان هرچه باشد، در مورد عرفان و معرفت به خدا همین معنی ثابت است.

تمام مؤمنین و کسانی که خدا را باور کرده‌اند همان درجه‌ای را که از معرفت دارند در خود ادراک می‌کنند. درعین‌حال، این مراتب - چنان‌که گفته شد - متفاوت است.

آن پیرزنی که گفت: خدا را به گردش کردن این چرخ می‌شناسم که تا آن را نگردانم نمی‌گردد، عارفه و صاحب عرفان و معرفت است و حقیقت آن را در خود می‌یابد. و نیز آن چوپانی که به چرانیدن گوسفندان مشغول است و از مشاهده اوضاع و احوال آنها راه به خدا می‌برد و خدا را می‌خواند؛ و همچنین آن کیهان‌شناس؛ و نیز آن عالم و دانشمندی که عمرش را در کسب معارف و تفکر و اندیشه گذرانده است؛ و همچنین آن شخصیت یگانه و بی‌مانند و بزرگی که به درگاه حضرت احدیت - جلّت عظمته - «لَا أُحْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَيَّ نَفْسِكَ»^۱ عرض می‌کرد و نیز آن عظیم‌المنزله که «لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ مَا ازْدَدْتُ يَقِينًا»^۲ و «مَا لِلَّهِ آيَةٌ أَكْبَرُ مِنِّي»^۳ می‌فرمود، همه از عرفان بهره‌مندند، و عارف‌اند؛ اما فاصله درجات و مراتب و مقامات تا به بیش از فاصله زمین از آسمان می‌رسد.

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۲۳.

۲. ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۷، ص ۲۵۳.

۳. مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۲۰۶.

ج ۵. به کتب و افکار و آرای آنها پاسخ داده شده؛ می‌توانید به کتبی مانند: *خیراتیه*، *حقیقة الشیعة، نقدی بر مثنوی، صوفی و عارف چه می‌گویند، فضائح الصوفیة، عرفان و تصوف* و نوشته‌های «کیوان قزوینی» که سال‌ها از به‌اصطلاح بزرگان همین فرقه مورد سؤال شما بود و به کتاب *از کوی صوفیان تا حضور عارفان*، تألیف «سید تقی واحدی صالح علیشاه» و کتاب‌های بسیار دیگر رجوع فرمایید.

ج ۶. اولاً، اگر به کسانی که در مورد شارب اعتراض می‌نمایند در مورد دیگر اعتراض باشد، موجب رفع اعتراض از آنها نمی‌شود. ورود هر دو اعتراض مانعة‌الجمع نبوده و اثبات یکی از آن دو، موجب نفی و سلب دیگری نیست.

مسئله این است که زدن شارب - چنان‌که در عبارت سؤال نیز تصریح شده - مستحب است، و به تعبیر دیگر، گذاردن و داشتن آن مکروه می‌باشد و روایات متواتر و قطعی از حضرت رسول اکرم ﷺ و ائمه طاهرين علیهم‌السلام همه دلالت بر سفارش اکید بر احفاء شارب، یعنی مبالغه بر زدن و گرفتن آن دارد. این دستور اسلام و سنت ثابت قولی و عملی آن بزرگواران است. حال ترک این سنت و شعار قرار دادن آن، چه معنایی دارد؟ اگر اشخاص، این سنت و امثال بسیاری از آداب و مستحبات دیگر را ترک کنند، ایرادی نیست، ولی التزام به آن و شعار قرار دادن التزام، برخلاف ادب دین و سیره ائمه معصومین علیهم‌السلام است.

معنای این تعبد و التزام به نگرفتن شارب و ترویج و مستحسن شمردن آن، انکار یک حکم ثابت شرعی است؛ که اگرچه آن حکم مستحب باشد انکارش مثل انکار حکم واجب است.

اگر در معنای این التزام قدری دقت شود، به عبارت دیگر، ترک مستحب (مثل زدن شارب یا گرفتن ناخن یا نماز شب) با انکار استحباب این اعمال و راجح

قرار دادن ترک آنها (مثل ترک نماز و انکار و التزام به ترک نماز) خیلی فرق دارد. ترک نماز واجب، معصیت کبیره و ترک نماز نافله و ترک زدن شارب ترک مستحب است؛ اما انکار و جوب نماز یا استحباب نافله، موجب کفر است. مواظبت و تعهد داشتن به ترک این اعمال - اعم از واجب و مستحب - و وظیفه قرار دادن آن نیز با التفات به لازم آن، کفر می‌باشد.

البته غرض این نیست که اصحاب شوارب و هر کس را که شارب دارد کافر بگوییم، حاشا و کلا. چون اکثریت آنها توجه به لوازم این التزام ندارند؛ اما آنهایی که به اینها دستور می‌دهند، خودشان منصفانه فکر کنند که این دستور متضمن چه معانی و لوازم است؛ و چگونه می‌توان بدعت بودن آن را انکار نمود؟

ثانیاً، آیه شریفه ﴿وَتِيَابَكَ فَطَهِّرْ﴾^۱ اگرچه ظهور ابتدایی آن با عدم اطلاع از لباس‌های دامن‌کش اعراب، امر به تطهیر و تنظیف لباس است، اما در روایات شریفه «فقصر»، به کوتاه کردن ثياب تفسیر شده است که البته این تفسیر، چون از معصوم علیه السلام است، حجّت می‌باشد. ولی برحسب روایات و تفاسیر در عصر جاهلیت، بین اعراب - مخصوصاً اهل تکبر - رسم بوده که لباس‌ها را به قدری بلند می‌گرفتند که بر زمین کشیده می‌شد؛ و در آیه، نظر به کوتاه کردن لباس به حدی که از قوزک، پایین‌تر نیاید و بر زمین کشیده نشود. چنان‌که در آستین نیز مستحب است که روی مچ دست را نگیرد و از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت است که این مقدار را قطع می‌فرمودند.

بنابراین چنان‌که ملاحظه می‌شود و مستفاد از روایات است، لباس‌های اهل علم

از قوزک پا فراتر و بلندتر نیست. بسیاری از علما بوده و هستند که از این مقدار هم قبایشان کوتاه‌تر است. به هر حال، به مقداری که مصداقاً بیان شد، کوتاه کردن لباس محقق می‌شود؛ علاوه بر آنکه برحسب روایات نیز همین مقدار کافی است. نکته تفسیری مهم این است که این معنی که مراد کوتاه کردن لباس در حدی است که دامن بر زمین کشیده نشود ﴿فَطَهَّرُ﴾ به «فَقَصَرَ» مناسبت دارد؛ زیرا این تقصیر، موجب حفظ طهارت لباس و آلوده نشدن آن به قذارات و کثافات است. ثالثاً، در مورد عمامه، دلیلی بر کراهت بیش از سه دور بستن نیست؛ بلکه عمامه سحاب حضرت رسول ﷺ نه دوری بوده است. شاید جهت اصلی اینکه بعضی عمامه‌ها را کبیر و بزرگ می‌گرفتند، همین تأسی به عمامه سحاب آن حضرت باشد.

اما عمامه سیاه، بی‌شبهه برحسب روایات، از کراهتی که در لباس سیاه است استثناء شده؛ با این وجود، به هر دو رنگ - سیاه و سفید - معمول بوده است و به مرور زمان و تعظیم و تبرّز مقام سیادت در عرف و عادات به حضرات سادات عظام - زاد الله تعالی فی شرفهم - اختصاص یافته است. این امور طرف قیاس با مسئله شارب و گذاردن آن به عنوان یک عمل راجح و شعار و یک ربط معنوی و گرایش مسلکی نمی‌باشد.

امید است خداوند متعال مسلمانان را از شرور و شبکه‌های اهل بدع - مخصوصاً مدعیان تصوّف و عرفان و رهبری سیر و سلوک - مصون و محفوظ بدارد.

انتساب صوفیه به پیامبر اکرم ﷺ و ائمه

س. صوفیه به استناد روایاتی، مسئله تصوّف را به زمان رسول اکرم ﷺ و

تأیید ائمه طاهرین علیهم السلام می‌رسانند. آنها معتقدند رسول خدا صلی الله علیه و آله بر اندام علی مرتضی علیه السلام و آن بزرگوار بر «سلمان فارسی» و «اویس قرنی» و «کمیل بن زیاد» و «حسن بصری» خرقة پوشانیده و تاج بر سر نهاده و تلقین ذکر نموده‌اند. آیا حدیثی معتبر در این زمینه به نظر مبارک رسیده است یا خیر؟
ج. حدیث معتبر در این موضوع به نظر نرسیده و همه احادیثی که صوفیه به آن استناد می‌نمایند یا ضعیف و یا مجعول است و یا بر مطالب باطله آنها دلالت ندارد.

شما می‌توانید در این رشته به کتبی مانند: *خیراتیه، حدیقة الشیعة، نقدی بر مثنوی، فضائح الصوفیة و عرفان و تصوف* مراجعه فرمایید. ولی در این میان، احادیث معتبر در مذمت صوفیه و لزوم اجتناب از معاشرت و ارتباط با آنها وارد شده است. والله العالم.

صوفیان عارف مسلک

س. نظر خود را در مورد کسانی که به اصطلاح در زمره عرفا از آنها یاد شده (صوفیانی چون: «محبی‌الدین عربی»، «بایزید بسطامی»، «حسین بن منصور حلاج» و «جلال‌الدین محمد بلخی مولوی») به صورت مبسوط و مکفی بیان فرمایید.

ج. با تقدیر از توجه و آگاهی شما. همان‌طور که مرقوم داشته‌اید این افراد - که به اصطلاح، عارف نامیده می‌شوند - اکثراً دارای انحرافات فکری و عقیدتی و روش‌های خرافی می‌باشند و سخنانی دارند که با نصوص قرآن مجید و احادیث شریفه مخالفت دارد.

این افرادی را که نام برده‌اید طریقه متشرّعه و ملتزمین به احکام و آداب شریعت را نداشته‌اند. اگر هم برخی، آنها را از عقاید فاسده تبرئه نمایند، برای شخص مسلمان، آرا و عقایدشان حجّت نیست.

قدر مسلم اینکه این افراد و آرایشان در طول چهارده قرن در محیط مذهب و تشیع هیچ‌گاه مرجع و ملجأ نبوده است.

در همه ادوار و اعصار، رهبران عقیدتی شیعه، افرادی مثل: «ابن بابویه» - پدر «صدوق» - «شیخ صدوق»، «شیخ مفید»ها، «شیخ طوسی»ها، «علامه حلی»ها و «مجلسی»ها و صدها و هزارها عالم دیگر از این قبیل بوده‌اند که در ارایه مرزهای بین کفر و اسلام همواره کلامشان قطعی و قاطع بوده است. اکنون هم راه و صراط مستقیم، همان راه آنها است.

پرداخت عشریه به جای خمس توسط صوفیه

س. متصوّفه برای توجیه مسئله «عشریه»، به انواع اخبار و فتاوا متوسل شده و سعی در شرعی نشان دادن آن نموده‌اند. در کتبی که در همین خصوص از آنها منتشر شده است ذکر شده که در زمان غیبت امام زمان علیه السلام نصف عشریه - که مکفی از خمس می‌باشد - بخشیده می‌شود، و در این خصوص - چنان‌که ذکر شد - به اخباری نقل از کتاب «وافی» ابواب خمس، باب «تحلیلهم الخمس لشیعتهم وتشدیدهم الأمر فیہ» - که البته فقط به این اخبار اشاره شده و عین آن را نیاورده‌اند - اشاره می‌کنند و بعد هم گویا در این زمینه به جمله‌ای از مرحوم فیض متوسل شده‌اند تحت این مضمون که: «وَأما مثل هذا الزمان حيث لا يمكن الوصول إليهم عليهم السلام فيسقط حصّتهم عليهم السلام رأساً

لتعذر ذلك وغناؤهم عنه رأساً دون السهام الباقية لوجود مستحقيها ومن صرف الكلّ حيثذ إلى الأصناف الثلاثة فقد أحسن واحتاط والعلم عند الله». و به این وسیله سهم امام علیه السلام را در صورت پرداختن و یا نپرداختن در یک سطح معرفی می‌کنند که پرداخت عشریه مکفی از خمس، به غیر مجتهد نیز توجیه می‌شود. و از طرفی ارتباط طرفداران آنها با روحانیت و مرجعیت کمرنگ می‌گردد و سعی می‌کنند خطری را که از ناحیه آن بزرگواران همواره حس می‌کردند از بین ببرند؛ و این جمله مرحوم فیض را نیز به همین جهت مطرح می‌کنند که اصلاً هم معلوم نیست از آن مرحوم نقل شده باشد.

سؤال من از حضرتعالی این است که آیا اصولاً چنین اخباری وجود دارد؟ و اگر وجود دارد آیا شرایط خاصی برای احادیث بخشیدن سهم امام وجود دارد؟

با توجه به اینکه تا آنجا که حقیر دنبال آن رفته‌ام اصلاً به این مضمون منقول از جانب صوفیه برخورد نکرده‌ام؛ لطفاً در این خصوص مرا با قلم رسا و تبیین‌کننده خود راهنمایی بفرمایید.

ج. راجع به مسئله عشریه، اولاً لازم به تذکر است که ایرادی که بر این متحلین به اسلام و تشیع وارد است، ایرادات فرعی و جزئی نیست؛ ایراد بر اساس مسالک و مشارب آنهاست که در نهایت اگر نگوییم کفر و شرک است، اسلامی و مذهبی نیست و همواره مورد ردّ علمای بزرگ اسلام و مذهب بوده است.

ایرادات و اشکالات به عقاید این فرّق و گمراهی‌هایی که داشته و دارند و حتی کتب خودشان نیز از آنها پر است، فراتر از این نوع ایراد است.

ثانیاً، همان‌گونه که اشاره کرده‌اید، بابتی در این مورد در *الکافی* وجود دارد و احادیثی متعدد که برخی دلالت بر تحلیل خمس، و برخی دلالت بر تشدید امر آن دارد، و احادیث دیگری که این دو دسته از احادیث را تفسیر و توجیه می‌نمایند، وجود دارد و اظهار نظر در این احادیث البته با اهل فن و صاحبان قوه قدسیه اجتهاد است. آنچه از مجموع آنها استفاده می‌شود این است که ائمه علیهم‌السلام، شیعیان را در مورد اموالی که از دست کسانی که معتقد به خمس نیستند (کفار و مخالفین) می‌گیرند، به ملاحظه مصالح مهمه معاف کرده و حلیت آن اموال را بر آنها در این اخبار اعلام فرموده‌اند.

نظر اوسع این است که این تحلیل، اموالی را که از معتقدین به خمس هم گرفته می‌شود و خمس آن را ادا نکرده‌اند شامل می‌شود و بر شخصی که آنها را مثلاً می‌خرد یا به نوع دیگر مالک می‌شود، تخمیس آن واجب نیست؛ و خمس بر ذمه همان شخص اول که به او متعلق شده باقی است و باید بدهد. در این بین، قول شاذی نیز این است که در عصر غیبت، کل خمس تحلیل شده و قول دیگر این است که سهمی که تعلق به امام علیه‌السلام دارد مورد تحلیل است. از لحاظ استنباط و بحث فقهی و با توجه به حکمت‌ها و مصالح مهمی که در تشریح خمس است، این دو قول که موقوف آن حکمت‌ها و مصالح است مردود می‌باشد.

ناگفته نماند که یک نظر عمده که بزرگانی از قدما بر آن فتوا داده‌اند این است که اخبار تحلیل، مربوط به مناخ است؛ مثل اماء (کنیزانی) که مسلمانان در جنگ‌هایی که در زیر لوای خلافت غاصب از کفار می‌گرفتند. به‌رحال، افزون‌تر از این قول و قول اول را نمی‌توان با این اخبار ثابت کرد و تحلیل کلی خمس را عنوان نمود.

اما کلامی که از مرحوم فیض نقل کرده‌اید، از ایشان است که در پایان این باب بعد از بیاناتی گفته است و این قول را که تحلیل، مربوط به سهم مبارک امام علیه السلام است و سهم ایتم و مساکین و ابن‌السبیل را شامل نیست، تقویت کرده است؛ البته چنان‌که گفته شد قول ضعیفی است.

به‌هرحال، مسئله از مسائل فقهیه است و شخص اگر خود، مجتهد نیست باید از مجتهد و فقیه جامع‌الشرایط تقلید کند.

خلاصه، با عشریه‌ای که اینها می‌گیرند چه ارتباط دارد؟ البته بنابر نظر فیض، خمس عشر می‌شود؛ اما این عشر را باید فقط به سادات بدهند، نه به مرشد و پیر خانقاه. هرکس نظر فیض را داشت خودش آن را به سادات یتیم و مسکین و ابن‌السبیل می‌دهد. این چه عشریه‌ای است که می‌گیرند و به هر نحو که بررسی کنیم خلاف فقه و خلاف شرع عمل می‌کنند. والله العالم.

مسلك درویشی

س. ...

ج. در جواب به مکتوب جنابعالی اشعار می‌دارد:

دین، نظام کامل حیات است که شامل تمام نواحی اعتقاد، فکر و اخلاق، اعمال دنیا و آخرت و روح و جسم می‌شود و چنانچه از آیات قرآن مجید مستفاد می‌گردد متدین کسی است که دینداری‌اش مبنی بر اطاعت و پرستش خداوند متعال باشد.

هر روش فکری و عملی که انسان اتخاذ نماید و خود را به آن مقید و ملتزم بداند، دین او شمرده می‌شود. حال اگر این روش فکری و عملی مأخوذ از خدا و

پیغمبر خدا و قرآن مجید و احادیث معتبره باشد، بدون شک شخص متدین به دین خداست؛ و اگر از افراد دیگر - به هر اسم و رسم که باشند - گرفته شده باشد، شخصی که خود را ملتزم به آن روش بداند و آن را مسلک و طریقه خود قرار دهد، در دین آن افراد است.

جنابعالی خودتان نوشته‌اید: «دارای مرام و مسلک درویشی هستم؛ یعنی درویش خاکسارم (ابوترابی)». مقصودتان از این مرام و مسلک (که نوشته‌اید جواب دهیم حق یا باطل است) چیست؟ آیا یک روش فکری و عملی و اخلاقی و عبادی خاصی دارید، یا فقط لفظ درویشی و خاکساری و ابوترابی را مانند اسم فامیلی انتخاب کرده‌اید؟

اگر قسم دوم باشد، هیچ‌کس به شما ایراد ندارد، و بحث لفظی نباید نمود؛ و اگر از قسم اول است، پس لابد این درویشی و خاکساری اسم یک روش فکری، اخلاقی یا عبادی و عملی خاصی است. در این صورت اگر هم اصطلاحاً دارنده این مرام و مسلک را متدین به دین خاصی ندانیم، اما درحقیقت چون دارنده آن به آن مقید و ملتزم شده، متدین به آن روش است.

اگر واقعاً می‌خواهید حق و باطل را از حقیر سؤال نمایید، حقیقت مرام و مسلک خود و مابه‌الامتیاز خود از دیگران را بنویسید. و اگر از من می‌خواهید سربسته شما را راهنمایی کنم و حق یا باطل بودن روش شما را بنویسم. آیا بهتر این نبود که بدون اینکه راجع به مباحثات جزئی‌های که با آن شخص داشته‌اید به متن مطلب پرداخته و به‌طور روشن از مرام و مسلک خود او را مطلع سازید تا جواب کافی بشنوید؟

با این وجود، جنابعالی و هم‌مسلکان خود را ملاحظه فرمایید و ببینید روش و

طریقه‌ای که دارید از چه کسی و از کجا گرفته‌اید. آن را صادقانه و بدون مجامله و دور از تعصّب بین خود و وجدانتان به کتاب خدا و اخبار و احادیث معتبره اهل بیت علیهم‌السلام عرضه دارید تا حق و باطل بر شما معلوم گردد.

روش و طریقه پیشوایان دینی و امامان ما علیهم‌السلام معلوم است. شما هم از روش و طریقه خودتان اطلاع دارید. این الفاظ را کنار بگذارید و به حقایق، بیشتر توجه نمایید. به جای آنکه در کفر و ایمان افرادی بحث نمایید که قطعاً از نظر اسلام و مذهب تشیع رأی و نظرشان هیچ‌گونه اعتبار و حجیتی برای دیگران ندارد و نمی‌تواند مأخذ مرام و مسلک شخص باشد، به کسانی مراجعه نمایید که به اعتراف خودتان، به عقیده ما و شما در درگاه خدا کامل‌ترین مقام تقرّب را دارند که همانا این افراد، همان پیغمبر و ائمه علیهم‌السلام می‌باشند.

صرف اینکه فلان شخص مضمون شعرش آن باشد یا این، موجب تقسیم و تفرقه نمی‌شود. ظاهر بعضی اشعار که نوشته‌اید نیز معنایی دیگر غیر از معنایی که ذکر کرده‌اید دارد؛ که آن معنی اگر مراد و معتقد کسی باشد، کفر است.

به هر حال هرچه مراد سراینده باشد، ربطی به مسئله مذهب یک شیعه پیرو قرآن مجید و تعالیم پیامبر و ائمه علیهم‌السلام ندارد و اثبات کفر و ایمان این اشخاص با دین و روش شما چه ارتباط دارد؟ اگر شما این اشخاص را اصلاً نشناسید، به جایی ضرر وارد نمی‌شود. ولی اگر آنها در بعضی موارد برای آنکه کمتر از معارف آل محمد علیهم‌السلام خوشه چیده باشند، دچار لغزش گشته‌اند، شما هم ممکن است به‌طور ناآگاه و روی حسن ظن به آنها، به همان انحراف گرفتار شوید.

آنچه مسلم است پیشوایان اسلام و شیعه - که قول و عملشان میزان اعمال

سایرین است - هیچ‌یک از این افراد نیستند، هرچند ایمان و علم آنها محرز و مسلم باشد. و اگر کسی آنها را به این سمت بشناسد دین و طریقه جداگانه اتخاذ کرده است.

ما باید فقط و فقط از روش پیشوایان دین (ائمّه علیهم السلام) که پیغمبر ﷺ آنها را عدل قرآن قرار داده، و فرموده: «از قرآن جدا نمی‌شوند»، در عبادات، اذکار و اوراد و زهد و عرفان سرمشق بگیریم.

باز هم تذکر می‌دهیم:

شما در همین اسمی که برای خود و رفقایان نام برده‌اید، قدری فکر و تأمل کنید و بدانید که دین صحیح، عزیزترین چیزهایی است که بشر باید داشته باشد. اگر این عنوان یک روش و طریقه خاصی نیست و همان روش دیگران و برنامه‌های اخلاقی و دعا و اوراد و اذکار و عبادات اسلام است، چرا خود را با این اسم معرفی می‌کنید که اسباب تفرقه و جدایی شود و وحدت جامعه اسلامی در این عصری که ما به اتحاد و یگانگی بیش از هر چیز محتاجیم، متزلزل گردد؟ اگر یک روش و طریقه خاصی دارید، بدانید هر روش و طریقه‌ای - خواه در عبادت و پرستش خدا، و خواه در اخلاق و ریاضت و وضع ظاهر، و خواه در عقاید و ارتباط سرسپردگی به افرادی باشد - اگر از راه قرآن مجید و اخبار معتبره ثابت نشود ضلالت و گمراهی است؛ و بلکه گاهی منجر به کفر و شرک می‌شود

﴿إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءُ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ مَا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ﴾^۱.

شما در دعوت پیغمبر ﷺ، سیره ائمّه علیهم السلام و تاریخ زندگی آنها و سخنان و

فصل دهم / صوفیه..... ۴۰۱

کلمات و دعاهای ایشان تأمل کنید که حوایج روحی شخص را برآورده می‌سازد و او را به کمال دین انسانی هدایت می‌کند.

اصطلاحات اسلامی معلوم است از قرآن و کلمات اولیای دین گرفته شده و مرکز تجمّع دینی و عبادی آنها مشخص است و حاجت به اصطلاحات و مراکز دیگر نیست. شما حتماً به همان اسم و رسم شیعه و مسلمانی اکتفا کنید و از آداب و رسوم اختراعی پرهیزید.

اگر فرضاً بگویید امامان ما روش‌هایی را که شما خود را به یک قسم آن نسبت می‌دهید، طرد نکرده و اربابانشان را قذح نفرموده باشند، به‌طور قطع و یقین تصدیق هم نفرموده‌اند. در جایی نداریم که رضایت داده باشند که شیعیان‌شان از این روش‌ها و مرام‌ها پیروی کنند.

شما از سراینده فلان شعر یا از فلان تذکره‌نویس دفاع می‌کنید، و از اینکه کسی شعر او را به‌طوری که شما نپسندیده‌اید، تفسیر کرده ناراحت می‌شوید. فکر کنید ببینید اگر غرض شما رفع تهمت از یک فرد مسلمان و احترام به مسلمانی اوست و نسبت به هر مسلمانی که در معرض این تهمت‌ها واقع شود ناراحت می‌شوید، بحثی بر شما نیست. ولی اگر فقط روی امثال این افرادی که نام برده‌اید حساسیت دارید، و اگر کسی در اطراف عقاید و اشعار این دسته بحث و ایرادی بنماید، چون آنها را رهبر و پیشوای خود می‌دانید ناراحت می‌شوید، بدانید که منحرف شده‌اید؛ زیرا با اینکه مسلمان و شیعه هستید، می‌دانید غیر از پیغمبر و ائمه علیهم‌السلام افراد دیگر در دین، سمت خاصی ندارند و قول و رأی این افراد، میزان اتخاذ طریقه و روش نیست.

به‌طور خلاصه و بدون جدال به شما عرض می‌کنم طریقه و روشی که موجب

نجات و تقرّب به خداوند متعال است، این است که شخص در عبادات، اذکار و اوراد، اخلاق و اعمال و عقاید از تعالیم و احکام شرع مقدّس اسلام - که منبع و مأخذ آن قرآن مجید و احادیث معتبره است - متابعت نماید و به پیغمبر ﷺ و ائمه علیهم السلام که سفینه نجاتند تأسی داشته باشد، و از پیش خود یا از دیگران رویّه و روش عبادتی و طریقه‌ای اختراع ننماید و در ریاضت، تربیت نفس و تکمیل اخلاق از حدودی که در قرآن مجید و احادیث شریفه معلوم شده تجاوز نکند.

اعتبار اخبار درباره مدح تصوّف

س. یکی از صوفیه در نوشته‌ای که به گمان خود در رفع شبّهات نوشته به سه خبر در مدح صوفیه توسّل جسته و آنها را با احادیثی که دلالت بر ذمّ صوفیه و وجوب احتراز از آنها دارد، معارض گرفته و می‌گوید: «باید در مقام تعارض چون جمع بین این اخبار ممکن است اخبار مذمّت صوفیه، بر مذمّت صوفیه اهل سنت و نواصب حمل شود، و اخبار مدح، بر صوفیه شیعه و پیرو اهل بیت علیهم السلام حمل گردد، و الا به قانون تعادل و ترجیح باید عمل نمود» که ظاهراً نظرش این است که اخبار مدح، ارجحیت دارند.

از این سه روایت یکی را منسوب به حضرت رسول ﷺ دانسته است به این لفظ «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَجْلِسَ مَعَ اللَّهِ فَلْيَجْلِسْ مَعَ أَهْلِ التَّصَوُّفِ».

خبر دومش را که نسبت نداده است به این لفظ می‌باشد: «لَا تَطْعُنُوا أَهْلَ التَّصَوُّفِ وَالْخَرَقِ فَإِنَّ أَخْلَاقَهُمْ أَخْلَاقُ الْأَنْبِيَاءِ وَلِبَاسُهُمْ لِبَاسُ الْأَنْبِيَاءِ».

و خبر سوم را منسوب به حضرت امیرالمؤمنین علیهم السلام شمرده به این لفظ: «التَّصَوُّفُ أَرْبَعَةٌ أَحْرَفٌ: تَاءٌ وَصَادٌ وَوَاوٌ وَفَاءٌ، أَلْتَاءُ تَرَكَ وَتَوْبَةٌ وَتَقَى، وَالصَّادُ صَبْرٌ»

وَصِدْقٌ وَصَفَاءٌ، وَالْوَاوُ وَرَدٌ، وَوُدٌّ، وَوَفَاءٌ، وَالْفَاءُ فَرْدٌ وَفَقْرٌ وَفَنَاءٌ» و در سخنان خود به گفتار برخی از فقها نیز تمسک نموده است. چنانچه در این مقوله توضیحی بدهید، مورد استفاده واقع خواهد شد.

ج. اولاً هر سه خبر، بی اعتبار و در مجعول بودن آنها شکی نیست و در یک کتاب معتبر نقل نشده و کتبی که از آنها نقل شده مورد اعتماد و استناد نیست، و در هیچ باب از مسائل دینی و علوم شرعیه به خبری که مستند آن، این دو کتاب *مجلی* و *عوالی اللئالی* باشد، استناد نمی شود و هر سه مرسل و بدون راوی است.

ثانیاً، متن و مضمون آنها بهترین دلیل بر مجعول بودن آنها است:

اما خبر اول، از این جهت مردود است که این اهل تصوفی که پیغمبر ﷺ به مجالست با آنها این همه ترغیب کرده، کیستند و در چه تاریخ و کتابی از وجود چنین فرقه ای در عصر آن حضرت خبر داده اند؟ اینها چه کسانی بودند و چه امتیازاتی بر دیگران داشته اند؟ و غیر از راه و روش شخص پیغمبر ﷺ که همه را به آن می خوانند، چه راه و مسلکی دیگر بوده است؟ این چه کلام مبهمی است که به آن حضرت نسبت می دهند؟

ممکن است گفته شود: اینها فقرا و مساکین اهل صفه هستند که چون مجالست با فقرا و تهیدستان، مرغوب و محبوب و موجب فواید اخلاقی و اجتماعی است، و به عکس معاشرت با ثروتمندان، قلب را زنده می سازد، به مجالست با آنها تشویق شده اند.

ولی اشکال این است که به اهل صفه، اهل تصوف گفته نمی شد تا این خبر، اشاره به آنها باشد. به هر حال جعلی بودن آن قابل تردید نیست.

اما خبر دوم: این هم مثل خبر اول، نامفهوم است. این اهل تصوف چه کسانی

بوده‌اند؟ آیا غیر از برنامه‌هایی که همه مسلمانان به آن مأمور بوده‌اند مخصوص به وظایف معینی بوده‌اند؟ یا خودشان برنامه‌هایی اختراع کرده و از مسلمانان جدایی گزیده و نهی ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا﴾^۱ را مخالفت کرده‌اند؟ آیا فقط گروهی پشمینه‌پوش و معتزل از دنیا بوده و مثل کفار مرتاض، و جوکیان هند بوده‌اند، و بر خلاف ارشاد قرآن کریم که می‌فرماید: ﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ﴾^۲، حلال خدا را بر خود حرام می‌شمردند؟

علاوه بر اینکه اگر پشمینه‌پوشی لباس انبیا باشد، به مجرد اینکه شخص اهل صوف باشد، آراسته به اخلاق انبیا نمی‌شود؛ و این حدیث از کجا است؟ و در چه کتاب معتبری است؟ راوی و رجال سند آن، چه کسانی هستند؟

اما حدیث سوم: مجعول و دروغ بودن آن از سرتاسر آن کاملاً معلوم است. مقام امیرالمؤمنین علیه السلام صاحب آن خطب بلیغنه و استدلالات و احتجاجات و ارشادات بی‌نظیر و معقول و منطقی، هرگز با این منطق بسیار عوامانه با مردم روبه‌رو نمی‌شود؛ زیرا در مقابل آن کسی می‌گوید: **التَّصَوُّفُ أَرْبَعَةٌ أَحْرُفٌ: «الْتَأَاءُ: تَعَبٌ وَتَبَابٌ وَتَبَارٌ؛ «الْصَّادُ»: صَنَمٌ وَصَدَعٌ وَصَعْبٌ؛ وَ «الْوَاؤُ»: وَيْلٌ وَوِزْرٌ وَوَهْنٌ؛ وَ «الْفَاءُ» فِتْنَةٌ وَفَسَادٌ وَفِسْقٌ.**

انصافاً استدلال به این گونه اخبار بی‌اعتبار برای فرقه‌سازی جای تعجب است؛ و عجیب‌تر آنکه کسی بخواهد این اخبار را با احادیث معتبری که در ذم و نکوهش از صوفیه در کتب معتبر رسیده در تعارض قرار دهد و از باب تعادل و ترجیح سخن بگوید؛ و این قدر نفهمد که مثل این اخبار اگر معارض هم نداشته

۱. آل عمران، ۱۰۵.

۲. اعراف، ۳۲.

فصل دهم / صوفیه..... ۴۰۵

باشد بی اعتبار است؛ و در باب تعادل و ترجیح، هرگاه دو حدیث فی حدنفسه از حیث سند و دلالت معتبر باشد که اگر معارض نداشت به آن عمل می شد اعمال قواعد این باب می شود و اگر از این قبیل اخبار باشد اصلاً و فی نفسه و خودبه خود مورد استناد قرار نمی گیرد تا کسی بگوید بین آنها و احادیث دیگر جمع می کنیم.

اما کلام شهید اول در کتاب وقف دروس دلالت بر چیزی نمی کند؛ چون آن بزرگوار پس از آنکه حتی وقف بر اهل ذمه را صحیح و جایز دانسته، وقف بر صوفیه را بر کسانی که اشتغال به عبادت دارند و معرض از دنیا هستند، صحیح می باشد، با وجود این می فرماید: اقرب این است که فقر، یعنی نیازمندی و عدالت در آن شرط شود؛ و سپس می فرماید: «وَأَوْلَىٰ مِنْهُ اشْتِرَاطُ أَنْ لَا يَخْرُجُوا عَنِ الشَّرِيعَةِ الْحَقَّةِ»^۱ یعنی: اولی این است که در وقف بر صوفیه شرط کند که از شریعت حقه خارج نباشد؛ که به هر کسی که ظاهراً ملتزم به عبادت و معرض از دنیا باشد، و خود را صوفی می گوید، اگر صحت عقیده او معلوم نباشد چیزی ندهند. عبارت «کاشف الغطاء» نیز بر قدح صوفیه دلالت دارد؛ زیرا می فرماید: اگر واقف، عارف و پارسا باشد، یعنی معرفت به دین داشته باشد و از آنها باشد که فساد عقیده صوفیه را کم و بیش می داند و وقف بر صوفیه کرده باشد وقف او، وقف بر اشخاص معرض از دنیا و مشغول به عبادت خواهد بود و به صوفیه اصطلاحی و پیروان آنها داده نمی شود.^۲

به هر حال این دو عبارت، به هیچ وجه بر تأیید تصوف اصطلاحی و این

۱. شهید اول، الدروس الشرعية، ج ۲، ص ۲۷۵-۲۷۶.

۲. کاشف الغطاء، کشف الغطاء، ج ۲، ص ۳۷۱.

فرقه‌های مستحدث در اسلام دلالت ندارد.

تعجب است که با وجود تصریحات علما و فقهای بزرگ و محدثین عالی‌قدر بر بطلان و فساد عقاید فرق صوفیه و با وجود دلالت اخبار معتبر بر تحذیر از گرایش به آنها، شخص بخواهد با دو سه خبر مجعول و بدون سند و راوی، و با دو جمله از دو نفر از فقها که هرگز تأیید نمی‌شود برای صوفیه تأیید بسازد.

از همه اینها عجیب‌تر، نسبت تصریح به صحّت تصوّف به «علامه مجلسی» دوم رحمته الله است، که باید گفت: یک تهمت و اهانت به شخصی است که یکی از رشته‌های مهم مجاهدات علمی و دینی او برخورد با تصوّف و هدایت مردم و شیعیان به تشیع خالص - که منزّه و پیراسته از تصوّف می‌باشد - بود. این «مجلسی» بود که بازار تصوّف را که به واسطه بعضی عوامل، رواج و رونقی یافته بود به کساد کشاند و در اثر افشاگری‌هایش خانقاه‌های بسیار که حتی در شهر اصفهان بود تعطیل و بسته شد، و همان دوره، تشیع راستین عصر ائمه علیهم السلام را نوسازی و تجدید نمود؛ و اگر «زین‌العابدین شیروانی»، صاحب *ریاض الساحة وبستان السیاحة* که خود از صوفیان مشهور و سفرپیشه بوده، این تهمت را به او زده باشد بعید نیست. و هر کس مختصری از حال «مجلسی دوم» مطلع باشد و کتاب‌هایش را خوانده باشد، می‌داند که در بساط این مرد بزرگ و مؤلف موسوعه *بحار الانوار* و کتب ارزنده دیگر، ذره‌ای که وجود نداشته و از آن منزّه و مبراً بوده است، گرایش به تصوّف می‌باشد.

دلیل مصافحه با دو دست توسط صوفیه

س. صوفیه در مصافحه با دو دست و بوسیدن دست‌ها پس از مصافحه

اهمیت بسیار می‌دهند، و در این راستا به این حدیث از عیون اخبار الرضا علیه السلام

اشاره می‌کنند: «عَقْدُ الْبَيْعَةِ هُوَ مِنْ أَعْلَى الْخُنْصِرِ إِلَى أَعْلَى الْإِبْهَامِ وَفَسْحُهَا مِنْ أَعْلَى الْإِبْهَامِ إِلَى أَعْلَى الْخُنْصِرِ» و به روایت «سلیم بن قیس» از «سلمان فارسی» اشاره می‌کنند که در آن «سلمان» نقل می‌کند: «چون مردم با ابوبکر بیعت کردند، خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام آمدم درحالی‌که آن حضرت مشغول غسل دادن بود عرض کردم: ابوبکر بر منبر پیغمبر صلی الله علیه و آله قرار گرفته و مردم با او بیعت می‌کنند و راضی نیست که با یک دست بیعت کنند» و غرض این است که بگوید در صدر اسلام، مصافحه با دو دست بوده است و همچنین به حدیث «تشبیک اصابع» در هنگام مصافحه به این لفظ «شَبَّكَ أَصَابِعَهُ فِي أَصَابِعِهِ» اشاره کرده و می‌گویند: چون مقصود از «تشبیک»، چنگ کردن همه انگشتان نیست و در هیچ تاریخ و خبری نرسیده است، پس نزدیکتر به اخبار همان مصافحه‌ای فقری است؛ و در مورد بوسیدن دست هم به خبر «ابی خالد قماط» از حضرت باقر علیه السلام استشهاد می‌کنند که فرمود: «إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا التَّقِيَا وَتَصَافَحَا أَدْخَلَ اللَّهُ يَدَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِمَا فَصَافَحَ أَشَدَّهُمَا حُبًّا لِصَاحِبِهِ»^۱ که ظاهراً مقصودشان این است که چون خدا دست خود را میان دو دست آنها می‌برد، باید آن دست را که خدا با آن مصافحه کرده ببوسند.

ج. راجع به مصافحه: اما روایت *عیون اخبار الرضا* علیه السلام و حدیث سلمان در مورد بیعت است^۲ و به مصافحه مؤمنین با یکدیگر ارتباط ندارد؛ و با روایات بسیاری که دلالت بر انجام مصافحه با یک دست دارند از جهت مورد، جدا هستند.

۱. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۱۷۹.

۲. صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۳۹.

اما حدیث «تشبیه اصابع»: ^۱ مراد از آن یا همان اخذ اصابع با اصابع است، و یا وارد کردن اصابع در اصابع می‌باشد و معیار دیگری از آن استفاده نمی‌شود. اما اینکه گفته است: در هیچ تاریخ و خبری نرسیده است که مقصود از تشبیه، چنگ زدن همه انگشتان مانند پنجه گرفتن باشد، جوابش این است که: معنای لغات را باید از کتب لغت و اهل لسان گرفت، و غیر از معنایی که ذکر شد، معنای دیگر در اینجا از اهل لغت نقل نشده است.

اما حدیث حضرت باقر علیه السلام و جمله «إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا التَّقِيَا وَتَصَافَحَا أَدْخَلَ اللَّهُ يَدَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِمَا فَصَافَحَ أَشَدَّهُمَا حُبًّا لِصَاحِبِهِ»: ^۲ اگر مقصود استناد به آن برای استحباب مصافحه به دو دست باشد، به ملاحظه «أَيْدِيهِمَا»، جواب همان است که مجلسی رحمته الله فرمود و به فرموده استاد فن، شیخ رضی رحمته الله نیز استناد کرده است و در قرآن مجید در مثل این مورد از جمع، تثنیه اراده شده است؛ و از این رو در «فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا» ^۳ گفته نشده است هر دو دست سارق یا سارقه باید قطع شود. ^۴ اگر مقصود، استحباب بوسیدن دست پس از مصافحه است، از آن به هیچ‌یک از دلالات ثلاث استفاده نمی‌شود؛ ولی تأدباً با توجه به مثل این فضیلت، خوب است.

به هر حال، این مطالب جزئی، مطالب مورد ایراد به صوفیه نیست. ایرادات در فرقه‌سازی و بعضی عقاید فاسده و قطب و مرشد تراشی آنهاست و اشعار کفرآمیز و کلمات خلاف نصوص قرآن و سنت که از آنها صادر شده و به آن افتخار می‌کنند و شطحیات می‌نامند، مشرکانه یا ملحدانه است؛ که البته ما به هر کس که

۱. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۱۸۰.

۲. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۱۷۹.

۳. مائده، ۳۸.

۴. مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۲۴.

فصل دهم / صوفیه..... ۴۰۹

خود را صوفی می‌داند آن را نسبت نمی‌دهیم؛ ولی مسالک آنها، مسالکی است که در اصل قابل تطبیق با شرع نیست و تفرقه و جدایی از راه اهل بیت علیهم‌السلام و کتاب و سنت است. ایراد این است که چرا باید وقتی آن پیرمرد، فرزندش جانشین او شود و بعد از او هم فرزندش، و بعد از او عمویش؟ به صورتی که معلوم است می‌خواهند این دستگاہ را رها نکنند و این خلق بیچاره را در اشتباه نگه دارند. این کارها به چه دلیل است و چه مجوزی دارد؟

مصافحه فقری و این اصطلاحات یعنی چه؟ اسلام فقیر و غیرفقیر ندارد. ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ﴾؛^۱ همه نسبت به خدا فقیرند؛ همه مصافحه می‌کنند. این و آن و مشرف‌شده و نشده ندارد. این برنامه تشرّف و این اعمالی که مثل «کیوان قزوینی» - که عمرش را به قول اینها در فقر گذرانده بود و در فضل و اطلاعات، آن معاصرش را شاگرد خود محسوب نمی‌نمود - آنها را نقل کرده همه را به باد ردّ و انتقاد گرفته، از کجا و چه منبعی اخذ می‌شود؟

مسئله روشن‌تر از این است که محتاج به بیان و تکرار بیان ایرادات و اضلال این مرشدان و اقطاب باشد. با این همه کتاب‌هایی که علما و محدّثین و حاملان علوم و احادیث اهل بیت علیهم‌السلام در ردّ این طایفه و فرق آنها و اثبات انحرافشان و حتی کفر بسیاری از سران آنها نوشته‌اند، برای کسی جای سخن نمانده است.

این شخص که می‌گویند اخبار ذمّ، مربوط به صوفیه سنی است، به آنها باید گفت: بیشتر این افرادی که شما از آنها دم می‌زنید از اهل سنت‌اند. همین شجره‌نامه خنده‌دار و مضحکی که اخیراً یک فرد عامی برای شما نوشته و...

بیشترشان از اهل سنت و مریدان حتی معاویه هستند. چرا باید انسان این قدر چشم انصافش را بپوشاند و حقایق را انکار کند؟

صوفیه نوربخشیه

س. ما پنج نفریم که مذهب حقّه و فرقه ناجیه را انتخاب کرده‌ایم؛ اما مردم چند سؤال به ذهن ما می‌اندازند و مشوّش می‌کنند. لطفاً پاسخ صحیح را تفصیلاً مرقوم فرمایید.

س ۱. مذهب اهل تشیّع قبلاً بوده، یا صوفیه نوربخشیه؟

س ۲. اهل تصوّف از کجا شروع شد و در چه زمانی بود؟

س ۳. فرقه همدانیه نوربخشیه از کجا شروع شد؟

ج. سعادت تشرّف شما به تشیّع را که اسلام راستین و پیروی از قرآن کریم و عترت حضرت رسول اکرم ﷺ است، تبریک و تهنیت می‌گویم. خداوند متعال شما را بر این اعتقاد اصیل و اصلی اسلامی ثابت و پایدار بدارد. اما پاسخ سؤالات به‌طور مختصر و فشرده:

ج ۱. عنوان «شیعه»، عنوانی است که شخص رسول‌الله ﷺ بر پیروان علی بن ابی‌طالب ﷺ اطلاق فرمود و موقعی که آیه کریمه ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾^۱ نازل شد، آن حضرت به علی ﷺ فرمود: «هُمَّ أَنْتَ وَشِيعَتُكَ»^۲.

در موارد دیگر نیز همین عنوان را حضرت پیغمبر ﷺ بر شیعیان و پیروان

۱. بینه، ۷.

۲. مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۵۸.

علی علیه السلام اطلاق فرمود و از همه آنها استفاده می‌شود که فقط فرقه ناجیه، شیعه آن حضرت هستند.

مذهب شیعه، یعنی ولایت و خلافت و جانشینی علی علیه السلام نیز از همان اوایل بعثت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله ابلاغ شد و در واقعه «یوم الدار» و «یوم الإنذار» وقتی که آیه ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾^۱ نازل شد و به امر حضرت رسول صلی الله علیه و آله آن برنامه ضیافت از خویشاوندان رسول صلی الله علیه و آله عملی شد، خلافت و جانشینی بلافصل علی علیه السلام را به صراحت ابلاغ فرمود. بعد هم در موارد و مناسبات مکرر این مطلب را رسول خدا صلی الله علیه و آله بیان فرمود؛ تا در غدیر خم و در آن اجتماع عظیم و باشکوه، برحسب امر اکید الهی، رسماً و در محضر عام مردم تعیین و نصب رسمی علی علیه السلام با ابلاغ حکم «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ، اَللّٰهُمَّ وَاِلَیْ مَنْ وَاِلَآهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَاَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ...»^۲ برگزار شد.

برحسب احادیث متواتره «ثقلین»، «سفینه» و «امان» و احادیث بسیار دیگر، رسول اکرم صلی الله علیه و آله امت را به علی علیه السلام و اهل بیت و عترتش ارجاع داد تا از ضلالت و گمراهی مصون بمانند. در احادیث بسیاری از جمله به بیش از ۳۴ طریق، در *مسند احمد* روایت شده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، ائمه بعد از خود را ۱۲ نفر تعیین نمود که فقط یگانه مصداق آن، همین مذهب حق شیعه اثنی عشری است که شما به سعادت ایمان به آن نایل شده‌اید. این مطالبی که نوشته شد همه از کتب حدیث و صحاح و سنن و تفسیر و تاریخ اهل سنت است و از همه استفاده می‌شود که

۱. شعراء، ۲۱۴.

۲. مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۳۸۷.

فرقه ناجیه، فقط فرقه علی بن ابی طالب است که رسول خدا ﷺ فرمود: «عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ يَدُورُ حَيْثُمَا دَارَا»^۱.

همچنین درباره قرآن و اهل بیت ﷺ فرمود: «مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهَا لَنْ تَضَلُّوا فَإِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا أَوْ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ». اسلام در عصر رسالت این بود - رسالت محمد و خلافت علی - ولی بعد از آن حضرت، این انشعاب و ظهور این فرقه دولتی و حکومتی که بعدها عنوان سنی پیدا کرد، ظاهر شد. والله العالم.

ج ۲ و ۳. تصوّف از فرق مستحدثه است، و اسلام غیر از آنچه رسول الله ﷺ از اصول و فروع به آن دعوت فرموده، و قرآن و نیز عترت آن حضرت - که مفسران تضمین شده قرآن اند - بیان کرده اند، حرفی و دعوتی ندارد و فرق صوفیه با عقایدی که دارند، در ضلالت هستند. بسیاری از کسانی که از شیعه و اهل سنت تحقیق کرده اند، اصل آنها را اسلامی نمی دانند؛ آنان به مرور زمان فرقه های بسیار و شعبات زیادی پیدا کرده اند که از جمله همین همدانیه نوربخشیه و دیگران هستند. هر برنامه ای که بگویند، در صورتی که با برنامه های شناخته شده اسلام و مسلمانان مطابق نباشد - یعنی به عنوان این فرقه سازی ها و وابستگی ها به پیر و مرشد و حرف های شرک آمیز باشد - همه باطل است و از اسباب تقهقر و عقب ماندگی مسلمین است. والله العالم.

فصل یازدهم

گناہان



پذیرش توبه مرتکب کبیره

س. اگر شخصی مرتکب کبیره‌ای شود و سپس پشیمان گشته و یکسره مورد عذاب وجدان باشد، از کجا می‌تواند بفهمد که خداوند مهربان توبه‌وی را پذیرفته است تا از آن عذاب وجدان آسوده شود؟

ج. آیات قرآن مجید و احادیث شریفه دلالت دارند که هرکس توبه نماید، توبه‌اش قبول، و گناهانش آمرزیده می‌شود. با توبه، وجدان آرام می‌شود و شخص باید نسبت به آینده مراقب خود باشد. والله العالم.

فکر گناه

س. شخصی که فکر انجام گناه بزرگی کرده ولی موقتاً به انجام آن نشده، تا چه حد گناه انجام داده است؟

ج. کسی که مرتکب آن گناه نشده گناهی بر او نوشته نمی‌شود؛ اما باید دانست که فکر انجام گناه مخصوصاً اگر تکرار شود، مضرّ می‌باشد و ممکن است تدریجاً منتهی به انجام آن شود.

ارتکاب گناه در صورت فراهم بودن زمینه آن

س. اگر فردی در شرایط حضرت یوسف علیه السلام و زلیخا قرار گیرد و نتواند بر نفس خود مسلط شود تا چه حد گناه انجام داده است؟

ج. تا عملی انجام نشده - چنان که در جواب سؤال قبل گفته شد- معصیتی نکرده، و در هر شرایط ارتکاب گناه جایز نیست؛ مگر آنکه شخص، اکراه بر گناه شود.

حکم کسی که شرایط انجام گناه برای دیگری را فراهم می کند

س. حکم کسی که شرایط انجام یک گناه را برای دیگری فراهم می سازد،

با کسی که گناه را انجام داده چیست؟

ج. هردو گناهکارند و در بعضی موارد برای کسی که وسیله گناه را برای دیگری فراهم کند، حدّ شرعی معین شده است. به طور کلی اگر هریک از این گناهان نزد حاکم شرع ثابت شود، گناهکار بر حسب مورد، مستوجب حدّ شرعی یا تعزیر خواهد بود.

تعبیر خواب

س. شخصی معبر وجود دارد که تعبیرات خواب او غالباً مطابق با واقع است و گاهی تعبیر خواب او کاشف از مغیبات و آینده می باشد. تعبیر کردن خواب برای این شخص، از نظر شرعی چطور است؟

ج. تعبیر به احتمال، در صورتی که مشتمل بر اهانت به مؤمنین نباشد و بعضی مفاسد مانند سودجویی و دشمنی بر آن مترتب نشود، مانعی ندارد.

مفهوم غیبت

س. غیبت یعنی چه؟

ج. غیبت آن است که انسان نقص کسی را در غیاب او برای مردم بگوید به طوری که اگر صاحب آن نقص بشنود بدش بیاید و تفاوت نمی کند که نقص

فصل یازدهم / گناهان ۴۱۷

بدنی او را بگوید و یا اخلاقی و یا نقص زندگی و آنچه که به او مربوط است را بگوید، و به نحو کلی مطلبی را بگوید که اگر طرف مقابل آن را بشنود ناراحت شود. والله العالم.

س. آیا غیبت از کبائر است؟ تعریف غیبت به نظر حضرتعالی چیست؟

ج. غیبت از کبائر است، و آن عبارت است از ذکر برادر مؤمن به چیزی که باعث وهن او بوده و او راضی نباشد و آن نقص نیز در او باشد؛ و اگر نباشد، تهمت است. والله العالم.

گستره حرمت غیبت

س. آیا حرمت غیبت مختص شیعیان است؟ آیا حرمت غیبت کردن مختص

به بالغین است؟ یعنی آیا می‌توان از ممیز نابالغ و غیر ممیز غیبت کرد؟

ج. احوط، ترک است. والله العالم.

استماع غیبت

س. آیا استماع غیبت جایز است؟ به فرض اینکه تا انسان بفهمد که طرف

مقابل غیبت کرده آیا با استماع، همان حکم را دارد؟

ج. از وقتی که مستمع بفهمد که گوینده، غیبت می‌کند استماع جایز نیست.

والله العالم.

صحبت کردن درباره مسئولان

س. آیا صحبت کردن در مورد کسانی که در مملکت یک نوع مسئولیتی

دارند - مثلاً اینکه کسی بگوید فلان فرمان‌دار یا فلان مسئول، کاری که در آن

۴۱۸..... معارف دین / ج ۱

زمان انجام داد خوب بود، یا بد بوده است - اشکال شرعی دارد؟ آیا این غیبت است؟

ج. اگر به عنوان ذکر عیب بگویند و هدف دیگری در بین نباشد - نظیر اینکه انسان پشت سر کسی بگوید آدم بدقیافه‌ای است - این غیبت و حرام است؛ و اگر واقعاً اشکال به عمل او دارد و هدفش این است که ایراد کار معلوم و علاج شود، اشکال ندارد؛ و در جایی که این مقصود حاصل می‌شود، جایز است. والله العالم.

صحبت کردن درباره نامزدهای انتخاباتی

س. هنگامی که انتخابات مجلس شورای اسلامی، یا ریاست جمهوری پیش می‌آید، مردم در این زمینه بحث‌های فراوانی می‌کنند. آیا صحبت کردن، در مورد شخصیت نامزدهای انتخاباتی - مثل اینکه بگویند: فلان آقا به دلیل فلان کارش یا فلان خط فکری، صلاحیت این کار را ندارد - اشکال شرعی دارد یا نه؟ آیا این غیبت است؟

ج. جواب محتاج به بیان تفصیلاتی است که با نامه و استفتاء، تمام نمی‌شود؛ به هر حال مسلمان باید عرض و آبروی مسلمان را محترم بدارد و در مقام عیب افراد، فقط به ضرورت‌های شرعی اکتفا کند. والله العالم.

غیبت در مقام مشاوره به فرد

س. آیا غیبت کردن در موقعی که فردی خواستار مشورت است، جایز می‌باشد؟ اگر کسی از انسان مشورت نخواهد، ولی انسان احساس خطر کند، آیا اینجا غیبت کردن جایز است؟

ج. در امور مهمه و قابل اعتنا که غالباً در آنها مشورت می‌شود، اگر خیرخواهی و راهنمایی طرف، متوقف بر ذکر عیب فردی باشد، جایز است. موارد احساس خطر، بدون اینکه از انسان مشورت خواهی کنند، مختلف است و نمی‌توان با این عنوان کلی، تجویز غیبت کرد. والله العالم.

موارد جواز غیبت

س. غیبت در چه مواردی جایز است؟

ج. غیبت در چند مورد جایز است؛ از جمله در مقام تظلم و در مقام دفع منکر. والله العالم.

سلب صفات کمال و فضایل از فرد

س. آیا سلب صفات کمالیه (مثل علم یا شجاعت) یا سلب فضایل (مثل نماز شب خواندن) غیبت است؟ مثلاً گفته شود: فلان دکترا به اندازه مدرکش سواد ندارد یا به اندازه مقام و شأنش علم ندارد.

ج. ذکر تعبیرات مذکوره و یا نظایر آن، قهراً تنقیص محسوب می‌شود و جایز نیست. ولی اگر عناوین دیگری مانند: گول خوردن اشخاص و یا غیر آن از اموری که اهمیت آن از این گونه تنقیص بیشتر است محقق می‌شود، مانع ندارد؛ اما تشخیص موارد، بسیار مشکل است. والله العالم.

استماع سخن درباره کسی که او را نمی‌شناسیم

س. اگر از شخصی که نمی‌شناسیم حرفی زده شود - به طوری که در

۴۲۰..... معارف دین / ج ۱

صورت شناختنش غیبت است - و این احتمال وجود دارد که در آینده، ما او را ببینیم، آیا ذکر آن عیوب و گناهانی که پنهان می‌باشد، قبل از دیدنش غیبت است؟

ج. در فرض سؤال، اگر گوینده عیب آن شخص، او را می‌شناسد برای او حرام است؛ و اگر شنونده احتمال عقلایی می‌دهد که بعداً او را ببیند، نباید گوش بدهد و اگر چیزی هم شنیده نباید به دیگران بگوید. والله العالم.

تدارک غیبت

س. در مورد حق الناس، اگر مثلاً از شخصی غیبت کرده یا به او تهمت زده، آیا حتماً باید حلالیت بطلبد یا خیر، فقط توبه کند؟ و اگر او رضایت نداد آیا با تضرع و ناله در درگاه خداوند بخشیده می‌شود؟

ج. اگر مفسده نداشته باشد حلیت بطلبد و اگر بر حلیت طلبیدن، مفسده مترتب شود و یا حلال نکند، توبه کند و برای آن فرد هم استغفار نماید؛ ان شاء الله خداوند می‌آمرزد. البته اگر باعث ریختن آبروی او شده، اگر می‌تواند، جبران نماید.

بخشش زبانی تهمت زنده

س. اگر کسی لفظاً بگوید: «به خاطر تهمتی که به من زده‌ای، تو را بخشیدم» و قلباً او را نبخشد، تهمت زنده چه باید بکند؟

ج. اگر تهمت زنده می‌داند که طرف فقط لفظاً می‌گوید بخشیدم، ولی قلباً نبخشیده، ظاهراً آن بخشش اثر ندارد، تهمت زنده توبه کند و اگر قابل جبران نباشد توبه کافی است. والله العالم.

دروغ

س. دروغ یعنی چه؟

ج. دروغ یعنی خلاف واقع گفتن؛ مثلاً کاری را که واقع نشده، خبر از وقوع آن بدهد و یا مطلبی را که برای کسی نگفته بگوید، گفته‌ام و نظایر اینها. والله العالم.

دروغ گفتن از روی ناچاری

س. آیا دروغ گفتن از روی ناچاری اشکال دارد یا خیر؟

ج. موارد ناچاری فرق می‌کند؛ در بعضی از آنها دروغ جایز است؛ مثلاً اگر دروغ نگوید برای او خطر جانی داشته باشد؛ ولی ناچاری‌های معمول در بین مردم که نوعاً ناچاری حساب نمی‌شود، مجوز دروغ نیست. والله العالم.

موارد جواز دروغ گفتن

س. آیا در مواقع دفع ضرر جانی یا مالی یا عرضی از خود یا مؤمنین، یا در موقع جنگ یا در موقع اصلاح بین چند نفر (اصلاح ذات البین)، یا در موقع وعده دادن به همسر برای آرام کردن او، دروغ گفتن جایز است؟
به‌طور کلی در چه مواقعی دروغ گفتن جایز می‌شود؟

ج. به‌طور کلی در مواردی که دروغ گفتن دارای مصلحت باشد (مصلحت راجح شرعی نه هر چیزی که گوینده، آن را مصلحت بداند)، حرام نیست؛ بلکه در بعضی موارد مانند حفظ نفس و عرض، و بلکه اصلاح ذات بین، واجب می‌باشد. والله العالم.

دروغ گفتن به قصد شوخی

س. آیا دروغی که به شوخی گفته شود - به گونه‌ای که قرآینی مبنی بر وجود قصد شوخی، وجود داشته باشد - جایز است؟

ج. در فرض سؤال، حرمت آن معلوم نیست؛ اگرچه احتیاط ترک آن است. در روایات وارد شده که مؤمن طعم ایمان را نمی‌چشد، مگر اینکه دروغ را چه به‌طور جدی و چه شوخی ترک کند. والله العالم.

استماع دروغ

س. آیا استماع دروغ جایز است؟

ج. حرمت مجرد استماع دروغ با عدم ترتب مفاسد بر آن معلوم نیست. والله العالم.

خواندن ادعیه و آیات و عمل نکردن به آن

س. در خواندن ادعیه یا در نماز، عباراتی وجود دارد که از لحاظ توحیدی معانی والایی دارند؛ مثل: «إِلَهِي مَنْ لِي غَيْرُكَ» یا «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ». چه کنیم که دروغ نگفته باشیم؟

ج. اگر به‌حسب اعتقاد، معانی و مضامین آنها را صحیح بداند - گرچه عملاً خلاف آن کند - دروغ محسوب نیست. والله العالم.

داستان‌های غیرواقعی

س. داستان‌هایی که ساخته می‌شود طبعاً دروغی هستند و واقعیت ندارند؛ اما برای آموزش مثبت به مخاطبین ساخته و گفته می‌شود. از لحاظ شریعت مقدّس، این‌گونه داستان‌ها چه حکمی دارد؟

ج. قصه‌هایی که ناقل می‌داند دروغ است، نباید به صورت اخبار از واقع نقل کند. والله العالم.

توریه و حکم آن

س. «توریه» چیست؟

ج. مراد از «توریه» آن است که ظاهر کلام خلاف آن چیزی باشد که قائل اراده کرده است. والله العالم.

س. آیا «توریه» مطلقاً جایز است یا فقط «توریه»ای که مانع مفسده‌ای

شود جایز است؟

ج. «توریه» در صورت عدم استلزام مفسده، اشکال ندارد. والله العالم.

س. «توریه» بدون مفسده و بدون مصلحت چه حکمی دارد؟

ج. جایز است. والله العالم.

گفتن راز دوست

س. کسی که راز دوستش را به دیگران بگوید، آیا مرتکب گناه شده یا خیر؟

ج. بلی؛ کشف اسرار دیگران معصیت است. والله العالم.

گفتن راز پدر و مادر به دیگران

س. آیا اینکه راز پدر و مادر و دیگران را - در صورتی که آنها ندانند -

برای دوستان مطمئن فاش سازد، یا برای راهنمایی و یا برای اینکه

ناراحتی‌اش را به دیگران بگوید آن راز را آشکار سازد، اشکال دارد یا خیر؟

ج. بلی؛ اشکال دارد. والله العالم.

بی‌احترامی به نزدیکان، اساتید و عالمان دینی

س. اگر کسی به خود انسان یا به پدر و مادر و خانواده او، یا به اساتید او، یا به علمای دین و روحانیون فحش و ناسزا بگوید، یا اینکه آنها را کتک بزند، آیا انسان اجازه دارد که او را کتک بزند یا نه؟ وظیفه انسان در این‌گونه موارد چیست؟

ج. نسبت به فحش و ناسزا می‌تواند به حاکم شرع رجوع نماید تا در صورت اثبات عند الحاکم، طبق ضوابط شرعی، حاکم او را مورد تعزیر یا حدّ شرعی قرار دهد. نسبت به کتک نیز رفع امر به حاکم شرعی نماید تا حاکم طبق ضوابط در صورت اثبات، او را محکوم به تعزیر یا قصاص یا دیه نماید. ولی اگر دفاع از کسی که در مقام اذیت و کتک زدن به شخص برآمده متوقف بر کتک زدن به او باشد، به مقدار رفع شرّ او جایز است. والله العالم.

مسخره کردن اقوام و طوایف

س. بعضی‌ها برای اینکه لطیفه‌ای را تعریف کنند یا کسی را بخندانند، مثلاً می‌گویند: «یک روز یک ترک...». آیا به کار بردن کلمه «یک ترک»، اشکال شرعی دارد یا نه؟

ج. اگر توهین شمرده شود، جایز نیست. والله العالم.

مفهوم کبر

س. آیا «کبر» از «کبایر» است؟ به‌طور کلی «کبر» به چه معناست؟ آیا گناهی قلبی است، یا تا موقعی که ظهور پیدا نکرده گناه نمی‌باشد؟

ج. «کبر» تا به وسیله اعمال، ظهور پیدا نکرده، حرمت شرعی ندارد؛ اما از روایات و مجموعه دستورات اسلامی استفاده می‌شود که این صفت از اوصاف مهلکه است و باید آن را زایل کرد. والله العالم.

تعریف ریا

س. ریا چیست؟

ج. «ریا» این است که عمل عبادی را برای ارائه به مردم انجام دهد، نه برای خدا؛ و مبطل عمل است. شخصی که به خدا و روز جزا ایمان دارد و محرک او برای عبادت اطاعت خداوند است، ریا - که درحقیقت ضایع کردن عمل است - نمی‌کند. والله العالم.

قطع رحم

س. آیا قطع رحم از گناهان کبیره است؟

ج. بلی، از گناهان کبیره است. والله العالم.

مفهوم رحم

س. «رَحِم» به چه کسانی گفته می‌شود؟

ج. «رحم» کسانی هستند که از راه نسب با انسان قرابت دارند؛ مثل پدر، اولاد، برادر، عمو، دایی و غیرهم. والله العالم.

صله رحم با کافر، فاسق و تارک الصلاة

س. آیا می‌شود با قطع رحم مقابله به مثل کرد؟ آیا قطع از رحمی که کافر

حربی یا ذمی یا فاسق یا تارک الصلاة باشد جایز است؟

ج. مقابله به مثل، جایز نیست. صلّه با رَحِمی که کافر حربی یا ذمّی یا تارک الصلاة یا فاسق باشد، در صورتی که ارشاد و امر به معروف و نهی از منکر باشد مطلوب است و اگر مرتدع نشود باید ترک معاشرت کرد. والله العالم.

تحقق صلّه واجب

س. صلّه واجب با چه عملی محقق می‌شود؟ آیا حدود آن به وسیله فقه تعیین می‌شود، یا عرف تعیین می‌کند؟ آیا خویشاوندان همسر برای همسر دیگر، رحم است؟

ج. حدّ معینی ندارد و موارد مختلف است؛ صلّه گاهی با بذل مال است؛ گاهی با ملاقات، و گاهی حتی با سلام. خویشاوندان همسر، رَحِم نیستند. والله العالم.

عقاید خرافی

س. گروهی از افراد - به ویژه خانم‌ها - به یکسری مسائل خرافی اعتقاد دارند؛ مثلاً عنوان می‌کنند که: «فلانی را چشم و نظر کرده‌اند»، «چشم فلان شخص، شور است»، «دست او سنگین است» و یا برخی معتقدند که مثلاً چنین پرنده‌ای، بدبختی می‌آورد. آیا می‌توان به چنین مواردی اعتقاد داشت؟

ج. اینکه چشم در هر مورد و در هر شرایط و نسبت به هر کس اثر داشته باشد معلوم نیست. اجمالاً گاهی ممکن است اثر سوئی در بعضی موارد داشته باشد که آن هم به صورتی که در اذهان است و هر ضرر و حادثه‌ای را - که حتی علل عادی آن معلوم است - به چشم نسبت می‌دهند، صحیح نیست.

فصل یازدهم / گناهان ۴۲۷

بیش از دعا و صدقه برای دفع آن و دفع خطرات دیگر نباید به آن اعتنا کرد. مخصوصاً نسبت دادن یک گرفتاری و حادثه به چشم زدن شخص معین، حرام است. عقیده به اینکه پرنده خاصی موجب بدبختی می شود خرافی است. وظیفه یک مسلمان این است که کارهایش را با روش معقول و منطقی انجام دهد و کسی را به این گمان ها متهم نکند و طبق دستور قرآن مجید و احادیث شریفه برای دفع بلا دعا کند و صدقه بدهد و با عزم محکم وظایف خود را انجام دهد: «ادْفَعُوا الْبَلَاءَ بِالْذُّعَاءِ»^۱.

۱. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۹، ص ۳۸۰.

فصل دوازدهم

توبه



تدارك گناهان

س. آیا در نزد خدای بزرگ گناهی هست که نابخشودنی باشد؟

ج. به طور کلی تمام گناهان، اگر به طور شایسته تدارک و جبران شود مورد آمرزش و عفو است. شرک به خدا - خواه عقیدتی باشد و خواه عملی - ابتدا با تصحیح عقیده و در اعتقاد به توحید، و سپس با ترک عمل شرک‌آمیز، و توبه کردن جبران می‌شود.

ظلم به مردم و حق‌الناس نیز با ادای حق ذی‌حق، و توبه محو می‌گردد. و اگر شخص، قادر به ادای حق نباشد، ممکن است توبه و طلب مغفرت برای صاحب حق، موجب جبران حق او در آخرت گردد و گناهی که فقط به نافرمانی شخصی ارتباط داشته باشد، اگر عملی است که قضا و جبران داشته باشد (مثل ترک نماز) با توبه و قضا جبران می‌گردد؛ و اگر صرف معصیت و مخالفت است، مثل بسیاری از گناهان کوچک و بزرگ، با توبه نصوح و جدی تدارک می‌شود و خلاصه راه باز است. فقط گاه ممکن است طبع بعضی گناهان یا اصرار در بعضی معاصی این اثر وضعی را داشته باشد که صاحب آن موفق به توبه و حصول حال ندامت و پشیمانی نگردد؛ چنان‌که در قرآن مجید می‌فرماید: ﴿ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَصَابُوا السُّوْأَىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ﴾^۱

نکته دیگر که در اینجا قابل ذکر می‌باشد این است که به گفته قرآن کریم و

۱. روم، ۱۰.

روایات شریفه، اگر کسی مشرک و با فساد عقیده بمیرد، گناه او آمرزیده نخواهد شد؛ ولی در مورد گناهان دیگر اگر انسان حتی بدون توبه بمیرد ممکن است مورد عفو و آمرزش قرار بگیرد، چنان که در مورد اهل ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است، آیه **﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾**^۱، و روایاتی که ظلم در آنها بر سه قسم تقسیم شده: **«الظُّلْمُ ثَلَاثَةٌ: وَظُلْمٌ يَغْفِرُهُ اللَّهُ...»**^۲، به همین معانی دلالت دارد که برای بیان تفصیل بیشتر، فعلاً مجال نیست.

تدارک آثار گناهان کبیره

س. آثار گناهان کبیره (از قبیل: زنا، شرب خمر، غیبت، غصب و...)، که انسان از روی جهل و غفلت مرتکب شده است، پس از برطرف شدن غفلت چگونه مرتفع می‌گردد؟

ج. نسبت به غصب علاوه بر ادای مال غصبی به صاحب آن و ادای اجرةالمثل زمان غصب بعد از ادای حق الناس، استغفار و توبه جدی نماید، ان شاء الله خداوند می‌آمرزد. نسبت به شرب خمر هم استغفار و توبه جدی نماید، ان شاء الله خداوند می‌آمرزد. و در صورت جهل به موضوع، گناه شمرده نمی‌شود. نسبت به غیبت با امکان حلّیت طلبیدن از شخصی که از او غیبت کرده، از او حلّیت بطلد و اگر ممکن نیست و سبب دشمنی و فتنه می‌شود به همان استغفار اکتفا کند.

۱. نساء، ۴۸.

۲. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۵۲. عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام، قَالَ: «الظُّلْمُ ثَلَاثَةٌ: ظُلْمٌ يَغْفِرُهُ اللَّهُ، وَظُلْمٌ لَا يَغْفِرُهُ اللَّهُ، وَظُلْمٌ لَا يَدْعُهُ اللَّهُ؛ فَأَمَّا الظُّلْمُ الَّذِي لَا يَغْفِرُهُ فَالشُّرْكُ».

توبه و اعمال بیمار پس از اطلاع از مسائل

س. توبه و اعمالی که بیمار، پس از مطلع شدن از مسئله انجام می‌دهد

چه حکمی دارد؟

ج. برحسب آیه ﴿وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ﴾^۱ از کسانی که با بی‌توجهی و بی‌اعتنایی به اوامر و نواهی، زندگی خود را در معصیت و ظلم و گناه صرف کرده‌اند وقت معاینه مرگ، توبه نیست و مثل توبه فرعون در حال غرق شدن می‌باشد. اما ظاهراً اشخاص مبتلا به امراض مهلک که احتمال شفا و بهبودی نسبی می‌دهند و حال آنها حال احتضار و مرگ نیست، می‌توانند توبه نمایند؛ یعنی واجب است توبه نمایند و امیدوار به رحمت و مغفرت خدا باشند. این اشخاص مصداق این آیه از قرآن نیستند.

هر هنگام ممکن است مسئله استغفار و استرحام از خدا، مفید واقع شود و شخص استغفار کننده مورد مغفرت و رحمت بی‌انتهای الهی قرار گیرد. بنابراین باید این اشخاص هم با استغفار و تدارک مافات به وسیله اعمال خیر ممکن و وصیت به امور خیر، امیدوار و دل‌آرام باشند و به خدا حسن ظن داشته باشند؛ چنان‌که روایات، مفصلاً این معانی را بیان نموده‌اند.

جبران بدی نسبت به والدین در صورت فوت آنان

س. اگر کسی نسبت به والدین خود بدی کرده باشد و آنها فوت کرده‌اند،

چگونه می‌شود جبران کرد؟

ج. فعلاً می‌تواند با قرائت قرآن و دادن خیرات و احسان نسبت به آنها،

۴۳۴..... معارف دین / ج ۱

موجبات خشنودی آنها را فراهم سازد و از خداوند متعال برای آنها و خودش
طلب مغفرت نماید.

فصل سیزدهم

نصائح



تزکیه نفس

س. با توجه به اینکه خداوند در سوره «شمس» برای تزکیه نفس، یازده بار سوگند یاد کرده است، عده‌ای تزکیه و تهذیب نفس را واجب می‌دانند؛ آیا صحیح است؟

ج. تزکیه و تصفیه نفس، واجب است و برحسب آیه کریمه ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا﴾^۱ هرکس تزکیه نفس کند رستگار می‌باشد.

مسئله پاکسازی و تهذیب اخلاق و تصفیه و تحلیه و صفای روح و جلای قلب در برنامه‌های عبادی و اخلاقی و اعتقادی اسلام منظور شده است و همه در صفای باطن و بردن زنگار از قلب و تهذیب نفس و تنویر ضمیر مؤثرند. بخشی از تعالیم عالیه اسلام تزکیه و تصفیه، و بخشی هم تکمیل و تحلیه است؛ و بلکه بیشتر یا همه تعالیم دین مبین، متضمّن هر دو فایده تزکیه و تحلیه می‌باشد.

توبه، استغفار، تقوا و اجتناب از محرّمات، اهتمام در حلیت غذا، پوشاک، مسکن، کسب و شغل و عبادات و ریاضات شرعیه از جمله نماز، دعا، ذکر خدا، روزه، حج، ادای زکات، و سایر حقوق شرعیه، مانند احسان به والدین، احترام به معلم، صلّه رحم، کظم غیظ، یاد موت، زیارت مشاهد و قبور، اعتبار از حوادث روزگار و مجالست با نیکان و علما، و بیشتر هدایت‌ها و ارشادات دینی که یا به

۱. شمس، ۹.

عنوان واجب یا مستحب یا حرام یا مکروه عنوان شده است، همه اسباب صفای باطن و کمال نفس و تزکیه و تحلیه، و نیز همگی سیر و سلوک است. مخصوصاً اعتقادات صحیح معرفه‌الله، معرفت انبیا، معرفت ائمه و سایر معارفی که براساس توحید و ایمان به عالم غیب و جزا و پاداش و معاد استوار است، در خودسازی انسان نقش اساسی و بنیادی دارد.

هنگامی که انجام وظایف و تکالیف و عبادات و ترک گناه ادامه یافت، روشنی باطن بیشتر و بیشتر می‌شود و در این راه، سفر انسان الی الله و به سوی خدا شتاب می‌گیرد تا سراسر قلب روشن و منور گردد. برعکس، ارتکاب محرّمات و گناهان و ترک عمل به هدایت‌های دینی، قلب را تاریک و سیاه، روح را آلوده و تباه، و شخص را از خداوند دور می‌سازد.

بنابراین، کل دین، سلوک و سیر الی الله، تهذیب، تصفیه، تحلیه و تکمیل است. این سیر و سلوک عمل است که به مصداق آیه شریفه ﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۱ موجب حیات طیبه می‌گردد و با عمل و التزام و ایمان و تعهد و خلوص نیت، و خلاصه دو بال علم و عمل، انسان به این مقامات نایل می‌شود و در مشاهد عالیّه حضور می‌یابد.

پیر و مرشد و قطب و تلقین ذکر از این و آن غیر از قرآن و احادیث اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام نمی‌خواهد. نباید به اسم سیر و سلوک برخی افراد دین را به شریعت و طریقت تجزیه نموده و گروه‌بندی کنند و حتی علما را به این عناوین تقسیم‌بندی کرده و برنامه‌هایی را که اصالت اسلامی ندارد عنوان نمایند.

سیر و سلوک و راه رسیدن به صفای باطن، استفاده از کتاب‌هایی مثل *مصباح المتجهد* شیخ طوسی، و انجام فرایض و نوافل و امر به معروف و نهی از منکر، و سعی در اعلاّی کلمه اسلام و عزّت مسلمین و قضای حوایج مؤمنین، و انتظار واقعی فرج ظهور حضرت مهدی - ارواح العالمین له الفداء - است. خداوند متعال، همگان را به دین خودش در راه راست - که همان اسلام است - هدایت فرماید.

خواندن اذکار برای رسیدن به کمالات معنوی

س. آیا این گفته صحیح است: اگر کسی می‌خواهد به کمالات معنوی برسد باید ادعیه و اذکار را مانند دارو بداند و آن را زیر نظر طبیب روحانی و مجتهد مصرف کند، زیرا ادعیه ما دارای مراتب روحی است؟

ج. در این جهت همین مقدار که ادعیه و اذکار را از کتاب‌های معتبر مثل کتاب‌های علامه مجلسی و کتاب *مصباح* شیخ طوسی و *مفاتیح الجنان* بخواند کافی است و زیر نظر شخص خاص و اجازه لازم نیست؛ بلکه بعضی برنامه‌هایی که صوفیه و بعضی دیگر مطرح کرده و می‌کنند به این عناوین که باید با اجازه باشد، بی‌اصل و برخی صورت‌های آن بدعت و حرام است.

غرض این است که برنامه‌های دعا و عبادت و همه وظایف از شرع و از حضرات معصومین علیهم‌السلام رسیده باشد و شخص از اختراعات اشخاص تقلید ننماید.

روش صحیح سیر و سلوک

س. با عرض عالی‌ترین تحیت و سلام؛ خاطر شریف بر این مهم اشراف

دارد که بنی آدم در مسیر عبودیت به مقتضای مایه‌های فطری خلقت به مسائل ماورای این عالم ماده کشش دارد و تعلقات نفسانی را مانع، و شیطنتهای ابلیس مآبانه را دافع هرگونه حال و هوای ملکوتی می‌بیند؛ از این رو ناگزیر به تزکیه و تهذیب علاقه‌مند شده، همان‌گونه که حکم شرعی و وظیفه شخصی را از مرجعی فقیه می‌جوید در اینجا نیز به دستورالعمل سالکانه که به افراط و تفریط توأم نباشد محتاج است. به گونه‌ای که از آثار بزرگان سلف - قدس الله ارواحهم - استفاده می‌شود که بزرگان تشیع جهت ارادتمندان خویش، هم مفتی شریعت بوده‌اند و هم حکیم الهی. ولی بدبختانه نمی‌دانیم چه عواملی موجب گردید که در زمینه سلوک و تزکیه نفس و تهذیب معتقدین به نیابت نوآب عامه حضرت حجة بن الحسن - روحی فداه - در ایام غیبت به حضور غیر آن ذوات مقدّسه کشانیده شدند و مبتلا به تفکرات و ریاضات مرتاضانه غیرشرعی گردیدند و به اوراد و اذکاری که بعضاً مأثوره نیست و با تحریف در عدد و وقت و مهم‌ترین بدعت تلقین ذکر توأم می‌باشند، مشغول شدند یا مشغولشان کردند.

غرض از تصدیق اوقات شریف حضرتعالی این است که جهت مبتلا نشدن به سنت‌ها و آداب صوفیه - که بلای خانمان سوز است - دستورالعملی سالکانه را جهت سلوک الی الله مرحمت فرمایید تا همان‌گونه که با اطمینان کامل در زمان غیبت، حکم حضرتعالی را حکم امام زمان - روحی فداه - می‌دانیم در به کار گرفتن روش سلوکی به چنین نعمتی بدون

ابتلای به صوفیه طیّ طریق نموده از نعمت غایت آمال عارفین نیز مستفیض شویم.

ج. با عرض سلام و تحیت، نامه شریف شما که متضمن توجه به نکات بسیار عالی و نقطه‌نظرهای آگاهانه بود زیارت شد. بسیار موجب امیدواری و مسرت گردید که در میان انبوه نامه‌های وارده چنین نامه‌ای موجب انبساط خاطر و بلکه تسکین بعضی نگرانی‌ها می‌گردد. خداوند امثال جنابعالی را در بین مؤمنین زیاد فرماید.

بلی، از کمبودهای مهمی که در جامعه کنونی ما هست عدم توجه به همین نقاط ضعف و غفلت از وقوع افراد در این گونه مهالک و مساقت است. همان‌گونه که اشاره کرده‌اید، احساس نیاز به تهذیب نفس و تخلّق به اخلاق حمیده و نجات از پیروی هوای نفس و اخلاق زشت و کبر و آز و حسد و غرور و حبّ جاه و ریاست و دنیا و ترفع و برتری‌جویی و شهوات گوناگون و بالأخره افراط و تفریط در اعمال غرایز و مشتهیات فطری بشر است. چنان‌که حُبّ و علاقه به کرائم اخلاق در معانی وسیعه آن نیز فطری و جبلی است. از این‌رو همگان خوبان را دوست می‌دارند و آنها را می‌ستایند و افراد بد و انسان‌های جانی را دشمن می‌دارند. این فطرت تا آنجا قوی و نیرومند است که مردم ناپاک می‌خواهند در ردیف پاکان معرفی شوند و اگر کسی آنها را به همان صفات زشتی که دارند و خود را به آن صفات آلوده ساخته و گرفتار کرده‌اند خطاب کند، برآشفته و ناراحت می‌شوند.

همان‌گونه که متذکر شده‌اید این گرایش باطنی، انسان را خواستار دستورالعمل و برنامه تهذیب نفس، تسلط بر قوا و کنترل غرایز می‌نماید تا از حضیض حظوظ حیوانیت به اوج عالم انسانیت و ملکوتیت نایل شود؛ همان امری که در هدف بعثت انبیا منظور است.

همین نکته‌ای که متذکر شده‌اید - که اگر انسان کمال‌جو و فضیلت‌خواه، به راه مستقیم کمال و فضایل و اخلاق راهنمایی نشود، شیاطین جنّی و انسی او را در بی‌راهه‌ها انداخته و در مسیر عکس خواسته فطری او می‌برند - بعثت انبیا و رسل را لازم می‌سازد: ﴿لئلاَّ یَکُونَ لِلنَّاسِ عَلَی اللَّهِ حُجَّةٌ﴾^۱.

باید این نیاز فطری بشر به نحو صحیح از سوی خالق او - که از خصایص و غرایز و نیازها و نقاط ضعف و قوت، و ظاهر و باطن و جسم و روح او آگاه است - بر آورده شود؛ و خداوند منعم هادی و عالم و رحیم و رحمان و محسن و رثوف و ربّ و ارحم‌الراحمین او را به خود واگذار و سرگردان و متحیر رها نکرده و البته او را هدایت می‌فرماید و برنامه سیر و سلوک را چنان‌که تاکنون عطا فرموده است. از این پس نیز به او عطا می‌نماید.

نمونه اکمل و اتمّ این هدایت‌های وحیانی و آسمانی و الهی دین اسلام، هدایت‌هایی است که روح و جسم، دین و دنیا، ظاهر و باطن، فرد و اجتماع و همه را فرا گرفته است.

دین به این معنای عام همه‌اش سیر و سلوک و دستور و روش رفتار نیکو و برنامه طیّ طریق سعادت و رستگاری است.

تجارت انسان متشرّع، طبابت متشرّع، فلاح و کشاورزی متشرّع، سیاست انسان متدین و قضاوت و جنگ و صلح متشرّع، کار و عمل مؤمن، سلوک اجتماعی متدین، همسرداری و تعلیم و تربیت متشرّع و... همه سیر و سلوک و مظاهر ایمان است. وقتی در کارها انگیزه انسان قرب الهی و کسب کمالات معنوی و ملکوتی

باشد و اعمالش به نظم الهی منظم باشد، آن کار - اگرچه عبادت و دعا نباشد و کار ساده و زحمتکشی و رنج‌بری باشد - سیر و سلوک الی الله می‌شود. روح دین و ایمان او در هر کاری که تجلی می‌یابد و آن کار (البته به شرط اینکه معصیت و گناه نباشد)، سبب نورانیت قلب و صفای باطن و رشد قوای عقلی او می‌گردد. صحیح است که در فقه اصطلاحی و فنی بیشتر به بایدها و نبایدهای عملی و فعلی توجه گردیده؛ ولی بایدهای اخلاقی نیز فراموش نشده است و در این بخش سیر و سلوک نیز اگر ما به همان نسخه اصلی اخلاق بشری، یعنی قرآن مجید رجوع کنیم، در کمال سهولت و آسانی راهنمایی می‌شویم. آیاتی مثل آیات سوره اسراء (از آیه ۲۲ تا ۲۹) و مثل آیاتی از سوره فرقان (آیه ۶۳ تا آیه ۷۷) و صدها آیه دیگر که همه به صلاح و سلامت قلب و تهذیب نفس نظر دارند همه نسخه است.

هزاران حدیث مرویه از حضرت رسول ﷺ و ائمه طاهرين علیهم‌السلام، همه نسخه‌های صیانت نفس از اخلاق ذمیمه و علاج و درمان بیماری‌های قلبی است. مثلاً در نكوهش حسد چه کلامی بلیغ‌تر از این کلام است: «إِنَّ الْحَسَدَ يَأْكُلُ الْإِيمَانَ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ»^۱ یا در مورد مدح صبر چه سخنی از این سخن شیواتر و رساتر است: «الصَّبْرُ مِنَ الْإِيمَانِ بِمَنْزِلَةِ الرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ»^۲.

کلمات قصاری که در هر یک از اخلاق پسندیده یا نکوهیده وارد شده، بسیار و بی‌شمار است. کتب بزرگ ادعیه و هر کدام از دعا‌های کوتاه و طولانی، همه دستور سیر و سلوک‌اند. همین دعای «مکارم الاخلاق» که در صحیفه سجادیه

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۲۴۴.

۲. مجلسی، بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۱۴.

است متضمن بهترین راهنمایی‌های تهذیب و تکمیل نفس است. شرح‌هایی که بر این ادعیه به زبان فارسی و عربی نوشته‌اند، همه قابل استفاده بوده و برای ما چراغ راه و بصیرت‌بخش و بینش‌افزا است. کتب ادعیه و اذکار و ثواب آنها و نیز کتب اخلاق - کوچک و بزرگ - که همه برگرفته از قرآن کریم و احادیث بسیار است، اعمال یوم و ليله و هفته و ماه مبارک رمضان و آیام معدودات و معلومات، همه فرصت‌های سلوک و سیر آگاهانه و عارفانه است.

اجرای این برنامه و ارتباط با خدا و تهذیب نفس و مراتب مجاهده با نفس از محاسبه و معاتبه برای همه به‌طور مستقیم و بدون رجوع به پیر و مرشد و اذن و اجازه این و آن میسر است و نسخه دادن و تلقین ذکر لازم ندارد. تعیین عدد و وقت و زمان و هر شرایطی که در احادیث ذکر نشده، باطل، و تعبّد به آن بدعت است. این برنامه‌های صوفیانه و طریقت و شریعت را از هم جدا کردن بی‌اساس می‌باشد و سلسله‌هایی که اینها معرفی می‌کنند، مشتمل بر افراد منحرف و متهم به فساد عقیده و افراد مجهول است.

نمازی که ما می‌خوانیم سیر و سلوک، عبادت و ذکر است. تحمید، تسبیح، تکبیر، تهلیل و قرائت قرآن، معراج مؤمن است. پیشوایان معصوم ما همه آداب مستحبّه نماز را فرموده‌اند؛ هرچه آن آداب بیشتر رعایت شود سیر و عروج انسان کامل‌تر می‌گردد. نوافل این نمازها و در مجموع این پنجاه و یک رکعت نماز در شبانه‌روز، که با ادعیه عالیة‌المضامین در تعقیبات آنها رسیده و یک فصل برنامه‌های عبادی و سیر و سلوک است، محتاج به نسخه و دستورالعمل دادن و اذن این و آن نیست؛ هر کس اهل سیر و سلوک حقیقی باشد از آن استفاده

می‌کند. ماه مبارک رمضان و دهه اول ذی‌الحجه و کل برنامه حج، همه سیر و سلوک و نردبان کمال و ترقی است.

سیره پیغمبر اکرم ﷺ و ائمه طاهرين ﷺ همه دستورالعمل اخلاق، تواضع، زهد، قناعت، رحم، انصاف، ایثار و وفا، صداقت و امانت و سایر صفات پسندیده است. حفظ زبان و گوش و چشم از گناه و عفت بطن و فرج، همه دستور سیر و سلوک و ریاضت است. نگاه داشتن زبان از دروغ و غیبت و گناهان دیگر ریاضت است.

کتابی مانند *عین الحیات و حلیة المتقین* علامه مجلسی و *معراج السعادة* فاضل نراقی و کتب کوچک و بزرگ دیگر کم نیست. به‌علاوه در مجالس و مناظر هم کم‌وبیش این مسائل همیشه مطرح بوده است و در این مطالب چون از یقینات و مسلمات شرع است، تقلید لازم نیست تا محتاج باشیم از مجتهد زنده در آن تقلید کنیم.

ابتلا به اضلال صوفیه و بعضاً مشرک‌مآبانان این عرفا و فقرای اسمی و اصطلاحی و اختراعات و مبتدعات آنها همیشه و حتی در عصر ائمه ﷺ نیز وجود داشته است.

در بسیاری از وظایف شرعیه از جمله تولی و تبری و امر به معروف و نهی از منکر و انکار منکر و ابطال باطل و دفع بدع و این‌گونه وظایف مهم و حیاتی سیر و سلوک‌های به‌اصطلاح عرفانی وجود ندارد؛ ولی در سیر و سلوک اسلامی همه اینها سیر و سلوک است.

سخن در این رشته بسیار است. اجمالاً عرض می‌کنم که با این برنامه‌های

کامل الهی که به کارگیری آن برنامه و دستورالعمل‌های آن در اختیار همگان است نیازی به اینکه حقیر و امثال من دستورالعمل سالکانه بنویسیم، نیست. این گوی و این میدان؛ این نماز شب و تهجد؛ این نوافل نمازهای یومیّه؛ این همه تشویق روایات به اذکار و تسبیحات اربعه و مداومت بر آنها و برنامه‌های ریاضتی روزه و حج؛ این آداب و دستورالعمل خواب و خوراک و پوشاک؛ این همه احکام واجبات و محرّمات؛ هرکس اهل سیر و سلوک است، بسم‌الله. آری، سالک حقیقی در عین اینکه این برنامه‌های معنوی و روح‌افزا و نشاط‌آور را انجام می‌دهد، از برنامه‌های ملامی و موسیقی سماع و اختلاط زن و مرد و لهو و لعب اجتناب می‌کند.

خداوند متعال همه ما را در انجام وظایف شرعی توفیق عطا فرماید و همه را از سیر و سلوک‌های اختراعی و شرک‌آمیز و افتادن در دام‌ها و شبکه‌های شیطانی صوفیه و افرادی که دین را به شریعت و طریقت تقسیم می‌نمایند، نجات بخشد.

﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾^۱

چگونگی کسب رضایت خداوند

س. اینجانب دختری بیست‌وسه‌ساله هستم و دیپلم ادبیات می‌باشم که سؤالات بی‌شماری در مورد خدا و اسلام و اینکه یک جوان باید چگونه عمل نماید تا خدا از او راضی باشد در ذهن خویش دارم، و دوست دارم که با راهنمایی‌های یک فرد کامل، کاملاً هدایت شوم و تا آخر عمر در خدمت اسلام

باشم. تاکنون سؤالاتم را با افرادی که از دین اطلاع دارند مطرح کرده‌ام؛ ولی متأسفانه هیچ‌کدام پاسخ قاطع و راضی‌کننده‌ای نداده‌اند و به جوابی نرسیدم، تا اینکه به فکر افتادم سؤالاتم را با شما که مرجع تقلیدم هستید در میان بگذارم. امیدم فقط به شماست و در خانه شما آخرین دری است که می‌کوبم و اگر هدایت نشوم نمی‌دانم در این ظلمات دنیا چه بر سرم خواهد آمد.

از جمله سؤالاتم این است که مگر نه اینکه آقا امام زمان عجل الله تعالی فرجه رؤف و میهمان‌نواز هستند و اگر کسی به خانه ایشان برود جوابش را می‌دهند، پس چرا پس از یک اربعین، پاسخ مرا ندادند و مرا راهنمایی نکردند؟

مگر نه این است که خدا جوانی را که به سوی او برود دوست دارد؛ پس چرا هرچه از خدا خواستم آن‌طور که من لیاقتش را دارم هدایت شوم، هدایت نشدم؟ یا چرا با اینکه از او خواستم تا کسی را سر راهم قرار دهد تا در این ظلمات نادانی‌ام دستم را بگیرد و مرا به مقصد برساند، جوابی نشنیدم؟ اینکه خواسته بد و زیان‌باری نیست که خدا صلاح نداند.

ج. نامه شما که حکایت از شور و شوق درونی شما به طیّ طریق کمال و نیل به درجات بلند معنوی و قرب به درگاه ربوبی - عزّ اسمه - داشت موجب ابتهاج و انبساط گردید. حقیر این حال عزیز خداخواهی و این روحیه ایمانی و بیداری ضمیر و روشنی قلب و رشد دینی و بصیرت و بینش اسلامی را به شما تبریک می‌گویم و به شما بشارت می‌دهم که خود این حال که انسان طالب رضای خداوند متعال باشد بسیار مغتنم است و مرحله‌ای از رسیدن به مقصود و حصول مطلوب است.

غرض از بعثت انبیا و تربیت‌های دینی همین است که مطلب و مقصد بشر رضای خدا باشد، این حال حیات قلب و شعور حقیقی است. قرآن کریم و هدایت‌های رسول اکرم ﷺ و ائمه طاهرين  و مواعظ و نصایح، در صاحبان قلوب زنده که به سوی خدا روی کرده‌اند، اثر می‌کند. بدیهی است این روحیه طلب رضا و قرب به حق تعالی در حدی واقف نمی‌شود و صاحب آن همواره خود را چنان می‌بیند که شاهد مقصود را در آغوش نکشیده و رضای خدا را تحصیل ننموده است. بنابراین با اینکه بسا به درجاتی رسیده، خود را موفق نمی‌بیند و از این‌رو همواره در تلاش و جهاد است.

غرض اینکه حالی که دارید، حال هدایت و رشد و مقدمه کسب رضای الهی و سرآغاز آن است. این حال و روحیه را باید با فکر و عمل، ترقی داد. تفکر در آیات الهی و عظمت عالم آفرینش - از زمین و آسمان، منظومه‌ها و کهکشان‌ها، جانداران و انسان، ذره و اتم، کوچک و بزرگ و قوا و عجایب و اسرار و نظامات محیرالعقول - از علایم عقل و خردمندی است؛ چنان‌که قرآن کریم در وصف خردمندان می‌فرماید: ﴿وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا﴾^۱ عالم به تمام اجزا و اعضایی که دارد همه موعظه و بیداری‌بخش و هشداردهنده است.

برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفتری است معرفت کردگار

اینجا مقام و عالم بیکرانه‌ای است که اگر عقول همه بشر را با عمر همه دنیا به یک نفر بدهند، هرچه تفکر کند و کمیّت اندیشه را هزاران بار بیشتر از برق به

۱. آل عمران، ۱۹۱.

حرکت در آورد، به هر کجا برسد و هر چه بفهمد، باید مثل امیرالمؤمنین علیه السلام - آن بزرگواری که در بلندترین قلّه شامخ معرفت قرار دارد - پیشانی خضوع و اقرار به عظمت خداوند متعال بر زمین گذارد و عرض کند: «سُبْحَانَكَ مَا أَعْظَمَ مَا نَرَى مِنْ خَلْقِكَ وَمَا أَصْغَرَ كُلَّ عَظِيمَةٍ فِي جَنْبِ قُدْرَتِكَ»^۱.

البته تفکر درجات و مراتبی دارد که در بعضی مراتب یک ساعت تفکر ثواب یک شب عبادت و در بعضی دیگر ثواب یکسال تا هفتاد سال عبادت را دارد. در مقام عمل، مهم‌ترین و اساسی‌ترین وسیله رضای خداوند متعال انجام فرایض و واجبات و ترک معاصی و محرّمات، و بعد از آن انجام مستحبات و ترک مکروهات است.

اگر کسی فرایض و واجبات را به‌جای آورد، محرّمات را ترک کند، دروغ نگوید، غیبت نکند، ظلم و ستم نکند، اعضا و جوارح خود را از معصیت نگاه دارد باید امیدواری کامل به رضای باری تعالی داشته باشد.

بنابراین، این گوی و این میدان؛ راه تحصیل رضای خدا باز است. باید با مخالفت با هوای نفس این راه را پیمود و همواره از خداوند متعال استعانت نمود و مخصوصاً با دعا و نوافل و تهجد و قضای حوایج مؤمنین، خود را بیشتر مسلح نمود ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ﴾^۲.

در حدیث قدسی است: «مَا يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ عَبْدِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْهُ إِذْ افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَيَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّوَافِلِ حَتَّى أُحِبَّهُ، فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ لَهُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ...»^۳.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۹ (ص ۱۵۸).

۲. نحل، ۱۲۸.

۳. مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۱، ص ۱۴۸.

بنابراین و با توجه به آنچه بیان شد، شما هدایت یافته‌اید و امید است در این ظلمات دنیا آنچه برای شما پیش آید نور و روشنی و هدایت بر هدایت باشد. بحق محمد و آله الطاهرين صلوات الله عليهم أجمعين.

اما راجع به گله‌ای که با کمال ادب و لطف بیان، از لطف عمیم و رأفت و مهر تامّ و تمام آقا حضرت صاحب‌الزمان - ارواحنا و ارواح العالمین له الفداء - نموده‌اید و گمان کرده‌اید که در خانه آن حضرت رفته‌اید و عرض مسئلت هدایت نموده‌اید و آن آقای مهربان ضعیف‌نواز، پاسخی به شما مرحمت نفرموده‌اند؛ اگرچه این گله باز هم تجدید تقاضا و مسئلت و استدعاست و ناز فقیر به غنی و عبد به مولی و غلام و مملوک به سید و آقا است، اما از کجا می‌گویید که مشمول لطف و احسان آقا نشده‌اید و از شما میهمان‌نوازی نشده است؟ آیا چهل هفته‌ای را که میهمان او شده‌اید و خود را به او بسته و میهمان او شمرده‌اید توفیق کمی می‌شمارید؟ یا قدر این سعادت را که در این مدّت به یاد او بوده‌اید - خدای نخواستہ - نمی‌دانید؟ باید همیشه میهمان آن حجّت یگانه خدا باشیم و در خانه او را رها نکنیم و اگر در آن آستان عرش نشان بار ندهند، به اینکه بارخواه و طالب شرف حضوریم، افتخار کنیم و بگوییم:

اگرچه نیست به وصل تو دسترس ما را همین که طالب وصل توایم بس ما را

و حقیر در ضمن اشعاری عرض کرده‌ام:

اگر وصل تو ما را دسترس نیست که در بحر کرامت خار و خس نیست
 میندازم ز چشم لطف و احسان عطایم را فزون ساز و فراوان
 به من بین کز فراق دل دو نیمم سزای رحمت و لطف عمیم

باز هم در خانه آقا بروید و این در خانه را تا زنده‌اید رها نکنید. اما راجع به دعا و توجه به خدا: همان‌گونه که نوشته‌اید، خدا جوانی را که به سوی او برود دوست می‌دارد و علامت دوستی او همین شدت علاقه و محبت شما به هدایت اوست که اگرچه به راه او هدایت شده‌اید و او را کارساز و قاضی الحاجات و هادی و راهنما می‌دانید و از راهنمایی فطرت و هدایت اسلام بهره مند هستید، باز هم هدایت می‌طلبید و می‌خواهید که شما را راهنمایی کند و به مقصد برساند که در بین راه وامانده یا منحرف نشوید.

خدا را در حدّ خود به اسماء الحسنایش شناخته‌اید؛ او را عالم و قادر و حکیم و رحمان و رحیم و مالک حوائج همه حاجت‌مندان می‌دانید، شما از او بخواهید و دعا کنید که «الدُّعَاءُ مُخَّ الْعِبَادَةِ»^۱.

بسا می‌شود حاجتی را انسان می‌خواهد که برآوردن آن، مصلحت او نیست؛ و بسا تأخیر در اجابت برای این است که بنده در دعا و تضرّع و ابتهال، اصرار کند و خدا را بیشتر بخواند تا از فیض حقیقی دعا بیشتر بهره بگیرد.

هر حالی که برای مؤمن و مؤمنه پیش بیاید، برای او خیر است. نباید از رحمت خدا و لطف خدا ناامید شد.

امید است این بیانات، پاسخی به خواسته‌های قلبی و سؤالات درونی شما باشد. خداوند متعال شما را مقضی المرام فرموده و همه حوائج شرعیه دنیویه و اخرویه شما را برآورده فرماید.

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۳، ص ۳۰۰.

درخواست نصیحت برای سعادت دنیا و آخرت

س. با توجه به اینکه جنابعالی با بزرگان زیادی مأنوس بوده‌اید، مستدعی است نصیحتی که راهگشای سعادت دارین باشد، مرقوم فرمایید که **﴿فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ﴾**^۱.

ج. عالم و هرچه در آن است و همه حوادثی که در آن واقع می‌شود، گردش سال و گذشت عمر، شب و روز و زمین و آسمان، فقر و توانگری، تندرستی و بیماری، جوانی و پیری، زندگی و مرگ، ذلت و عزت و هرچه را می‌بینیم و پیدایش هر چیز، و نشو و نمای آن و تغییراتی که در آن پیدا می‌شود تا مرگ و فنای آن، همه پند و نصیحت است. اگر نظر انسان نظر عبرت باشد و از ظاهر دنیا، باطن آن را بشناسد، نگاه او به هر چیزی و هر پدیده‌ای وی را از جهات متعدد هشیار و بیدار می‌سازد و در هر ذره‌ای از ذرات عالم امکان، و هر برگ‌گی از برگ‌های درختان، ابوابی از معرفت و راه‌هایی برای نیل به سعادت می‌یابد، به شرط اینکه از آنان باشد که **﴿وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا﴾**^۲ در شأن آنها است؛ و از مردمانی که وصف آنها **﴿لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا﴾**^۳ است، نباشد.

بنابراین، کتاب تکوین سراسر و تمام ذرات و کلمات و آیات و حروفش پر از موعظه و نصیحت است؛ به شرط اینکه شخص، سواد خواندن آن، و عقل فهم معانی آن را داشته باشد.

۱. ذاریات، ۵۵.

۲. آل‌عمران، ۱۹۱.

۳. اعراف، ۱۷۹.

کتاب بزرگ وحی و تشریح قرآن مجید نیز مثل همان کتاب تکوین، متضمن هدایت و نصیحت و ارشاد است. هرچه انسان آن را بیشتر بخواند و در معانی آیات آن بیشتر تأمل کند، به مواعظ و نصایح بیشتر راهنمایی می‌شود. شما در هر رشته‌ای نصیحت بخواهید می‌توانید از این کتاب اعظم آسمانی دریافت کنید. اوصاف عباد الرحمن را در سوره مبارکه «فرقان» بخوانید. تعالیم اخلاقی و اجتماعی را در مثل سوره «اسراء» (آیات ۲۲ تا ۳۹) قرائت کنید. آیات بشارت و انذار آن، همه نصیحت و هشداردهنده است. بیان اوصاف مؤمنین و اصحاب میمنه و اصحاب یمین و اصحاب شمال آموزنده و نصیحت است. قصص قرآن و سرگذشت انبیا و رجال الهی و سوء عاقبت کفار و ارباب معاصی و فراعنه و جباران، پند و اندرز و هدایت به صراط مستقیم است. همه را بخوانید و پیوسته تکرار کنید و در مضامین آنها تأمل نمایید.

در مثل این آیات کریمه تأمل کنید و سعی کنید به حقیقت مفاد آنها برسید:

﴿تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾^۱ ﴿وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَا أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيَّاحُ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا﴾^۲ ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾^۳ ﴿وَكَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ﴾^۴ ﴿كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ *

۱. قصص، ۸۳.

۲. کهف، ۴۵.

۳. زلزله، ۷-۸.

۴. یوسف، ۱۰۵.

وَزُرُوعٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ * وَنِعْمَةً كَانُوا فِيهَا فَآكِهِينَ^۱، ﴿أَفَرَأَيْتَ إِن مَتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ * ثُمَّ جَاءَهُمْ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ * مَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يُمْتَعُونَ﴾^۲

خلاصه، قرآن نوری است که اگر از آن روشنی طلب شود، همه تاریکی‌ها را از میان می‌برد. اگر به زبان عربی آشنایی ندارید، تفسیر این آیات را در تفاسیر فارسی مثل *منهج الصادقین و تفسیر ابوالفتح* رازی مطالعه نمایید.

همراه با قرآن مواظب و نصایح رسول خدا ﷺ و مواظب امیرالمؤمنین علیه السلام را در نهج البلاغه و کتب دیگر، و نصایح سایر ائمه معصومین علیهم السلام را که حاملان علوم قرآن و مفسران حقیقی کتاب خدا می‌باشند بخوانید.

سعی کنید در حدی که می‌توانید حقوق برادران و خواهران ایمانی را رعایت کنید. برای قضای حوایج مردم، خصوصاً طبقات ضعیف تلاش کنید. حضور در جماعات و جلسات دینی و مذهبی را ترک نکنید. توفیق به نماز شب را بسیار مهم و مغتنم بدانید و از یاد خدا در هر حال غافل نباشید. شب‌های جمعه، دعای کمیل و روزهای آن، دعای ندبه را بخوانید.

سخت‌تر از آنچه شخص، در امور مالی از شریک و طرف معامله خود حساب می‌خواهد، خودتان به دقت به حساب کارهای خودتان برسید که فرمودند: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُحَاسِبْ نَفْسَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ فَإِنَّ عَمَلًا حَسَنًا اسْتَزَادَ مِنْهُ وَإِنْ عَمِلَ سَيِّئًا اسْتَعْفَرَ اللَّهُ مِنْهُ، وَتَابَ إِلَيْهِ»^۳. نیت خود را خالص کنید و خود را به هیچ کس و هیچ چیز جز خدا و ثواب خدا نفروشید.

۱. دخان، ۲۵-۲۷.

۲. شعراء، ۲۰۵-۲۰۷.

۳. مجلسی، بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۵۲.

با حضرت بقیةالله قطب عالم امکان - ارواح العالمین له الفداء - ارتباط قلبی را مستمر بدارید. فراموش نکنید که رعیت آن حضرت و در تحت ولایت آن حضرت هستیم. هرچه بتوانیم کارهای خودمان را به حساب ایشان و خدمت به اهداف و مقاصد بلند ایشان - که اعلائی کلمه اسلام و عزت مسلمین است - بگذاریم و همه دوستان و شیعیان و منتظران ظهور آن بزرگوار را صمیمانه دوست بداریم.

امید است سعادت‌مند باشید و به مقامات عالیه - که فقط با پیروی از اهل بیت علیهم‌السلام حاصل می‌شود - نایل گردید. خداوند شما و ما و همه مؤمنین را از گرفتار شدن در دام‌های شیاطین انسی و جنّی و اهل بدع حفظ فرماید. اگر در مظانّ اجابت، دعوات حقیر را از دعای خیر مخصوصاً برای سلامتی ایمان و حسن عاقبت و توفیق فراموش ننمایید، بسیار متشکر خواهیم بود.

راهنمایی برای سیر و سلوک

س. مستدعی است این جانب را در سیر و سلوک راهنمایی فرمایید. آیا در این راه از قطب و مرشد پیروی نمایم؟ چه کتابی را پیشنهاد می‌فرمایید؟

ج. مکتوب جنابعالی واصل و از مضمون آن اطلاع حاصل شد. چون در مقام تهذیب اخلاق و به گفته خودتان در سیر و سلوک از این حقیر، راهنمایی خواسته‌اید، به شما تذکر می‌دهم که کل تعالیم اسلام - از واجبات و محرّمات و مستحبات و مکروهات - سیر و سلوک است. هر مسلمانی سالک الی الله است؛ با این تفاوت که در این سلوک، بر حسب قوّت و ضعف اشخاص در تعهد به

انجام واجبات و ترک محرّمات همه در یک درجه و رتبه نیستند. هرچه مواظبت انسان بر اطاعت از خداوند متعال و دستورات شرع بیشتر باشد در این سیر و تحصیل تقرّب به خداوند موفق تر می شود.

تعالیم عبادی نماز، حج، روزه، دعا، قرائت قرآن، نماز شب، مواظبت بر خواندن نمازهای نوافل یومیّه، عبادات شب و روز جمعه، ترک دروغ و غیبت، محاسبه با نفس، قضای حوائج بندگان خدا، احسان به پدر و مادر، صلّه رحم، حسن جوار، حفظ امانت، مصاحبت و همنشینی با علما، تجدید توبه و استغفار، مواظبت بر اذکار تهلیل و تسبیح و تحمید و تکبیر، حسن معاشرت با مردم، امر به معروف و نهی از منکر، و رعایت حقوق برادران دینی تا حدّی که در روایات «معلّی بن خنیس» بیان شده، حفظ اعضا و جوارح از معاصی و حتی ترک مشتهات، تفکر در عالم آفرینش و عظمت ظهور قدرت خدا در خلقت مخلوقات، تفکر در فنای دنیا و نظر عبرت به کوه و دریا و موجودات کوچک و بزرگ و امور بسیار دیگر - که در آیات قرآن مجید بیان شده است و شرح مختصر آن نیاز به نوشتن یک کتاب دارد - همه سیر و سلوک است. دستور این سیر و سلوک همین کتب دعا و رساله‌ها و تفاسیر قرآن مجید و کتب حدیث فارسی و عربی است و محتاج به قطب و مرشد نمی باشد و همه این امور، راه رفتن به سوی خداست؛ و استاد همه قرآن و تعالیم ائمه علیهم السلام و احادیث شریفه است.

خلاصه همه مسلمانان - اعم از زن و مرد - در پنج وقت نماز، سیر الی الله دارند.

زن در خانه شوهر با خانه داری و انجام وظایف شرعیه خود، و مرد در بیرون خانه با کدّ یمین و عرق جبینش می توانند این سیر را ادامه دهند. فقط باید دستور

﴿وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ﴾^۱ را رعایت کنند و در همه این اعمال چشم به رضای خدا و تقرب به او داشته باشند و خدا را فراموش نکنند.

راه به برکت تعالیم اسلام باز است و بسته نیست و اگر هم بعضی معاصی سدّ راه شده باشد، با توبه باز می شود.

اشخاص منزوی و گوشه گیر و تارک امر به معروف و نهی از منکر، راهنما نیستند. راهنمایان، علما و شاگردان مکتب ائمه علیهم السلام می باشند. به شما هشدار می دهم از این فرقه ای که به آنها اشاره کرده اید حتماً پرهیزید که راهها و روش های آنان گاه به کفر و شرک منتهی می شود. دعوی ارشاد آنها اضلال است. به شما برادرانه نصیحت می کنم: خودتان با پای خودتان به مدد خواندن نماز در اول وقت، حفظ زبان و رعایت برنامه هایی که به آن اشاره شد به سوی خدا بروید و به او تقرب جوید. ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ﴾^۲ حقیر هم برای توفیق شما و حفظ ایمان شما از خطر وساوس شیاطین جنّ و انس دعا می کنم، شما هم بنده را فراموش ننمایید. وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.

راه رهایی از گرفتاری های روحی

س. ... برای رهایی از گرفتاری های روحی و سلب توفیقاتی که قبلاً

داشته ام چه باید کرد؟

ج. نامه شکایت آمیز شما از حالات روحی و تأسف بر سلب بعضی توفیقاتی

که داشته اید، واصل شد.

۱. اعراف، ۲۰۵.

۲. عنکبوت، ۶۹.

این روحیه گله از نفس و توجه به ابتلای نفس به خسارت‌ها و زیان‌های معنوی، دلیل بیداری ضمیر و حیات قلب و آگاهی و سلامتی روح است و ضدّ حالت غفلت و بی‌اعتنایی به گناه است و حالت معاتبه نفس می‌باشد که در اصلاح باطن، بسیار مؤثر است.

در احادیث شریفه است قریب به این مضمون که: در امم گذشته شخصی بود که سالیان دراز عبادت می‌کرد. سپس به رسم آن زمان‌ها قربانی کرد و مقبول درگاه الوهیت - عزّ اسمه - نشد. او خود و نفس خود را مخاطب قرار داد و گفت: به من نرسید آنچه رسید مگر از تو، و نیست گناه مگر از تو!

خطاب شد که: این نکوهش و توبیخ نفس، از آن سال‌ها عبادت بهتر است. باید شما با ایمانی که دارید همین حالت شایسته را داشته باشید. از فوت ثواب و محروم شدن از کار نیک ناراحت شوید. بنابراین در مقام جبران گذشته برآید و شکر و سپاس خدای متعال را به جای آورید که این وجدان روشن را به شما عطا فرموده است. به شکرانه آن، برنامه‌هایی را که داشته‌اید با شوق و نشاط از سر بگیرید. از خدا توفیق بخواهید و کمک و یاری طلب کنید. ان‌شاءالله حال شما از گذشته هم بهتر خواهد شد و صفای باطن و نورانیت قلب شما بیشتر می‌شود.

یک بنده باید همواره مراقب حالات نفسانی و قلب خود باشد که در حدیث است: دل نیز مانند آهن زنگ می‌گیرد و با تلاوت قرآن کریم و یاد مرگ زنگ آن زدوده می‌شود.

اگر بتوانید، نفس خود را جریمه کنید و او را در راه اطاعت و ریاضت،

زحمت بیشتری بدهید. زاید بر برنامه، اگر می‌توانید از مال خود انفاق نمایید یا نماز بیشتر بخوانید، یا بیشتر قرآن تلاوت کنید.

چنان‌که در احوال یکی از بزرگان گفته شده است که چون نماز مغرب را مختصری از اول وقت تأخیر انداخت، به کفاره آن و تأدیب خود یک بنده آزاد کرد.

این فقرات دعای شریف «ابی حمزه ثمالی» را با توجه بخوانید و اگر عیبی در کار است آن را اصلاح کنید: «مَا لِي كُلَّمَا قُلْتُ قَدْ صَلَّحْتُ سِرِّي، وَقَرَّبَ مِنْ مَجَالِسِ التَّوَابِينَ مَجْلِسِي، عَرَضْتُ لِي بَلِيَّةٌ أَزَالَتْ قَدَمِي وَحَالَتْ بَيْنِي وَبَيْنَ خِدْمَتِكَ. سَيِّدِي لَعَلَّكَ عَنْ بَابِكَ طَرَدْتَنِي وَعَنْ خِدْمَتِكَ نَحَيْتَنِي، أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي مُسْتَخْفًا بِحَقِّكَ فَأَقْصَيْتَنِي أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي مُعْرِضًا عَنْكَ فَقَلَيْتَنِي أَوْ لَعَلَّكَ وَجَدْتَنِي فِي مَقَامِ الْكَاذِبِينَ فَرَفَضْتَنِي أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي غَيْرَ شَاكِرٍ لِنِعْمَائِكَ فَحَرَمْتَنِي أَوْ لَعَلَّكَ فَقَدْتَنِي مِنْ مَجَالِسِ الْعُلَمَاءِ فَحَذَلْتَنِي أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي فِي الْعَافِلِينَ فَمِنْ رَحْمَتِكَ آيَسْتَنِي أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي أَلْفَ مَجَالِسِ الْبَطَالِينَ فَبَيْنِي وَبَيْنَهُمْ حَلَيْتَنِي...»^۱

اینها اشاره به یک سلسله از عوامل قلت یا سلب توفیق است که به هر حال توجه‌دهنده و آموزنده و بیدارکننده و عافیت‌بخش می‌باشد.

من امیدوارم که شما تحت تأثیر هیچ‌یک از عواملی که در این دعا یاد شده قرار نگرفته باشید. به امید خدا برنامه‌ها را - کما فی السابق - اجرا کنید؛ جلو بروید؛ قدم بردارید که سعادت‌های بزرگ و درجات عالی و مقامات بلند در انتظار شماست.

به حضرت بقیة‌الله، مولانا المهدی - ارواح العالمین له الفداء - متوسّل باشید و

۱. طوسی، مصباح‌المتهجّد، ص ۵۸۸.

برای فرج ایشان دعا کنید. به این بنده ضعیف سرمایه از دست داده و در بند نفس گرفتار مانده، از راه مرحمت دعا کنید.

تُبَّتْكُمْ اللهُ وَإِيَّانَا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ. وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللهِ.

سفارش و نصیحت مرجع عالیقدر حضرت آیت الله العظمی صافی کلبایگانی مدظله العالی در پاسخ به نامه یکی از برادران ایمانی

بسم الله الرحمن الرحيم

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ
وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ، سَيِّمَا بَقِيَّةُ اللهِ فِي الْأَرْضِينَ قَالَ اللهُ تَعَالَى:
﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ
وَصَّأَكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾^۱

نصیحتی که به شما می‌نمایم برگرفته و اقتباس از نصیحت و سفارش مرحوم «علامه حلی» به فرزندش «فخرالمحققین» رحمته الله علیه می‌باشد. ایشان از بزرگ‌ترین علمای اسلام است که در همه علوم نقلی و عقلی از اساتید کم‌نظیرند. آن بزرگوار در خاتمه کتاب ارزنده **قواعد الاحکام**، به فرزندش - که او نیز از شخصیت‌های برجسته علمی و از مفاخر عالم علم و تحقیق و فضیلت است - سفارشات فرموده است.^۲

آن فقیه عظیم، فرزند جلیل خود را مخاطب قرار داده و بعد از دعای خیر، او را به تقوا و پرهیزکاری - که سپر نگهدارنده و وسیله پایدار و سودمندی

۱. انعام، ۱۵۳.

۲. علامه حلی، قواعد الاحکام، ج ۳، ص ۷۱۴-۷۱۷.

فصل سیزدهم / نصایح ۴۶۱

است و انسان را برای قیامت آماده می‌نماید - وصیت می‌فرماید و به اطاعت اوامر خدا و آنچه موجب رضای او است و دوری از آنچه خداوند نهی فرموده، دستور می‌دهد.

از او می‌خواهد که عمرش را در تحصیل کمالات و کسب فضایل و صعود از پستی، نقصان و نادانی به اوج علم و کمال و مدارج معارف و آداب و مقامات انسانی و اعمال صالحه صرف نموده و اوقات خود را بیهوده تلف نسازد.

از جمله این وصایا، احسان و مساعدت و کمک به برادران و قضای حوایج محتاجان و مقابله بدی به نیکی و تشکر و امتنان از نیکوکاران است.

وی نیز فرزندش را به ترک صحبت و همنشینی و معاشرت با مردم نادان و فاسدالاخلاق سفارش می‌کند. و از طرف دیگر، فرزندش را به ملازمت محضر علما و مجالست فضلا - که سبب رفع جهل و موجب اخلاق حسنه است - توصیه می‌فرماید.

به صبر و توکل و رضا و حساب‌رسی نفس و استغفار و پرهیز از ظلم، خصوصاً به یتیمان و ضعفا وصیت می‌کند و می‌فرماید: خداوند در کیفر کسی که شکسته‌ای را برنجانند و ضعیف و افتاده‌ای را بیازارد گذشت نمی‌فرماید.

وی بعد از آن می‌فرماید: در ادای نماز شب مواظبت داشته باش که پیامبر عظیم‌الشان ﷺ بر آن ترغیب و تشویق فرموده است و می‌فرماید: «مَنْ حَتَمَ لَهُ بِقِيَامِ اللَّيْلِ ثُمَّ مَاتَ فَلَهُ الْجَنَّةُ»^۱.

او اضافه می‌کند: صله رحم و پیوند با خویشان را که سبب زیادتی عمر است

۱. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۱۵۴.

انجام بده. و در حسن خلق هرچه می‌توانی اهتمام کن که پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «إِنَّكُمْ لَنْ تَسْعُوا النَّاسَ بِأَمْوَالِكُمْ فَسَعَوْهُمْ بِأَخْلَاقِكُمْ»^۱.

در پیوند با ذریه طیبه سادات کرام (فرزندان معصومین علیهم‌السلام) و خدمت و احترام به آنها تلاش داشته باش که خداوند متعال در سفارش آنها تأکید فرموده و مودت و دوستی ایشان را اجر رسالت قرار داده است: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»^۲.

حضرت ختمی مرتبت علیه‌السلام فرمودند: من از چهار صنف روز قیامت شفاعت می‌کنم، اگرچه به مقدار گناهان اهل دنیا گناه بیاورند: کسی که ذریه مرا یاری کرده باشد؛ شخصی که در تنگدستی، مالش را به فرزندان من بذل کرده باشد؛ و آن کسی که اولاد مرا به زبان و دل دوست داشته باشد و شخصی که برای قضای حوایج ذریه من - در وقتی که طرد شده و کنار گذاشته شده باشند- سعی و تلاش نماید.

همچنین بر تو باد به تعظیم فقها و اکرام علما که پیامبر عالیقدر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند: «مَنْ أَكْرَمَ فَقِيهًا مُسْلِمًا لَقِيَ اللَّهَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَهُوَ عَنْهُ رَاضٍ، وَمَنْ أَهَانَ فَقِيهًا مُسْلِمًا لَقِيَ اللَّهَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَهُوَ عَلَيْهِ غَضَبَانٌ»^۳.

نظر به روی عالم عبادت است و نظر به در خانه عالم عبادت است و مجالست و همنشینی با عالم عبادت است.

بر تو باد به تحصیل علم و فهم دین. مبدا علمی را که داری از آنان که نیاز دارند کتمان کنی و اظهار ننمایی. در قرآن مجید است: آن‌کس که دانش خود را

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۳۸۳.

۲. شوری، ۲۳.

۳. مجلسی، بحار الانوار، ج ۲، ص ۴۴.

کتمان کند، خدا و همه لعنت‌کنندگان، او را لعنت می‌کنند. خصوصاً اگر بدعت‌ها ظاهر شود بر عالم واجب است که علم خود را اظهار کند و بدعت‌ها را دفع نماید و نگذارد که مردم گمراه شده و در اشتباه بیفتند.

قال رسول الله ﷺ: «إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ فِي أُمَّتِي فَلْيُظْهِرِ الْعَالِمُ عِلْمَهُ فَمَنْ لَمْ يَفْعَلْ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ تَعَالَى».^۱

توصیه حقیر، اضافه بر آنچه علامه حلی رحمته الله علیه فرموده، این است که یاد خدا را در هیچ حال فراموش مکن و خدا را چنان عبادت و پرستش کن که گویی او را می‌بینی و اگر تو او را نمی‌بینی، او تو را می‌بیند: «أُعْبِدُ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ».^۲

بر یاد او به دل و زبان مستمر و مداوم باش. یقیناً خدا هم تو را یاد می‌نماید:

﴿فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ﴾.^۳

از شکر نعمت‌های او - اگرچه کسی از حق شکر آنها بر نمی‌آید - غافل مباش و از کفران نعمت و اینکه با نعمت خدا او را معصیت کنی بر حذر باش: ﴿لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ﴾.^۴

در معامله با مردم، طریق انصاف را رعایت کن. مبادا حقی را از کسی - اگرچه کوچک باشد - انکار کنی و تا می‌توانی با برادران دینی مواسات داشته باش: «أَشَدُّ الْأَعْمَالِ ثَلَاثَةٌ: ذِكْرُ اللَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ وَمُوَاَسَاةُ الْأَخِ، وَإِنْصَافُكَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِكَ».^۵

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۰۵، ص ۱۵.

۲. مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۰۴.

۳. بقره، ۱۵۲.

۴. ابراهیم، ۷.

۵. مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۱۸۷.

حق برادران مؤمن و خواهران مؤمنه را رعایت کن. آسان‌ترین آن این است که برای آنها دوست بداری آنچه را برای خودت دوست می‌داری؛ و ناخوش داشته باشی، آنچه را برای خود ناخوش می‌داری!

با آنها که از تو می‌برند، تو پیوند کن و آنهایی را که به تو ستم می‌کنند عفو کن. از خودبینی و غرور و تکبر و نظر حقارت به دیگران پرهیز کن که: ﴿فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ﴾^۱.

به هیچ‌یک از بندگان خدا و برادران و خواهران ایمانی به نظر کم‌قدری نگاه مکن. شاید همان کسی که تو او را کم گرفته و کم می‌بینی از اولیای خدا باشد. مظاهر دنیا و مقامات ظاهری، معیار و نشان قدر معنوی و حقیقی و شأن اشخاص نیست که: ﴿الْأَكْثَرُونَ هُمُ الْأَقْلُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾^۲.

هرچه خود را در مقایسه با دیگران کمتر بشماری و تواضع بیشتر داشته باشی، به مقامات و درجات بالاتری نایل می‌شوی.

امر به معروف و نهی از منکر و سعی و کوشش در اعلای کلمه اسلام و تبلیغ مکتب اهل بیت علیهم‌السلام را - که مکتب اصل و اصیل اسلام است - همیشه وجهه همّت خود قرار بده و حبّ فی الله و بغض فی الله را در همه احوال و کارها مراعات کن که: ﴿أَوْثَقُ عُرَى الْإِيْمَانِ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَالْبُغْضُ فِي اللَّهِ﴾^۳.

بر راستی و صداقت و درستی و امانت و حفظ عهد و وفای به عهد - که از

۱. زمر، ۶۰.

۲. ورام بن ابی‌فراس، مجموعه ورام، ج ۱، ص ۱۷۷.

۳. مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۲۴۳، ۲۵۳؛ ج ۷۱، ص ۲۳۷.

موجبات مهم عزت دنیا و آخرت و اعتلا و اعتبار جامعه است - ملازمت و مداومت داشته باش؛ که در حدیث است به نماز و روزه بسیار شخص نظر نکنید؛ بلکه به صدق و راستی او در گفتار و ادای امانت او نظر کنید. و از رسول اکرم ﷺ است که فرمود امت من همواره در خیر هستید، مادامی که امانت را غنیمت و صدقه دادن را غرامت و خسارت نبینند: «لَا تَزَالُ أُمَّتِي بِخَيْرٍ مَا لَمْ تَرَ الْأَمَانَةَ مَغْنَمًا، وَالصَّدَقَةَ مَغْرَمًا»^۱.

از دوستی با دشمنان خدا سخت پرهیز کن و در این سه آیه پیوسته تأمل کن.

قال الله تعالى:

﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ﴾ الآية^۲.

وقال الله تعالى:

﴿قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾^۳.

وقال جل شأنه:

﴿تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ

لِلْمُتَّقِينَ﴾^۴.

۱. حلوانی، نزهة الناظر، ص ۱۵.

۲. مجادله، ۲۲.

۳. توبه، ۲۴.

۴. قصص، ۸۳.

تلاوت قرآن را ترک مکن که برحسب روایات، قرآن عهد خداست و باید شخص در این عهد نظر کند و حداقل روزی پنجاه آیه از آن را قرائت نماید. از فایده و فضیلت تفکر در خلق آسمان و زمین و نفس خود و همه آیات الهی که سبب مزید معرفت و خداشناسی و بیداری و آگاهی و ترقی روح و عقل می شود، هیچ گاه غفلت مکن که خداوند، خردمندان را در قرآن به این صفت توصیف و تعریف نموده است. و نیز در قرآن می فرماید: ﴿وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ * وَفِي أَنْفُسِكُمْ﴾^۱.

مبادا جزء کسانی باشی که به خاطر نظر به ظاهر این عالم، به باطن آن نمی رسند و به همین تماشا و سیر ظاهری جهان اکتفا کرده، مشمول این آیه شریفه می شوند:

﴿وَكَايِنٌ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ﴾^۲.

در حدیث است که حضرت رسول اکرم ﷺ به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «إِذَا تَقَرَّبَ النَّاسُ إِلَى خَالِقِهِمْ بِأَنْوَاعِ الْبِرِّ تَقَرَّبَ إِلَيْهِ بِأَنْوَاعِ الْعَقْلِ»^۳.

همان چیزی که امتیاز اصلی و اساسی انسان بر حیوان به آن می باشد؛ یعنی قوه عاقله و تفکر در اسرار عالم و درک حقایق و عواقب امور.

در توسل به حضرات معصومین علیهم السلام و حضور در مجالس ذکر فضایل و مناقب و مصائب ایشان خصوصاً مجالس روضه و تعزیه حضرت سیدالشهدا - علیه افضل التحية والثناء - کوتاهی ننما و این مجالس را که متضمن کمال روح و تهذیب نفس و کسب ثواب و اجر بسیار و ازدیاد بصیرت و معرفت است، مغتنم بشمار.

۱. ذاریات، ۲۰-۲۱.

۲. یوسف، ۱۰۵.

۳. طبرسی، مشکاة الانوار، ص ۲۵۱.

خصوصاً یاد ولی نعمت حقیقی و آن آقایی که همه نعمت‌های الهی و فیوض ظاهری و باطنی از برکت وجود مقدس او به ما می‌رسد یعنی حضرت بقیة‌الله مولانا المهدی - ارواحنا فداء - را فراموش ننما و تا می‌توانی با گفتار و کردار خود خشنودی و مسرت خاطر شریف ایشان را فراهم نما و برای تعجیل فرج و ظهور آن حضرت و نزدیک شدن روزگار رهایی دعا کن؛ و سعی کن که از منتظران حقیقی و متعهد آن حضرت باشی.

بر صلوات بر محمد و آل محمد علیهم‌السلام مداومت داشته باش.

این حقیر فقیر سراپا تقصیر را از دعای خیر و طلب مغفرت حیاً و میتاً

فراموش ننما.

فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ، وَآخِرُ دَعْوَانَا أَنِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.

سفارش و نصیحت مرجع عالیقدر حضرت آیت‌الله العظمی صافی

گلبایگانی مدظله‌العالی در پاسخ به نامه یکی از مؤمنان

بسم الله الرحمن الرحيم

نامه جنابعالی متضمن دو سؤال و درخواست پند و اندرز واصل شد. سؤالات و درخواست، کاشف از حسن نیت و بصیرت مذهبی و حیات وجدانی است. حقیر، این نورانیت ضمیر و ایمان و اعتقاد را به شما تبریک گفته و از خداوند متعال برایتان دوام توفیق و کمال ایمان و یقین را مسئلت می‌نمایم.

در پاسخ اگرچه به واسطه کثرت مشاغل و قلت فرصت سعی بر این بود که ایجاز و اختصار رعایت شود، ولی معنویت این مطالب و حلاوت و لذتی که

برای روح انسان در تذکار و یادآوری آنها فراهم می‌شود خودبه‌خود موجب بسط کلام می‌گردد؛ به طوری که اگر عنان قلم کشیده نشود، نفس هیچ‌گاه از بیان این معانی دلپذیر سیر نگشته و قلم از نوشتن آن باز نمی‌ماند. وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ.

اما پند و اندرز برای خودم و برای شما و همگان:

اوضاع جهان و دگرگونی‌های احوال مردمان، و تغییرات و تحولات در هر عصر و هر زمان، بلکه در هر لحظه، همه مشتمل بر پند و موعظه بوده و معرفت‌آموز و هدایت‌بخش است.

هر ذره‌ای از ذرات و هر برگ درخت و هر قطره باران و هر سلول و هر جنبنده و هر حیوان و جماد و نبات و انسان و کوه و دریا و ستاره و منظومه و کهکشان و... هر کدام و هر یک عالمی از حقایق و کتابی از معانی و معارف و راه و طریقی به سوی خداست. سنت الهی لبس و خلع، حیات و موت، عوض شدن مظاهر و تازه شدن نعمت‌ها، کهنه شدن نوها، پیدایش‌ها و آغازها، فرجام‌ها و پایان مهلت‌ها و عمرها و انقراض دولت‌ها همواره برای خردمندان بهترین موعظه بوده و هست.

﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ﴾^۱

کدام نقطه و حرف و کلمه‌ای از کتاب آفرینش و کدام پدیده و مخلوق کوچک و بزرگ است که در آن آثار قدرت بی‌نهایت و حکمت و علم نامنتهای الهی مشهود نباشد، و آدمیان غافل را با نهیب و هشدار از خواب غفلت بیدار نکند و به اندیشه در عاقبت کار وادار نسازد و در برابر عظمت آفریننده یگانه و

یکتای این جهان هستی، خاضع و خاشع نماید و به سجده نیندازد و زبانش را به کلمه توحید و تهلیل و تسبیح و تکبیر نگشاید و مثل مضامین این دعا را بر گوش جان او نخواند:

«اللَّهُمَّ إِنَّهُ لَيْسَ فِي السَّمَاوَاتِ دَوْرَاتٌ وَلَا فِي الْأَرْضِ حَرَكَاتٌ وَلَا فِي الْعِيُونِ لِحَظَاتٌ وَلَا فِي الْبِحَارِ قَطْرَاتٌ وَلَا فِي الْأَشْجَارِ وَرَقَاتٌ إِلَّا وَهِيَ لَكَ شَاهِدَاتٌ وَعَلَيْكَ دَلَالَاتٌ وَفِي مُلْكِكَ مُتَحَيِّرَاتٌ».

آری همه، شواهد وجود خدا و دلایل علم و حکمت و قدرت اویند:

برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفتری است معرفت کردگار

«إِنْ نَظَرْتَ إِلَى الْأَشْجَارِ رَأَيْتَهَا دَفَاتِرَ سَطْرَتْ عَلَى أَوْرَاقِهَا أَدَلَّةٌ وَجُودِهِ أَوْ إِلَى الْبِحَارِ وَجَدْتَهَا زَاخِرًا مِنْ بَحْرِ كَرَمِهِ وَجُودِهِ، جَمِيعُ مَا فِي الْكُونِ نَاطِقٌ بِتَسْبِيحِهِ وَتَجْدِيدِهِ ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ﴾»^۱.

درحالی که تمام اجزا و اعضای جهان از اتم تا کهکشانها و هر جرم و کره‌ای که از آن بزرگ‌تر یا کوچک‌تر نیست، همه به قدرت الهی در حرکت و سیر و گردش‌اند و این حرکت تکوینی در خود انسان و در اعضا و اجزای ذرات وجودش در جریان است. همه با زبان بی‌زبانی هشدار می‌دهند که در عرصه اراده و اختیار نباید از قافله حرکت باز ماند و باید حرکت کرد و به جلو پیش رفت و سکون و توقف جایز نیست. حیف است که انسان این همه مواعظ و هشدارها را با گوش دل نشنود و عمرش را به غفلت و بطالت و عبث و بازی تمام کند.

در احادیث شریفه است که: هر کس دو روز او مساوی باشد، مغبون و زیانکار است و هر کس امروزش از دیروزش بدتر باشد، ملعون است.^۱

هر چه می‌بینیم، همه به ما می‌گویند: به هوش باشید که وقت می‌گذرد. فرصت از دست می‌رود؛ جوانی را پیری، تندرستی را بیماری و زندگی و حیات را مرگ و ممات در پی است. تا فرصت هست و توان دارید به پا خیزید و برای راهی که در پیش دارید و بسیار دور و دراز است زاد و توشه فراهم نمایید؛ فراموش نکنید که امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «كَفَىٰ بِذَلِكَ وَاعِظًا لِمَنْ عَقَلَ وَمُعْتَبَرًا لِمَنْ جَهَلَ».^۲

اما پاسخ سؤال اول که: اگر قرار باشد خداوند متعال یک آرزوی شما را برآورده کند در این صورت، بهترین و مهم‌ترین آرزوی شما چیست؟

سؤال بسیار مهمی است که غیر از ائمه طاهرين علیهم السلام که راسخین در علم و معادن بصیرت و معرفت و کمالات عالیه و ملهم به الهامات خاصه ربانیه هستند، کسی نمی‌تواند به آن پاسخ کافی و شافی بدهد.

نمی‌دانم از خدا با چنین شرطی که یک آرزو و حاجتم برآورده باشد چه درخواستی بنمایم و کدام یک از حوائج خود را مسئلت کنم؟ آیا از درگاه او ایمان ثابت، رضا و رضوان او را بخواهم؟ یا فرج و ظهور آقا حضرت صاحب الامر - ارواح العالمین له الفداء - را مسئلت نمایم؟ یا عرض کنم: «إِلَهِي اجْعَلْنِي كَمَا تُحِبُّ وَكَمَا تُرِيدُ»؟ یا برای همه بندگان خدا، خیر و سعادت دنیا و آخرت و هدایت بخواهم و یا... .

۱. صدوق، الامالی، ص ۶۶۸.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۰ (ص ۲۸۱).

ولی من خدا را «بَاسِطُ الْيَدَيْنِ بِالْعَطِيَّةِ» می دانم. می دانم که از خزائن رحمت و کرم او هرچه انفاق و بخشش و عطا شود چیزی کم نمی شود و همه دعاها را مستجاب می فرماید. او فیاض مطلق است. «لَا يَشْغَلُهُ سَمْعٌ عَنْ سَمْعٍ، يُعْطَى مَنْ سَأَلَهُ، وَيُعْطَى مَنْ لَمْ يَسْأَلْهُ» است. کرم و عطای او محصور و محدود نمی شود: «لَا تَنْفَدُ خَزَائِنُهُ، وَلَا تَزِيدُهُ كَثْرَةُ الْعَطَاءِ إِلَّا جُودًا وَكَرَمًا». او در کتاب کریمش و وحی نازل بر حضرت خاتم الانبیا ﷺ به همگان برای حضور در مشهد دعا بار عام و اذن مطلق داده و با اعلان و بلکه فرمان «وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ»^۱ همه را به دعا مأمور کرده و باب استجاب آن را بر روی همه گشوده است.

بنابراین من همه حوائج را - که هرچه هستم و دارم، حاجت و نیاز است - از او می خواهم؛ و رحمت واسعه و ربانیت و فیاضیت نامتناهی او را محدود و متناهی نمی شمارم؛ و فخرم این است که سراپای وجودم فقر و حاجت به اوست و عزتم به این است که کارساز و قاضی الحاجات، اوست.

ولی یادآور می شوم که ادعیه بالنسبة جامع و فراگیر و مقاصد و مطالب، در ادعیه مرویه از حضرت رسول اکرم و اهل بیت معظم ایشان - صلوات الله عليهم اجمعین - بسیار است و چون همه منتخب و گزیده اند نمی توان از آنها، یک یا چند دعا را برگزید و انتخاب کرد. اگر بتوانیم از کتب معتبری که اصحاب ائمه عليهم السلام و علما و محدثین تألیف کرده اند، همه فیض برده و بهره مند شویم، به خزائن بی شماری در هدایت و رحمت الهی دست خواهیم یافت.

این ادعیه علاوه بر آنکه متضمن بیان نیازمندی حقیقی بشر و مسئلت قضای حوایج از حضرت قاضی الحاجات و سامع الدعوات است و خواننده را به فقر کامل و نیاز تمام او به خداوند غنی بی نیاز متوجه می نماید و به بهترین حالات معنوی و حضور و خشوع و خضوع و مقامات قرب و لذت انس با خدا نایل می نماید، درهای علوم و معارف و اخلاق کریمه و آداب فاضله را به روی او می گشاید.

یقیناً اگر راهنمایی آن بزرگواران به این ادعیه نبود، بشر نمی توانست مدارج بلند و معارج کمال و یقین و ایمان را - که در پرتو دعا و توجه به خدا فراهم می شود - طی نماید. این ادعیه به ما می آموزد که خدا را چگونه و با چه اسماء و صفاتی بخوانیم و از او چه بخواهیم.

این ادعیه و به ویژه ادعیه ای که در قرآن مجید است، همه نور و ایمان و سیر الی الله و فراغت و خلاصی از علایق دنیه دنیویّه، و حظوظ نفس بهیمیّه، و ارتقا به درجات ملکوتیه، و خوض و غور در بحار رحمت و مغفرت و برکات حقیقیّه است که امام زین العابدین علیه السلام در یکی از مناجات هایش به درگاه خداوند عرض می کند:

«يَا مَنْ حَازَ كُلَّ شَيْءٍ مَلَكُوتًا، وَقَهَرَ كُلَّ شَيْءٍ جَبْرُوتًا، صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَأَوْلَجَ قَلْبِي فَرَحَ الْإِقْبَالِ إِلَيْكَ، وَالْحَقِيقِي بِمِيدَانِ الْمُطِيعِينَ لَكَ»^۱.

با خواندن این دعا درمی یابیم که ما اگر خود می خواستیم از خدا چیزی بخواهیم، هرگز این مطالب بزرگ را نمی یافتیم؛ حاجت خود را به این مطالب و

۱. قطب راوندی، الخرائج والجرائح، ج ۱، ص ۲۶۶.

مراتبی که در این دعا است درک نمی‌کردیم و به همان طلب یک سلسله حوائج جسمانی و دنیایی بسنده می‌نمودیم.

آن حضرت، در جریان همین حال حضور و نیایش دیگر باره چنین درگاه خدا زبان به دعا می‌گشاید:

«يَا مَنْ قَصَدَهُ الضَّالُّونَ فَأَصَابُوهُ مُرْشِدًا وَأَمَّهُ الْخَائِفُونَ فَوَجَدُوهُ مَعْقِلًا، وَلَجَأَ إِلَيْهِ الْعَائِدُونَ فَوَجَدُوهُ مَوْئِلًا، مَتَى رَاحَةٌ مَنْ نَصَبَ لِغَيْرِكَ بَدَنَهُ، وَمَتَى فَرَحٌ مَنْ قَصَدَ سِوَاكَ بِهَيْبَتِهِ، إِلَهِي قَدْ انْقَشَعَ الظَّلَامُ وَلَمْ أَقْضِ مِنْ خِدْمَتِكَ وَطَرًا، وَلَا مِنْ حِيَاضِ مُنَاجَاتِكَ صَدْرًا، صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَافْعَلْ بِي أَوْلَى الْأَمْرَيْنِ بِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ»^۱.

ادعیه صحیفه مبارکه علویه و صحیفه کامله سجادیه و صحیفه ثانیه و ثالثه و رابعه و سایر ادعیه مأثوره از اهل بیت علیهم‌السلام، همه مشتمل بر مضامین جامع و معرفت‌آموز و بصیرت‌افزا و تربیت‌بخش است؛ روح را نشاط می‌بخشد و قلب را جلا و صفا می‌دهد و تیرگی‌ها را می‌زداید و به شوق و اشتیاق شخص به سیر در عوالم معنی و حقیقی می‌افزاید.

از دعا‌های جامع، طلب توفیق و عافیت و مقام یقین و تفویض و تسلیم و توکل و رضا است.

در ادعیه‌ای مثل دعای مکارم‌الاخلاق، آنچه فطرت پاک و نیاز واقعی دعاکننده است از خدا خواسته می‌شود و در همه آنها، انسان - هرکس و هر شخصیت و صاحب هر مقام و فضیلتی که باشد - خود را ناچیز و سراپا فقر و احتیاج می‌بیند و در برابر خداوند غنی بالذات و کامل بالذات، تا آنجا که می‌تواند عرض حقارت

۱. قطب راوندی، الخرائج والجرائح، ج ۱، ص ۲۶۷.

و ضعف و مسکنت می‌نماید. با این حال، خود را قوی و قدرتمند و پیروز و شکست‌ناپذیر می‌سازد و با سلاح دعا خود را در مقابل خطرناک‌ترین تیرهای حوادث مسلح می‌کند.

طوفان‌های بلا اهل دعا را بیچاره نمی‌نماید و سختی‌ها و شداید آنان را از پای در نمی‌آورد؛ یأس و ناامیدی بر آنها چیره نمی‌شود؛ رجا و امید آنها به خدا و حول و قوه خداست. با مثل دعای: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ إِيَّانَا تُبَاشِرُ بِهِ قَلْبِي، وَبِقِينَا حَتَّىٰ أَعْلَمَ أَنَّهُ لَا يُصِيبُنِي إِلَّا مَا كَتَبْتَ لِي، وَرَضِّنِي بِمَا قَسَمْتَ لِي»^۱ مقاوم و توانا با سرپنجه ایمان و یقین بر همه مشکلات فایق می‌شوند و از مواضع ایمانی خود عقب‌نشینی ندارند. «حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ، وَأَفْوُضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ، إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»، همه نقاط ضعف آنها را به قدرت مبدل می‌نماید. یا مثل این دعا به لفظ کوتاه و مختصر و به مضمون جامع و پر از معنی و معرفت که برحسب روایات، حضرت رسول اکرم ﷺ به دخترش - سیدة نساء العالمین - تعلیم داد: «يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ بِرَحْمَتِكَ أَسْتَغِيْثُ، وَلَا تَكِلْنِي إِلَىٰ نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ، أَصْلِحْ لِي شَأْنِي كُلَّهُ»، دعاکننده، خود را تحت حفظ و حراست خدا و در حمایت عنایت خدا می‌بیند و از هر کمی و کاستی و ضرر و زیان بی‌بیم و هراس می‌شود.

اصلاً حقیقت دعا و خواندن خدا، از حوائجی که می‌خواهیم، مهم‌تر و پرفیض‌تر است. همه‌چیز و همه حوائج کوچک و بزرگ را باید از خدا خواست که آنچه در آن خواستن و خواندن است عین اجابت و به مطلب رسیدن است. خوشا به حال بخت‌یارانی که همواره با دعا با او در ارتباط و راز و نیازند و

۱. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۵۲۴.

بدا به حال آنهایی که از توفیق دعا و لذت دعا بی نصیب‌اند. حقیقت عبادت و پرستش خدا، دعا است. قال الله تعالی: ﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴾^۱؛ «أَيُّ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ دُعَائِي». در حدیث است: «الدُّعَاءُ مُخُّ الْعِبَادَةِ»^۲؛ دعا مخ و مغز عبادت است.

و هم در روایات شریفه نیز آمده است که: از حضرت صادق علیه السلام سؤال شد که دو نفر با هم شروع به نماز کردند و با هم از نماز فراغت یافتند. یکی از آنها دعایش در نماز بیشتر بود و دیگری قرائتش؛ فضیلت کدام بیشتر است؟ فرمود: هر دو با فضیلت است. سؤال‌کننده عرض کرد: می‌دانم هر دو بافضیلت‌اند؛ کدام افضل است؟

فرمود: آنکه دعایش بیشتر است، افضل است: «هِيَ وَاللَّهِ الْعِبَادَةُ، هِيَ وَاللَّهِ الْعِبَادَةُ، هِيَ أَفْضَلُ»^۳.

از خداوند متعال مسئلت می‌نماییم که دل‌های ما را به انوار شوق و علاقه به دعا منور فرماید و حال اقبال به دعا به ما عطا فرموده، همواره و در همه حالات ما را از برکات دعا مستفیض فرماید و مخصوصاً با توفیق دعا برای حضرت بقیةالله، ولی عصر - ارواح العالمین له الفداء - و طلب تعجیل در فرج و ظهور آن حضرت، ما را قدردان نعمت ولایت آن صاحب زمان و ولی دوران قرار دهد.

س. اگر خدا در عالم قیامت به جنابعالی مقام شفاعت عنایت نمود آیا

بنده را شفاعت خواهید کرد؟

ج. امید دارم شخص شما با این روحیه ایمانی پاک و حبّ ولایت اهل بیت علیهم السلام

۱. غافر، ۶۰.

۲. مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۳، ص ۳۰۰.

۳. مغربی، دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۱۶۶.

که با التزام به تکالیف شرعیه توأم است، از شفاعا باشید. زیرا برحسب روایات، مؤمنین نیز در قیامت از شفاعا هستند.

ثانیاً همه، چشم امید به شفاعت کبرای حضرت رسول اکرم ﷺ و اهل بیت طاهرین آن حضرت ﷺ داریم. اگر بتوانیم رابطه خود را با آن بزرگواران نگاه داریم و با آن به عالم دیگر برویم موقعیت و جلوه خاصی دارد؛ هرچند شفاعا در روز قیامت بسیارند که از آن جمله شفاعت علما که پاسداران واقعی دین و احکام و مدافع از حدود و ثغور اسلام و جنود حضرت صاحب الامر ﷺ هستند. همان شفاعت محمد و آل محمد ﷺ شیعیان و مؤمنان را به سر منزل نجات و علو درجات نایل می‌نماید و با این شفاعت جا دارد که بگوییم:

طوبی که خورد آب ز سرچشمه کوثر فارغ بود از تربیت باد بهاری

امثال شما مؤمنان متعهد را چه حاجتی به شفاعت مثل این بنده حقیر سراپا تقصیر می‌باشد که اگر هم از شفاعت، مرا به سهمی مفتخر سازند، آن هم به شفاعت محمد و آل محمد ﷺ است.

برحسب احادیث شریفه در صورتی که موانع شمول شفاعت شفاعا در اشخاص نباشد، صاحبان درجات عالی و اعلی از صاحبان مراتب پایین‌تر و ادنی شفاعت می‌نمایند. این شفاعت نه فقط در ارتباط با عفو از گناهان است، بلکه شامل اختیار و محسنین نیز می‌شود و بر علو درجات و کثرت اجر و ثواب آنها می‌افزاید. بنابراین برحسب اطلاق روایات حضرت رسول اکرم ﷺ از کل افرادی که مانعی از شفاعت در آنها نباشد شفاعت می‌فرماید: از عصاة و گناهکاران امت، از اختیار و صدیقین و شهدا و صالحین و بلکه انبیا و ائمه طاهرین ﷺ.

شفاعت از گناهکاران، موجب بخشش و عفو آنان، و شفاعت از دیگران موجب ارتقای مرتبه و تقرّب بیشتر می‌گردد. به این معنی، شفاعت حضرت رسول اکرم و ائمه طاهرين علیهم‌السلام همه شخصیت‌ها و صاحبان مقامات بلند و همه مؤمنین را شامل می‌شود.

وسایل و اسباب شفاعت از عصاة نیز به قدری فراگیر است که حتی نام آنها را نیز فراگیر می‌شود و لدی‌الافتضاء از کسانی که به نام محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و... نام‌گذاری شده‌اند نیز شفاعت می‌شود.

به‌راستی جای تعجب است اگر با این همه شفعا خصوصاً شفاعت کبرای حضرت شفیع الأُمَّة و بلکه شفیع الانبیاء و شفیع الملائکه و شفاعت اهل بیت آن حضرت - صلوات الله علیهم اجمعین - و با این همه اجر و ثواب‌هایی که برای انواع عبادات و طاعات و اعمال خیر و صنوف کارهای نیک و برّ مقرر شده، و با اینکه باب توبه مابین مشرق و مغرب باز است و با وسایل دیگری که همه موجب ظهور رحمانیت و رحیمیت و مغفرت و بخشش خداوند متعال است، شخص، گرفتار تیه شقاوت و سقوط در هاویه عذاب و هلاکت گردد.

اگرچه شخصی قلیل المعرفة گفت: «عَجِبْتُ لِمَنْ نَجَا كَيْفَ نَجَا»، اما سخن حق و کامل و تمام، آن است که امام علیه‌السلام فرمود: «عَجِبْتُ لِمَنْ هَلَكَ كَيْفَ هَلَكَ». ^۱ زیرا نجات یافتن و سعادت‌مند شدن حق است و می‌باید انسان سعید و رستگار شود و شقاوت و محرومیت از فیض خدا، خلاف اصل و باطل است.

باید انسان خود را در مسیر کسب این همه فیوضات ربّانیّه قرار دهد و راه‌های

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۵۳.

تابش آفتاب رحمت حق را بر روی خود نبندد و همواره از اینکه گناه، او را به سیاه‌چالی بیندازد که بیرون آمدن از آن ناممکن شود بیمناک باشد و همیشه از سوء عاقبت و استدراج برحذر باشد و آیه **﴿ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوْاىَ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤْنَ﴾**^۱ را که نتیجه استمرار در معاصی و گناه را تکذیب و استهزا به آیات خدا اعلام می‌کند، فراموش ننماید؛ تا خود را به سوء اختیار خود در هلاکت حقیقی نیندازد؛ نه به رحمت خدا و مغفرت او مغرور گردد و نه از آن مأیوس و ناامید شود.

اجمالاً باید در بین همه عوامل بسیار نجات و اسباب هلاکت و دمار، بین خوف و رجا به سوی رضوان خدا و سعادت دنیا و عقبی هشیار و آگاه به جلو برود و از شرّ شیطان و نفس اماره به خداوند متعال پناه ببرد. **وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ. وَآخِرُ دَعْوَانَا أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.**

منظور از جمله «فضلاً علی ما یکفیه» در روایت

س. پس از سلام، استدعا می‌شود معنای روایت ذیل را مشروحاً بیان فرمایید؛ زیرا جمله «فضلاً علی ما یکفیه» در این روایت ابهام ایجاد کرده است. در کتاب من لا یحضره الفقیه و کتاب شریف ثواب الاعمال آمده است: **«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ بَنَى بُنْيَانًا رِيَاءً وَسُمِعَتْ طَوَقُهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْأَرْضِينَ السَّابِعَةِ إِلَى عُنُقِهِ ثُمَّ يُؤْمَرُ بِهِ إِلَى النَّارِ، قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ كَيْفَ يَبْنِي رِيَاءً وَسُمِعَتْ؟ قَالَ: يَبْنِي فَضْلاً عَلَى مَا يَكْفِيهِ اسْتِطَالَةً عَلَى النَّاسِ».** این یک امر قلبی است و ممکن است کسی

که ساختمان زیاد دارد بگوید: من استطاله ندارم؛ ولی معنای «فَضْلاً عَلَی مَا یَکْفِیهِ» چیست؟ استدعا می‌شود بدون اجمال، معنای این روایت را بیان فرمایید.

ج. مکتوب جنابعالی واصل شد. حدیث شریفی که درباره آن سؤال کرده‌اید بسیار آموزنده است. بالخصوص جامعه ما و اشخاصی که ساختمان‌های مجلل و کاخ‌های باشکوه بنا می‌نهند باید از تهدیدات مؤکدی که در این حدیث و احادیث دیگر است سخت بیمناک باشند که مبدا در معرض این عذاب‌ها قرار بگیرند.

در قرآن مجید آیه‌ای است که همه را در کیفیت معاش و خوراک و پوشاک و مسکن و شغل و مقام و حتی تحصیل علوم شرعیه و کل مظاهر زندگی - از مراسم شادی و عزا و... - و از اعمال نکوهیده‌ای مانند ترفع و برتری‌جویی و فخر و مباهات به مال و مقام و استحقار دیگران و کم‌شمردن زیردستان و طبقات کم‌درآمد، شدیداً و اکیداً هشدار می‌دهد. آیه شریفه این است:

﴿تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ

لِلْمُتَّقِينَ﴾^۱ که در تفسیر آن حتی روایت شده است که: اگر شخص به بندکفش خودش ببالد از اهل این آیه است؛ تا چه رسد اینکه به موارد بیشتر و مهمتری - از مال و فرزند و خانه و مقامات و مناصب و مراکب و ماشین‌های سواری و... ببالد.

از این جهت، ائمه طاهرين علیهم‌السلام و تربیت‌شدگان مکتب آنها از این مظاهر زندگی صورت‌هایی را که بیشتر متواضعانه بود اختیار می‌کردند. مخصوصاً رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امیرالمؤمنین علیه‌السلام، هم از جهت فضیلتی که تخلّق به این اخلاق کریمه دارد و هم از جهت اینکه در مقام بزرگ نبوت و امامت، الگو و اسوه خلق باشند،

در زندگی متواضعانه‌ترین حالات را داشتند. امیرالمؤمنین علیه السلام برحسب روایات، «يَأْكُلُ أَكْلَ الْعَبْدِ وَيَجْلِسُ جِلْسَةَ الْعَبْدِ».^۱ ایشان از تشریفات ظاهری و احتراماتی که ملل دیگر برای سران انجام می‌دادند و بر استکبار و استعلائی آنها می‌افزود به شدت منع می‌فرمودند.

این بخش بسیار مهم از تعالیم اسلام که شما با این حدیث آن را مورد نظر قرار داده‌اید بخشی است که مسلمان‌ها از آن و نقش سازنده آن در تعالی و ترقی جامعه و نزدیکی افراد و طبقات و راعی و رعیت به یکدیگر غفلت دارند. باید این احادیث شخصیت‌بخش و شجاعت‌آفرین، بر زبان‌ها و قلم‌ها تکرار شود.

اما حدیثی که جنابعالی متذکر شده‌اید و رفع ابهامی را که در آن تصور کرده‌اید: اولاً: این حدیث - همان‌گونه که جنابعالی تذکر داده‌اید - در کتاب شریف من لا یحضره الفقیه،^۲ روایت شده است. و در روضة المتقین،^۳ و در امالی صدوق،^۴ و در بحار الانوار^۵ روایت شده است.

ثانیاً: متن و لفظ حدیث در ضمن مناهی حضرت رسول اعظم صلی الله علیه و آله این است: «وَمَنْ بَنَى بُيْتَانًا رِيَاءً وَسَمِعَهُ حَمَلَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْأَرْضِ السَّابِعَةِ وَهُوَ نَارٌ تَشْتَعِلُ ثُمَّ يُطَوَّقُ بِهِ فِي عُنُقِهِ وَيُلْقَى فِي النَّارِ فَلَا يَجِسُّهُ شَيْءٌ مِنْهَا دُونَ قَعْرِهَا إِلَّا أَنْ يَتُوبَ، قِيلَ: يَا

۱. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۴، ص ۱۰۰.

۲. صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۱-۱۲.

۳. مجلسی، روضة المتقین، ج ۹، ص ۳۵۴-۳۵۵.

۴. صدوق، الامالی، ص ۴۲۶-۴۲۷.

۵. مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۱۴۹.

رَسُولَ اللَّهِ: كَيْفَ يَبْنِي رِيَاءً وَسُمْعَةً؟ قَالَ: يَبْنِي فَضْلاً عَلَى مَا يَكْفِيهِ اسْتِطَالَةٌ مِنْهُ عَلَى جِيرَانِهِ وَمُبَاهَاةٌ لِإِخْوَانِهِ».

در هریک از کتبی که نام بردیم، لفظ حدیث این است و بعد از کلمه «مَا يَكْفِيهِ» واو عطف وجود ندارد و ابهامی که برای جنابعالی پیش آمده به واسطه این بوده است. در نسخه‌ای که به آن مراجعه داشته‌اید این «واو» حتماً زاید است. همان‌گونه که مرقوم داشته‌اید، طلب ترفع چون از اعمال قلبی است نمی‌توان به مجرد اینکه خانه زاید بر کفایت باشد به صاحب آن گمان سوء برد؛ خصوصاً با آنکه وسعت داشتن منزل در حد متعارف مطلوب است.

میزان در توسعه منزل، همان است که در نهج البلاغه، از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است که وقتی وارد خانه «علاء بن زیاد حارثی» شدند و وسعت منزل او را دیدند، فرمودند: «مَا كُنْتَ تَصْنَعُ بِسَعَةِ هَذِهِ الدَّارِ فِي الدُّنْيَا وَأَنْتَ إِلَيْهَا فِي الْآخِرَةِ كُنْتَ أَحْوَجَ، وَبَلَىٰ إِنْ شِئْتَ بَلَغْتَ بِهَا الْآخِرَةَ تَقْرِي فِيهَا الضَّيْفَ، وَتَصِلُ فِيهَا الرَّحِمَ، وَتُطْلَعُ مِنْهَا الْحُقُوقَ مَطَالِعَهَا، فَإِذَا أَنْتَ قَدْ بَلَغْتَ بِهَا الْآخِرَةَ»^۱. بنابراین باید عمل صاحبان خانه‌های وسیع، خصوصاً مؤمنین با معرفت و متعهد را مهماً امکن حمل بر صحت و نیات صحیحه و صادقانه نمود.

البته در زمان ما کاخ‌ها و خانه‌هایی دیده می‌شود که مزین به تزئینات و تجملاتی است که با مخارج گزاف، وسایل و اسباب آن حتی از خارج کشور تهیه شده که به هیچ وجه برای آن، قصدی غیر از برتری جویی و رقابت و چشم‌وهم‌چشمی و اسراف نمی‌توان پیدا کرد. این خانه‌ها مصداق آن آیه کریمه و

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۹ (ص ۳۲۴).

این حدیث شریف است. خداوند متعال ما را از همه لغزش‌ها و خطایا حفظ فرماید و تعالیم اسلام را بر همه نواحی زندگی ما حاکم سازد.

وظیفه دانش‌آموزان در برابر مدیری که لفظ رکیک به کار می‌برد

س. مدیر یکی از دبیرستان‌ها و آموزشگاه‌های اسلامی، مستمراً در حضور چهارصد نفر، لفظ رکیک و قبیح «خفه شوید» را به کار می‌برد. با توجه به اینکه چنین لفظی فقط برای طاغوت است و ضدّ قانون، نظر شرع مقدّس اسلام چیست؟ وظیفه دانش‌آموزان و مسئولان چیست؟

ج. تعلیم و تعلّم و یاد دادن و یادگرفتن علم، در اسلام مورد تشویق و تأکید فراوان قرار گرفته و اساس ترقّی و تعالی و تکامل جامعه است. حق معلم و کسی که به انسان علمی را آموخته باشد یا او را به راه نیک و خیر و صوابی راهنمایی کرده باشد بسیار بزرگ است و مثل حق پدر رعایت آن لازم می‌باشد. باید دانش‌آموزان در احترام معلم تا می‌توانند اهتمام کنند، و حتی اگر از او برخورد خلاف آداب دیدند تحمل کنند.

وظیفه معلم و استاد هم این است که با دانشجو و دانش‌آموز با حلم و بردباری و مهر و رأفت رفتار نماید و از لغزش و خطای آنها چشم‌پوشد، و با زبان نرم و ملاحظت اشتباهات آنها را تذکر دهد.

رابطه شاگرد و استاد رابطه‌ای معنوی است که هیچ‌گاه فراموش نمی‌شود. استاد به شاگرد علاقه دارد، چون شخصیت او و اثر اوست؛ و شاگرد، حق‌شناس استاد و معلم است، چون در ارزش‌های معنوی و کمالات حقیقی مدیون استاد می‌باشد.

در حدیث است: «تَوَاضَعُوا لِمَنْ تَعَلَّمُونَهُ الْعِلْمَ، وَتَوَاضَعُوا لِمَنْ طَلَبْتُمْ مِنْهُ

«الْعِلْمُ»^۱. این حدیث هم توصیه به شاگرد است که با فروتنی و تواضع، به استاد احترام و تکریم نماید، هم تعلیم به معلم است که با مهر و محبت و تواضع، شاگرد را به فرا گرفتن علم و دانش تشویق نماید تا رغبت و میل دانشجو به تحصیل علم و معرفت بیشتر شود و با اشتیاق هر کجا اشتباهی دارد به معلم مراجعه نماید.

اما در مورد سؤال: وظیفه دانش‌آموزان این است که مراقبت کنند طوری رفتار نمایند که موجب خشم معلم نشود و در مقام تلافی نسبت به معلم برنیایند. و «جور استاد به ز مهر پدر» را مراعات نمایند. وظیفه مدیریت آموزشگاه و مسئولین، اشراف بر جریان وضع تعلیم و تدریس و اخلاق و رفتار معلمان و اساتید و کلیه امور آموزشگاه است که اگر از این‌گونه بدزبانی‌ها و نواقص و برخوردهایی که در روحیه دانش‌آموزان و اخلاق آنها اثر می‌گذارد مشاهده شود، باید به‌طور خصوصی و نه در برابر دانش‌آموزان، انعکاس سوء این برخوردها را به آن معلم تذکر دهند و او را به حسن اخلاق و عفت زبان و حفظ شأن معلم توصیه نمایند و محیط آموزشگاه را از این نواقص، مصونیت بدهند. والله العالم.

پیام به مناسبت روز معلم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

شغل شریف معلمی از مشاغلی است که عقل و شرع بر احترام آن اتفاق دارند و علو منزلت و رتبه معلم در بین تمام ملل و امم، همواره مورد تصدیق بوده و هست.

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۲، ص ۴۱.

خداوند متعال برحسب قرآن مجید، معلم کل انسان‌ها و معلم آدم و معلم حضرت رسول خاتم صلی الله علیه و آله است و تمام ممکنات زیر پوشش تعلیم و تربیت تکوینی و تشریحی او قرار دارند.

یکی از شئون بزرگ انبیای عظام تعلیم و تربیت است و حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله که برحسب خبری فرموده‌اند: «**إِنَّمَا بُعِثْتُ مُعَلِّمًا**»،^۱ به تصریح قرآن مجید، معلم کتاب و حکمت بود.

امیرالمؤمنین و سایر ائمه طاهرین علیهم السلام مظاهر صفت تعلیم و تربیت جامعه الهیه هستند. مدرسه تعلیم و بیان علوم و معارف و احکام آن بزرگواران، از همان صدر اسلام گشایش یافت و تا امروز یگانه مدرسه جهانی است که هزاران معلم در آن پرورش یافته و در اطراف و اکناف جهان و شهر و روستا و مساجد و حسینیه‌ها و منازل و مدارس، شغل مقدس آموزگاری را دارند.

همین حضرت سیدالشهدا علیه السلام که مجالس سوگواری آن حضرت، همه مدارس تعلیم و تربیت است، در مسجد مدینه عالی‌ترین حلقه درس را داشت که خود آن بزرگوار مدرس و معلم آن بوده و صحابه و تابعین در آن افتخار شاگردی و کسب علم داشتند.

بدیهی است در اینجا احتیاج به تذکر نیست که مقصود از تعلیم و معلم، تعلیم علوم مشروعه و معلم کمالات مفید است.

معلم قرآن، معلم احکام، معلم اخلاق، معلم اعتقادات و اصول دین، معلم خط و نگارش، معلم تاریخ و سرگذشت عبرت‌انگیز گذشتگان، معلم علوم ادب، معلم

۱. دارمی، سنن، ج ۱، ص ۱۰۰.

علوم پزشکی، معلم فیزیک و شیمی و ریاضیات و هیئت و نجوم، معلم انواع صنایع معدن‌شناسی، زمین‌شناسی، گیاه‌شناسی و... همه فضیلت دارند و تعلیم همه را می‌توان به عنوان خدمت به جامعه و عزت و شوکت مسلمین و رفع نیاز از بیگانگان برای کسب ثواب و رضای خداوند متعال انجام داد.

در صورتی که معلم با این شعور و درک عالی و هدف مقدس این علوم را تعلیم دهد، هیچ‌یک از این متاع‌های دنیایی و بلکه همه آنها را نمی‌توان با ارزش کار او برابر شمرد. هرچه خلوص نیت معلم در این راه بیشتر و اهتمام او در تربیت افراد مفیدتر و کامل‌تر باشد، ارزش معنوی کار او بیشتر می‌شود.

در مدرسه تعلیم امام جعفر صادق علیه السلام که هزاران شاگرد - از علما و محدثان و مفسران و متخصصان در علوم متنوع - تربیت شدند، فردی مانند «جابر بن حیان» از شاگردان آن حضرت بوده است که او را «پدر علم شیمی» لقب داده‌اند و صدها کتاب در رشته‌های مختلف تألیف کرده است.

در جامعه اسلامی وقتی سخن از تعلیم و معلم و شأن و مقام معلم به میان می‌آید، تعلیم و تعلم در این رشته‌هاست. هرچند تعلیم علوم اسلامی و علوم قرآن و شرعیات را موقعیتی خاص است؛ اما همه این علوم برای کل دین و آخرت و نظام معاش و معاد و نفی فقر و جهل لازم می‌باشد. و از طرفی معلم در همه این رشته‌ها می‌تواند در ضمن تدریس هرچند با طرح مثال‌های مناسب دانش‌آموزان را با اسلام و معارف و مکتب حق اهل بیت علیهم السلام آشنا سازد. شغل معلم، فرصت بسیار خوبی برای اوست که دانش‌آموزان را به راه راست اسلام هدایت نماید. و بالعکس چنانچه خدای ناکرده معلم، متعهد نباشد و سلامتی

اخلاق و عقیده نداشته باشد، در هر رشته‌ای که تدریس کند ممکن است روی افکار و عقاید و اخلاق دانش‌آموز اثر سوء بگذارد.

در این میان هم رشته‌هایی از آداب و فنون فسادانگیز می‌باشد که آموزش و تعلیم آنها جایز نیست و حساب معلمان حقیقی که با انبیا و ائمه علیهم‌السلام همکاری دارند و از مکتب آنها الهام می‌گیرند، از کسانی که به آموزش این فنون مبتذل و حرام، عمر خود و دیگران را ضایع می‌نمایند جداست.

امید آن که مؤسّسات تعلیم و تربیت ما در مسیر احکام نورانی و هدایت تعالیم قرآنی جامعه را به رشد و ترقّی برسانند و معلمان عزیز، وظیفه بزرگی را که به عهده گرفته‌اند به‌خوبی ایفا نموده، سرافراز و سربلند در زمره پاسداران ارزش‌های اسلامی و منتقل‌کنندگان معارف دین و حقایق به نسل‌های بعد محسوب باشند.

عرض نصیحت من به معلمین بزرگوار و محترم به‌خصوص عزیزانی که تازگی به کسب عنوان معلم افتخار یافته‌اند این است که اهتمام داشته باشند که کار خود را برای خدا و در راه خدا قرار دهند و با دانش‌آموزانی که در کلاس آنها هستند با کمال مهر و محبّت و فروتنی رفتار کنند. مسئولانه در کلاس حاضر شده و از امانت‌هایی که به آنها سپرده شده و می‌شود خوب نگهداری کنند که عمر و وقت آنها - که نه فقط به خودشان، بلکه به کل جامعه مربوط است - تلف نشود. بدانند که اخلاق و آداب و روش و گفتار و کردار معلم، حتی ظاهر لباس و سر و صورت او بر دانش‌آموز تأثیر می‌گذارد و بعد از خانه و محیط منزل یا مهم‌تر از خانه، محیط انسان‌ساز، محیط مدرسه و کلاس درس و اخلاق معلم است.

﴿وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا﴾^۱.

با توجه به این مسئولیت‌ها کلاس درس، کلاس عبادت خدا، و درس معلم و سرتاسر شغل او عبادت است. گوارا باد بر شما و بر افرادی که چنین افتخاری را کسب کرده‌اند: «يَا لَيْتَنَا كُنَّا مَعَكُمْ فَتَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا». والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته.

پیام به نوجوانان مشرف به تکلیف

بسم الله الرحمن الرحيم

فرزندان عزیز و نوباوگان گرامی که به سن بلوغ و شرف صلاحیت توجه تکالیف الهی و خطابات قرآنی نایل شده‌اید!

اینجانب ضمن تبریک درک این شایستگی به شما، پندهایی چند را یادآور می‌شوم:

۱. توجه داشته باشید از این تاریخ شما به عضویت در جامعه اسلامی پذیرفته شده‌اید.
۲. روی اخلاق و گفتار شما و نیز کار شما حساب می‌شود.
۳. خداوند به شما نشان لیاقت و اعتبار عطا فرموده است و در همه آیات ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ به عنوان طرف خطاب و سخن او قرار می‌گیرید. در جامعه نیز شما به همان اعتبار مهمی که شرع مقدس ارزش و اعتبار داده، ارزش دارید. کار و سخن شما که تا پیش از این اعتبار شرعی و قانونی نداشت، اکنون اعتبار شرعی می‌یابد.
۴. تا امروز دیگران درباره شما تصمیم می‌گرفتند و صاحب‌اختیار شما بودند، ولی از امروز خود صاحب‌اختیار خودتان می‌شوید.

۵. از امروز محکوم به حکم کسی جز خدا و پیامبر و ائمه معصومین علیهم السلام نیستید.
۶. عقاید خود را به توحید و نبوت و امامت و معاد و به کتب الهی و پیامبران گذشته و ملائکه، با دلایل هرچند مختصر و درعین حال قوی و محکم، در ذهن خود حاضر کنید.
۷. سعی کنید که به حول و قوه الهی برای خداوند متعال بندهای صالح و برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیروی راستین و برای ائمه طاهرین - صلوات الله علیهم اجمعین - خصوصاً صاحب الامر و ولی عصر حضرت مهدی، حجة بن الحسن - ارواح العالمین له الفداء - شیعه مخلص و سربازی حقیقی، و برای اسلام و قرآن پاسداری امین، و برای همه مؤمنین و مؤمنات، برادر یا خواهری غمخوار و مهربان باشید.
۸. حقوق همگان، مخصوصاً حق پدر و مادر و اساتید و علما را رعایت کنید. والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

در پاسخ به درخواست جمعی از دانش آموزان و دانشجویان به مناسبت آغاز سال تحصیلی

بسم الله الرحمن الرحيم

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «أَلَا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ بُغَاةَ الْعِلْمِ»^۱.

دانش آموزان و دانشجویان عزیز، فرزندان اسلام!

سلام و رحمت و برکات خداوند بر شما که با شور و شوق فراوان از

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۷۲.

سال فرخنده و مبارک تحصیلی جدید استقبال نموده، گشایش درهای مدارس و دانشگاه‌ها و مراکز تعلیم و تربیت را فتح باب ترقی و تعالی و کمال می‌دانید.

در حدیث آمده است: «تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ»^۱ یعنی به اخلاق خدا، خود را خلق و خوی دهید. خود را به صفات خداوند آراسته سازید. در بین صفات خداوند متعال، صفت «علم»، اشرف صفات و اسم «العالم» اعظم اسماء صفاتیّه است. بیشتر اسماء و صفات جمالیّه و جلالیّه به این اسم و اسم «القادر» و صفت «قدرت» برمی‌گردد. بنابراین، تزین به زینت و زیور علم و آراسته شدن به این صفت، از اخلاق دیگر بالاتر و ارزنده‌تر است.

نشان یافتن و نشان داشتن از خدا همان دارا بودن اخلاق کریمه الهی است که مهم‌ترین و سرآمد آنها علم و قدرت، دانایی و توانایی می‌باشد. این دو صفت با هم ملازمت و مصاحبت ضروریه و تنگاتنگ دارند و افتراق آنها از یکدیگر ممکن نیست.

هر کجا دانایی باشد، توانایی هست و هرکجا توانایی باشد، دانایی وجود دارد. پس در میان آنچه بشر جُسته و می‌جوید و مطالب و خواسته‌هایی که دارد، خواسته و مطلوبی از علم بالاتر نیست که هرچه طالب آن، به مطلوب می‌رسد باز طلبش بیشتر و به مطلوب واصل‌تر می‌شود.

قال مولانا امیر المؤمنین: «كُلُّ وَعَاءٍ يَضِيقُ بِنَا جُعِلَ فِيهِ إِلَّا وَعَاءَ الْعِلْمِ فَإِنَّهُ يَتَّسِعُ بِهِ»^۲.

دانش‌آموزان و دانشجویان عزیز!

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۱، ص ۱۲۹.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۲۰۵ (ص ۵۰۵).

فرصت را غنیمت بشمارید، درس بخوانید تا آگاهی و معرفت پیدا کنید. درس بخوانید تا خود و جامعه و اسلام را عزیز و سربلند کنید. درس بخوانید تا مسلمانان را از بیگانگان بی‌نیاز سازید. درس بخوانید تا خودتان و دیگران را از ظلمت جهالت نجات دهید.

درس بخوانید برای اینکه مشکلاتی را که در رشته‌های گوناگون علمی تاکنون لاینحل مانده حل نمایید و با سرپنجه بینش و دانش، گره‌های وانشده از کار بشر را باز نمایید. درس بخوانید که دانشمند شوید تا بفهمید شما از دیگران در استعداد نیل به مدارج عالیه کمال و معارج سامیه ابتکار و اختراع کمتر نیستید؛ بلکه قوی‌تر و رشیدترید. در اسباب و وسایل ظاهری هیچ وسیله‌ای برای غلبه و پیروزی بر استکبار و استبداد، قوی‌تر از علم نیست.

بدانید که دنیا و آینده آن برای ملت‌های عالم و داناست. این شماست که باید ملت اسلام را به مجد و عزت دیرین و بیشتر از آن برسانید. همّت‌ها را بلند کنید؛ نیل به همه مدارج علمی را قابل تحصیل بدانید. خداوند متعال به بشر و این مخلوقِ هنوز هم ناشناخته، لیاقت تسخیر کاینات زمینی و آسمانی را عطا کرده، یا به بیان دیگر آنها را مسخر او گردانیده است.

به پیش بروید و اسرار کائنات و آیات علم و قدرت خدا را کشف کنید. عزت و قوت و استقلال و هر چیز خوبی که فطرت سالم و پاک بشر طالب آن است، با علم فراهم می‌شود و ذلت و ضعف و زبونی نتیجه جهل و ناآگاهی است.

خود را برای اسلام و برای اعلاى كلمه الله و برای حصول اهداف الهی و قرآنی و برای خدمت به محرومان و نجات مستضعفان آماده سازید. هر رنج و تلاشی را که در تحصیل علم متحمل می‌شوید با نیت خالص و پاک آن را فی سبیل الله و در راه خدا و راه آسایش خلق خدا محسوب دارید، تا از اجر و ثواب بسیار برخوردار شوید.

بدانید که همه در انتظار شما هستند. خداوند متعال از شما سعی و مجاهدت می‌خواهد. اسلام و پیامبر عظیم‌الشان در انتظار نتیجه تحصیلات دبستانی و دبیرستانی و دانشگاهی و بعد هم تحقیقات علمی شما هستند.

ائمۀ طاهرین، به خصوص حضرت بقیۀ الله، امام عصر - ارواح العالمین له الفداء - از شما انتظار دارند. نظر همه و تمام جامعه به این مراکز علمی و کلاس‌های تعلیماتی و درس دوخته شده که شما چگونه عمل می‌کنید و چگونه تلاش می‌کنید و چگونه خود را برای خدمت به انسان‌ها آماده می‌نمایید.

مراکزی که در آن آموزش می‌بینید، آموزگار، دبیر، استاد و مدیر، همه باید برای اینکه تحصیلات و زحمات شما بیشترین بازدهی را داشته باشد، خالصانه مساعدت و کمک نمایند.

سعی نمایید چنان باشید که از فهم و بینش بیشتر و آگاهی زیاده‌تر لذت ببرید، اوقات خود را به بطالت و معاشرت‌های بیهوده و بعضی بازی‌ها و مسابقات بیهوده که کمالی از آن نه برای روح و نه برای جسم حاصل نمی‌شود، و ارزش حقیقی انسان‌ها را بالا نمی‌برد، تلف نکنید.

در پی کسب کمالات حقیقی و سیر الی الله باشید.

آیات کریمه: ﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا﴾^۱ و ﴿وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ﴾^۲ و مضامین بلند تعالیم نورانی قرآن را فراموش نکنید. از ملامی و مناهمی پرهیز کنید و از سرگرم شدن به بازی‌هایی که باعث اتلاف وقت است خود را دور نگه دارید. بعضی از بازی‌ها موجب افت تحصیلی جوانان و دانش‌آموزان می‌شود گرچه با نام تقویت فکر و ذهن باشد.

اگر می‌خواهید در تحصیل کمالات حقیقی موفق شوید و اگر مدرسه و محیط خانواده علاقه به توفیق شما دارند، همه باید در دور بودن از ملامی و مناهمی با شما همراهی و همکاری نمایند.

خلاصه، تلاش کنید عمر و وقت و حیات و فرصت‌هایی را که همه خواه و ناخواه از دست خواهد رفت، به رایگان یا بهای کم از دست ندهید.

برای این نعمت‌های بزرگ الهی، بها و ارزشی غیر از علم و معرفت و رضای خدا و ثواب خدا و سیر الی الله نیست که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

«أَلَا حُرٌّ يَدْعُ هَذِهِ اللَّهَاطَةَ لِأَهْلِهَا إِنَّهُ لَيْسَ لِأَنْفُسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ فَلَا تَبِعُوهَا إِلَّا بِهَا»^۳.

خود را متعهد بدانید و متعهد بسازید تا از کارهای زشت و ناشایست و حرام

۱. مؤمنون، ۱۱۵.

۲. عنکبوت، ۶۴.

۳. نهج البلاغة، حکمت ۴۵۶ (ص ۵۵۶).

اجتناب کنید و واجبات و فرایض را انجام دهید و مخصوصاً به نماز - که معراج مؤمن است - اهمیت بدهید.

در جماعات شرکت نمایید و وقار دانش‌آموزی و دانشجویی را پاس دارید. خداوند متعال را در همه حالات فراموش نکنید و درس و تدریس و تعلیم و تعلم را برای رضای او و اتّصاف به صفت الهی علم قرار داده و از او استعانت و کمک بخواهید.

به مولی‌الوری، حضرت بقیة الله، مولانا المهدی - ارواح العالمین له الفداء - متوسّل باشید و بدانید که وجود مقدّس و بزرگوار آن حضرت - که امروز در این عالم، آیتی اعظم و اکبر از وجود او برای خدا نیست - از موفقیتی که نصیب شما می‌شود، بیشتر مسرور و خوشحال می‌گردند. همه شما فرزندان روحانی آن حضرت هستید و آن حضرت بیش از هر پدری توفیق فرزند را در علم و عمل و کسب کمال دوستدار و خواهان است.

اینجانب برای همه شما و عظمت بیشتر اسلام دعا می‌کنم و توفیق نظام اسلامی خصوصاً مسئولان محترم آموزش و پرورش و دانشگاه‌ها و مراکز علمی را برای تعلیم و تربیت جامع و اسلامی مسئلت می‌نمایم.
والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَقُلْ أَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ﴾^۱.

بعد الحمد و الصلاة؛

فرزند بسیار عزیزم^۲ و نور چشمانم، مرتضی جان! اکنون که به حول و قوه الهی، برای ادامه تحصیلات عازم سفر خارج می‌باشی، امیدوارم از انواع توفیقات بهره‌مند شوی و وجهه همتت را - هم از جهت صورت و هم از جهت معنا - بلند و عالی و متعالی قرار دهی.

از جهت صورت، نیل به عالی‌ترین مقامات علمی را هدف بدانی؛ و از جهت معنا، این سفر را یک سفر الهی و برای خدا قرار دهی که هرچه درس بخوانی و هرچه تلاش کنی و هرچه بیشتر تحقیق نمایی، همه را به حساب خدا و حسنات نامه اعمال تو محسوب سازند.

سفر به این نیت که با کسب معلومات در طریق خودکفایی امت اسلام و جامعه مسلمین و بی‌نیازی آنها از کفر و خدمت به مسلمانان گام برمی‌داری، بسیار مقدس و عبادت است.

سرّ انحطاط ظاهری کنونی مسلمین، عقب ماندن آنها در علوم مادی و ظاهری

۱. توبه، ۱۰۵.

۲. دکتر مرتضی صافی، فرزند حضرت آیت‌الله العظمی صافی مدّظله‌العالی به عنوان نفر ممتاز دکترای قلب در ایران، جهت تکمیل تحصیلات به کشور انگلستان اعزام شد. وی دو سال بعد، پس از کسب فوق تخصص قلب و عروق، به کشور بازگشت و هم‌اکنون، عضو هیئت علمی و استادیار دانشگاه شهید بهشتی تهران بوده، در بیمارستان شهید مدرس تهران، مشغول فعالیت است. از دو نامه‌ای که ذیلاً می‌آید، نامه اول خطاب به دکتر صافی، و نامه دوم به همسر و فرزند ایشان، به هنگام حرکت به لندن، به عنوان سرراهی آنان، نگاشته شده است و متضمن نکات ارزشی و اخلاقی فراوان است.

از بیگانگان است؛ چنان‌که علت تفوق کفار بر مسلمانان نیز، پیشرفته بودن آنها در این علوم است.

اگر جوانانی که به خارج می‌روند، به این فکر باشند که باید این قلاع مادی و تکنیک را فتح کنند و هر کدام برای عالم اسلام، افتخار و مایه سربلندی و بی‌نیازی از دیگران شوند، یقیناً این وابستگی و احتیاج کنونی برطرف می‌شود و مسلمانان به استقلال عملی نایل می‌گردند.

چرا نباید تو و امثال تو در رشته‌های مختلف علمی در دنیا سرشناس و مشار بالبنان باشی؛ با اینکه در استعداد و هوش سرشار، اگر از دیگران قوی‌تر نباشی، ضعیف‌تر نیستی. غرض این است که همواره یادت باشد برای چه و به چه منظور مقدس و کسب چه رتبه والایی سفر کرده‌ای! خدا ناظر بر توست! از او کمک بخواه و به او توکل و اعتماد کن!

مبادا مظاهر مادی آنجا، فکر تو را مشغول سازد و از راهت بیرون براند که خدای نخواستہ صبح کنی، درحالی‌که از آنچه می‌خواستی دستت پر شود، خالی باشد و با دست خالی برگردی!

اگر آنجا وسایل تحصیل فراهم است، وسایل بازداشتن انسان از مسیر راه کمال و سعادت نیز بسیار است و مرد می‌خواهد که در دام این ملهیات نیفتد و نیک‌بختی خود را به آن نفروشد.

در تعهد دینی خود و ولایت اهل بیت علیهم‌السلام ثابت‌قدم باش و هرکس را در این راه، آزموده و پخته شناختی، با او باب مصاحبت و دوستی باز کن. در مجالس اسلامی که در مجمع اسلامی یا جاهای دیگر تشکیل می‌شود، خالصانه و بی‌ریا

برای کسب فیض و زنده نگه داشتن تعهدات مذهبی شرکت نما و آن مجالس را بزرگ بشمار و قدر بدان.

خلاصه، چنان فرض کن که همه در انتظار تو هستند؛ کل جامعه مسلمانان منتظر نتیجه تلاش تو و امثال تو هستند؛ دوستان و آشنایان همه منتظرند؛ خویشاوندان تو، پدر و مادرت، همه منتظر و چشم به راهند؛ بیماران همه منتظرند. همه این امور را فراموش نما و از هر زحمت و کوشش، در راه موفقیت علمی استقبال کن.

اگر ناملایماتی در خلال کار پیش آمد، اعتنا نکن؛ که رنج را راحت دان، چه شد مطلب بزرگ. شکیبیا و ثابت قدم و استوار دنبال کار خودت باش که ان شاء الله تعالی، شاهد توفیق را در آغوش بگیری.

سختی های کار و هر فشاری را در این طریق می بینی، به حساب خدا محسوب دار و از ضعف و سستی و ناامیدی پرهیز کن.

تا می توانی نام خدا را بر زبان آر و از ذکر خفی و یاد قلبی نیز غافل مباش و صلوات بر محمد و آل محمد علیهم السلام، به خصوص حضرت بقیة الله - ارواحنا فداء - را فراموش نکن و تحصیلاتت را برای بهتر و بیشتر خدمت کردن به آن حضرت و شیعیان آن بزرگوار پرمایه و پرمحتوا ساز.

چون با حال کسالت مجال بیش از این نیست، امید است تو خود حدیث مفصل از این مجمل بخوانی.

تو را به خدا سپردم و از خدا برایت سعادت دارین و توفیق مسئلت می نمایم.
وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ. وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.

اگر بعضی از کسان و خویشان، زر و زیوری برای سرراهی به شما تقدیم کرده اند، من هم این چند کلمه را به عنوان سرراهی، به شما می سپارم، یقیناً قبول می نمایی.

باسمه تعالی

این چند کلمه را نیز به عنوان سرراهی، برای بانوی محترمه عزیز... خانم، و نور چشم عزیزم... می نویسم. امید است شما و مرتضی در این سفر تندرست و سالم باشید و با موفقیت و نیل به مقاصد عالیه، مراجعت کنید.

عزیزانم! آن شهری که می روید، پر از فساد و تباهی و فسق و فجور است. اگرچه داد از انسانیت می زنند، ولی شرف واقعی انسان در آنجا پایمال هوا و هوس و شهوات و حیوانیت است. زندگی بیشتر آنها، به زندگی دام‌هایی شبیه است که در دام‌خانه‌هایی منظم و مدرن زندگی می کنند؛ ولی از انسانیت و لذایذ معنوی بهره‌ای ندارند. شما سعی کنید اخلاق و تربیت خودتان را محکم نگاه دارید و استقلال اسلامیت خود را حفظ کنید. بسیاری از ایرانی‌ها در آن محیط‌ها زود رنگ عوض می کنند و اروپایی می شوند و فراموش می کنند که مسلمان‌اند؛ زن‌هایشان چادر را - که در اینجا لباس محترمی است - کنار می گذارند؛ به عکس هندی‌ها، پاکستانی‌ها و آفریقایی‌ها که بیشتر، هویت خود را حفظ کرده‌اند و از اینکه هندی یا پاکستانی می باشند، یا از اینکه با چادر و لباس محلی خودشان ظاهر می شوند هیچ احساس حقارتی ننموده و سرفراز و با اعتبار در خیابان‌ها ظاهر می شوند.

به هر حال، زندگی، همه‌اش جهاد است و همه‌جا باید جهاد کرد. درس خواندن جهاد است؛ چادر و پوشش اسلامی داشتن جهاد است؛ در مجالس آن‌چنانی نرفتن جهاد است.

امید است هر سه نفر شما در همه جهادها پیروز باشید و نرگس جان کوچولو هم با چادر کوچکش، نمونه ثبات و استقامت و پابندی به شعائر اسلامی باشد.

خلاصه هرچه را شرعاً خوب است، فرا بگیرید و هرچه شرعاً بد است، از آن دوری اختیار نمایید.

نصایح برای جوانان

س. خواهشمندم نصیحتی برای بنده و تمامی جوانان ایران بیان فرمایید.

ج. جنابعالی و همه جوانان عزیزی را که قلوب آنها به نور اسلام منور است، وصیت می‌کنم به تقوا و آداب و دستورات دینی و اینکه در تمام مراحل زندگی، دین خود را فدای چیزی ننمایید که خسارت می‌بینید؛ بلکه همه چیز خود را فدای دین بنمایید. موفق باشید.

س. خواهشمند است نصیحتی برای جوانان مرقوم فرمایید.

ج. جوانان عزیز باید توجه داشته باشند که در هر زمان و به خصوص در این زمان، دعوت‌های باطل، فراوان و وسایل گمراهی، بسیار است؛ بنابراین مراقب باشند تحت تأثیر اباطیل قرار نگیرند.

بدانند یگانه دعوتی که باید با تمام وجود به آن لَبَّیک گفت، دعوت کسانی است که اَعْلَم و اَعْقَل همه مردم بوده و سوابق و تاریخ زندگی آنها، از آغاز تا پایان، در کتب معتبره مضبوط است؛ و آنان بعد از حضرت ختمی مرتبت ﷺ حضرات ائمه هدی علیهم‌السلام هستند. ان شاء الله موفق باشید.

خودسازی و جهاد با نفس

بسم الله الرحمن الرحيم

با اعلام وصول مکتوب شریف، متضمن درخواست نصیحت واصل شد. نظر

به اینکه حق مؤمن بر مؤمن نصیحت و خیرخواهی برای اوست، تذکرات ذیل را تقدیم می‌دارم. امید است به حکم «وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ»^۱ مقبول و نافع شود.

بهترین نصیحتی که خودم و شما و همه برادران و خواهران ایمانی را به آن نصیحت می‌کنم تقوا و پرهیزکاری است: «فَإِنَّهُ خَيْرٌ مِمَّا أَوْصَى بِهِ الْمُسْلِمُ»^۲. به شما رهرو جوان مؤمن نصیحت می‌کنم که قدر نعمت گران‌بهای جوانی را بدانید؛ توان و فرصتی را که خداوند متعال به شما عطا کرده است غنیمت بشمارید و بیشترین استفاده را از این دوران و روزگار طراوت و نشاط زندگی بنمایید.

برحسب وصیت حضرت رسول اکرم ﷺ به جناب اباذر - رضوان الله علیه - پنج چیز را پیش از پنج چیز باید غنیمت دانست که اول، جوانی پیش از پیری است: «شَبَابُكَ قَبْلَ هَرَمِكَ»^۳.

سعی کنید در ایام جوانی بر خود مسلط باشید و خشم و شهوت و هواهای نفسانی را ذلیل و رام خود کنید. دوره جوانی، دوره سعی در عمل و ساختن شخصیت و ظهور استعدادات و فرصت بزرگ برای نیل به کمالات و ارتقای درجات است؛ دوره رشد قوای ملکوتی و عقلانی و قوت تمایلات حیوانی است؛ دوره جهاد و سیر و حرکت و صعود یا سقوط است. منتهی‌الیه این سیر سعادت یا شقاوت، نعیم و رضوان، یا جحیم و خسران است.

۱. ذاریات، ۵۵.

۲. مجلسی، بحار الانوار، ج ۸۶، ص ۲۳۲.

۳. مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۷۵.

باید چنان بود که این سیر الی الله و به سوی خدا و ثواب خدا و راه انبیا و اولیای صدیقین و صلحا باشد: «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا»^۱.

خود را در معرض وزش نسیم‌های توفیق قرار دهید و با جهاد با نفس - که جهاد اکبر است - توفیقات و هدایت‌های الهی را کسب نمایید، فقد قال - عز اسمہ: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ»^۲.

خود را از خطر آلودگی به موجبات خذلان و وقوف یا بازگشت به عقب دور نگه دارید. برخی از اسباب خذلان را که در این جمله‌های شریفه دعای «ابی حمزه ثمالی» بیان شده، بخوانید و به خدا از آنها پناه ببرید: «سَيِّدِي لَعَلَّكَ عَنْ بَابِكَ طَرَدْتَنِي، وَعَنْ خِدْمَتِكَ نَحَيْتَنِي أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي مُسْتَخْفًا بِحَقِّكَ فَأَقْصَيْتَنِي أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي مُعْرِضًا عَنْكَ فَقَلَيْتَنِي أَوْ لَعَلَّكَ وَجَدْتَنِي فِي مَقَامِ الْكَاذِبِينَ فَرَفَضْتَنِي أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي غَيْرَ شَاكِرٍ لِنِعْمَائِكَ فَحَرَمْتَنِي أَوْ لَعَلَّكَ فَقَدْتَنِي مِنْ مَجَالِسِ الْعُلَمَاءِ فَخَذَلْتَنِي أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي فِي الْغَافِلِينَ فَمِنْ رَحْمَتِكَ آيَسْتَنِي أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي أَلْفَ مَجَالِسِ الْبَطَّالِينَ فَبَيَّنْتَنِي وَبَيَّنَّهُمْ خَلَيْتَنِي»^۳.

این امور و کارهای مشابه آنها همه از اسباب سلب توفیق، بعد از خدا، تاریکی قلب و مفساد دیگر است که باید از آنها دوری جست و خطر آنها را بزرگ شمرد.

استخفاف به حق خدا و سبک گرفتن اوامر و نواهی خدا، اعراض از یاد

۱. نساء، ۶۹.

۲. عنکبوت، ۶۹.

۳. طوسی، مصباح‌المتهجذ، ص ۵۸۸.

خدا، ترک شکر نعمت‌های الهی، ترک مجالست با علما، همنشینی با اهل بطالت و غفلت و لهو و لعب، همه از موانع کسب درجات معنوی و فیوضات حقیقی است.

یکی از علایم توفیق و آگاهی و بیداری شخص، همین حال نیک و شایسته نصیحت‌خواهی است. خداوند بر این بینش و رشد و درک معنوی شما بیفزاید. خدا را برای داشتن این حال شاکر باشید و هیچ‌گاه از حال نفس و تهذیب و تکمیل اخلاق خود غافل نشوید. بر تلاوت قرآن مجید مداومت نمایید و اقلماً بخش‌هایی از آن را در معارف و الهیات و معاد و اخلاق حفظ کنید. با یاد خدا، خیالات شیطانی را - که امید است بر شما چیره نشود - از خود دور سازید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ﴾^۱

حال که توفیق دانش‌آموزی دارید در تحصیل علم مقامات بسیار بلند علمی را وجهه همّت قرار دهید و برای شرف و فضیلت علم و برای اینکه در جامعه مسلمانان عضوی مفید و مصدر خدمات بزرگ شوید و مسلمانان را از بیگانگان بی‌نیاز سازید و به خودکفایی برسانید، هرچه در توان دارید تلاش کنید.

همیشه و همواره چشم به راه ظهور و منتظر فرج حضرت صاحب‌الامر، بقیة الله - ارواح العالمین له الفداء - باشید و موجبات مسرت خاطر انور ایشان را که فوز اکبر و افضل است، فراهم سازید.

در خاتمه از خداوند متعال برای شما توفیق و تسدید و سعادت دنیا و آخرت را مسئلت می‌نمایم و التماس دعا دارم.
والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

در پاسخ به یکی از جوانان

بسم الله الرحمن الرحيم

فرزند عزیزم!

نامه شکوائیه شما را خواندم. اگر بیشتر مردم، شکایت از دیگران و از جریان‌های بیرون از خود دارند، شما شکایت از خود و درون خود دارید که معلوم می‌شود با نفس خود و هواهای نفسانی و شهوانی درگیرید یا به عبارت دیگر با آنها در جنگ و جهادید و در جهاد اکبر - که به فرموده رسول اکرم ﷺ همان جهاد با نفس است - دشمن را قوی‌پنجه و نیرومند می‌بینید و از آن بیم دارید که نکند خدای نخواستہ، بر او پیروزی و ظفر نیابید.

من به شما اطمینان می‌دهم که اگر در برابر این دشمن مقاومت کنید و عرصه را بر او تنگ نمایید و از آغاز به پیشنهاد و خواسته‌های او گردن ننهید، سرانجام بر او غالب می‌شوید و او اسیر و رام شما خواهد شد. ولی اگر به خواسته‌های او جواب مثبت بدهید، خواهش‌های آن بسیار و بی‌شمار است و هرچه از او فرمان ببرید، او فرمان‌های دیگر و بیشتر می‌دهد و تا شخصیت انسانی و کرامت آدمی را نابود نکند و او را از مقام خود ساقط نسازد قانع نمی‌شود.

دوران جوانی، دوره و میدان چنین جهاد و پیکاری است و باید شخص اراده، مقاومت و پایداری خود را نشان بدهد. البته هر کسی حریف نفس‌آماره نیست؛ پهلوانان حقیقی می‌توانند در این میدان عرض وجود نموده و جایزه قهرمانی بگیرند.

شما و هر نوجوان و جوانی این زورآزمایی و این امتحان بسیار بزرگ را -

فصل سیزدهم / نصایح ۵۰۳

خواهناخواه - باید بگذرانید. یاد خدا را فراموش نکنید و از او کمک بخواهید که خود وعده فرموده: ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ﴾؛^۱ کسانی که در راه خدا جهاد می‌نمایند، البته خدا آنان را به راهی که به او می‌رسد راهنمایی می‌نماید و خدا با نیکوکاران است.

این معنویت و روحیه‌ای که دارید و به وضع روحی و درگیری عقل و نفس خودتان متوجه هستید و می‌خواهید که نفس را مغلوب کرده و خود را از آفات هوای نفس سالم نگاه دارید، خود مرحله‌ای از کمال و آگاهی و بصیرت و بینش است. امید است همین آگاهی، شما را از این گرداب - که بسیاری از جوانان در آن گرفتار می‌شوند - و از امواج و طوفان شهوات نجات دهد.

این کار، اگرچه در آغاز، دشوار جلوه می‌کند، ولی وقتی انسان مقاومت با هوای نفس نموده و از آن پیروی نکرد بسیار آسان می‌شود.

سعی کنید با اشخاص مجرب و مؤمن مجالست کنید؛ در جلسات موعظه و سخنرانی‌های مذهبی شرکت کنید؛ کتبی مانند: *معراج السعادة، حياة القلوب* و *عين الحياة* را مطالعه نمایید و با دعا و نیایش به درگاه خدا و خواندن دعای کمیل، دعای ندبه و توسل به حضرت ولی عصر - ارواح العالمین له الفداء - خود را برای جهاد با نفس، مسلح کنید.

امیدوارم پیروز، سعادت‌مند و موفق شوید و آینده بسیار روشنی پیش رو داشته باشید. حقیر هم برای توفیق شما و سایر جوانان دعا می‌کنم و از شما التماس دعا دارم.

۱. عنکبوت، ۶۹.

وظیفه انسان در فراهم نبودن محیط زندگی جهت عمل به دستورات اسلامی

س. محیط زندگانی برای اینجانب بسیار مشکل شده و این به خاطر عدم پایبندی اعضای خانواده‌مان، به وظایف و دستورات اسلامی است. به همین جهت تصمیم به ترک خانه را دارم تا در جایی دیگر، با فراغ بال، به وظایف شرعی‌ام رسیدگی کنم. در ضمن حافظه‌ام نیز قوی نیست و این مشکل دیگر من است. خواهشمند است در این دو مورد اینجانب را با اندرزهای گهربارتان، راهنمایی نمایید.

ج. مرقوم شما واصل شد. از خداوند متعالی مسئلت می‌نمایم مشکلات شما به احسن وجه حل شود و حسن عاقبت داشته باشید.

احساسات دینی، علاقه و تعهد شما به احکام و وظایف شرعی مورد تقدیر است. ان‌شاءالله مشمول الطاف حضرت بقیةالله - ارواح العالمین له الفداء - باشید. فعلاً اگرچه محیط خانواده برای انجام وظایف مذهبی - چنان‌که لازم است - آماده نباشد، ولی شما استقامت کنید و با همین شرایط، وظایف خود را انجام دهید. به نظر می‌رسد تغییر وضع زندگی قبل از پایان تحصیلات، موجب اشکالات بیشتری برای شما شود.

شما وضع مسلمانان صدر اسلام را در نظر بگیرید که جوان‌هایی در خانواده‌های کفر اسلام آوردند و با وجود چه مشکلات و متاعبی، استقامت می‌ورزیدند. ان‌شاءالله شما هم موفق می‌شوید. مأیوس نباشید.

ضعف حافظه هم مسئله‌ای نیست، بسیار دیده شده که اشخاص باهوش و استعداد از نظر حافظه، ضعیف بوده‌اند و به‌عکس هم اتفاق افتاده است که آن

ضعف را آن قوت جبران می نماید.

راه تحصیل اراده و ایمان محکم

س. بعد از ازدواج موسیقی و بدحجابی را با یاری خدا و شوهرم کنار گذاشتم و قرآن خواندن را تکمیل کردم. ولی هنوز شیطان مرا رها نمی کند و من هم آدمی سست و بی اراده ام؛ گاهی نماز می خوانم و گاهی نمی خوانم. ولی همه اینها باعث می شود خودم عذاب وجدان داشته باشم و ناراحت باشم. نمی دانم چه کنم که اراده و ایمان محکم داشته باشم تا شیطان به سراغم نیاید؟

ج. موسیقی را برای همیشه کنار بگذارید. نمازتان را حتماً بخوانید و آنچه فوت شده قضا نمایید که در روایت وارد شده: کسی که عمداً نماز را ترک کند، مانند کافر است.^۱

چنانچه خوب تأمل کنید و عظمت خداوندی و رسیدن مرگ و تحت محاسبه الهی قرار گرفتن و نیز ثواب های عظیم در برابر اطاعت فرمان خداوند را مد نظر قرار دهید، ان شاء الله شیطان شما را رها می کند.

باید بدانید که هیچ گاه انسان از مکر شیطان و وسوسه های نفسانی خلاص نمی شود، مگر اینکه ایمان و معرفت او کامل شده باشد. تکمیل معرفت و ایمان حاصل نمی شود مگر با تعقل و تفکر در عظمت خداوند، عجز انسان در برابر قدرت او، یقین به حتمی بودن و حق بودن عذاب و ثواب و فنای دنیا، و همراه این تفکرات، تقوا و اطاعت اوامر و نواهی الهی. ان شاء الله در انجام تکالیف الهی

۱. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۴، ص ۴۳.

و رهایی از القائنات شیطانی و رسیدن به حیات طیبه انسانی موفق باشید.
والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

معاشرت با دوست و رفیق

س. نظر شما درباره معاشرت با دوست و رفیق چیست؟

ج. در معاشرت و همنشینی که در ساختن شخصیت انسان بسیار مؤثر است باید دقت کامل شود که شخص با اشخاصی معاشرت کند که از معاشرت با آنها بهره‌های روحانی و معنوی ببرد.

مجالست با حضرات علمای اعلام و اهل تقوا و پارسا و مردمان آزموده و سالخورده و باتجربه و باسابقه در اسلام، موجب رشد عقل و دین و ایمان می‌شود. چنان‌که همنشینی با مردم فاسق و بدکار و بداخلاق و غیرمتعهد به تکالیف دین و فاقد حیای اجتماعی و به‌خصوص همنشینی با اهل بدع و کسانی که انحرافات فکری دارند بسیار مضر است و خطر آن برای روح و معنویات انسان، بسیار زیاد است. باید از حضور در مجالس چنین اشخاصی و جلسه‌های لهو و لعب به‌شدت پرهیز نمود. و به‌عکس، مجالس وعظ و سخنرانی‌های مذهبی و محضر علما و محافل دعا و تلاوت قرآن و ذکر مناقب و فضایل اهل بیت علیهم‌السلام را غنیمت شمرد، و اصولاً چنان‌که فرموده‌اند: «يُعْرِفُ الْمَرْءُ بِجَلِيسِهِ»، هر کسی از همنشینان و معاشرینش شناخته می‌شود.

چگونگی ارتباط با خدا و ائمه علیهم‌السلام

س. چگونه جوان می‌تواند با خداوند و ائمه معصومین علیهم‌السلام رابطه برقرار

کند و اگر در این زمینه ناامیدی به جوان راه پیدا کرد باید چه کند؟

فصل سیزدهم / نصایح ۵۰۷

ج. رابطه برقرار کردن هر مسلمان - جوان باشد یا پیر - با خداوند متعال و ائمه اطهار علیهم السلام به این است که در جمیع شئون زندگی به فرمایشات آنها - کما هو حقّه - عمل نماید. والله العالم.

در پاسخ به یکی از جوانان

بسم الله الرحمن الرحيم

السلام علیکم.

نامه مفصل و مشحون از مطالب ارزنده و دلسوزی برای نسل جوان و در لفظی دیگر برای جامعه و برای اسلام عزیز و فرزندان اسلام واصل شد و بسیار موجب امیدواری و خشنودی گردید.

تأخیر در پاسخ به واسطه کثرت مشاغل و مراجعات و مسائل کتبی و شفاهی است که باید به همه پاسخ داده شود و همان‌گونه که مرقوم داشته‌اید چنین نیست که نویسنده نامه باید از مسئولین یا رئیس یک سازمان و ارگان باشد تا پاسخ داده شود. ان‌شاءالله در جواب‌ها بیشتر توجه به انجام وظیفه و کمک به نشر معارف اسلام و مکتب اهل بیت علیهم‌السلام و بالا بردن سطح آگاهی‌های جامعه، به‌خصوص نسل جوان است.

مسئله یا مسائل جوانان مسائلی است که همواره مورد توجه آگاهان و مربیان جامعه و هادیان فکر و اندیشه و خصوص مکتب انبیا علیهم‌السلام و بالاخص مکتب اسلام بوده و هست.

اصلاحات، سازندگی‌ها، آینده‌بینی‌های اقتصادی و سیاسی و برنامه‌های فرهنگی در زمینه ایمان و عقیده، همه روی این قشر حسّاس تمرکز دارند. چه آنهایی که اغراض فاسده و مقاصد شخصی و قصد افساد و انحراف جامعه را دارند، و چه آنهایی که قصد اصلاح و سالم‌سازی و خیر و سعادت مردم را دارند، روی این طبقه جوانان و نوجوانان سرمایه‌گذاری می‌کنند.

فصل سیزدهم / نصایح ۵۰۹

روحیات جوانان برای عمل و فعالیت و پیشقدم بودن و ترقی و تکامل آماده است؛ چنان‌که برای سقوط و افتادن در منجلاب انحراف‌های گوناگون و فساد اخلاق نیز آماده‌اند.

سخن در مباحث مربوط به جوانان و عوامل مؤثر در رشد و کمال و یا سقوط و انحطاط آنها و اشباع درست غرایز و خواسته‌های آنها، نیاز به نوشتن رساله‌ها و کتاب‌ها دارد.

در عصر ما به واسطه گسترش ارتباطات و وسایل سمعی و بصری و طبع و نشر افکار و آرا و تبلیغات مستقیم یا غیرمستقیم، مسائل جوانان، بسیار گسترده و پیچیده گردیده که سالم ماندن یک جوان نیاز به مراقبت‌ها و به‌خصوص نیاز به مجاهدت و تلاش فراوان خود جوانان دارد.

با آگاهی‌ای که از اوضاع مختلف سیاسی، اقتصادی، مکتب‌های فکری و مسائل جنبی دارم، جوانان و سعادت و سلامت روحشان را هدف قرار داده‌اند و آنها باید از خود مواظبت کنند.

مجلات، روزنامه‌ها، رادیو و تلویزیون و انواع فیلم‌ها در تمام دنیا از مهم‌ترین عواملی هستند که روی جوانان کار می‌کنند و جوامع بشری را به سوی سعادت یا شقاوت سیر می‌دهند.

این وسایل، جوانان شهرنشین و جوانان روستایی، همه و همه را شامل می‌شوند و حتی لباس و ژست کارگردانان برنامه‌های تلویزیون در دورترین نقاط پسر و دختر را در همه‌جا زیر تأثیر خود قرار می‌دهند.

البته در ساختن یک جوان سالم و مسلمان، محیط خانه و خانواده، محیط مکتب

و مدرسه و آموزشگاه و جامعه، همه مؤثرند و همان گونه که قرآن کریم می‌فرماید:
 ﴿وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا﴾^۱ محیط‌ها و
 مدرسه‌ها و خانواده‌های سالم یا فاسد در تربیت نسل جوان مؤثر است.

در گذشته، محیط تربیت برای یک جوان یک کوچه، یک روستا یا یک شهر و
 بازار بود؛ اما امروز محیط تربیت جوان و نوجوان تمام جهان است.

البته این پیچیدگی‌ها و وسعت تضارب افکار، و توسعه میدان مخاطرات به
 این معنی نیست که تصور کنیم چاره‌ای نمی‌توان اندیشید و جوانان و نوجوانان را
 نمی‌توان در مسیر صحیح هدایت کرد و غرایز آنها را در راه سعادت خودشان
 فعال نمود. با تمام این اشکالات راه‌های سالم‌سازی جامعه و پرورش افکار و
 تربیت اسلامی جوانان نیز به موازات این دشواری‌ها زیاد شده و از جمله رشد و
 آگاهی جامعه خود جوانان نیز برای سالم‌سازی، زمینه تأثیر تبلیغات مثبت و مفید
 را بیشتر فراهم نموده است.

بنابراین باید تبلیغات صحیح روی جوان‌ها فراگیرتر و کامل‌تر انجام شود. باید
 مشکلات جوان‌ها را شناسایی کرد و مدیریت جامعه و مسئولین به‌سازی اخلاق، و
 پدر و مادر و اشخاص و افراد، همه به‌طور جمعی و فردی در حل آنها اقدام نمایند.

همین مسئله مشکل جنسی را که تذکر داده‌اید، دین مقدس اسلام بسیار مهم
 دانسته و به حل آن تشویق و ترغیب کرده و ازدواج را در جامعه اسلامی از
 بنیان‌های بسیار مقدس و محبوب خدا معرفی نموده، و تا آنجا آن را حلال
 مشکلات جوانان شمرده که پیامبر اسلام ﷺ فرموده‌اند: «مَنْ تَزَوَّجَ فَقَدْ أَحْرَزَ نِصْفَ

دینِه، فَلْيَتَّقِ اللَّهَ فِي النِّصْفِ الْبَاقِي^۱ و سعی در انجام آن را بین دو نفر به قدری موجب اجر و ثواب معرفی کرده‌اند که به هر قدمی که شخص برای رفع این مشکل برای کسی بردارد یا کلمه‌ای بگوید، ثواب یک‌سال عبادت که شب‌هایش را به نماز، و روزهایش را به روزه به سر برده باشد، مقرر شده است.

در رشته‌های دیگر، تعالیم عالیه اسلام، همگان و به‌خصوص جوانان را تا حدّ ممکن بیمه می‌سازد و از آسیب‌پذیری دور می‌نماید. دین اسلام، طبع و نشر مقالات، مجلات و روزنامه‌ها، رمان‌ها و فیلم‌ها و برگزاری بازی‌ها و مسابقات فسادانگیز و مطالعه و دیدن و نقل و گفتن آنها و گرایش به لهو و لعب و موسیقی و قمار و سرگرمی‌های مضره و مجالست‌ها و همنشینی و مصاحبت با اشخاص فاسدالاخلاق را ممنوع فرموده است. همان‌گونه که تعالیم بهداشتی، برای سلامت بدن و حفظ الصحه و بهداشت، بسیاری از کارها و خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها را ممنوع کرده است. از سوی دیگر، نشر و طبع مقالات و کتب مفید و پرورش‌دهنده عقل و فکر و روح و اشعار و تفریحات سالم و سازنده و مجالست و مصاحبت‌های گوناگون را تشویق و ترغیب فرموده و از بیکاری و بطالت - که خود نیز خواه قهری و غیراختیاری، یا اختیاری باشد، مشکلاتی را می‌آفریند - سخت نکوهش شده و از کار و عمل و تلاش و فعالیت، مدح و ستایش گردیده است.

به عقیده ما همه و اگر نگوییم همه، اغلب مشکلاتی که هم‌اکنون وجود دارد به خاطر همین پیدا نشدن راه‌حلهایی است که اسلام تبیین فرموده است. یک جامعه اسلامی جامعه‌ای است که موجبات سعادت جوانان و نوجوانان در حدّ ممکن در آن فراهم باشد و از اسباب و وسایل انحراف پیراسته و منزّه باشد.

۱. طوسی، الامالی، ص ۵۱۸؛ شعیری، جامع الاخبار، ص ۱۰۱.

بنابراین همه باید اقدام کنیم؛ چه آنهایی که مدیریت‌هایی در جامعه دارند و مخصوصاً آنهایی که بر وسایل تبلیغی سمعی و بصری به عنوان امین برگزیده شده‌اند، باید حفظ این امانت را - که از اعظم امانات است - بسیار مهم بدانند و کوتاهی در آن را از بدترین خیانت‌ها به مردم، به اسلام، به کشور و به جامعه بدانند. باید افراد مهذب، آگاه، ظاهرالصلاح در پست‌های این کارها آورده شوند. مطبوعات و جراید - همه و همه - وظایفشان سنگین است. این‌گونه که بسیاری تلقی می‌کنند نیست.

باید جوانان را با مساجد، مجالس و عظ و هشدارهای اخلاقی، با مطالعه کتب آموزنده و صحیح دینی، با تواریخ سودمند، با تفسیر قرآن مجید و مجالس دعا آشنا کرده و آنان را در خطّ صلاح و فلاح و رستگاری نگاه داشت. خود آنها هم که بیشتر آگاه و متوجه هستند باید در این خط اصلاح خود و هم‌سن‌وسالان خود، تشریک مساعی و بذل فداکاری و کوشش کنند. باید اخلاق اسلامی، زهد و آزادگی و پارسایی، قناعت و شجاعت و خودشناسی را به آنها آموخت که بدانند خود را به هر جریان و هر وضع نفروشند.

و این کلام معجز نظام امیرالمؤمنین علیه السلام را همیشه مقابل چشم و دل خود قرار دهند، که فرمودند: «أَلَا حُرٌّ يَدْعُ هَذِهِ اللَّمَّازَةَ لِأَهْلِهَا إِنَّهُ لَيْسَ لِأَنْفُسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةَ فَلَا تَبِيعُوهَا إِلَّا بِهَا»^۱ تا بدانند که انسان بالاتر از این است که اسیر شهوات و مادیات و افکار و اعمال شیطانی شود؛ و مثل این اشعار را زمزمه نمایند که:

تن آدمی شریف است به جان آدمیت	نه همین لباس زیباست نشان آدمیت
طیران مرغ دیدی تو ز پای‌بند شهوت	به در آی تا ببینی طیران آدمیت

۱. نهج البلاغة، حکمت ۴۵۶ (ص ۵۵۶).

بحمدالله در معارف شیعه و فرهنگ غنی ما در آیات قرآن کریم، آن‌همه احادیث شریفه و دعاهای انسان‌ساز عالیة‌المضامین و کتاب‌ها و اشعار و مقالات، بیش از آنچه تصوّر شود به جوانان ارائه طریق شده است. باید جوان‌ها را به این فرهنگ غنی متوجه کرد تا بخوانند و بدانند و عظمت دین خود و فرهنگ دینی اسلام را بشناسند و خود را بسازند. جوان‌ها و همه را باید به حسابرسی و محاسبه اعمال راهنمایی کرد تا همیشه در مقام تحصیل ترقّی و کمال بیشتر باشند.

بالآخره آقای محترم! جوان عزیز نوزده‌ساله که الحمدلله از این‌همه آگاهی و دانایی برخوردارید و شمه‌ای از آن را در این نامه به قلم آورده‌اید، من به شما تبریک عرض می‌کنم و از خداوند متعال می‌خواهم که مثل شما را - که در جوانان و نوجوانان مسلمان زیاد است - زیادتر و بیشتر بفرماید.

شما جوانان، امید آینده اسلام هستید. عظمت و شوکت اسلام مرهون تلاش و رشد آگاهی شما است. همه از شما انتظار دارند؛ اسلام از شما انتظار دارد و قرآن کریم به انتظار شماست و حضرت بقیةالله مولانا المهدی - ارواح العالمین له الفداء - از شما انتظار دارد. بیشترین یاوران آن حضرت از شما جوانان مسلمان و متعهد خواهند بود.

عزیزان من! اگر ما در ادای وظایف خود نسبت به شما قصور یا تقصیر داریم، شما به نفس خود اعتماد کنید و با توکل به خدا، در دین و ایمان و تقوا و سعی و عمل ثابت قدم باشید. قدم به جلو بردارید و به جلو بروید و فقط عزّت اسلام، سیادت مسلمین، رضای خداوند، خشنودی حضرت ولی عصر - ارواحنا فداء - تأمین رفاه و آسایش خلق و خدمت به مردم را وجهه همّت قرار دهید. خدا یار و یاور شما. ﴿وَقُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ﴾^۱.

حل مشکلات خانوادگی

س. ... چه کنم تا مشکلاتی که بین من و شوهرم پیدا شده مرتفع گردد؟

ج. مرقوم مفصل شما رسید. در جواب اشعار می‌دارد: یکی از آیات بزرگ الهی و شگفتی‌ها و ظرافت‌هایی که در عالم آفرینش، به‌خصوص آفرینش انسان، تماشایی، عبرت‌انگیز و بینش‌آفرین است، زوجیت و همسر و همدم و انیس و مونس بودن زن و مرد با یکدیگر است. واقعاً الآن که این نوشته را می‌نویسم، واژه‌ای که تعبیر از این زوجیت و با هم شدن و با هم بودن و یکی شدن این دو جنس بنماید، ندارم جز قرآن مجید که می‌فرماید:

﴿هُنَّ لِبَاسٍ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٍ لَهُنَّ﴾^۱ بانوان برای شوهران، لباس و شوهران

برای ایشان، لباس می‌باشند؛ و در آیه دیگر، درباره این رابطه می‌فرماید:

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً

وَرَحْمَةً﴾^۲ از خود شما برایتان قرار داد همدم، مونس، غمخوار، متحد مشترک‌المنافع و موافق همدل، نه معارض هم، و نه جدا از هم و نه مستقل از هم؛ بلکه متحد اتحادی که بین هیچ دو نفری برقرار نمی‌شود.

حقیقت زوجیت این معانی مقدس و آرام‌بخش است. این است که از دو

جنس مخالف یک واحد به تمام معنی موافق ساخته می‌شود و اسلام به این

جهت به ازدواج بسیار اهمیت داده است. در اکثریت زنان و شوهران مسلمان این

روحیه یگانگی و اتحاد را اگرچه بالطبع فراهم است، فراهم‌تر می‌سازند، و اهتمام

۱. بقره، ۱۸۷.

۲. روم، ۲۱.

بر این است که این بنیاد قویم و مستحکم از آسیب و تعرض مصون بماند و زن و مرد در دل به آن وفا دار باشند.

حقیر در همین زندگی خود، زنان و مردانی را دیده‌ام که در این جهت با هم شدن و از هم بودن نمونه بودند، و چنان بودند که گویی هر یک از راز دل دیگری خبر داشت و همان را انجام می‌داد و همان را می‌گفت که دیگری می‌گفت و شخصیتشان در هم ذوب شده بود. اگر او در بیرون از خانه بود و این در درون خانه، هر دو با هم بودند و در رنج و غم و شادی شریک یکدیگر بودند. نه این خود را از او طلب‌کار می‌دانست و نه او به این، ادعایی داشت.

این مردسالاری تحمیلی که در زمان ما مبارزه با آن را مطرح می‌نمایند، و از آن برای جدا کردن زن از شوهر، و آنها را دو واحد و در مقابل هم قرار دادن استفاده می‌کنند، در صدر اسلام اصلاً وجود نداشت و اخلاق اسلامی در محیط خانه بر روابط هم حاکم بود.

غرض از این بیانات این است که شما برحسب آنچه نوشته‌اید همسری از هر جهت پاک و سالم دارید که او را هدیه‌ای از طرف خدا می‌شمارید؛ پس مسئله‌ای غیر قابل حل بین خودتان نخواهید داشت. این صفا و وفا و خوش‌بینی که به هم دارید، همه امور را بر وفق دلخواه قرار می‌دهد. شما هم خاطرخواه او و او هم خاطرخواه شما خواهد بود.

البته در نظامات شرعی برای اینکه در بین زن‌ها و شوهرها، افرادی پیدا شده‌اند که به واسطه بعض جهات و عذرهای صحیح یا بهانه‌های غلط به این اتحاد و یگانگی نرسیده‌اند، قانون بر آنها حاکم می‌شود و آنها را منظم می‌سازد.

برای هریک از زن و شوهر نسبت به هم حقوقی مقرر شده است که برحسب آن، نظام خانواده و زوجیت باز هم محفوظ بماند و در سایه این حقوق و قانون با هم همزیستی داشته باشند.

برحسب این حقوق هیچ زن و مردی موظف نیستند که از گذشته‌های خوب و بد و سوابق زندگی خود یکدیگر را مطلع سازند. باید هرچه می‌گویند و عمل می‌کنند همه موجب قوت اتحاد و خوش‌بینی آنها به یکدیگر باشد.

اما اینکه تا در خانه پدر هستید باید چگونه باشید، این جزئیات را با توافق با هم و ملاحظه خیر و صلاح یکدیگر، درحالی که یک واحد هستید، حل نمایید. نه او بر حقی که دارد اصرار داشته باشد و نه شما در موضوعی که در بین است اصرار کنید.

مرد باید دستور «الْمُؤْمِنُ يَأْكُلُ بِاشْتِهَاءِ أَهْلِهِ، وَالْمُنَافِقُ يَأْكُلُ بِاشْتِهَاءِ نَفْسِهِ» را در رابطه با زن رعایت کند، زن هم باید خود را موظف بداند که یا اخلاقاً و یا حقاً و شرعاً رضایت شوهر را فراهم نماید.

امید است با این توضیحات این روابط گرمی که بین شما و همسرتان بحمدالله برقرار است بیش از پیش گرم‌تر شود، و زندگی سعادت‌مندانه و هرچه بهتری را در پیش رو داشته باشید. أَلَّفَ اللَّهُ بَيْنَكُمْ وَطَيَّبَ اللَّهُ نَسْلَكُمْ.

معیارهای انتخاب همسر از منظر اسلام

س. مشکل من انتخاب همسر آینده‌ام می‌باشد: چندی است که در مورد انتخاب همسر مشغول فکر کردن و انتخاب معیارهای درست - که مورد قبول خداوند متعال باشد - هستم. معیارهایی که مورد قبول عقل و شرع

باشد و مرا در زندگی مشترک با زنی به خوشبختی کامل و آنچه مورد نظر اسلام است برساند. مشکل من در اینجا خود را نشان می‌دهد که چگونه بفهمم دختری دارای این شرایط است؟

ج. ان شاء الله تعالی موفق و مشمول عنایت حضرت بقیة الله - ارواح العالمین له الفداء - باشید. مرقوم مفصل شما رسید. در مورد ازدواج که نظر حقیر را خواسته‌اید، همان‌گونه که می‌دانید ازدواج، یکی از سنن مهم اسلام و مورد ترغیب و تشویق بسیار است. از حضرت رسول ﷺ روایت است که فرمود: «الْكَأْحُ سُتِّي»^۱ و در احادیث دیگر است: «مَنْ تَزَوَّجَ فَقَدْ أَحْرَزَ نِصْفَ دِينِهِ، فَلْيَتَّقِ اللَّهَ فِي النِّصْفِ الْبَاقِي»^۲. امید است حال که در صدد انجام این سنت هستید، چنان‌که در نظر دارید موردی که از جهت ایمان و توافق اخلاقی مناسب باشد فراهم شود. ولی در انتخاب بیشتر از متعارف فحص و جست‌وجو تا حدی که به مرحله وسواس برسد و مانع از اخذ تصمیم شود صحیح نیست. همین قدر که طرف مقابل از جهات مورد نظر خصوصاً دیانت، عفت و اخلاق شناخته شود، و پدر و مادر شما و افرادی که به آنها اعتماد دارید نیز مورد را مناسب بدانند، بقیه امر و آینده همه با خداوند متعال است.

با توکل به خدا و طلب خیر از خدا و به نیت انجام سنت دینی اقدام نمایید و آینده اموری را که انسان در جریان آن مؤثر نیست، همه را به خدا واگذار نمایید.

﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾^۳.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۱۸۰.

۲. کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۳۲۹؛ طوسی، الامالی، ص ۵۱۸؛ شعیری، جامع الاخبار، ص ۱۰۱.

۳. طلاق، ۳.

ناسازگاری همسر

س. جوانی هستیم بیست و پنج ساله و مدت سه ماه است که ازدواج کرده‌ام. در طول این سه ماه متوجه شده‌ام همسرم با من سر ناسازگاری و لجابت بی‌مورد دارد. مدام بهانه‌های واهی می‌گیرد و منتظر فرصت و بهانه‌ای است تا از من جدا شود. این‌طور که من در این مدت فهمیده‌ام و خودش هم اعتراف کرده، قبل از ازدواج موارد سوءاخلاقی داشته (رابطه با پسر) و دختر سربه‌زیری نبوده، به‌طوری که مدارکی هم در این مورد از او پیدا کرده‌ام... .

ج. حقیر از اظهارنظر در امر داخلی و شخصی شما به علت عدم اطلاع معذورم. به‌طور کلی اولاً اگر بر سرّی و امری که عیب و عار باشد برای طرف مطلع شده‌اید، افشا نکردن آن فضیلت و ثواب بسیار دارد؛ و بلکه افشا کردن نیز - اگر ضرورتی نباشد - حرام و معصیت است و گاه موجب تعزیر یا حدّ کذف می‌شود. بنابراین از افشای سرّ، حتی پیش پدر و مادر شخص بپرهیزید، و ثانیاً امر طلاق به دست مرد است، به‌خصوص اگر زوجه هم مایل باشد. اگر به واسطه طلاق، زوجه در معرض فساد اخلاقی یا فشارهای روحی قرار بگیرد، البته با امکان، ترک طلاق و ادامه معاشرت به معروف بسیار خوب است؛ و اصلاً مبعوض‌ترین کارهای حلال طلاق است.

ثالثاً این خود شما هستید که باید با توجه به نظر ناصحین و سالمندان فامیل و دوستان و امکاناتی که خود دارید و ملاحظه جوانب مختلف، تصمیم بگیرید. به‌هرحال، حقیر هم دعا می‌کنم که آنچه خیر و صلاح شما و طرف شما است فراهم شود. والله العالم.

غرب‌زدگی و پیروی از بیگانگان در زندگی

س. ... فردی از افراد خانواده‌مان آنچنان غرب‌زده شده که به مجسمه سگ و صلیب اظهار علاقه می‌کند و هرچه پدر و مادرم او را نصیحت می‌کنند، اثر ندارد.

۱. به نظر حضرت‌عالی، آیا این کار با روح اسلام، سازگاری دارد؟

۲. اگر با مرد نامحرم، دوست باشم و به او علاقه داشته باشم، آیا از نظر

اسلام صحیح است؟

۳. آیا با کسی که قصد ازدواج دارم می‌توانم ملاقات کنم؟

ج. مکتوبِ حاکی از علاقه شما، به وظایف دینی واصل شد. امید است خداوند متعال به شما و عموم بانوان و دوشیزگان مسلمان که خصوصاً در این عصر، در معرض آزمایش و امتحانات واقع شده‌اند، توفیق دهد که از عهده امتحان به‌طور شایسته بیرون آمده و شخصیت اسلامی خود را محفوظ داشته و تحت تأثیر تلقینات و تبلیغات سوء و منحرف‌کننده واقع نشوید و از خدا و راه مستقیم اسلام دور نگردید و درک کنید که وظیفه زن، در زمان ما و مسئولیتش، بسیار مهم است و در بقای جامعه اسلامی، نقش وضع و اخلاق بانوان، و پیروی آنها از تعالیم قرآن و سنت پیغمبر و ائمه علیهم‌السلام حساس و خطیر و مؤثر است.

اما مسئله اول: بسیار باعث تأسف است که غرب‌زدگی در جامعه مسلمانان به این حد رسیده باشد که دختری که در یک خانواده و محیط مسلمان و موحد پرورش یافته، و صدای توحید اذان و الله اکبر و شهادتش را همواره شنیده است، بدین‌گونه خود را باخته، و پیرو بیگانه باشد که به مجسمه سگ یا صلیب که

شعار مسیحیت و حرام است، اظهار علاقه نماید و به پند و راهنمایی پدر و مادر
مهربان توجه نکند.

این علاقه‌ها نشانه احساس ضعف شخص در برابر دیگران است که
تصوّر می‌کند با این گرایش‌ها نقطه ضعف برطرف می‌شود؛ درحالی‌که این
خود عین اظهار و آشکار کردن نقطه ضعف، انحراف فکر و بالغ نبودن روح
است که به جای علاقه به کمالات و ارزش‌های انسانی، به این‌گونه امور - که
از عادات پوچ و زشت بیگانگان است - توجه می‌کند و با توجه به اینکه
تلقینات و تبلیغات گمراه‌کننده سمعی و بصری و بعضی مطبوعات که در
اختیار دوشیزگان و بانوان گذارده می‌شود، این علایق را ایجاد و تقویت
می‌نماید، و این روش‌های بی‌ارزش و زیان‌بخش را به آنها تعلیم می‌دهد،
گمان می‌کنم در این موضوع بیشتر از این توضیح لازم نباشد و شما و هر
بانوی بافکرِ دیگر، اگر مطالعه بنماید، آگاه و متوجه می‌شود که این هم آثار
و نقشه‌های شوم ضدّ اسلامی و دور کردن مسلمان، از حریم هدایت‌های
اسلام است.

اما راجع به سؤال دوم: آنچه برای شما به عنوان نصیحت و خیرخواهی مطرح
می‌کنم، این است که در موضوع رابطه با مرد اجنبی بسیار مراقب باشید که
رابطه‌ای خارج از حدّ و مرزی که شرع مقرر کرده است پیدا نکنید. با مرد اجنبی
آمدوشد و معاشرت ننمایید که خطرناک است و پشیمانی می‌آورد. لابد می‌شنوید
که چه بسیار دوشیزگانی که از حریم مقدّس عفت و پاکدامنی، در اثر این
معاشرت‌ها و ارتباط‌ها دور افتاده و در عواقب سوء این رفتارهایی که فعلاً به

فصل سیزدهم / نصایح ۵۲۱

دوشیزگان پیشنهاد می‌شود، و آن را نشانه تجدّد و ترقّی می‌دانند گرفتار شده و آلوده گردیده‌اند و آن مطلب و مقاصدی هم که در نظر داشته‌اند، به باد فنا رفته است (یا فریب خورده‌اند، یا پشیمان شده‌اند و یا...).

این علاقه‌هایی که شما از آن نوشته‌اید، علاقه اصیل و حساب‌شده نیست. علاقه‌ای است که بین هر دختر و پسری، در ایام جوانی ممکن است پیدا شود، بنابراین در این موارد همان راهنمایی‌های پدر و مادر و افراد دلسوز و باتجربه خانواده و مشورت با آنها - که فکرشان از آن احساساتی که یک دختر یا پسر جوان که به هم برخورده‌اند، آزاد است - بسیار ارزنده است.

به نظر می‌رسد که اگر خیر و سعادت خود را می‌خواهید، حتماً موضوع ازدواج را با پدر و مادر در میان بگذارید. اگر آنها مخالفت کردند، ناراحت نشوید و بدانید که آنها خیر فرزندشان را می‌خواهند و در این مورد تجربه شده است که نظر آنها، واقع‌بینانه‌تر است؛ و در اکثر موارد، رأی و نظرشان صائب و صحیح است.

به شما و امثال شما نصیحت می‌کنم که در این مواقع جوانی، خود را کنترل کنید و بر خود مسلط باشید و اطمینان داشته باشید که آینده شما قرین سعادت و خوشبختی خواهد بود.

اما مسئله جایز بودن دیدار و نظر به کسی که شخص قصد ازدواج با او را دارد، باید از حدود و مقدار متعارف و مقدار اطلاع بیشتر نباشد، و نمی‌شود با این اسم با مرد اجنبی اختلاط و معاشرت برقرار کرد.

خداوند متعال شما و همه بانوان و دوشیزگان مسلمان را در طریق اسلام و عفت و حجاب ثابت دارد.

خودکشی

س. احتراماً با عنایت به اینکه در منطقه ما خودکشی - مخصوصاً در بین نسوان - زیاد شده، از این رو خواهشمند است فتوا را در مورد خودکشی و عواقب آن اعلام فرمایید.

ج. خودکشی از محرمات کبیره است و مرتکب آن، مرد باشد یا زن، مستحق عقوبت و عذاب شدید الهی است. و اگر شخص مجنون و مختل الحواس نباشد، این گناه را - که علامت ضعف عقیده به مبدأ و معاد، نداشتن صفت صبر و مقاومت در برابر شداید و دشواری‌های زندگی و نومی‌دی از خداوند متعال است - انجام نمی‌دهد. بیشتر افرادی که مرتکب این معصیت می‌شوند یا اسیر یک سلسله اوهام و خیالاتند، یا به خاطر شکست‌هایی که در واقع شکست نیست (مثل شکست در بازی، یا شکست در زناشویی و ازدواج) دست به این عمل می‌زنند، یا در اثر فشارها و سختی‌های زندگی خودکشی می‌نمایند.

به‌طور کلی باید تذکر داد که دنیا همه‌اش فراز و نشیب و تغییر و تحول است و اشخاصی در زندگی واقعاً شکست می‌خورند که روحیه صبر و مقاومت نداشته باشند و با یک پیشامد و یک امر نامالیم و ناگوار، روحیه خود را ببازند و خود را بیچاره بشمارند. افراد موفق که بر مشکلات فایق می‌شوند، به اراده و همت و عزم خود اعتماد دارند و با توکل به خداوند متعال بر مشکلات صابرند و با قلب محکم و استوار و امید به آینده با هر پیشامد ناگوار، دست و پنجه نرم می‌کنند.

تاریخ بشر پر است از فرج بعد از شدت، و گشایش و رفاه و توانگری بعد از تنگدستی و گرفتاری و فقر. مردان و زنان موفّق از هیچ حادثه‌ای تکان نمی‌خورند و عقب‌نشینی نمی‌کنند؛ به فضل و لطف خدا اعتماد دارند و این آیات را با مضمون بلند آن همواره به خاطر دارند که: ﴿فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا * إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا﴾^۱ آسانی‌ها از میان دشواری‌ها رخ می‌دهند و روشنایی‌ها بر تاریکی‌ها غلبه می‌یابند. باید این افراد را نسبت به صبر سفارش کرد که صبر از ایمان به منزله سر در جسد است. امید است این نصیحت در قلوب مؤثر و نافع باشد. والله العالم.

علل عقب‌ماندگی جامعه مسلمانان

بسم الله الرحمن الرحيم

پرسش نخست شما از این است که: چرا کشورهای اسلامی عقب‌مانده هستند، در صورتی که مردم کمونیست شوروی^۲ - که به وجود پروردگار متعال معتقد نیستند - پیشرفته‌ترین مردم دنیا محسوب می‌شوند؟
و بعد به این پرسش منتهی می‌شود که: کدام یک از این دو حالت منطقی نبودن دین اسلام، یا جذّاب نبودن آن، باعث شده است که مسلمانان جهان، رهرو اسلام نباشند؟

ما به لطف خداوند متعال به هر دو سؤال پاسخ می‌دهیم:

اما پاسخ از سؤال اول این است که: پیشرفته بودن و عقب‌مانده بودن یک جامعه را با چه معیار و میزان باید سنجید؟ ممکن است کسی بگوید - و حق هم

۱. شرح، ۵-۶.

۲. این سؤال در اواخر دوران تسلط مطلق کمونیسم بر شوروی سابق مطرح گردیده است.

همین است - که با معیارهایی که ادیان آسمانی، مخصوصاً اسلام به دست ما داده است این سنجش را باید به عمل آورد.

بنابراین هیچ‌یک از کشورهای که به اصطلاح پیشرفته شمرده می‌شوند - نه غرب و نه شرق - پیشرفته نیستند. هر کشوری که با این معیار با مکتب انبیا نزدیک‌تر باشد، پیشرفته‌تر است؛ و با این حساب معلوم نیست کشورهای اسلامی از کشورهای دیگر عقب‌مانده‌تر باشند، اگر نگوییم پیشرفته‌ترینند. هر انسان و هر جامعه‌ای به قدر نقشی که در تطبیق اسلام با خود دارد به پیش رفته است و به قدری که به خدا نزدیک‌تر است، پیشرفته‌تر می‌باشد.

ممکن است بعضی بگویند: معیار، اخلاق و ارزش‌های انسانی است. در این صورت به تصدیق محققان، کشورهای غرب و شرق در مدنیّت اخلاقی از کشورهای دیگر پیشرفته‌تر نیستند و جنایات و خیانت‌ها، اجحاف و زورگویی و فحشا و فساد در آنها برحسب آمار، به مراتب بیشتر است. پس با این معیار هم کشورهای مسلمان عقب‌مانده نیستند و آنچه هم از شرف و اخلاقشان ضعیف و ضایع شده است، در اثر ارتباط با همان کشورهای به قول شما پیشرفته و تقلید از آنهاست.

ممکن است برخی هم معیار را پیشرفته بودن در صنعت و تکنیک و امور مادی بدانند که چون بعضی کشورهای غیراسلامی در این جهات جلو رفته‌اند آنها را پیشرفته بخوانند؛ چنان‌که بیشتر اشخاص از این جهت و با این حساب آنها را پیشرفته و دیگران را عقب‌مانده می‌گویند.

در جواب می‌گوییم: اولاً این معیار، تمام نیست؛ و اگر ملتی در اخلاق و

مدنیّت اخلاقی و ارزش‌های انسانی عقب‌مانده و در صنعت و تکنیک و قدرت نظامی و در اختیار داشتن وسایل تخریب کشورها جلو بود، پیشرفته نیست؛ بلکه واقعاً عقب‌مانده است. ملتی که مسلح به سلاح مخرب و تجهیزات وحشتناک نظامی باشد و در اخلاق ضعیف باشد، خطرناک‌ترین ملت‌ها خواهد بود که از آن جز منطبق زور و استکبار توقعی نمی‌توان داشت.

ثانیاً: این پیشرفته بودن در اثر اعتقاد نداشتن به پروردگار نیست؛ زیرا کشورهای دیگر که با شوروی در صنعت و تکنیک رقابت دارند، به خدا معتقدند؛ و می‌بینیم که از شوروی، پیشرفته‌تر و قوی‌ترند. در اثر مسلمان نبودن و مسیحی بودن هم نیست؛ زیرا کشورهای مسیحی هستند که مسیحی هستند، و التزامشان به مسیحیت، کمتر از کشورهای پیشرفته مسیحی نیست؛ با این وجود، عقب‌مانده هستند. پس مسئله نفی خدا و نفی اسلام در اینجا هیچ تأثیر ندارد، و آنها که پیشرفته هستند از این جهت منفی و سلبی پیش نرفته‌اند. مسیحی بودن و کمونیست بودن هم مؤثر در این ترقی مادی نیست. چنان‌که می‌بینیم ژاپن با اینکه نه کمونیست است و نه مسیحی، از کشورهای پیشرفته دنیا است. اگر حوادث جنگ و فشاری که از خارج بر آن وارد می‌شود نبود، شاید امروز از پیشرفته‌ترین ملل دنیا نبود. پس به‌رحال می‌فهمیم که مسئله نداشتن مذهب، نداشتن و عدم اعتقاد به خدا هیچ دخالتی در این ترقی ندارد.

البته تعالیم بعضی مذاهب مثل مسیحیت کنونی با ترقی مادی، و به وجود آوردن تاریخ و تمدن، منافی است؛ و تعجب در این است که با پیروان چنان مذهب مجرد‌پرور و بی‌اعتنا به ماده، آن مکتب و مذهب را آنچنان کنار گذارد و

در امور مادی چنین پیشرفت نماید و این همه به آن دل بستگی پیدا کند که به جز ماده به چیز دیگر نمی‌اندیشد، یا کمتر اندیشه می‌کند.

ثالثاً: وقتی ما به این نتیجه رسیدیم که عقیده نداشتن به خدا و اعتقاد داشتن به مسیحیت با ترقی صنعتی و مادی هیچ‌گونه رابطه‌ای ندارد، بلکه بی‌اعتقادی به خدا و عقیده مسیحیت کنونی مانع از ترقی و سیر کمالی انسان می‌باشد، اگر اسلام و تعالیم آن را تحت مطالعه دقیق قرار دهیم، درمی‌یابیم که آن هیچ چیزی و هیچ ماده‌ای که مانع از ترقی باشد، وجود ندارد. چنان‌که محققان غیرمسلمان هم تصدیق دارند، اسلام به وجود آورنده تاریخ و ترقی است؛ و برقراری دل‌پذیرترین زندگی در روی زمین را یک فرمان عالی تلقی می‌کند؛ و از جهت التزام مسلمانان به عقاید اسلامی، هیچ علتی برای عقب‌ماندگی مسلمانان نمی‌توان جست.

روی رابطه هر معلولی با علت خود، باید علت این عقب‌ماندگی را که در امور مادی پیدا شده است، در جای دیگر غیر از اسلام و تعالیم اسلامی و غیر از التزامات صحیح مسلمانان به اسلام پیدا کرد. بالاخره اکنون هم اسلام و تعالیم اسلام و مسئولیت‌های اسلامی است که ما را بر آن وامی‌دارد که علل عقب‌ماندگی را پیدا کنیم، و هرچه زودتر و سریع‌تر خود را به دیگران برسانیم و از آنها جلو بزنیم.

آنچه موجب این عقب‌ماندگی است چند چیز است:

۱. تقدّم و پیشدستی پیشرفته‌ها در کشف خواصّ اشیا و دست یافتن آنها به برنامه‌های صنعت و تکنیک و علوم آزمایشی؛ که البته این تقدّم و پیش‌دستی بر اثر یک سلسله عواملی است که بسیاری از آن خودبه‌خود و بدون اینکه ملل

پیشرفته، آن عوامل را ایجاد کرده باشند یا اینکه از ایجاد آن قصد این پیشرفت‌ها را کرده باشند موجود شده است. مثلاً اروپاییان در جنگ‌های صلیبی قصد فرا گرفتن علوم از مسلمانان و استفاده از معارف و تحقیقات مسلمانان را نداشتند. آنها برای جنگ و غلبه و کینه‌توزی و فرونشاندن آتش خشم خود آتش این جنگ‌ها را روشن ساختند، اما در تماس با مسلمان‌ها، علوم مسلمانان را به کشورهای خود بردند و می‌توان گفت قیمتی‌ترین غنیمتی که یک ارتش در دنیا تا به حال به آن دست یافته این غنیمت بود که اروپایی‌ها علم مسلمانان و معارف اسلام را اندوختند و فراگرفتند و آن‌همه پیشرفت کردند.

۲. از سوی دیگر، در بین مسلمانان نیز گرایش‌هایی پیدا شد که آنان را از تکمیل علم و صنعت، و دنبال کردن راهی که اسلام جلوی پای آنها گذارده و گذشتگان و نیاکان مسلمانان به آن راه رفته بودند، بازداشت. مخصوصاً افکار متفلسفانه و صوفیانه و گرایش‌های انزواجویانه و کناره‌گیری از امور دنیا که هرگز در برنامه‌های اسلامی جایی نداشت، رواج گرفت. تعالیم حیات‌بخش و ارزنده اسلام را (مثل توکل، قناعت، صبر، زهد، تسلیم، رضا و تفویض)، به غلط تفسیر و معنی کردند و تنبلی، سستی، انزلام و ترک کار و کوشش را شعار خود کردند. تحقیق و بحث‌هایشان - بیشتر یا تمام - مصروف مجادلاتی بی‌فایده و بی‌حاصل شد که علاوه بر اینکه وقتشان را تلف می‌کرد و از تحقیقات اساسی منصرفشان می‌ساخت، موجب اختلافات و کشمکش‌هایی هم می‌شد. مخصوصاً فرق اشاعره و حنابله که بحث‌هایشان بسیار زیان‌بخش شد.

۳. اختلافات سیاسی میان حکام نیز در این عقب‌ماندگی‌ها اثر داشت؛ چنان‌که

نادانی و بی‌کفایتی سران و زمامداران نیز در عقب‌ماندگی مسلمانان مؤثر بود. قدرت‌هایی در اختیار سلاطین و زمامداران امور مسلمانان قرار گرفت که اگر صرف تحقیق علمی، کشف خواص اشیا و تسلط بر قوای طبیعت، و غلبه بر مشکلات شده بود، مسلماً فواید و محصول آن چشمگیر بود. ولی متأسفانه این قدرت‌ها در هوس‌رانی‌های بیجا، به هدر رفت و هیچ بازدهی و بهره‌ای برای ملت نداشت.

۴. بیگانگان نیز در ادامه این اوضاع و در بعضی مناطق در به وجود آوردن آن فعالانه نقش داشته و دارند. آنها می‌کوشند که مسلمانان را از جهت صنعت و علوم مادی عقب‌مانده و نیازمند به خود نگاه دارند که محصولاتشان در بازارهای جوامع مسلمان رواج داشته باشد و به مصرف برسد. تمام کوشش‌ها، متوجه همین جهت است که نفوذ اقتصادی و بازرگانی خود را در کشورهای دیگر، به توسط منع آنان از دست یافتن به صنایع جدید حفظ کنند.

خوشبختانه این علل و عوامل روزه‌روز، رو به ضعف نهاده و امید می‌رود که در آینده نزدیک همه از بین برود.

اما مسئله تقدّم و پیشدستی دیگران در کشف خواص اشیا و علوم آزمایشی: این مسئله، یک مسئله موقّتی است، و اگر مسلمانان سعی و عمل را پیش گیرند، به‌زودی می‌توانند به این علوم دست یابند و در میدان مسابقه از دیگران گوی سبقت را برابند، چه علم و صنعت و ترقّی هیچ‌گاه وقف بر قوم خاص و اهل منطقه خاصی نیست؛ بلکه به‌عکس، اتفاق افتاده که عقب‌ماندگان به پیش رفته، و جلورفته‌ها عقب مانده‌اند.

موضوع قدرت‌های فردی که مورد استفاده واقع می‌شوند امروز به تدریج از بین رفته و به قدرت ملی و همگانی تبدیل شده است و اگرچه در اینجا هم حسن استفاده از آن موقوف به شعور و درک همگان است، اما بالأخره از آن سوءاستفاده‌هایی که اشخاص از تمرکز قدرت در دست شخص واحد می‌کرده و آن را وسیله هوس‌رانی‌های خود قرار می‌دادند تا حد زیادی مصونیت پیدا می‌شود. اکنون که دنیای اسلام علیه استعمار به‌پاخاسته و نقشه‌ها و برنامه‌های استعماری را کم‌وبیش شناخته‌اند، امید است مبارزات پیگیرشان با استعمار با تسلط همگان به‌طور صحیح، نتایج ایجابی و مثبت داشته باشد.

حاصل اینکه مسلمانان این عقب‌ماندگی را که ارتباطی به ذات اسلام ندارد می‌توانند در سایه هدایت‌های قرآن و اسلام جبران نمایند و با توجه به استقلال خود و لزوم رفع حاجت از بیگانگان و برنامه‌های مبارزات اسلامی، نه فقط نفوذ ملل پیشرفته را طرد کنند، بلکه در رشته‌های علوم و صنایع همیشه پیشرو و مقدّم باشند. به امید آینده، و به امید خدا و به امید پشتکار و کوشش و سعی و عمل مسلمانان.

اما جواب از سؤال دوم که: کدام‌یک از این دو حالت منطقی نبودن دین اسلام، یا جذّاب نبودن آن، باعث شده است که مسلمانان جهان، پیرو این دین نباشند، این است که:

اسلام به تصدیق مخالف و موافق و بررسی‌های عمیق که درباره عقاید و تعالیم آن شده، و هزارها کتاب که در خصوص آن و مقایسه با ادیان و مکتب‌های دیگر نوشته‌اند، منطقی‌ترین تمام ادیان و مکتب‌ها است. دین، بر مبنای

عقل است و همه چیز را بر اساس عقل و تفکر پیشنهاد کرده، و هیچ مطلب نامعقول و خردناپسند در آن نیست. برخلاف مسیحیت کنونی که از ریشه با عقل ناسازگار است، اسلام اصول و فروعش همه عقل پسند و در طول چهارده قرن مورد بحث و ابراز نظر قرار گرفته است و منطقی بودن آن هر روز ثابت تر می شود. نه عقل توانسته است به اسلام خُرده گیرد و نه پیشرفت علوم، خدشه ای به آن وارد نموده است.

اما جذابیت آن نیز قابل انکار و تردید نیست؛ این احکام اسلام و این آیات قرآن، سراسر آن جذابیت است. یک فصل از قرآن مانند: ﴿وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ﴾^۱، بلکه یک سوره به ظاهر کوچک، مثل سوره توحید و یک آیه مثل آیات: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُم لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾^۲، ﴿وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ﴾^۳، ﴿تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾^۴، ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾^۵ و ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ﴾^۶ را بخوانید و جذابیت اسلام را در آن ببینید.

۱. اسراء، ۲۹.

۲. نحل، ۹۰.

۳. فصلت، ۳۴.

۴. قصص، ۸۳.

۵. حجرات، ۱۳.

۶. نساء، ۱۳۵.

دینی که تمام تعالیم و عقایدش موافق با فطرت و برآورنده خواسته‌های صحیح واقعی بشر است، باید این همه جذاب باشد. آیا توحید اسلام که «گوستاو لوبون» می‌گوید: «در بین تمام ادیان یگانه تاج افتخاری است که بر سر دین اسلام است»، جذابیت ندارد؟ آیا عدل اسلام، جذاب نیست؟ آیا مساوات اسلام، اخلاق اسلام و قوانین اسلام، جذاب نیست.

این جاذبه اسلام است که در مثل این عصر که عقاید مردم به ادیان رو به ضعف نهاده و حملات استعمارگران و عمال تبشیر و کلیسا با تمام قدرت مادی به اسلام روزافزون است، همچنان جذابیت خود را حفظ کرده است و این جذابیت باعث شده است که هر روز، افراد بسیار - از دانشمند و متفکر و روشنفکر و سیاستمدار - و اصناف مختلف، به صورت فردی یا گروهی به اسلام می‌گروند! غیر از جذابیت اسلام، چه چیزی باعث این امر شده است؟ کدام عامل، اسلام را چنین رونق داده است که در برابر آن، تبلیغات مسیحی که با صرف هزینه‌های گزاف و کلان و پشتیبانی سیاسی استعمارگران در دنیا فعال است خودبه‌خود در توسعه و گسترش است.

غیر از این است که مثل جذابیت نماز سربازان ترکیه در کره، مردم آنجا را نیز به اسلام متمایل کرد؟! سرمایه بقاء و جلو رفتن اسلام و رمز مهم آن فتوحات صدر اسلام، منطقی بودن عقاید اسلام و جذابیت آن است.

در بین پیروان ادیان مخصوصاً در مقایسه با مسیحیت، همین پیروان فعلی اسلام بیشتر از پیروان مسیحیت از اسلام پیروی دارند. نهایت این است که آمار ندارد تا معلوم شود در شبانه‌روز چندصد میلیون پیرو اسلام شراب نمی‌نوشند،

گوشت میته نمی‌خورند، قمار نمی‌بازند، خود را به فحشا آلوده نمی‌کنند، ستمکاری نمی‌نمایند و گناهان دیگر را مرتکب نمی‌شوند. به این حساب پیرو اسلام از تمام ملل بیشتر است.

البته نمی‌گوییم مسلمانان در همه ابعاد و همه جهات پیرو اسلام هستند؛ مخصوصاً در این قرن اخیر که حکومت‌هایی را روی کار آورده‌اند که می‌کوشند تمام معانی التزامات و تعهدات مسلمانان را نسبت به اسلام ضعیف جلوه دهند و بلکه ترک سنن اسلام را تجدّد بشمارند، که البته این حرف دیگری است. می‌گوییم: در این شرایط هم حکومت و نفوذ اسلام در بین پیروان خودش از حکومت مذاهب دیگر نه فقط کمتر نیست، بلکه به مراتب بیشتر است؛ و افرادی که خود را نسبت به اسلام متعهد و مسئول بدانند، بسیارند.

با این وجود، تصدیق داریم که ابعاد مهمی از تعالیم اساسی اسلام فعلاً از دایره عمل مسلمانان خارج شده، و پیروی آنان منحصر به عبادات و قسمت‌های اخلاقی و ترک بعضی محرّمات شده است؛ اما این نه از جهت منطقی نبودن و جاذب نبودن دین است. این تعالیمی که متروک شده است، بی‌اندازه دلربا و جاذب است و همین جذابیت، بازگشت مسلمانان را به آن تعالیم نوید می‌دهد.

به نظر ما اگر نقاشی بتواند چهره اسلام را در آن حقیقتی که هست نقش کند، چهره‌ای زیباتر از آن نخواهد بود. چهره اسلام چهره حقیقت، چهره جمال طبیعت، چهره فطرت انسانیت، چهره خیر و احسان، چهره علم و دانش و عرفان و چهره عدل و انصاف و مساوات و چهره سعی و عمل و ایمان است.

برای اینکه مسلمانان در همه نواحی پیرو اسلام شوند، باید نظامات تعالیم و

تربیت و وسایل تبلیغات سمعی و بصری را همکار و همراه ساخت، و در رشته‌های مختلف از پیروان واقعی تشویقات و قدردانی شود و حتی جوایزی قرار دهند. اما در صورتی که تعلیم و تربیت و وسایل تبلیغی همه بر ضد اسلام و برای تضعیف عقاید اسلامی مردم، و تخریب مبانی دینی و تعهدات مذهبی همکاری کنند و مطبوعات هم آنها را یاری نمایند، نباید سؤال کرد که چرا مسلمانان پیرو اسلام نیستند؛ و نباید آن را به منطقی نبودن یا جذاب نبودن دین مستند ساخت.

اسلام، چهارده قرن است که در دنیا مطرح است. همراه با آن و در عصر آن دولت‌های بزرگ و اوضاع و احوال مهم و تاریخی به وجود آمده؛ نوابغ و رجال علم و سیاست و صلح و جنگ و شخصیت‌های برجسته بسیاری در دامن آن پرورش یافته است و فراز و نشیب‌های گوناگون را پشت سر گذارده، و با قوی‌ترین عوامل منفی روبه‌رو شده است و هم‌اکنون در دنیا جایگاه نیرومند خود را حفظ نموده است و برای دول استکبارگر، تهدید جدی محسوب می‌شود. رمز این دوام و بقا، قوت مبانی محکم این دین است.

شما و ما و همه دنیا امروز می‌بینند که مکتب لنین و کمونیسم که این همه روی آن حساب می‌شد و بسیاری از جوانان فریفته آن شده بودند، با اینکه تا آنجا پیش رفت که یکی از دو قدرت مادی و نظامی جهان شد و پیشرفته‌ترین سلاح‌ها را - که می‌تواند زمین را ویران سازد - در اختیار گرفت، چگونه از اوج رفعت ظاهری سقوط کرد و در منجلاب و رشکستگی و زبونی افتاد که امروز برای یک لقمه نان و غذای مردمشان باید دست‌گذاری و نیاز به سوی این و آن و اینجا و

آنجا دراز کند. این رژیم با آن همه کوبه و فریاد، و آن همه ظلم و استضعاف امثال استالین، نتوانست یک قرن دوام بیاورد و بی آنکه از بیرون به آن حمله و هجومی بشود از درون فرو پاشید.

اما اسلام و مکتب انسان‌ساز آن در همین شوروی پس از هفتاد سال اختناق و قتل عام و زجر و زندان سر بلند کرده و اعلام وجود می‌نماید. این دلیل قوت مینا، و قوت اصول، و قوت مکتب است.

تهاجم فرهنگی

س. چنان‌که مسبوق و آگاهید، مدتی است در سخنرانی‌ها و مطبوعات، تهاجم فرهنگی، غرب‌گرایی و خطرات آن، و لزوم مبارزه با آن مطرح است. تقاضا داریم در این رابطه برای آشنایی همگان به وظایف و تکالیف اسلامی درباره مطالب زیر، توضیحاتی مرقوم فرمایید.

۱. تعریفی از تهاجم فرهنگی و غرب‌گرایی با اشاره به بعضی از نمونه‌های ملموس و نظایر آن و همچنین اشاره به خطرات این تهاجم.
۲. راه‌های مبارزه و برخورد با تهاجم فرهنگی.

ج ۱. هر نهضت و حرکتی که هدف آن برانداختن آداب و تمدن و رسوم تعلیم و تربیت و آداب و شعائر و سنن دینی و قومی یک جامعه و تضعیف اعتقاد و پای‌بندی افراد آن جامعه به‌خصوص جوانان و نوجوانان به فرهنگ و آداب خودشان برای آماده‌سازی آنها به قبول عادات بیگانگان باشد، تهاجم فرهنگی به آن جامعه است.

بنابراین، تهاجم فرهنگی به جوامع اسلامی، نهضت‌ها و برنامه‌های ویرانگری است که با سیاست‌های فرهنگی استعماری و با ترویج اخلاق بیگانه و در حال حاضر غربی برای محو شخصیت اسلامی و مسلمانان و ذوب آنها در فرهنگ و عادات و رسوم بیگانگان و برداشتن مرزهای اخلاقی خصوصاً در روابط زن و مرد و تأسیس حکومت بر اساس حکومت‌های غربی، و نفی اصالت حکومت دین و حاکمیت احکام، مخصوصاً از حدود دو قرن پیش در بلاد و ممالک اسلامی به صورت‌های گوناگون و شامل تقریباً کل مظاهر زندگی، کم‌وبیش شکل گرفت و می‌توان گفت: جز چند نقطه از سرزمین‌های اسلام همه‌جا را فرا گرفت و بسیاری از عادات و آداب و حتی لباس و پوشش مسلمانان و طرز و روش ملاقات‌ها، برخوردها و دیدارها، پذیرایی‌ها و مراسم عزا و عروسی‌ها را شامل گردید.

البته این اولین بار نبوده که بیگانگان به وسیله تهاجم فرهنگی در صدد تسلط بر بلاد اسلام و استضعاف مسلمین بر آمده باشند. به‌طور مثال، تاریخ به ما نشان می‌دهد که در سقوط کشور متمدن و آباد و مسلمان اندلس (اسپانیا) علت اصلی، تهاجم فرهنگی بیگانه بود. اما این موج فراگیر تهاجم فرهنگی و اسلام‌زدایی - که در دو قرن اخیر به وسیله استعمارگران و ایادی روشن‌فکرانما و تجدد و تساهل‌خواه و مزدور آنها پی‌گیری شد - تقریباً همه بلاد اسلام را هدف قرار داد؛ و اگرچه اساس آن در همه‌جا از سوی دول بیگانه برانگیخته می‌شد، اما تا آنجا پیش رفتند که علناً به زور و زندان و شکنجه و بی‌رحم‌ترین حکومت‌های پلیسی در مثل ایران و ترکیه برای محو اسلام و کل مظاهر تمدن و شخصیت اسلامی مردم متوسل شدند.

عامل مهم پیشرفت این تهاجم در داخل، افرادی بودند که با نشریه‌ها و روزنامه‌ها و شعر و هنر به اسم آزادی و روشن‌فکری این حرکت را ترویج کردند و مثل پهلوی را به آن هجوم وحشیانه و ددمنشانه علیه اسلام و مظاهر دین تشویق نمودند. هدف اصلی در این هجوم خیانت‌بار، براندازی التزامات مسلمانان به احکام و شعائر و سنن اسلام بود. احکام و شعائری که همواره مانع از رسوخ و نفوذ و سلطه سیاسی و اقتصادی بیگانگان بوده و هست.

دوم: خلع سلاح روحانیت، تضعیف نفوذ علما و مسموع بودن قول و حکم آنها در جامعه بود. زیرا قدرت علم و نفوذ کلام آنها مخصوصاً در مصونیت و سلامت عقاید و افکار در تمام طول چهارده قرن اسلامی عامل اصلی و اساسی بود. به واسطه مراقبت، مواظبت و نظارت علما، همواره شخصیت جوامع اسلامی از جوامع دیگر مشخص و ممتاز بود. چه در مجامع شیعی اسلامی و چه در مجامع سنی اسلامی، استعمار همین هدف را داشت و ایادی آنها نیز همین هدف را به اسم آزادی و تجدد و حتی دلسوزی برای مسلمانان و عقب ماندن آنها از جوامع صلیبی دنبال می‌کردند. ایران را به سرنوشت دوره پنجاه‌ساله رژیم منحوس پهلوی و ترکیه را به رژیم لائیک «مصطفی کمال» و کل کشورهای اسلامی سنی را به عدم تمرکز و تجزیه به حکومت‌های وابسته به خود گرفتار ساختند. شرح این مطالب و دسایس محتاج به تألیف یک کتاب بزرگ، یا بیش از یک کتاب است.

در ایران اسلامی - الحمد لله تعالی - با انقلاب اسلامی همه آن سیاست‌های شوم و تلاش‌های بیگانگان نقش بر آب شد و با رسمیت یافتن مظاهر و شعائر اسلامی و بازگشت زنان مسلمان به اصالت خویش و چادر و حجاب و تعلیم و

تربیت سالم و شکستن پیکره‌ها و مجسمه‌ها و حاکمیت قوانین اسلامی و کنار گذاردن کراوات و زُنار، و امور بسیار فرعی و اصلی دیگر، این امیدواری حاصل شد که هجوم فرهنگی دشمن، مثل هجوم جنگی و فیزیکی سرکوب شده، و راه رخنه در بنیاد استقلال این مردم به‌پاخاسته و اسلام‌خواه بسته شده باشد.

ولی چنان‌که می‌دانیم این موضوع، یعنی تهاجم فرهنگی موضوعی است که شکل عملکرد آن برای اغلب نامرئی و مثل جاسوس‌های سرّی، و بلکه سرّی‌تر از آن است. گاه با زبان خیلی دوستدارانه و غمخوارانه و با الفاظ و عبارات و کلمات دلنشین و دلفریب وارد می‌شوند و زن و مرد را در دام الفاظی ظاهر فریب گرفتار می‌نمایند؛ الفاظ و اصطلاحاتی مثل: ترقی‌خواهی، نوآوری، تجدد، جامعه مدنی و ملی، رفع تبعیض و تساوی حقوق و اتحاد بین‌الملل و

با این کار، مقدمات سلطه فرهنگی و اقتصادی و در نتیجه سلطه سیاسی خود را فراهم می‌سازند و حاکم بودن دین و وحدت دین و سیاست را که از اصول مسلم قرآنی و اسلام است، هدف قرار می‌دهند. آنها این باور و این موقعیت را که سخن آخر را باید از دین گرفت و به دین‌شناسان یعنی فقها باید رجوع کرد، مخدوش جلوه می‌دهند تا بی‌مانع، افکار مخرب و انحرافی را به خورد مردم دهند. وقتی مردم پزشک بهداشت و حفظ‌الصحه نداشته باشند، یا اگر داشته باشند، حرفش را مسموع ندانند و هر کس در بهداشت و حفظ‌الصحه بتواند اظهار نظر کند، طبعاً هر غذایی را به آنها می‌خورانند و هر کالایی را در میان آنها رواج می‌دهند.

به‌هرحال، دشمن از این هجوم فرهنگی هدف‌های بزرگ دارد و همچنان آن را مؤثرترین حمله به اسلام و استقلال مسلمانان می‌داند.

مسلمانان آگاه که در همه جا خواهان بازگشت به اسلام و استقلال و مجد و عظمت دیرین هستند، با همین تهاجم فرهنگی در مبارزه‌اند. در ترکیه، الجزایر، در آسیای مرکزی، چین و سایر کشورها تهاجم فرهنگی بیگانگان فعال بوده و مسلمانان به پا خاسته با آن در ستیز و درگیرند.

در کشور عزیز اسلامی ما همگام با سقوط رژیم مزدور پهلوی تمام یا بیشتر آثار تهاجم فرهنگی و رسوم کفر و استعمار نیز محو، و رسوم نامشروعی که در مدت پنجاه سال برقرار شده بود و ادارات و مؤسسات و تجارت و بازرگانی و تعلیم و تربیت و دانشگاه، زندگی شخصی و عائلی و اجتماعی و سیاسی مردم را فرا گرفته بود، متروک گردید. حتی میادین از پیکره و تندیس‌ها پاک شد و مظاهر اسلامی متجلی شد و عصر جدید حکومت و عظمت اسلامی چهره‌نمایی کرد. بانوان مسلمان، عزت، کرامت و شخصیت خود را بازیافتند و از آن ابتذال‌های غرب‌گرایی و اختلاط‌های فسادانگیز نجات یافتند. از سوی دیگر، بیگانگان هم از اینکه بتوانند با حمله‌های فیزیکی و جنگ و خونریزی، این فریاد الله اکبر و اسلام‌خواهی را که از ایران بلند شده و می‌رود تا عالم‌گیر شود خاموش نمایند، ناامید شدند؛ ولی درعین حال از تهاجم فرهنگی هرگز مأیوس نشده‌اند.

دشمنان اسلام و ایران، باز هم درصدد رخنه در اساس محکم این ملک و امت بوده و از منافع سرشاری که از این کشور می‌بردند و از آن محروم شده‌اند چشم نمی‌پوشند. آنان در زیر پوشش الفاظی مثل حقوق بشر و آزادی قلم و اهل به اصطلاح هنر و آزادی بانوان و فراجنسی و کلمات فریبنده دیگر وارد می‌شوند.

از طرف دیگر چون برخی ناآگاهان و بی‌خبران از دسایس بیگانگان و افراد ساده‌لوح تحت تأثیر تبلیغات اشتباه‌انگیز می‌افتند، و نیز هستند افراد غرب‌گرایی که برای خود پذیرش این تهاجم فرهنگی و ترک سنن اسلامی را یک نوع روشن‌فکری می‌دانند و می‌خواهند به اصطلاح آنچه را در اسلام، قدح و مذموم و در غرب، مدح و ممدوح است در بین مسلمانان نیز مدح و وسیله افتخار قرار دهند، طراحان سیاست‌های استعماری این تهاجم فرهنگی را کنار نمی‌گذارند.

خلاصه، این تهاجم فرهنگی، نویسندگان غیرمتعهد یا غرب‌گرا را به تبلیغ غرب‌گرایی و ترک سنن اسلامی و اسلام‌زدایی وادار نموده است. آنها اهل طرب و ضرب و ساز و آواز و فنون ممنوعه را ترویج نموده و تا آنجا پیش می‌روند که این کارها اسلامی شمرده می‌شود.

تهاجم فرهنگی حربه‌ای است که می‌تواند ارزش‌ها را ضد ارزش نماید و آنچه را از دید اسلام ناب قدح است، مدح معرفی کند. چنان‌که می‌بینیم این محافل و مجامع استعماری و رادیوهای آمریکای اروپا هستند که برای این به اصطلاح مظلومیت هنر و روشنفکر و قلم، همواره دلسوزی دارند و می‌خواهند جامعه ما را از فرهنگ اصیل خود تهی کرده و به فرهنگ التقاطی و استعماری خود وابسته و دلبسته سازند.

مسلمانان آگاه تحت تأثیر این تهاجم قرار نمی‌گیرند و شخصیت و آداب و سنن اسلامی خود را حفظ می‌نمایند. تا هم‌اکنون در قلب اروپا و آمریکا و کانادا هزارها مسلمان دانشمند آگاه و دانشگاه داریم که در آن محیط‌ها، هویت اسلامی خود را در کمال استقلال حفظ کرده و کمترین اثری از آنها نگرفته‌اند. نه در

مجالس رقص و موسیقی و به اصطلاح هنر آنها شرکت می‌کنند، و نه بانوانشان مثل بانوان آنها با مردهای اجنبی اختلاط و معاشرت دارند و به استقلال اسلامی خود افتخار می‌نمایند. مردشان مرد مسلمان، و زنشان بانوی مسلمان است.

در مورد اینکه اشاره‌ای به خطرات تهاجم فرهنگی خواسته‌اید، از همین مختصر که درباره تهاجم فرهنگی بیان شد خطرات آن هم فی‌الجمله معلوم می‌شود. تهاجم فرهنگی یعنی روبه‌رویی و معارضه کفر با اسلام و عزت و استقلال ملت‌ها.

اما راجع به نمونه‌های ملموس پذیرش این تهاجم فرهنگی و غرب‌گرایی: بیشتر یا بسیاری از آن خودبه‌خود آشکار و ملموس است و مسلمانان متعهد و حسّاس به روشنی آن را درک می‌کنند. البته این نمونه‌ها همه در یک حد نیستند و حتی از جنبه حکم شرعی فی‌حدنفسه برخی مکروه و برخی حرام است؛ اما از نظر عدول از فرهنگ اسلامی و پذیرش این تهاجم فرهنگی بیگانه نشانه ضعف روحیه شخص و وابسته شدن و فاصله گرفتن از فرهنگ و اسلام، و تشبّه به بیگانه است، که اگر به قصد تشبّه و گرایش به عادات بیگانگان و کفّار باشد، در همه درجاتش حرام است.

به‌طور اجمال، این نمونه‌ها گاه‌وبی‌گاه یا به‌طور مداوم در ملاقات‌ها در مؤسّسات و ادارات و سمینارها، در خانه، بازار، مدارس و مراکز تعلیم و تربیت و در صدا و سیما دیده می‌شود. از عناصر مهم آن عبارتند از: اختلاط زن و مرد و حضور هر دو در مراکز و مشاغل و ارزش شمردن موسیقی و نواختن آلات موسیقی به عنوان هنر و ترویج و نشر علنی و رسمی آنها و تجلیل از نوازندگان این آلات محرّمه و به اصطلاح، استادان ضرب و تار و رقص و... و تجلیل از مراسم

مرگ و ولادت آنها، و تأسیس مدارس تعلیم موسیقی و برگزاری مسابقات و بازی‌های مانند بکس و شطرنج، و به‌خصوص بخش مسابقات ورزشی بانوان مانند کوه‌نوردی، تنیس و تشویق آنها به ترک چادر و انتخاب پوشش‌های اندام‌نما، و تقلید از مدهای مبتذل لباس، و آوردن دختران در مراسم استقبال و تقدیم گل و یا حمل پرچم و کف زدن و سوت زدن و هورا کشیدن به جای صلوات و تکبیر، و برگزاری مجالس معارفه و توزیع یا تقسیم جوایز یا عرضه صنایع و مجالس دیگر همراه با موسیقی و ارکستر و خلاصه اختلاط‌های غیرسنتی و غیراسلامی و برقراری قوانین غیراسلامی در مسائل مربوط به عائله و روابط زن و مرد و حقوق مدنی و سیاسی افراد، و نصب پیکره اشخاص به عنوان تجلیل از زحمات آنها.

ج ۲. راه‌های مبارزه با تهاجم فرهنگی عبارت است از:

۱. شناختن ارزش‌ها و ضد ارزش‌ها از دیدگاه اسلام و نظر فقه و فقها و تمسک محکم و ثابت به انجام ارزش‌ها و ترک ضد ارزش‌ها و به عبارت دیگر معیار قرار دادن تعالیم مأخوذه از فقه جواهری در زندگی فردی و اجتماعی و سیاسی و تنظیم کل روابط بر اساس راهنمایی‌های فقهی.

۲. تبلیغ و ترویج و تشویق همگان بر محافظت بر این ارزش‌ها به وسیله سخنرانی‌ها و مطبوعات و جراید و همه رسانه‌های گروهی.

۳. نشان دادن عکس‌العمل‌های منفی مناسب نسبت به برنامه‌ها و افرادی که این ارزش‌ها را هتک و به قداست‌های اسلامی آنها بی‌اعتنایی می‌نمایند و یا ضد ارزش‌ها را به کار می‌گیرند و نیز نشان دادن عکس‌العمل‌های مثبت و تحسین‌برانگیز نسبت به بانوان و مردانی که ارزش‌ها و آداب اسلامی را احترام می‌نمایند و به آنها متعهدند.

۴. تأکید بر اسلامی بودن نظام آموزش و پرورش و تربیت جوانان بر اساس هدایت‌های عالی اسلام و گزینش اساتید و دبیران و آموزگاران شایسته و متعهد و مؤمن به فرهنگ اسلام.
۵. سالم ساختن محیط گردشگاه‌ها و پارک‌ها و فرهنگسراها از ظواهر مخرب اخلاق، مثل ارکستر و موسیقی و اختلاط زن و مرد و بدآموزی‌های مختلف.
۶. ترویج فرهنگ استقلال و اعتماد به نفس و تجلیل از شعائر اسلام و تحقیر وابستگی به کفار و تقلید از آداب و عادات آنها.
۷. تبیین و تبلیغ مفاسد مکتب‌های مضره و فرهنگ‌های مادی و ضد ایمان به خدا و اصالت اخلاق و معنویات و مضار مدنیته منهای دین، و پوچی و پوسیدگی آن و ارشاد همگان، خصوصاً دانشجویان، به فواید و مصالح اسلام‌گرایی و تعهد دینی و کمالات حقیقی انسانی.
۸. نشر و تبلیغ سیره انبیا، خصوصاً سیره رسول اکرم ﷺ و ائمه طاهرين  و دعوت به تأسی به آن بزرگواران در مظاهر زندگی.
۹. بیان و تفهیم این حقیقت ناب، خصوصاً به جوانان که مدنیته صناعی (پیشرفت مادی و صنعتی) غرب معلول بی‌ایمانی و بی‌اعتنایی آنها به مبانی اخلاقی نیست و توجه به ترقی صنعتی و کسب علوم مادی با تمسک به دین و اخلاق در کمال توافق و سازگاری بوده و بلکه مکمل یکدیگرند؛ و سعادت حقیقی برای جمیع افراد بشر در سایه کمال او در این دو ناحیه فراهم خواهد شد و استفاده درست و صحیح از علم و صنعت و همه نعمت‌های مادی به‌طوری که موجب ظلم و تظلم و استضعاف و استکبار نشود، فقط در پرتو ایمان به خدا و اخلاق حقیقی حاصل خواهد شد.

۱۰. بالأخره با پشتیبانی همه، به خصوص صاحبان مقامات و علمای اعلام و ارباب سخن و اهل قلم و سایر اقشار مؤمنین از فرهنگ امر به معروف و نهی از منکر، و نظارت بر اجرای احکام الله و سدّ ابواب ورود فرهنگ بیگانه، به طوری که هر مسلمان آگاه و متعهد، همه جریان‌ها و سازمان‌ها و مطبوعات و نوشته‌ها و کتاب‌ها و رسانه‌های گروهی و سیره و روش و تمام مقامات و رفت‌وآمدها و کیفیت برخوردها را در رابطه با این تهاجم فرهنگی زیر نظر داشته باشد.

امید است کشور و جامعه ما و همه جوامع مسلمانان از گزند این توطئه شوم بیگانگان مصون مانده و در پرتو احکام و هدایت‌های نورانی اسلام طیّ قرون و اعصار بی‌شمار، تمدن واقعی و اصالت‌های ویژه انسانی را پاسدار و پرچمدار و نگاهبان باشند.

بحق محمّد وآله الطاهرين صلوات الله عليهم أجمعين. ولا حول ولا قوّة إلا بالله

العلي العظيم.

فصل چہارم
سوالات مستغرقہ



درخواست مردم برای تغییر نظام یا تعطیلی احکام الهی

س. اگر روزگاری برسد که اکثر مردم ایران خدای ناکرده بگویند: «ما اسلام را نمی‌خواهیم» آن زمان چه باید کرد؟

ج. ما امیدواریم که برای ایران اسلامی روزهای بازگشت به کفر هرگز جلو نیاید و این اکثریت قریب به اتفاق مسلمان تا ظهور حضرت بقیةالله، قائم آل محمد - ارواح العالمین له الفداء - بر اسلام و پیروی از مکتب اهل بیت علیهم السلام ثابت و پایدار بمانند.

بهرتر است این سؤال، در ارتباط با وظایف مسلمین در کشورهایی که هم‌اکنون غیرمسلمانان در آنها اکثریت دارند مطرح شود که آن هم به لحاظ اینکه مسئله در ابعاد مهم تکالیف فردی و اجتماعی و اقتصادی و سیاسی فروع بسیار دارد، پاسخ به همه آنها محتاج به تألیف یک رساله یا کتاب است.

جنابعالی نقطه نظر خودتان را به طور واضح مرقوم فرمایید تا پاسخ عرض شود. ضمناً اگر مقصود از سؤال این است که در صورتی که اکثریت غیرمسلم از حکومت اسلامی که بر اساس ضوابط عدل و احکام الهی زمامدار امور است، تغییر نظام یا تعطیل بعضی احکام الله، یا اجرای احکام غیراسلامی را مطالبه و تقاضا نمایند، موافقت با تقاضای آنها جایز است یا نه؟ پاسخ این است که موافقت جایز نیست و مشروعیت حاکمیت احکام الله و حکومت اسلامی خودبه‌خود ثابت است و با اجماع تمام مردم هم سلب مشروعیت از آن ممکن نیست، و تقاضای اکثریت، خلاف آن را مشروع و مقبول نمی‌سازد.

معنای حرج در فقه و ملاک تشخیص آن

س. معنای «حَرَج» در فقه جعفری و ملاک تشخیص آن برای شخص چیست؟
ج. حَرَج، مشقّت شدیده است که تحمل آن، بسیار مشکل باشد. والله العالم.

ملاک اضطرار رافع حرمت

س. اضطراری که رافع حرمت است به چه چیز محقق می‌شود و راه تشخیص آن برای فرد چیست؟

ج. موارد اضطرار، مختلف است. مثلاً اگر گرسنگی فردی به حدی برسد که در صورت غذا نخوردن هلاک شود، این مورد اضطرار است و چنین کسی اگر فرضاً در بیابان باشد و جز میته به چیزی دسترسی نداشته باشد، خوردن میته به مقداری که او را حفظ کند و هلاک نشود برایش حلال می‌باشد و زائد بر آن حرام است. والله العالم.

س. در مورد اضطرار که شخص مضطر به واسطه قرار گرفتن در شرایط سخت و تنگنا و اوضاع و احوال دشوار به منظور احتراز از ورود ضرر و زیانی که زیان‌دیده مسئول ایجاد آن نبوده است، به‌ناچار و از روی درماندگی خسارتی می‌زند، یا در بعضی مواقع، اقدام اضطراری او از جهت جلوگیری از ورود ضرر «اهم» می‌باشد، برای این حقیر که در حال حاضر مشغول تحقیق دانشگاهی در این رابطه می‌باشم سؤالاتی مطرح است بنابراین از حضرتعالی تقاضا دارم که نسبت به سؤالات این حقیر، بذل عنایت داشته و نظر فقهی و اجتهادی خویش را بیان فرمایید:

سؤال ۱. اگر در وضعیت اضطراری، بالفرض راننده اتومبیلی ناچار شود که برای جلوگیری از سقوط در پرتگاه، نرده‌های چوبی ملک مجاور را که متعلق به شخص دیگری است بشکند و از آن مانعی در راه سقوط

اتومبیل خود بسازد، در چنین وضعیتی که این راننده به منظور نجات جان خویشتن، مضطر در مورد ضرر می‌باشد و فی الواقع کاری انجام داده که هر انسان متعارف و آگاهی هم که در موقعیت شخص مضطر بود چنین می‌کرد، آیا این ضرر و زیان وارده می‌بایست جبران گردد یا خیر؟

به عبارت دیگر، برای این شخص مضطر، «ضمان مالی» در اصطلاح فقهی و یا «مسئولیت مدنی» در اصطلاح حقوقی متصور است یا خیر؟ و به تعبیر دقیق‌تر، آیا اضرار به غیر برای دفع ضرر از خود در وضعیت اضطراری جایز است یا خیر؟ و از سوی دیگر، در مقام حکم کردن، آیا می‌بایست بین اقدام اضطراری شخص مضطر، که به جهت حفظ جان خود یا نزدیکانش صورت می‌گیرد، با موردی که شخص مضطر در راستای حمایت از مال خود مرتکب ایراد ضرر می‌گردد، تفاوتی قائل گردید یا خیر؟

ج ۱. در هر موردی که جان انسان در خطر باشد و رفع خطر متوقف بر تصرف در مال دیگری و وارد نمودن ضرر مالی بر او باشد اضرار جایز است؛ اما ضمان هم دارد؛ مانند اینکه شخصی از جهت گرسنگی در معرض هلاکت است و جز اینکه از مال شخص دیگری بخورد، از مرگ نجات پیدا نمی‌کند، که در این صورت می‌تواند به مقدار حفظ جان و نه زاید بر آن، در مال شخص دیگر تصرف کند و از این جهت مرتکب گناه نشده، ولی ضامن قیمت آن است. ولی اضرار به غیر، برای حفظ مال خود جایز نیست. والله العالم.

سؤال ۲. اگر در وضعیت اضطراری چنان‌که سیلی به طرف خانه شخص مضطر در جریان است، شخص مضطر در خانه و ملک خود دست به اقدامی بزند که مسیر سیل را به سمت خانه همسایه منحرف سازد و باعث اضرار همسایه گردد، آیا چنین اقدامی از سوی شخص مضطر جایز است یا خیر؟

درحالی که این شخص مضطر نیازمند به چنین تصرف خاصی در ملک خود باشد، به طوری که اگر آن کار را نکند زیان می بیند و در این حالت بین دو قاعده معتبر فقهی «لا ضرر» و «تسلیط»، تعارض ایجاد می شود و جایز نبودن اقدام شخص مضطر، حرج و تضییقی برای اوست، درحالی که مطابق قاعده فقهی «لا حرج»، حرجی بر شخص مضطر نیست. این تعارض چگونه باید مرتفع شود؟

ج ۲. چنان که گفته شد اضرار به غیر، برای حفظ مال خود جایز نیست و وجه شرعی ندارد؛ ولی اگر حفظ جان، توقف بر اضرار مالی دیگران داشته باشد جایز است و ضمان هم دارد.

در مورد این سؤال، بین این قواعد تزاممی نیست؛ اما قاعده تسلط، اگر منظور، تسلط بر مال خودش باشد این قاعده از مورد سؤال منصرف است؛ چون در نظر عرف برگرداندن سیل مثلاً به طرف خانه دیگران برای حفظ مال خودش از انحراف تصرفات در اموال خودش محسوب نمی شود تا مشمول قاعده مذکوره شود و با قاعده «لا ضرر» تزامم داشته باشد. همچنین نسبت به قاعده «لا حرج». توضیح اینکه: این قاعده، اضرار به غیر را برای دفع مشقت از خود شامل نمی شود. مثلاً شخصی که به طوری شهوت جنسی بر او غلبه کرده که در مشقت شدید واقع شده، نمی تواند به استناد قاعده «لا حرج» به زنی که به او حلال نیست تجاوز کند. ولی اگر شخص مثلاً راه نفوذ سیل را که به خانه او باز شده ببندد و سیل به خانه دیگری نفوذ کند، ضامن خسارت وارده بر او نیست؛ چون حفاظت از خانه غیر، با خود او است. والله العالم.

سؤال ۳. اگر در موقعیت اضطراری، شخص مضطر برای احتراز از ورود زیان مهمتر، نسبت به شخص یا اشخاص دیگری ناچار می شود که به دیگری یا دیگران ضرر و زیان بزند، چنان که خلبان، هواپیمای مسافربری که فرضاً ۷۰۰ سرنشین دارد، به علت فرود آمدن اضطراری جهت نجات جان مسافران در اتوبان ماشین رو، باعث از بین رفتن یا صدمه دیدن چندین اتومبیل به

همراه رانندگان گردد و یا شخص عادی و غیرمأمور به منظور جلوگیری از سرایت آتش درب خانه آتش گرفته را به منظور اطفای حریق بشکند و یا در این راه به انسان دیگری صدمه وارد کند، وضعیت ضرر و زیان وارده چیست؟ به تعبیر دقیق‌تر، آیا اضرار به غیر برای دفع ضرر دیگری جایز است یا خیر؟ و در این حالت ملحوظ، آیا به هنگام تعیین تکلیف در خصوص ضرر و زیان وارده، می‌بایست بین حالتی که شخص مضطر برای نجات جان فردی به انسان دیگری ضرر و زیان می‌زند با حالتی که به مال دیگری ضرر وارد می‌گردد، تفاوت قائل گردید یا خیر؟ و از طرف دیگر، آیا در این مسئله اصلاً مسئولیتی برای شخص مضطر وجود دارد؟ (چراکه مضطر در واقع، محسن است و قاعده «احسان» یکی از مسقطات ضمان می‌باشد).

ج ۳. چنان‌که گفته شد، انسان برای حفظ جان خودش می‌تواند به دیگری ضرر مالی وارد کند، ولی برای حفظ مال خودش اضرار به غیر جایز نیست و مورد قاعده احسان جایی است که عمل شخص در نظر عرف احسان محسوب می‌شود و فرود هواپیما در مورد سؤال، اگر متضمن اضرار به مال دیگران باشد نفس عمل جایز است؛ ولی مربوط به قاعده احسان نمی‌باشد؛ بلکه به خاطر قواعد دیگری از قبیل رعایت امر اهم و مانند آن است.

و قاعده «احسان» از این قبیل است که مثلاً اگر جان کسی در خطر بیماری یا سوختن و نظیر اینها باشد و حفظ او از خطر، متوقف بر تصرف در مالش باشد، در چنین وضعی اگر کسی از مال او برای نجاتش مصرف کند، در نظر مردم صدق احسان می‌کند و ممکن است گفته شود ضمان هم ندارد. اما فرود آمدن هواپیما به نحو مذکور در وضعیت مفروضه که مستلزم فعل عمد است، جایز نیست. توضیح اینکه مجوزی برای کشتن افراد کمتر به منظور حفظ افراد بیشتر به

نظر نمی‌رسد و مانند این است که مثلاً ده نفر از جهت کم‌خونی در حال مرگند و ما برای حفظ آنها راهی نداریم جز اینکه دو نفر سالم را بکشیم و خونشان را به آن ده نفر تزریق کنیم تا نمیرند که هیچ مجوز قابل قبولی ندارد.

در شرایط مذکوره در سؤال، اگر هواپیما سقوط کند و همه کشته شوند درحالی که مردم بدانند که اگر در اتوبان آن را فرود می‌آورده، ده نفر کشته می‌شدند و سرنشینان هواپیما نجات پیدا می‌کردند، مردم خلبان را معذور می‌دانند و او را به خاطر اینکه در اتوبان فرود نیامده، ملامت نمی‌کنند؛ در صورتی که اگر می‌توانست در جایی فرود بیاید که به عابرین صدمه وارد نکند و مسامحه کند تا هواپیما سقوط کند او را ملامت می‌کردند. والله العالم.

سؤال ۴. در حالتی که شخص مضطر ناچار می‌شود تا برای دفع ضرر از دیگری به زیان خود اقدامی کند، مانند موردی که راننده اتومبیلی ناگهان خود را با حیوان یا کودک، یا حتی انسان بالغ و عاقلی در جاده روبه‌رو می‌بیند و برای پرهیز از تصادم با آنها به ناچار اتومبیل خود را به جدول جوی می‌زند و در نتیجه خسارت می‌بیند، در این مورد آیا اضرار به خود برای دفع ضرر از غیر جایز است یا خیر؟ و آیا شخص مضطرّ خسارت‌دیده، حق دارد بر طبق قاعده «اداره فضولی مال غیر» از صاحب حیوان یا سرپرست کودک، یا آن منتفع مطالبه خسارت کند یا خیر؟

ج ۴. در مورد سؤال، اضرار به خود به‌نحو مذکور جایز است و این احسان به غیر می‌باشد؛ ولی شرعاً حق مطالبه خسارت ندارد و می‌توان گفت این مسئله عرفیت هم دارد؛ یعنی اگر کسی چنین کاری بکند در نظر عرف مطالبه خسارت نمودن برایش قبیح است؛ هرچند اخلاقاً جبران خسارت از طرف ذی‌نفع مستحسن است. والله العالم.

سؤال ۵. اگر در وضعیت اضطراری، چنانچه کشتی مسافربری در مسافرت دریایی به علت طوفان شدید در هم بشکند و درحالی که مسافران در معرض غرق شدن قرار دارند، کشتی دیگری که از آن منطقه عبور می‌نموده، متوجه قضیه گردیده اما ناخدای این کشتی عنوان می‌کند که در صورتی حاضر به نجات جان غریقان می‌گردد، که غریقان حاضر به تعهد پرداخت مبلغ هنگفتی پول گردند؛ مانند اینکه در خصوص پرداخت این مبلغ هنگفت و غیرمتعارف، قراردادی را به امضا برسانند، و یا چکی را امضا کنند، حال با لحاظ اینکه چنین معامله‌ای در وضعیت اضطراری منعقد گردیده است، این معامله از چه حکمی برخوردار است؟ یعنی معامله صحیح است، یا باطل و غیرنافذ؟ و آیا متضررین از انعقاد چنین قراردادی می‌توانند تقاضای ابطال این عقد را بکنند؟ و خسارت وارده به خود را مطالبه کنند یا خیر؟

ج ۵. در مفروض سؤال، این قرارداد صحیح و نافذ و ابطال آن جایز نیست، چون با رضایت خود افرادی که در معرض غرق شدن قرار گرفته‌اند منعقد شده و گاهی ممکن است تصور شود که در چنین شرایطی رضایت کامل حاصل نیست، بلکه اجبار است ولی این تصور غلطی است زیرا افراد مذکور با توجه به موقعیت خطرناکی که دارند قهراً رضایت به پرداخت مبلغ مورد قرارداد حاصل می‌کنند، و این از مصادیق اجبار نیست، بلکه اضطرار است؛ و حقیقت رضایت ولو از جهت ناچاری، محقق می‌شود. والله العالم.

ولایت فقیه

س . آیا ولایت فقیه مانند ولایت امامان ولایت مطلقه است؟

برای تحقیق در زمینه فوق چه منبعی را پیشنهاد می‌کنید؟

ج. به کتاب *ضرورة الحكومة* اینجانب مراجعه کنید، لازم به ذکر است که کتاب فوق در مجله حکومت اسلامی ترجمه شده است. والله العالم.

س. بعضی می‌گویند دین از سیاست جدا است، ولایت فقیه معنا ندارد و اصلاً رهبر یک جامعه اسلامی نباید فقیه باشد. لطفاً در این مورد ما را راهنمایی فرمایید.

ج. احکام دین مبین اسلام منحصر به عبادات نماز و روزه و حج و خمس و زکات و اخلاقیات نیست. احکام اسلام شامل و فراگیر تمام نواحی حیات بشر است. ابواب معاملات، مثل بیع و اجاره و صلح و رهن و قرض و مزارعه و مساقات و ابواب سیاسی و نظام حیات مثل قضا و شهادت، حدود و دیات و ابواب نظام عائله، مثل نکاح و طلاق و نشوز و نفقات و ابواب بسیار دیگر مثل وصیت و ارث و امور غیب و قُصْر و اموال عمومی و طرق و شوارع و حفظ امنیت و امر به معروف و نهی از منکر و دفاع و جهاد و... که همه یا بیشتر آنها از امور سیاسی، و ولایی است که همه باید مجری شرعی و جواز از طرف شارع مقدّس داشته باشد، چنان‌که این امور در همه ملت‌ها محتاج به اجرا و مدیر اجرایی است، بدیهی است مجری این احکام مهم که حافظ کیان جامعه است باید عالم بر تمام جهات این احکام، و از همه ابعاد و جهات آن مطلع باشد، و الا فساد کار او از اصلاح بیشتر می‌شود، و چنان کسی که حتماً باید علاوه‌براین صلاحیت علمی، صلاحیت اخلاقی داشته باشد کسی است که به او فقیه جامع‌الشرایط و مجتهد عالم عادل گفته می‌شود که ولایت او برحسب ادله ثابت است.

بدیهی است برای تصدّی این مقام عقلاً و شرعاً کسی از چنین شخصی سزاوارتر و شایسته‌تر نیست. حال اگر این حقیقت را برخی به واسطه عدم اطلاع از برنامه‌های سیاسی و نظامی اسلام، و گسترش و وسعت احکام شرع، یا اغراض دیگر نپسندند، ایراد به خودشان وارد است و خدا در قرآن کریم فرموده است:

﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾^۱. امید است خداوند متعال همه را به راه راست هدایت فرماید.

عقد اخوت

س. آیا اگر صیغه عقد اخوت را با چند نفر بخوانیم، اشکالی دارد و آیا اگر یک طرف بعداً پشیمان شود، صیغه خودبه خود باطل می‌شود، و آیا شفاعت و دعا و زیارت بر آنها واجب می‌شود، یعنی چیزی مانند نذر و عهد و قسم است؟
ج. صیغه اخوت با چند نفر اشکال ندارد و دعا و زیارت برای آنها واجب نمی‌شود، ولی انجام آنها احوط است.

عطسه کردن

س. نظر شما در مورد عطسه کردن چیست؟ آیا باید صبر نمود؟ به چه مقدار؟
ج. صبر کردن لازم نیست، ولی عجله کردن در کارها مکروه است.

فرق حکومت اسلامی با جمهوری اسلامی

س. فرق حکومت اسلامی با جمهوری اسلامی در چیست؟
ج. جمهوری اسلامی، عنوان نظام کشور است همان طوری که نظام هر کشوری عنوانی دارد، و حکومت اسلامی عبارت از حاکمیت اسلام است، یعنی در این کشور آنچه قانونیت دارد، احکام اسلام است.

سلام رادیو و تلویزیون و برنامه‌های عمومی

س. سلام برنامه رادیو یا تلویزیون و برنامه‌های عمومی چه حکمی دارد؟

ج. اگر منظور این است که مثلاً به وسیله نامه کسی سلام داده جواب آن سلام در جواب نامه است، و اگر منظور از سلام رادیو و تلویزیون این است که گوینده به شنوندگان سلام می‌دهد این سلام جواب ندارد.

جواب سلام به زبان غیرعربی

س. اگر جواب سلام به غیرعربی داده شود، مثلاً به انگلیسی یا... کافی است یا نه، و این سلامی که مجریان صدا و سیما می‌دهند جواب آنها واجب است یا نه؟
ج. جواب به غیرعربی مجزی نیست و تکلیف واجب با آن ادا نمی‌شود، و جواب سلام مجریان مذکور واجب نیست. والله العالم.

جواب نامه و بازدید

س. آیا جواب نامه و بازدید مانند جواب سلام از احکام است یا از حقوق صرفه است و قابل اسقاط است، و یا هیچ‌کدام؟
ج. جواب نامه حکم جواب سلام را ندارد، ولی اخلاق اسلامی و انسانی مقتضی جواب دادن است. والله العالم.

حکم مناطقی که اسلام به آنها نرسیده

س. در دبستان، عده‌ای می‌پرسند آنهایی که در یک قسمت از کره زمین قرار گرفته که ندایی از اسلام را نشنیده‌اند و برای آنها مقدور نیست آیا تکلیفی دارند؟ در آخرت با آنها چگونه برخورد می‌شود؟
ج. این چه سؤالی است که در دبستان می‌شود، آنها باید در این بیندیشند ما که ندای اسلام را شنیده‌ایم و قرآن و معارف اسلام را داریم چه تکالیفی داریم و

باید چطور رفتار کنیم که عمل ما بهتر و سعادت دنیا و آخرت و اخلاق و ارزش‌های انسانی ما بیشتر شود. اگر قدری فکرشان وسیع‌تر است بگویند: باید چگونه اسلام را به آنهایی که ندای آن را نشنیده‌اند برسانیم، و تبلیغ کنیم. اما اینکه آنها در آخرت چه وظیفه‌ای دارند و خدا با آنها چه معامله‌ای می‌کند به من و آنها مربوط نیست؛ خدا هر طور باید به مقتضای عدل و حکمت و رحمت با آنها معامله خواهد کرد. با این وجود برای اینکه این سؤال هم بی‌جواب نماند تذکر می‌دهم کسانی را که صدای اسلام را نشنیده و متوجه به این نشده باشند خداوند معذّب نمی‌فرماید. بعضی آیات قرآن هم بر این مطلب دلالت دارد؛ ان‌شاءالله تعالی سعی کنید سؤالات و مطالبی را که خودتان یا دانش‌آموزان مطرح می‌کنند سؤالات مفید باشد، که یا از عقاید و از مسائلی باشد که دانستن و اعتقاد به آن واجب باشد، و یا مربوط به عمل و پیروی از تعالیم عملی و اخلاقی نجات‌بخش اسلام و همکاری‌های اسلامی و تعاون در امور خیر و هدایت به رستگاری و شرف و عفت و امر به معروف و نهی از منکر باشد. توفیق شما را از خداوند متعال خواستارم.

ازدواج فرزندان آدم ﷺ

س. دین اسلام کامل‌ترین ادیان است چه آسمانی و غیرآسمانی، و بر همین اساس همه ادیان قبل از آن زیرمجموعه آن به شمار می‌آیند، پس نتیجه می‌گیریم که ازدواج خواهر و برادر با هم حرام است. اولین انسان‌ها آدم و حوا هستند، پس فرزندان ایشان هم نمی‌توانند با هم ازدواج کنند، پس چگونه همه انسان‌ها را از آدم و حوا می‌دانیم؛ زیرا که انسان دیگری وجود نداشته که فرزندان او با فرزندان آدم ازدواج کنند؟

ج. یک رشته از تعالیم دینی و پیغمبران خدا طبق حوائج اجتماع بشری بیان شده تا به دین مقدس اسلام به کمال لازم و جاودان برسد. بدیهی است آن تعالیم و برنامه‌هایی را که برای یک جامعه‌ای که از جهت نفرات توسعه یافته تعیین می‌شود در جامعه متشکل از چهار پنج نفر نمی‌توان پیاده نمود، و طبعاً با ملاحظه آن محدودیت نظم عایلی روابط فیما بین بر آنها مرتب می‌شود. حال آن روابط چگونه و به چه صورت بوده دانستن آن نه لازم است، و نه فایده‌ای دارد.

اجمالاً جامعه، توسعه یافته و اکنون ما در جامعه بشریت چند میلیارد نفری زندگی می‌کنیم و به تعالیمی که برای چنین جامعه‌ای لازم باشد نیازمندیم، که آن را هم خداوند متعال که او را به «يَا مُبْتَدِئًا بِالنَّعْمِ قَبْلَ اسْتِحْقَاقِهَا»^۱ می‌خوانیم، این تعالیم را از برکت اسلام در اختیار ما گذارده که هرچه زمان به جلو برود نیاز جامعه به آن آشکارتر و کمال آن معلوم‌تر می‌شود. با این بیان معلوم شد که امکان اینکه همه واجبات یا محرّماتی را که برای جامعه توسعه یافته پیشنهاد می‌شود به جامعه کوچک چند نفری تکلیف کنند، نیست.

اصلاً بعض وظایف و تکالیف در آن جامعه موضوع ندارد، و نمی‌توان گفت در صورتی که فلان عمل در جامعه کنونی ممنوع است چرا در جامعه تک عایله‌ای ممنوع نبوده است.

با این وجود برحسب بعض نقل‌ها برای این جریان ازدیاد نفرات که از یک مرد و زن شروع شده صورت‌هایی بیان شده که از جمله ولادت فرزند به‌طور توأم (دختر و پسر) بوده و طبعاً دختر و پسر توأم با هم در آن جامعه کوچک برادر و خواهر شمرده می‌شده‌اند، و با خواهر و برادر توأم دیگر ازدواج می‌نموده‌اند، بعد به تدریج حدود و مقرّرات بیشتر عنوان شده است.

۱. صدوق، التوحید، ص ۲۲۲.

دو صورت دیگر نیز برای آن بیان شده است، ولی اصل مطلب این است که این تصور که باید هرچه در جامعه کنونی حرام یا واجب است، در جامع ابتدایی نیز حرام و واجب شده باشد، صحیح نیست. بنابراین جایی برای این سؤال باقی نمی‌ماند، و به هر صورت که واقع شده همان صورت در آن زمان مشروع بوده است. والله العالم.

موارد تقیه و ملاک آن

س. آن مواردی که تقیه در آن واجب است، کدام است؟ ملاک آن کدام است، و شامل ارتکاب محرّمات کبیره هم می‌شود (در برابر کفار و مشرکین و احياناً اهل کتاب)؟
ج. موارد تقیه هم مختلف است. اگر در صورت عدم تقیه، خوف تلف نفس یا اموری که اهمیت آن از ارتکاب حرام بیشتر است باشد، در این صورت ارتکاب آن جایز است. والله العالم.

طلوع فجر

با سلام و اعلام وصول نامه جنابعالی متضمن استفسار از نظر حقیر در مورد ملاحظه اذان صبح، اشعار می‌دارد که تشخیص دقیق لحظه حتمی طلوع فجر بلاد و نقاطی چون مطالع فجر، مانند مشارق و مغارب، متعدّد و بسیار و بی‌شمار است و با سرعت فوق‌العاده در طول ۲۴ ساعت شبانه‌روز، بلکه لحظه به لحظه و سریع‌تر، طلوع‌ها موجود می‌شوند، به وسیله حس قابل ادراک نیست.

اگر با حساب و قواعد علم هیئت و استخراجات دقیق دانشمندان و محققان و متخصصان فن مشخص شود، در همان عالم علم و حساب است و رؤیت آن عادتاً ممکن نیست. آنچه موضوع احکام شرعیّه است مطالع فجر عرفی و منطقه‌ای محسوس و

قابل رؤیت است. بنابراین ممکن است طلوع حقیقی غیر محسوس و غیر مرئی با طلوع مرئی و قابل رؤیت، دقایقی در حدود ده دقیقه تفاوت داشته باشد. به این جهت اعلام وقت، بر اساس این طلوع مرئی دچار تخطئه بوده و منطبق با تعیین دقیق علمی مطالع - که ممکن است ثانیه آن هم محاسبه و معین گردد - نیست. بنابراین وقتی طلوع دقایقی که مؤسسه ژئوفیزیک معین می نماید قابل رؤیت و محسوس می شود که دقایقی از آن گذشته باشد و این تفاوت طلوع علمی و واقعی با طلوع عرفی است.

بنابراین اگر از تمرینات و آزمایش های متعدد و متوالی اشخاص مورد وثوق و وقت شناس معلوم شود که تفاوت طلوع علمی و حقیقی فجر با طلوع عرفی تا حدود ده دقیقه است با صحت تشخیص مؤسسه ژئوفیزیک منافات ندارد مؤسسه ژئوفیزیک و تقاویم وقت حقیقی و علمی طلوع گفته می شود باید برای نماز صبح تا حدود ده دقیقه صبر کرد و اگر در روزه مراعات وقت حقیقی را بنماید موافق با احتیاط است و اگر اذان صبح به وقت شرعی گفته شود و مؤذن موثق و وقت شناس باشد، همزمان با آن ادای نماز مجزی است.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.